UNIVERSAL
LIBRARY

تاریخ مشروطهٔ ایران

نوشته

احمد کسروی تبریزی

بخش یکم

چاپ دوم

تهران ۱۳۱۹

چاپخانهٔ تابان ـ تهران



پ ۱

شادروان سید محمد طباطبائی

بنام پاك آفریدگار

سپاس خدا را که ما را فیروز گردانید ، و اینك بچاپ دوم این تاریخ آغاز میکنیم . چاپ نخست بنام « تاریخ هیجده ساله آذربایجان» بپایان رسیده . زیرا هنگامیکه آن را آغاز کردیم میخواستیم تنها پیش آمد های آذربایجان را ، از آغاز جنبش مشروطه خواهی تا هیجده سال دیگر بنویسیم ، ولی چون بکار پرداختیم دیدیم جدا کردن رخداد های تهران و آذربایجان ودیگر جاها ازهم نشدنیست . ازآنسوی چون تاریخ‌را همراه مهنامه پیمان وکم‌کم بیرون می‌دادیم ، همینکه چند شماره آزآن مهنامه بیرون آمد بسیاری از خوانندگان دلبستگی باین تاریخ نمودند ، وآگاهیهایی‌که میداشتند برای ما نوشتند ، و یادداشتهایی‌که از خودشان یا ازدیگران دردست می‌داشتند برای ما فرستادند ، وهمچنین بافرستادن روزنامه ها ، وکتابها ، وسند ها ، و پیکره‌ها یاری بسیار نمودند . می‌توان گفت یك تکانی درمیان یکدسته پدید آمد . بااین همراهیها ما را جز آن نشایستی‌که به پیش‌آمدهای همه جا ، ازتهران ، وآذربایجان ، وگیلان ، و دیگر کانونهای جنبش آزادیخواهی پردازیم . از این گذشته یکرشته انگیزه‌هایی درمیان بودکه‌مرا بنوشتن تاریخ مشروطه ایران وامیداشت. این بود « تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان » ، ازنیمه راه خود، رویه «تاریخ مشروطه ایران » گرفت ، و اکنون چاپ دوم را بهمین نام که درست تر و بهتر است آغاز می‌کنیم ، و می باید دانست که در این چاپ بسیار داستانها وپیکره‌ها افزوده گردیده (بویژه دربخش یکم) ، و خود کتاب نوینی شده .

اما انگیزه هایی که گفتم مرا بنوشتن تاریخ مشروطه وامیداشت

لیاخف می گرفتند ببندد وامپراتور را بباز گزاردن لیاخف درایران خرسند گرداند ، درمیان مردان آزادیخواه یاد کرده و تاریخچهٔ زندگانیش را نوشته .

ناآگاهی ایرانیان ازسود و زیان، و سستی اندیشه های ایشان باندازه ایست که کسان بسیاریکه ازوزیران و دیگران بامشروطه دورویی نموده ، واز باغشاه درآمده ودربهارستان جا گرفته اند ، اززبونی اندیشه بدی آنها را ندانسته وبچون و چرایی برنخاسته اند ، وتا ما بنویسیم آن کسان را ببدی نمی شناختند .

در جنبش مشروطه دو دسته پا درمیان داشتند : یکی وزیران و در باریان ومردان برجسته و بنام ، ودیگری بازاریان و کسان گمنام و بیشکوه . آن دسته کمتر یکی درستی نمودند و این دسته کمتر یکی نادرستی نشان دادند . هرچه هست کارها را این دسته گمنام وبیشکوه پیش بردند و تاریخ باید بنام اینان نوشته شود

ولی چون سستی اندیشه و پستی خوی‌ها وارونهٔ این‌را خواستار است ، دراین چندگاه بیکار ننشسته و بوارونه گردانیدن داستانها کوشیده و بروی راستیها پرده هایی کشیده ، و اگر نوشتن تاریخ باینان - باین سست اندیشگان - واگزار شدی بیگمان همه داستانها را وارونه گردانیده وتاریخ را بنام دستهٔ نادرست دیگر پرداختندی .

٤ - مردم ایران که گرفتار پراکندگی اندیشه اند ، و شما ه تن را دارای یکراه ویك اندیشه نتوانید یافت ، پیش آمد مشروطه زمینه دیگری برای پراکنده اندیشی ها شده بود ، و بارها در انجمنها گفتگو بمیان آمده و یکرشته سخنان خام و بیپایی ازکسانی شنیده میشد . در یك جنبشی که هزاران مردان ارجمند وپاك بکوشش برخاستند ، و هزاران جوانان جان در راه‌آن باختند ، بیخردانی از ناآگاهی اینرا یك پیش آمد بسیار کوچکی وانموده وچنین میگفتند : « چیزی بود دیگران پیش آورده بودند و خودشان هم برداشتند » .

اینان را چندین درد و بیچارگی‌هم آمیخته: ازیکسو ناآگاهی و نادانی ، که از داستان جنبش و رازهای آن چیزی نمیدانند ، و از یکسو

فهرست وار آنها را میشمارم :

۱ ـ سی سال گذشت و یکی آز آنانکه درجنبش پا درمیان داشته بود و یاخود می توانست آگاهیهایی گرد آورد بنوشتن آن برنخاست ، و من دیدم داستانها از میان می رود و در آینده کسی گرد آوردن آنها نخواهد توانست . یك جنبشی که درزمان ما رخ داده ، اگر ما داستان آن را ننویسیم دیگران چگونه خواهند نوشت ؟! . .

۲ ـ جنبش مشروطه خواهی با پاکدلیها آغازید ولی با ناپاکدلیها بپایان رسید ، و دستهایی ، از درون وبیرون، بمیان آمد، و آنرا بهم زد و نا انجام گزاشت ، وکار بآشفتگی کشور ، وناتوانی دولت ، وازهم گسیختن رشته ها انجامید ، و مردم ندانستند آن چگونه آمد و چگونه رفت ، و انگیزه ناانجام ماندنش چه بود . دانستن این رازها آسان نمیبود ، و اگر هم کسانی بگرد آوردن داستانها پرداختندی باین رازها کمتر پی بردندی وگیج وار درماندندی .

۳ ـ شیوهٔ مردم سست اندیشه است که همیشه در چنین داستانی کسان توانگر و بنام و باشکوه را بدیده گیرند و کارهای بزرگ را بنام آنان خوانند ، ودیگران را که کنندگان آن کارها بوده اند ازیاد برند. این شیوه درایران رواج بسیار می دارد ، ودر همین داستان مشروطه نمونه های بسیاری از آن پدید آمد . مثلاً جنبش مشروطه را در ایران آقایان طباطبایی و بهبهانی و دیگران پدید آوردند . ولی دیده شد در روزنامه ها و کتابها میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را بنیاد گزار آن ستودند . درجاییکه این مشیرالدوله هیچ کوششی درآن راه نکرده و بلکه خواهیم دید که بهمدستی محمد علیمیرزا ببرداشتن آن می کوشیده ، و تنها کاریکه او کرده اینست که پس از برداشته شدن عین‌الدوله بجای او نشسته و مظفرالدینشاه فرمان مشروطه را درزمان سروزیری این بیرون داده .

در تاریخ بیداری ایرانیان چاپلوسانه امیر اعظم را که هیچ کاری نکرده ازسران آزادی شمرده . علاءالملك را که از دشمنان بنام آزادی بوده ، ودرزمان« خرده خود کامگی » ازسوی محمد علیمیرزا بهپترسبورگ رفته تا زبان روزنامه های آزادیخواه روس را که خرده به بیداد گریهای

رشك وخود خواهی ، که چشم دیدن و شنیدن نیکیهای دیگران نمیدارند، واز یکسو دشمنی که خودشان یا پدرانشان با جنبش آزادی نموده اند ، و با آنکه امروز از سود و نتیجهٔ مشروطه بهره میبرند هنوز کینه از دل نزدوده اند . اینها دست بهم داده بچنان گفته های پست بیخردانه شان وامیداشت ، وچون داستان جنبش نوشته نشده وکسی آگاهی درستی از آن نمیداشت پاسخ گفته نمی شد .

۵ ـ چنانکه گفتیم درجنبش مشروطه کار را کسان گمنام و بیشکوه از پیش بردند ، ولی چون خواسته میشد جنبش ناانجام بماند آن مردان غیرتمند را کنار زدند ، و تا توانستند بدرفتاری نمودند ، و زندگی را بآنان تلخ گردانیدند که خود داستان دلسوز دیگریست ، و این بسیار ناسزا بود که چنان مردانی نامهاشان نیز از میان رود و باری در تاریخ ارجشناسی از آنان نموده نشود وراستیها بی پرده نگردد . این کار نه بخدا خوش افتادی ، و نه با راستی پرستی و پاکدلی سازش داشتی ، و ازآنسوی چه از دیده پیشرفت توده وکشور ، و چه از دیده رواج خویهای ستوده زیانهای بسیار ازآن پدید آمدی .

٦ ـ بسیاری ازپیش آمد های ایران درزمان جنبش آزادیخواهی، در روزنامه ها وکتابهای اروپایی نوشته شده ، ولی پیداست که نویسندگان جز درپی سود کشور خود نبوده‌اند وبرخدادها رویهٔ دیگری پوشانیده‌اند ، وما اگر این تاریخ را ننوشتیمی آنها سند گردیدی وبزیان ایران همیشه پیش رفتی .

۷ ـ یکی‌ازگرفتاریهای ایرانیانست که پیش آمدهارا زود فراموش کنند ، و ما می بینیم دسته های انبوهی آن زمانهای تیره گذشته را از یاد برده اند ، واز آسایشی که امروز میدارند خشنودی نمینمایند ، و یك چیزی درباید که همیشه روزگار دوهم وتیره‌گذشته‌را در پیش چشم اینان هویدا گرداند .

ازهر باره که بیندیشیم بایستی این تاریخ نوشته شود ومن خود را ناگزیر دیده و بآن برخاستم و پس از رنجهای بسیار اینك باین نتیجه رسیده ایم که یك چاپ درستی از آن بیرون دهیم ، و چون نیك

مردانی « شرکتی » پدید اورده و در رفت این چاپ را در این هنگام گرانی کاغذ وچاپخانه بگردن گرفته اند در اینجا من سپاس میگزارم و در بخش بازپسین کتاب چگونگی شرکت و نامهای پدید آورندگان آنرا خواهیم آورد .

در اینجا میباید چند چیز را یادآوری کنم :

۱) کسانی چون خود را تاریخ نویس می پندارند مرا هم درردهٔ خود میشمارند . بآنان یاد آوری میکنم که من تاریخ نویس نیستم ودر ردهٔ ایشان نمیباشم . بسیار کسانی بیك کاری برخیزند و از ردهٔ کنندگان آن کار نباشند .

۲) آنچه را که در این تاریخ آورده ام ، بیشتر آنها از روی آگاهیهاست که خود میداشتم و یا جسته بدست آوردم ، وچیزهایی را هم از کتابها ، و روزنامه ها ، و یادداشتها (که فهرست آنها را دربخش بازپسین خواهم آورد) برداشته ام . هر چه هست این کتاب از روی جستجو و فهم و اندیشه نوشته گردیده ودر خور آن میباشد که از سندهای تاریخ ایران شمرده شود . دیگران هم اگر خواهند، ازنوشته های این بردارند ، و بنام کتاب (نه بنام من)میان نوشته‌های خود یاد کنند . این شیوه ایکه کسانی درایران پیش گرفته اند و سخنی یا کتابی‌را برداشته وبا دستبردهایی دیگر گردانیده و بدزدی بنام خود پراکنده میکنند شیوهٔ بسیار پستی است و همیشه باید این کسان را به پستی شناخت .

۳) کلمهٔ « آقا » را تا توانیم برسر نامها نخواهیم آورد . چه این معنایی دربر نمیدارد ، و نادانسته ای را دانسته نمیگرداند . مردم در روبرو یکدیگر را « آقا » میخوانند واین یك گونه پاسداریست که باهم مینمایند ، ولی در تاریخ جایی برای چنین کاری نیست . مگر آنانکه همیشه « آقا » با نامهاشان بوده است و ماهم ناگزیریم بیاوریم .

اما لقبها ، ما دوست میداشتیم آنها را هم یاد نکنیم ولی بچند انگیزه ناچاریم : نخست بسیار کسانی بالقب شناخته شده اند و ما نامهای آنان را نمیشناسیم . دوم در تلگرافها ونوشته ها که خواهیم آورد بیشتر لقبها یاد شده واین‌نیك نبودی که تاریخ را دوگونه گردانیم ، و درآنها که

لقبها آورده شده، ما تنها نامها را یادکنیم . سوم باید در تاریخ کوشید و داستانها را بدانسانکه رو داده نشان داد، و تا بتوان براستیها نزدیکتر رفت، و برداشتن لقبها بااین نکته ناسازگار بودی و داستانها را بدانسان که بوده نشان ندادی.

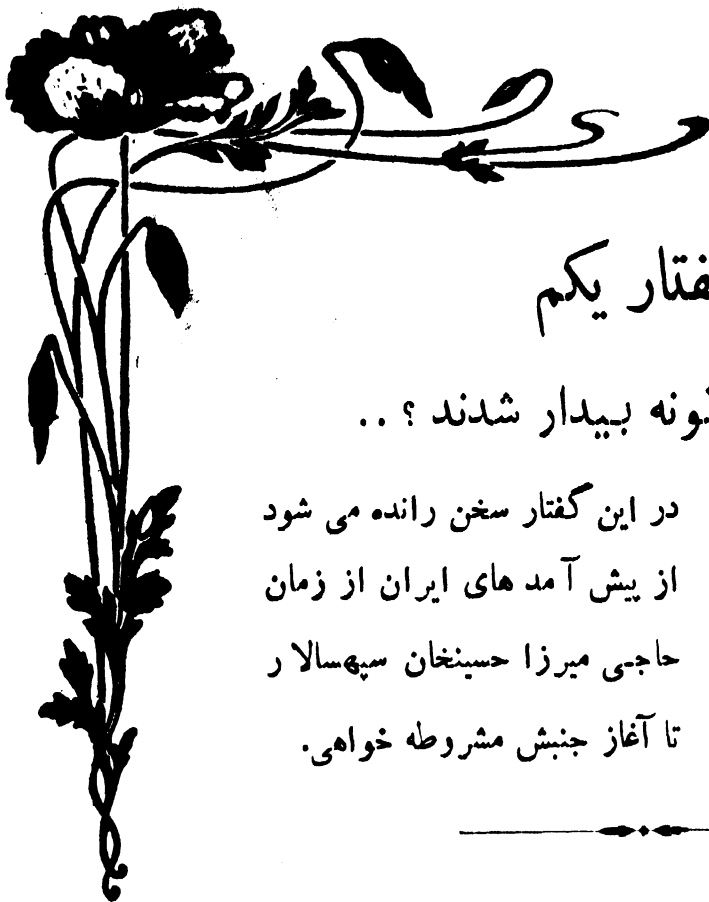
ما که بدیها و کمیهای آن زمان را باز مینماییم یکی از آن کمیها و بدیها این لقبها بوده و بهیچ راه نبایستی آنهارا نشان ندهیم و دیگر گردانیم.

راست است که لقب از میان رفته، ولی باید دانست که کلاهها و رختهای گوناگون آن زمان هم ازمیان رفته . درجاییکه ما درپیکره ها آن کلاهها و رختها را نشان میدهیم وآنرا کمکی بروشنی تاریخ میشماریم، انگیزه نمیداشت که از لقبها پرهیز جوییم.

در بارهٔ خان و میرزا و نامهای شهرهاییکه دیگر شده نیز این سخن را میگوییم و اینهارا هم بدانسانکه آنروز بوده خواهیم آورد تا برسیم بآن زمانیکه اینها برداشته شده و یا دیگر گردیده.

تهران - بهمن ماه ۱۳۱۹

احمد کسروی



گفتار یکم

ایرانیان چگونه بیدار شدند ؟ ..

در این گفتار سخن رانده می شود
از پیش آمد های ایران از زمان
حاجی میرزا حسینخان سپهسالار
تا آغاز جنبش مشروطه خواهی.

ایران پیش از جنبش مشروطه

میدانیم که چون نادرشاه کشته گردید آن بزرگی که با کوششهای خود برای ایران پدید آورده بود از میان رفت . ولی ایران باز یکی ازکشور های بنام آسیا شمرده میشد ، وکریمخان و جانشینان او، اگر چیزی بکشور نیفزودند چیزی هم از آن نکاستند . لیکن در زمان قاجاریان ایران بسیار ناتوان‌گردید ، واز بزرگی ، و جایگاه، وآوازهٔ آن بسیار کاست ، و انگیزهٔ این ، بیش از همه یك چیز بود ، و آن اینکه جهان دیگرشده وکشور ها بتکان آمده ، ولی ایران بهمان حال پیشین باز می ماند .

از سال ۱۱۵۷ (۱۲۹۳) که کریمخان زند درگذشت تاسال۱۲۱۲ (۱۲۴۹) که فتحعلیشاه بدرود زندگی گفت پنجاه و اند سال بود، ودر

این زمان‌کم در اروپا تکان های سختی پیدا شده، وداستانهای تاریخی بیمانندی - از شورش فرانسه، و پیدایش ناپلئون و جنگهای پیاپی‌آن، و جنبش توده ها، و پیشرفت فن جنك، و پدید آمدن افزار های نوین، و مانند اینها - رو داده، و در نتیجه آنها دولتهای بزرك و نیرومندی پیدا شده بود. کشور ایران از آن تکانها و دیگرگونیها بی‌بهره و ناآگاه مانده، و راستی آنست‌که نه پادشاهان قاجاری، ونه سرجنبانان توده، از آن تکان و دیگرگونیها سر در نمی‌آوردند، و ناآگاهانه با شیوهٔ کهن خود بسر میبردند.

نتیجه آن بودکه دو دولت نیرومند و بزرك و بیداری، یکی در شمال ایران، و دیگری در جنوب آن پیدا شده، و ایران ناتوان و ناآگاه در میان آنان ماند، و راستی آنکه برای چنان زمانی پادشاهان‌کم جربزهٔ قاجاری شایندهٔ سررشته داری نبودند.

اینان از پیش‌آمدها چیزی یاد نگرفتند. شکستهای پیاپی فتحعلیشاه در برابر روس، وشکستهای محمدشاه وناصرالدینشاه در برابر انگلیس بایران زیان بسیار رسانید، و از بزرگی آن بسیارکاست، ولی‌پادشاهان قاجاری و تودهٔ ایرانیان را بیدار نگردانید. فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصرالدینشاه، بی آنکه رفتار خود را دیگرکنند پی‌هم آمدند ورفتند، و مردم نیز چشم بیسته و ناآگاه، در زیر دست آنان روزگزاردند، وتنها درسالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدین بودکه اندك تکان وبیداری در توده پدیدار گردید.

اینان خودکاری نمیکردند و دیگران‌را هم نمیگزاردند. درزمان محمدشاه میرزا ابوالقاسم قایممقام وزیرکاردانی بود وبشایندگی‌کار هارا پیش میبرد. ولی محمد شاه او را کشت و جایش را بحاجی میرزا آقاسی داد.

در زمان ناصرالدین شاه میرزا تقیخان امیرکبیر به پیراستن و آراستن ایران می‌کوشید، و چه درسیاست، وچه درکشورداری‌کاردانی از خود نشان میداد. ناصرالدینشاه اوراکشت و بجایش میرزا آقاخان نوری را نشاند. سپس هم حاجی میرزا حسینخان سپهسالار بکار هایی

بر خاست و آگاهی و کاردانی از خود می نمود . ولی ناصر الدینشاه اورا نگه نداشت ، ومردم نیز ارج او وکار هایش را ندانستند .

حاجی میرزا حسین خان سپهسالار

در سال ۱۲۵۰ (۱۲۸۸) ناصر الدینشاه او را ازاستانبول خواسته ، و نخست وزیرعدلیه وسپس صدراعظم گردانید. سپهسالار چون مرد کار دان ونیکی بود، ودیرزمانی در استانبول ودیگر جاها مانده واز چگونگی کشور های اروپایی آگاهی میداشت ، خواست درایران نیزتکانی پدید آورد و سامانی بکار های دولت دهد . از لگام گسیختگی حکمرانان شهر ها جلوگرفت ورشوه را از میان برداشت . یکی از کار های نیك او این بودکه وزارتخانه ها و درباری بآیین اروپا پدید آورد . پیش از آن برخی وزارتخانه ها می‌بود ولی مرز وسامانی در میان نبوده ، و شاه یاصدر اعظم بهمه‌کارها درآمدی وفرمان دادی. سپهسالار چنین نهادکه یك صدر اعظم ونه‌وزارتخانه برپا شود بدینسان : وزارت داخله، وزارت خارجه ، وزارت جنگ ، وزارت مالیات ، وزارت عدلیه ، وزارت علوم ، وزارت فواید ، وزارت تجارت و زراعت ، وزارت دربار ، و کار ها در میان اینها بخشیده شود ، که هر وزارتخانه ای بکار های خود پردازد و درآن‌کار ها جدا سر وآزاد ، ولی درنزد صدر اعظم پاسخده باشد. این وزارتخانه ها باادارهٔ صدراعظمی «درباراعظم» نامیده شود، کارهای بزرك کشوری با بودن صدراعظم در « مجلس وزراء » بگفتگو آید ، وهفته ای دو روز این مجلس برپا گردد .

«لایحه ای» که بتاریخ ۱۲ شعبان ۱۲۸۹ برای این‌کار نوشته و بدستینهٔ شاه رسانیده دردست است، وازخواندن آن اندازهٔ فهم وکاردانی سپهسالار نیك دانسته می‌شود . (۱)

درزمان او گفتگوی کشیده شدن راه‌آهن بمیان آمد و «امتیاز» آن بانگلیسیان داده شد، ولی ما ازچگونگی آن آگاهی نیافته ایم.

این مرد نیك چون میخواست شاه را ازچگونگی دولتهای اروپا، و از همدستی پادشاهان باتوده ، وازاندازهٔ پیشرفت آنها آگاه، و اورا

---

(۱) رویهٔ آن درمقدمهٔ «تاریخ بیداری ایرانیان» آورده شده .



پ ۲

معین‌الملک	حاجی میرزا حسینخان	میرزاعلیخان
(سفیرکبیر ایران)	سپهسالار	امین‌الملک

این پیکره در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) که ناصرالدینشاه برای نخستین‌بار باروپا میرفت در استانبول برداشته شده. امین‌الملک همان امین‌الدوله است.

با اندیشه های‌خود دربارهٔ ایران همداستان گرداند بهتر دانست اورا برفتن اروپا و دیدن آنجا وادارد، و در سایهٔ انگیزش او بود که در سال

۱۲۵۲ (۱۲۹۰) شاه باسپهسالار آهنك اروپا کرد .

لیکن این سفر زیانی در پی داشت ، و آن اینکه در نبودن سپهسالار کسانیکه ازکار های او ناخشنود می‌بودند فرصت یافته وبملایان چنین گفتند : « سپهسالار میخواهد ایران را بحال فرنگستان اندازد و امتیاز راه‌آهن را بـه انگلیسیان داده » . ملایان که سید صـالح عرب و حاجی ملاعلی و دیگران بودند ازاین سخن بتکان آمدند، وبدشمنی سپهسالار برخاسته و او را بیدین خواندند ، و نامه ای بناصرالدینشاه نوشتندکه سپهسالار را باخود بتهران نیاورد . این نامه بشاه در رشت رسید ، وچون ملایان درآن زمان بسیار نیرومند می‌بودند، شاه‌ناگزیر شد حکمرانی گیلان را به سپهسالار داده اورا در آنجاگزاشت و خود بی‌او بتهران آمد .

لیکن سال دیگر دوباره اورا بتهران خواست و وزیر خارجه وسپهسالار گردانید ، و حاجی میرزاحسینخان از برخی ملایان دلجویی کرد ، و باز درکار های بزرگی بود ، و در سال ۱۲۵۷ (۱۲۹۵) دوباره شاه را برفتن اروپا برانگیخت ، و خود در پی اندیشه هایش می‌بود ، ولی چون شاه ازدرون همداستان نبود، وبرخی ملایان همچنان دشمنی مینمودند، و یکی از همسایگان نیز ازکارشکنی باز نمی ایستاد اندیشه‌های سپهسالار به نتیجه نرسید، و شاه اورا ازکارکناره گردانیده بحکمرانی خراسان فرستاد و در سال ۱۲٦۰ (۱۲۹۸) در آنجا در گذشت .

میرزا ملکم خان و سید جمال‌الدین

در سال ۱۲٦۸ (۱۳۰٦) ناصرالدینشاه بارسوم باروپا رفت ، و دراین سفر میرزا علی اصغر خان امین السلطان راکه بجای سپهسالارصدراعظم بود همراه برد. ولی این سفر ها هیچ سودی نداشت. اگرچه پس از بازگشت از این سفر شاه دلبستگی بقانون می نمود و بمیرزا علی خان امین الدوله دستور دادکه قانونی برای ایران بنویسد ، و روزنامهٔ اختر این‌را مژدهٔ پیشرفت‌کارهای ایران دانسته گفتاری نوشت. ولی چنانکه نوشته اند همهٔ اینها بیهوده بود وشاه بجای آنکه شکوه ونیروی اروپا

را نتیجهٔ همدستی دولت ها و توده ها دانسته او نیز توده را بتکان آورد و بکار های سودمندی وادارد، از دیدن آن شکوه و نیرو خیره گردیده و بنومیدی گرایید، ودربرابر همسایگان ناتوانی و زبونی بیشتر نمود . بویژه که همسخن و همدم او امین‌السلطان گردیده، و این مرد یگانه آرزو و خواستش این بود که بسرکار باشد ، و بمردم سروری فروشد ، و دستش بگرفتن و دادن بازباشد، وهمهٔ هوش وزیرکی خود را در این راه بکار میبرد ، و برای نگهداری خود در سرکار گردن بخواهشهای بیگانگان میگزاشت .

نتیجهٔ این خیرگی و ناتوانی شاه و نادرستی و بدخواهی امین السلطان آن بود که در سالهای باز پسین پادشاهی ناصر الدینشاه « امتیاز هابی» به بیگانگان، بویژه بانگلیسیان داده شدکه شناخته‌ترین آنها « امتیاز تتن وتنباکو» بود، و اینها مردم را بشورانید، چنانکه داستان آن را خواهیم نوشت .

ازکسانیکه در زمان ناصرالدینشاه دلسوزی بتوده وکشور نموده وبه‌بیداری مردم کوشیده اند یکی میرزا ملکم خان اسپهانی و دیگری سید جمال‌الدین اسدآبادی شمرده میشود .

ملکم از جلفای اسپهان ، و از ارمنیان آنجا بوده ، و در کار های دولتی پا گزارده ، و جایگاه بالایی یافته ، و باروپا رفته ، و چنانکه گفته میشود اسلام پذیرفته، و چون مرد بافهم وبیداری بوده و از سیاست دولتهای اروپایی درباره آسیا آگاهی درستی یافته، دلش بحال ایران میسوخته ، واین بوده که به بیداری مردم میکوشیده . در زمان صدراعظمی حاجی میرزا حسینخان این همراز وهمدم او بوده .

میرزا ملکمخان نوشته هایی میداردکه همگی آگاهی و دانش او را میرساند و این بیگمانست که باخودکامگی ناصرالدینشاه ، وخودخواهی و نادرستی امین السلطان دشمنی مینموده ، و بامتیاز هایی که به بیگانگان داده میشده خرده میگرفته و زیان آنها را باز مینموده. چیزیکه هست ملکم ازدستهٔ « فریرماسون» بوده ونوشتهایش آن رنگ را داشته، و ما چون از اندیشه وخواست آندسته آگاه نیستیم دربارهٔ

ملکم نیز داوری نخواهیم توانست .

میرزا ملکم خان روزنامه ای بفارسی نیز نوشته که در لندن بچاپ می‌رسانیده ونسخه های آن در دست است . ملکم خان تادو سال از آغاز جنبش مشروطه زنده بود و در اروپا میزیست .

اما سید جمال‌الدین دو بار بایران آمده ، و دربار دوم در سال ۱۲٦۸ (۱۳۰۷) با دستور شاه او را ازایران بیرون کرده اند . سید مرد دلیری می‌بوده، و از خودکامگی شاه وازسود جویی امین‌السلطان نکوهشها میکرده و مردم را می‌سهانیده ومیشورانیده، وکسانی بر سر او گرد آمده بوده اند . چیزیکه هست از کار های سید جمال الدین درایران ومصر وعثمانی نتیجهٔ درستی بدست نیامده، وشاگردانش درگفتگو ازو راه‌گزافه پیموده اند . (۱)

سید بکار بزرگی برخاسته بوده، ولی راه آنرا نمی‌شناخته ، و آنگاه هیچگاه خود را فراموش نمیکرده . در چنین‌کوششهایی نخستین گام خود را فراموش‌کردنست. سید اگر بجای رفتن باین دربار وآن دربار همه به بیدار ساختن مردم و پیراستن اندیشه هاکوشیدی به‌نتیجهٔ بهتری رسیدی .

دربار دوم، سید را ناصرالدینشاه درمونیخ دید وبایران خواند، ولی ما نمیدانیم بچه کاری خواند و چه نویدی باو داد . شاگردانش می‌گویند : «نوید صدر اعظمی باو داد»، ولی نه باورکردنیست . در کشوری همچو ایران آنروز کار صدراعظمی یا سروزیری بآن سادگی و آزادی نبوده .

از این‌گذشته ، خواندن جمال‌الدین بایران با آگاهی از اتابك بوده و پیداست که برای نشستن درجای خود اوخوانده نشده . آری میتوان گفت‌که خود سید چنین چشمی از شاه داشته است .

---

(۱) مثلا محمد پاشای مخزومی‌که‌کتابی بنام « خاطرات جمال- الدین الافغانی » نوشته دربارهٔ بیرون‌کردن سید از ایران می نویسد : « این آگاهی‌چون پراکنده شد دوستاران جمال‌الدین بدولت شوریدند و نزدیك بود جویها ازخون روان‌گردد» درجاییکه پاك دروغ است .

نامه سید جمال به ناصرالدینشاه

نامه ای از سید بفارسی در دست است که می‌گویند هنگام بست نشینی در عبدالعظیم به ناصرالدینشاه نوشته ، وچون آن نامه انگیزهٔ آمدن سید را بایران اندکی روشن می‌گرداند باهمهٔ درازیش در اینجا می‌آوریم: (۱)

عرضه داشت بسدهٔ سنیهٔ عالیه و عتبه رفیعهٔ سامیهٔ اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه در (مونیك) وقتی‌که از شرف وعد احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی درزمره طرب (؟) بودم درهمان محضر سنی جناب امین‌السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدندکه این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولا به (پطرزبورغ) رفته پس ازانجام آنها بایران بیایم اعلیحضرت شاهنشاه اقام‌الله به دغامة المدن استحسان فرمودند در شب همان یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم باین عاجزمکالمه نمودند خلاصه‌اش این شد آنـکه اولا دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست‌که ایشانرا برجلس(؟) و نشانه سهام نمایند و از در معادات و معاندت برآیند چون‌که ایشان یعنی جناب وزیراعظم مالك و صاحب ملك نیستند و رتق و فتق امور بقدرت ایشان نیست دیگـر آنـکه مسئله کارون وبانك و معادن قبل از ارتقاء ایشان برتبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است نهایت اینست‌که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده‌است پس‌حین ورود پطرزبورغ باید درنزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبرئه ساحت ایشانرا بنمایم و تبدیل افکار فاسده وزراء روس را در حق ایشان داده وحسن مقاصد و نیات ایشانرا درباره دولت روس مسجل کنم ثانیاً از این‌عاجز خواهش نمودند که به (مسیوکیرس) رییس‌الوزراء و وزیر دول خارجه ومستشار های ایشان (ویلنکالی) و(زینوویب) شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هرحال حاضرند که اگر از طرف روس طریق اسهلی ارائه شود در ظرف چند روز مسئله کارون و بانك ومعادن را حل نموده بحالت سابقه اعاده نمایند اینعاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیراعظم را عین‌رضایت پادشاه وخیر ملت اسلام میدانستم

---

(۱) این نامه را در مقدمهٔ « تاریخ بیداری ایرانیان » آورده که ما نیز بدانسانکه هست و باغلطهاییکه می دارد از آنجا آوردیم.

به پطرزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق زمین با خود هم مشرب میدانستم چون ژنرال (ابروچف) در حربیه و ژنرال (دیغتر) در وزارت دربار و ژنرال (اغناتیف) سفیر سابق روس دراسلامبول ومادام (نود یکف) که از خواتین نافذالکلمه وغالباً درمسائل سیاسیه که مابین روس و انگلیس است میکوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار بامسیو (کیرس) و بامستشار های ایشان ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایيم اولا در این سعی نمودم که بادله و براهین سیاسیه و باعانت هم مشربهای خودم ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آنست که علی‌الدوام بادولت ایران از در مسالمت و مواده و مجامله برآید و سخت‌گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منح وسماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را دراترك و اراضی ترکمانیه وجایهای دیگر خاطر نشان ایشان می‌نمودم چون دانستم که اینمطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست در آنوقت مقاصد جناب وزیر اعظمرا پیش نهاده گفتم وزیراعظم بنفس خود در مونیك بمن گفتند بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب وسبب غرامت نگردد مسئله‌کارون وبانك و معادنرا حل نمایند و موازنه سابقه‌که درمیان دولت روس وایران و انگلیس بود دوباره برقرارکنند و در تلو این مطلب اینقدرکه ممکن بود درتبرئه ذمه جناب وزیراعظم وحسن مقاصد ایشان درحق دولت روسیه‌کوشیدم چنانچه دوباره هم اینمطالب را ازپطرزبورغ بایشان نوشتم مسیوکیرس ومستشار های ایشان پس از آنکه مکرر از حسن مقاصد ونیات عزم جناب وزیر اعظم پرسیدند گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولا مشورت کنیم و بـه امپراطور حاصل مشورت خودرا عرضه نماییم و بعد ازآن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود بشما شفاهاً خواهیم گفت‌که بنهج جواب بجناب وزیر اعظم برسانید البته اگر اینمسئله بنهجی حل شودکه موجب مخاصمه درمیان دولت ما ودولت ایران نگردد بهتراست پس‌از چندین بار مشورت دو مسلك پلتیك یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده وبمن گفتند که گر جناب وزیر اعظم میخواهند ابواب خطر های آینده

را ببندند در جواب رسالت این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر یك از ما خط حرکت پلتیك خود را برآندو مسلك معین قرار دهیم مسئله بخودی خود بلاغرامت وبلاجدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرسند شدم که بقوت الهیه بتنهایی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی به دولت اسلام نمایم ووزیر اعظم را از خود خوشنودکرده باشم چون بطهران رسیدم خارج شهر توقف‌نموده بجناب وزیراعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاجی محمد حسن امین‌الضرب را معین نمودند که درآنجا فرود آیم و نجل ایشانرا مهماندار مقرر نمودند و اینعاجز مدت سه ماه تمام ازجای خود حرکت نکردم بغیر ازیکبار وآنهم بعد از یکماه‌که عزشرف‌حضور حاصل شد وبدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم و در اینمدت جناب وزیر اعظم بهیچگونه از اینعاجز سئوال نکردند که در پطرسبورغ چه واقع شد و جواب آنمسئله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در اینمدت چند بار بعضی از حاشیه خودرا برای احوال پرسی فرستادم وعدهٔ ملاقات مفصل میداند چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله سئوال شد درجواب گفتم‌که تاهنوز از وزیر اعظم استفسار نشده است و سببرا هم نمیدانم در وقتیکه اهمال جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردید با آن همه محاجات ومجادلات و تبلیغات ملحانه اینعاجز در پطرسبورغ ایشان این امر را بمجرد ملاعبه و بازی و اهانت و تحقیر و یا خود حیله سیاسیه مقصود کشف افکار طرف مقابلست (کاش سئوال میشد و کشف افکار طرف مقابل میگردید) شمرده بسفارت خود در دارالخلافه طهران تلگراف نمودند که سید جمال‌الدین از طرف وزیراعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیر اعظم میخواهندکه درآن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی با سفارت روس در طهران یا با سفارت ایران در پطرزبورغ مکالمه نمایند و سید جمال‌الدین‌که بنهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی از اینطرف بگوید مقبول نیست (لاحول ولا قوة الابالله) راه رفته رنج‌کشیده برجوع قهقری بنقطه اولی برگشت (شگفت) عقده حل‌کرده‌را دوباره محکم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه نتایج اینگونه حرکات را بخرد خداداد دیپلوماسی از هرکس بهتر میدانند جناب وزیر اعظم چون از مضمون آن

. تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسیین جهان بجای آنکه تأسف نمایندکه
چرا افکار وزراء روس را در اینمسائل استکشاف ننمودند و جوابهای ایشانرا
استماع نکردند (بعرب صاحب گفته بودند که من چیزی بسید جمال‌الدین نگفته
بودم که بوزارت روس تبلیغ نمایند) و من ایشانرا بپطرزبورغ نفرستادم (انا
لله وانا الیه راجعون) اینك لعب معکوس اینك فکر عقیم اینك نتیجهٔ فاسده با
اینمسلك چگونه توان راه اخطار را بست واز مهالك دوری جست (بلاسبب
شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفرکردن خداوند تعالی مگر بقدرت کامله
خود مارا ازآثار وخیمه اینحرکات حفظ کند ... واعجب از اینواقعه اینست
پس از آنکه وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارك اعلیحضرت
شاهنشاهی شنیدم حاجی‌محمد حسن امین‌الضرب تبلیغ نمودندکه رضایت اعلیحضرت
شاهنشاهی اینستکه اینعاجز طهران را ترك نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم
هرچه درخبایای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم - آیا بجهت آن بود
که دولت روس را ببراهین ووسائط دعوت بمسلك ومواده دولت ایران نمودم
یا برای آنست که بخواهش وزیر اعظم بپطرزبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن
مقاصد ایشان بادولت روس‌کوشیدم - یابدین جهت‌که طرق حل مسائل را چنانچه
خواهش وزیر اعظم بود بقوه کد و جد بدست آوردم - اگر چه بر مجرب
ندامت رواست آنچه بپاداش مهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بود که دیگر
خیال ایرانرا نکنم اما لفظ شاهنشاه‌را مقدس شمرده خواستم بخلاف آنچه گفته
بودند معلوم‌گرددکه هم خیرخواهم هم مطیع دیگر این‌چه نقش استکه باز ژاژ
خوایان گوازه پسند بالله علیکم اگر خدا نخواسته ظهورات مرا از مسلك خیر
خواهی منحرف و منصرف کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان‌الله توهم
مزاحمت در مناصب هروقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر
این میداردکه ذهن وقاد نقاد اعلیحضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب
گردانند اینك در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر
شود اسئل‌الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق وینصرکم بالحکمة ویشید دولتکم
بقدرته ویحرسه عن‌کید الخائنین آمین العاجز جمال‌الدین‌الحسینی

آغاز بیداری در توده ایران

گفتیم درسالهای باز پسین پادشاهی ناصرالدینشاه امتیاز هایی به بیگانگان داده شد . نخست در زمان سپهسالار امتیاز کشیدن راه آهن ازبوشهر تاگیلان بانگلیسیان داده شده‌بود، که می‌باید آن‌را ازلغزشهای سپهسالار شمرد . این امتیاز بکار بسته نشد و پس اژ ده واند سالی پس‌گرفته شد و از میان رفت . ولی در سال ۱۲٦۸ ناصرالدینشاه امتیاز های دیگری دادکه شناخته ترین آنها « امتیاز توتون وتنباکو » بود. مردم زیان اینهارا نمیدانستند، وتاآن زمان توده را پروای سود وزیان‌کشور کردن، و درکار های دولتی بچون و چرا برخاستن در میان نبوده . ولی چون اینها پای بیگانگان را بکشور بازکرد و اروپاییان درایران فراوان شدند ، مردم بویژه ملایان دیدن آنان نتوانستند و برنجش وگله پرداختند ، وهمین دیدهٔ آنان را بازکرد و در سایهٔ جنبش وایستادگی « امتیاز توتون و تنباکو» از میان رفت .

این امتیاز ایران را بسیار زیانمند بود . زیرا فروش همگی توتون و تنباکوی‌کشور، چه در درون وچه دربیرون، بیکتن انگلیسی سپرده میشد، در برابر آنکه سالانه پانزده هزار لیره بدولت پردازد و از سود ویژه یك چهار یك دولت را باشد، در حالیکه در عثمانی‌که توتون و تنباکویش کمتر از ایران باشد تنها فروش در درون کشور بیك‌کمپانی واگزارده شده بود در برابر آنکه سالانه هفتصد هزارلیره بدولت عثمانی پردازد وازسود نیزپنجیك دولت را باشد . ببینید جدایی تا بکجاست .

مردم این حساب را نمیدانستند، ولی ازآنکه بیگانگان پابدرون کشور می‌گشایند بیمناك می بودند. سپس هم برایشان سنگین می افتاد که توتون و تنباکویی راکه می‌کارند بیك بیگانه با بهای‌کمی بفروشند و سپس با بهای بسیاری باز خرند .

گیرندهٔ امتیاز یکتن بود ولی در لندن شرکتی برای آن با ٦۵۰،۰۰۰ لیره برپاگردید ، و از بهار سال ۱۲۷۰ (۱۳۰۸)کارکنان آن در ایران بکار پرداخت .

ازگام نخست مردم ناخشنودی نمودند ، و بازرگانان بمیانجیگری امین‌الدوله بشاه‌نامه نوشته و دادخواهی کردند . ولی چون شاه و امین‌السلطان خودشان امتیازرا داده وهوادار آن بودند نتیجه‌ای از داد خواهی دیده نشد، و از آنسوی چون کارکنان کمپانی بهمه شهر ها رفته وبکار پرداخته بودند ، ناخشنودی فزونتر گردیده و کم کم رویهٔ تکان وجنبش بخود گرفت.

پیش از همه تبریز بکار برخاست، و مردم آگهی های کمپانی را که بدیوار ها چسبانیده بود پاره کردند و بجای آن نوشته های شورآمیزی چسبانیدند. امیرنظام گروسی پیشکارمظفرالدین میرزا و والی شهر بود ولیعهد ازو خواست که با مردم سخت گیرد و بشورندگان کیفر دهد، امیر نظام نپذیرفته و ازکار کناره جویی نمود .

کمپانی ناگزیر شده خواست دلجویی نماید و چنین پیش نهاد که کارکنانش در آذربایجان جز از آذربایجانیان نباشد ، ولی مردم این را نپذیرفتند و درشور و تکان ایستادگی نمودند .

پس از تبریز اسپهان بتکان آمد ، و پس از آن درتهران شور و جنبش پیدا گردید . درهمه جا علما پیشگام بودند . درتبریز حاجی میرزا جواد ، و در اسپهان آقا نجفی ، و در تهران میرزا محمد حسن آشتیانی ودیگران پا درمیان داشتند. ازسامرا مجتهد بزرگ میرزا محمد حسن شیرازی تلگراف بشاه فرستاد و زیانهای امتیاز را باز نمود و درخواست بهم زدن آن را کرد . (۱)

گرفتاری بزرگ شده و شاه نمیدانست چکار کند. نخست خواست فروش دردرون کشوررا ازکمپانی بازگرفته و تنها فروش درکشورهای بیگانه را بآن سپارد . لیکن مردم و علما باین خرسندی ندادند و ازکوشش باز نایستادند. علما یکراه دیگری اندیشیدند ، و آن اینکه بکمپانی کاری ندارند و مردم‌را از کشیدن چوپوق و غلیان باز دارند و این بود میرزای شیرازی فتوی بحرام بودن غلیان و چوبوق داد و همینکه این فتوی بتلگراف بشهرها رسید مردم درهمه جا ازخرد وبزرگ

---

(۱) آن تلگراف و دیگر تلگرافها که در این باره میانهٔ دولت و علماء آمد و شد کرده در تاریخ بیداری ایرانیان آورده شده



میرزا محمد حسن آشتیانی

واز زن و مرد ، و از توانگر و بیچیز آن را پذیرفتند و بیکبار همه دکانهای توتون و تنباکو فروشی را بسته و غلیان و چوبوق را کنار گزاردند .

این کار چنان انجام گرفت که مایهٔ شگفت همگی بیگانگان گردید کمپانی ناگزیر شد بشاه گله کند و چاره خواهد ، و شاه خواست زور آزمایی کند و بمیرزای آشتیانی پیام فرستاد که یا درآشکار و میان مردم غلیان کشد و آن فتوی را بشکند و یا ازتهران بیرون رود . او بیرون رفتن را پذیرفته و بآمادگی پرداخت ولی مردم شوریده و

نگزاردند ، و چون دسته ای از آنان در پیرامون ارك انبوه شده و میخواستند بدرون روند بافرمان آقابالاخان (که سپس سردار افخم گردید) سربازان شلیك کردند که هفت تن کشته گردیدند و بیست تن و بیشتر زخمی شدند . چون شورش رفته رفته سخت تر می گردید و بیگانگان که درتهران ودیگر جاها می‌بودند بیم می‌نمودند شاه ناگزیر گردید با کمپانی گفتگو کند و با پذیرفتن پانصد هزار لیره تاوان امتیاز را بهم زند . این کار در دی ماه ۱۲۷۰ (جمادی الاول ۱۳۰۹) بود .
آن پانصد هزار لیره را ازبانك شاهنشاهی که تازه بنیاد یافته بودگرفته و به کمپانی دادند ، واین نخستین وام دولت ایران بود .

پس از ششماه کمابیش شور و تکان، داستان بپایان رسید. این را می توان « نخستین تکانی درتودهٔ ایران » شمرد، و این اگرچه با دست علما بود ، و همچشمی دو همسایه بی هنایش نبود ، خود پیش آمد ارجداری بشمار است و باید در تاریخ یاد آن بماند ، و برای آنکه دانسته شود ترس مردم ازچه بوده ، و نمونه ای ازاندیشه وسهش آنروزی در دست باشد بخشی ازیك نوشته ای را که بیگمان از خامهٔ یکی‌از علما بوده و درهمان روزها بدیوارها چسبانیده شده دراینجا می‌آوریم :

مقاله ملی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

در مسئله توتون و تنباکو و شخص مستاجر انگلیسی و حکایت منع از استعمال آنها که منتسب برؤساء ملت گردیده است من باب‌المقدمه عرضه میدارد که از اصول موضوعه و مسلمات تمام ارباب عقولست که باید شخصی‌که مالك نقطه از نقاطست سد احتمالات ورود اجنبیرا بر آن نقطه بنماید حتی هرگاه عاقل احتمال بدهد فلان‌که اقرب مردمست باو اگر چندی در خانه او بنشیند اظهار مالکیت خواهد نمود و اخراج نتوان کرد مگر بمشقت فرمود (؟) از اول ممنوع از دخول خواهد بود چه رسد باینکه اگر کسی دشمن قوی پنجه داشته باشد و احتمال بدهد شاید شبیخون بخانه او بزند یا در صدد قتل او برآید ویرا راحت نشاید و ثقبات و ثغور آنخانه کمال محافظت و مراقبت باید بنماید دیگر آنکه الملك عقیم ازشیم نفوس و مسلمات ملوکست چه بسیار

روزنامه و دبستان

ناصرالدینشاه پنجاه سال پادشاهی کرد ، ودرزمان اوخواه وناخواه پیوستگی میان ایران و اروپا فزونتر گردید ، و چیزهای بسیاری از تلگراف ، و تلفون ، و پستخانه و ضرابخانه ، و چراغ گاز ، و ادارهٔ پولیس ، ومانند اینها ازاروپاییان گرفته شد . وزارتخانه ها بشیوهٔ اروپا برپا گردید ، و دارالفنون برای آموختن زبان فرانسه و پارهٔ دانشها، یکی درتهران و دیگری درتبریز، بنیاد یافت . نیز روزنامه و دبستان برپا گردید که چون با داستان جنبش توده پیوستگی می دارد دراینجا ازآنها سخن می رانیم :

روزنامه را درایران نخست دولت برپا کرد و روزنامه های نخستین رسمی بودند . از زمان ناصرالدینشاه روزنامه ای بزبان فارسی که دولتی نبوده کم می شناسیم ، و دراینجا تنها « اختر » را که در استانبول چاپ میشد نام می بریم .

این روز نامه ارجدار ، و نویسندگانش کسان باغیرت و نیکی میبودند، و چنانکه گفتیم درپیش آمد «امتیاز توتون و تنباکو» گفتارهای مغزدار و سودمندی نوشتند که یکی از انگیزه‌های آگاهی مردم آن گفتارها بود .

اما دبستان ، می باید بنیادگزار آن حاجی میرزا حسن رشدیه را شماریم، وبرای آنکه داستان نیك دانسته شود می‌باید نخست چگونگی « مکتب ها » را بنویسیم :

باید دانست پیش از مشروطه در ایران ، درس خواندن دوگونه بودی : یکی ازآن مدرسه ها که کسانیکه ملا شدن خواستندی درآنها درس خواندندی ، و دیگری ازآن مکتب ها ،که بچگان درآنها خواندن و نوشتن یاد گرفتندی .

مدرسه ها درایران فراوان می‌بود، ودرهرشهری چند مدرسه شمرده میشد و « طلبه » ها (۱) که درآن نشیمن گزیدندی از صرف ونحو عربی،

---

(۱) « طلبه » درعربی بمعنی « خواهندگان» است و بیکتن گفته نشود، ولی چون‌درایران هر یکتن‌را « طلبه » خواندندی ما نیز پیروی نموده ایم .

گفتی ، و درس پس گرفتی ، و نوشتن آموختی ، و کسانی از آنان بنامه نویسی برای دیگران نیز (بامزد) پرداختی . شاگردان باهم ببازیها و شوخیها پرداختندی ، وهرکدام که درس را روان پس ندادی یاخط را نیك ننوشتی چوب بدستها یا پا هایش زده شدی .

این بود معنی مکتب و شیوه درس آموزی آنها ، و چون بیشتر مکتب داران مسجد ها را برگزیدندی و مکتب گردانیدندی ، این بود آنها را « مسجد » نیز خواندندی . اما حاجی میرزا حسن ، او یکی از ملازادگان تبریز می بود، ودر جوانی به‌بیروت رفت و درآنجا دبستانها را دید و شیوه آموزگاری آنها را یاد گرفت و چون به تبریز بازگشت برآن شد که دبستانی (۱) بشیوه آنها بنیاد گزارد ، و در سال ۱۲٦۷ (۱۳۰۵) بود که باین کار پرداخت ، بدینسان که بشیوه مکتب داران مسجدی را درششکلان گرفت ، وهم بشیوه آنان شاگردان را بروی زمین نشاند . چیزیکه بود بجلو ایشان پیش تخته نهاد ، و الفبا را بشیوه آسان و نوینی (شیوه ایکه امروز هست) آموخت ، و ازکتابهای آسان درس فارسی گفت ، و شاگردان را پاکیزه نگه داشت، و درآمدن و رفتن برده‌گزاشت ، و پس‌از همه یك تابلویی‌که نام « مدرسه رشدیه » بروی آن نوشته بود بالای در زد . (۲) با آنکه چیزی از دانشهای نوین نمی‌آموخت ، و پروای بسیار می نمود ، باز ملایان بدستاویز آنکه الفبا دیگر شده ویکراه نوینی پیش آمده ناخوشنودی نمودند و سرانجام اورا ازمسجد بیرون کردند. چند سال بدینسان ازجایی بجایی می‌رفت وبهرکجا ترشروییها ازمردم می‌دید تاحیاط مسجد شیخ‌الاسلام‌راکه خود مدرسه کهن بوده گرفت و باپول خود اطاقهای پاکیزه ای ساخت، وآنجارا دبستان گردانیده نیمکت وتخته سیاه ودیگر افزار ها فراهم‌گردانید ، وشاگردان هم فراوان گردآمدند. دیرگاهی دراینجا بود ولی چون ملایان ناخشنودی

---

(۱) اینهارا نیز « مدرسه » نامیدندی ولی چون نام فارسیش دبستانست ما همه‌جا آن را می آوریم .

(۲) یکی از آنانکه در آن دبستان نخستین درس خوانده آقای صبری است که اکنون درتهرانست و این آگاهی‌ها بیشتر ازو گرفته شده

عقود و عهود بنود بسته شد و بصلاح حفظ مملکت و سلطنت در انتقاض آن منتقض گردیده و دشمنارا بایمان مغلظه مطمئن ساخته پس از استیلای ازپایش درآوردند و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرر مشاهده است از اصول برهان وامور قوی بنیانست و بتکرر مشاهده از حالت اهالی‌انگلیس و مکر و خیال آنها نسبت باهالی هندوستان و مصر و سایر جاها واضح و هویدا کالشمس فی‌وسط‌السماء گردیده که قرار داد آنها پایه و اصلی ندارد چنانچه در بدو ضبط هند باسم تجارت رعایای آنجا را تبعه ساخته واز خود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون زحمت منازعه برتمام مملکت استیلایافتند و به قرار های اولیه وفا ننمودند مصر را هم بدین نهج مقهور ساختند و آلان آنان درصدد ضبط و بردن مملکت ایران بر آمده‌اند اعاذناالله تعالی‌من ذلك ازطرف فارس که اول ثغور اسلامست راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفه قدیم آستان ثامن‌الائمه است بنای شهرب‌آن تفصیل‌گذاردند و اسباب و آلات جنك در آن نقطه بنحواتم و اکمل فراهم آوردند مستأجر تنباکو را چه واداشته‌که همچو بنای عظیمی باسم محل‌تنباکو درنقطه باغ ایلخانی که مشرف برتمام شهر وارك وسایر نقاط این شهر است بنماید قریب چهار ذرع عرض دیوار از گچ و آجر ساخته اند مانند کشتی زره‌پوش توپ بر او گردش میکند با اینکه برای او ممکن بود سرای امین‌الملك را خالی از اغیار اجاره نماید از کجا باشاره دولت آنها نباشد بلکه مظنون اینست که تمام‌این مخارج گزاف از مالك مملکت آنها است والا تاجر را چکار بهفت کرور یا دوازده کرور مخارج اجاره داری بنماید کی میتواند اصل مایهٔ خودرا از این اهالی فقیر ایران دریافت دارد از کجا میتوان اطمینان تحصیل نمودکه در بار های قماش و تنباکو و غیره توپ و تفنگ باین محل حمل ننماید که در مقام حاجت بکار برند و تمام شهر را در آن واحد خراب و منهدم سازند باسم مفتش تا سی تومان بسرکرد ها دادن و غلامها در اطراف مهیا ساختن دلیل واضحیست بر طول آمال و بلندی خیال و فع ضرر مظنون بلکه محتمل عقلا لازم ...» (۱)

---

(۱) این نیز از تاریخ بیداری آورده و غلطهایی که داشته بحال خود گزارده شده. بازمانده آن چون بسیار پرتست آورده نشده

روزنامه و دبستان

ناصرالدینشاه پنجاه سال پادشاهی کرد ، ودرزمان اوخواه وناخواه پیوستگی میان ایران و اروپا فزونتر گردید ، و چیزهای بسیاری از تلگراف ، و تلفون ، و پستخانه و ضرابخانه ، و چراغ گاز ، و ادارهٔ پولیس ، ومانند اینها ازاروپاییان گرفته شد . وزارتخانه ها بشیوهٔ اروپا برپا گردید ، و دارالفنون برای آموختن زبان فرانسه و پارهٔ دانشها، یکی درتهران و دیگری درتبریز، بنیاد یافت . نیز روزنامه و دبستان برپا گردید که چون با داستان جنبش توده پیوستگی می دارد دراینجا ازآنها سخن می رانیم :

روزنامه را درایران نخست دولت برپا کرد و روزنامه های نخستین رسمی بودند . از زمان ناصرالدینشاه روزنامه ای بزبان فارسی که دولتی نبوده کم می شناسیم ، و دراینجا تنها « اختر » را که در استانبول چاپ میشد نام می بریم .

این روز نامه ارجدار ، و نویسندگانش کسان باغیرت و نیکی میبودند، و چنانکه گفتیم درپیش آمد «امتیاز توتون و تنباکو »گفتارهای مغزدار و سودمندی نوشتند که یکی از انگیزه‌های آگاهی مردم آن گفتار ها بود .

اما دبستان ، می باید بنیادگزار آن حاجی میرزا حسن رشدیه را شماریم، وبرای آنکه داستان نیك دانسته شود می‌باید نخست چگونگی « مکتب ها » را بنویسیم :

باید دانست پیش از مشروطه در ایران ، درس خواندن دوگونه بودی : یکی ازآن مدرسه ها که کسانیکه ملا شدن خواستندی درآنها درس خواندندی ، ودیگری ازآن مکتب ها ،که بچگان درآنها خواندن و نوشتن یاد گرفتندی .

مدرسه ها درایران فراوان می‌بود، ودرهرشهری چند مدرسه شمرده میشد و « طلبه » ها (۱) که درآن نشیمن گزیدندی ازصرف ونحو عربی،

(۱) « طلبه » درعربی بمعنی « خواهندگان» است و بیکتن گفته نشود ، ولی چون‌درایران هر یکتن را « طلبه » خواندندی ما نیز پیروی نموده ایم .

و منطق ، و اصول ، وفقه ، وحکمت ، ومانند اینها درس خواندندی .
هنگامیکه درایران جنبش مشروطه آغازید این مدرسه ها رواج و رونق خودرا میداشت وچنانکه خواهیم دید طلبه ها درپیش آمد پا درمیان داشتند.
اما مکتب ها ، نخست باید دانست که جز از « اعیان » (۱) ها وتوانگران وبازرگانان فرزندان خودرا بدرس خواندن نفرستادندی، و اینان جز خواندن و نوشتن که در دربار و بازار بکارشان آید نخواستندی . دانشهاییکه امروز هست نبودی ، و تودهٔ انبوه بدرس نیاز ندیدی. (۲) ازآنسوی درمکتب ها برای یاد دادن الفبا یك شیوهٔ نارسا و نادرستی درمیان می بود ، و یکسال کمابیش میخواست تا شاگرد الفبارا نیك شناسد و کلمه هایی را خواندن و نوشتن تواند. بچه چون بمکتب رسیدی نخست درس الفبا خواندی ، و پس از آن « جزو عم » (جزو بازپسین قرآن) را از سورهٔ « قل اعوذ » آغاز کردی ، وپس از آن بازماندهٔ قرآن‌را (آن نیز بوارونه ، واز آغاز بانجام) خواندی ، و پس از آن کتابهای گلستان ، و جامع عباسی ، ونصاب ، وترسل، و ابواب جنان ، و تاریخ نادر، و تاریخ معجم را ، یکی پس ازدیگری درس خواندی ، و بدینسان زبان یادگرفتی ، و پس از چند سال باین نتیجه رسیدی که فارسی را خواندن و نوشتن تواند .
ازآنسوی درنگ شاگردان درمکتب ، و رفتار ایشان بایکدیگر، و رفتار آخوند مکتب دار باآنان ستوده نبودی . شاگردان دوشکجه گسترده به روی زمین ، پهلوی هم نشستندی، وآخوند دم پنجره جای بلندتری گرفته نشیمن ساختی ، وبه تنهایی بهمگی شاگردان یکایك درس

---

(۱) این کلمه نیز درعربی بیك تن گفته نشود . ولی در ایران و عثمانی بیك تن گفته شدی و درباریان وکسان توانگر و توانارا باین نام خواندندی .

(۲) دیر زمانی در ایران خواندن و نوشتن جز شاینده میرزایان (شاهزادگان) نبوده، واین بوده « میرزا » دومعنی پیدا کرده : یکی شاهزاده ، و دیگری نویسنده و خواننده . هنوز تازمان ما کسان نویسا و خوانارا « میرزا » خواندندی .

گفتی ، و درس پس گرفتی ، و نوشتن آموختی ، و کسانی از آنان بنامه نویسی برای دیگران نیز (بامزد) پرداختی . شاگردان باهم ببازیها و شوخیها پرداختندی ، وهرکدام که درس را روان پس ندادی یاخط را نیك ننوشتی چوب بدستها یا پا هایش زده شدی .

این بود معنی مکتب و شیوه درس آموزی آنها ، و چون بیشتر مکتب داران مسجد ها را برگزیدندی و مکتب گردانیدندی ، این بود آنهارا «مسجد» نیز خواندندی . اما حاجی میرزا حسن ، او یکی از ملازادگان تبریز می بود، ودرجوانی به‌بیروت رفت و درآنجا دبستانهارا دید و شیوه آموزگاری آنهارا یاد گرفت و چون به تبریز باز گشت برآن شد که دبستانی (۱) بشیوه آنها بنیاد گزارد ، و در سال ۱۲۶۷ (۱۳۰۵) بود که باین کار پرداخت ، بدینسان که بشیوه مکتب داران مسجدی‌را درششکلان گرفت ، وهم بشیوه آنان شاگردان‌را بروی زمین نشاند . چیزیکه بود بجلو ایشان پیش تخته نهاد ، و الفبارا بشیوه آسان و نوینی (شیوه ایکه امروز هست) آموخت ، و ازکتابهای آسان درس فارسی گفت ، و شاگردان را پاکیزه نگه داشت، و درآمدن و رفتن برده‌گزاشت ، و پس‌از همه یك تابلویی‌که نام «مدرسه رشدیه» بروی آن نوشته بود بالای در زد . (۲) با آنکه چیزی از دانشهای نوین نمی‌آموخت ، و پروای بسیار می نمود ، باز ملایان بدستاویز آنکه الفبا دیگر شده ویکراه نوینی پیش آمده ناخوشنودی نمودند و سرانجام اورا ازمسجد بیرون‌کردند . چند سال بدینسان ازجایی بجایی می‌رفت وبهرکجا ترشروییها ازمردم می‌دید تاحیاط مسجد شیخ‌الاسلام‌راکه خود مدرسه‌کهن بوده گرفت و باپول خود اطاقهای پاکیزه ای ساخت، وآنجارا دبستان گردانیده نیمکت وتخته سیاه ودیگر افزار ها فراهم‌گردانید ، وشاگردان هم فراوان گردآمدند . دیرگاهی دراینجا بود ولی چون ملایان ناخشنودی

---

(۱) اینهارا نیز «مدرسه» نامیدندی ولی چون نام فارسیش‌دبستانست ما همه‌جا آن‌را می آوریم .

(۲) یکی از آنانکه در آن دبستان نخستین درس خوانده آقای صبری است که اکنون درتهرانست و این آگاهی‌ها بیشتر ازوگرفته شده



پ ٤
ناصرالدینشاه

می نمودند روزی طلبه ها بآنجا ریختند ، وهمه نیمکتها و تخته هارا درهم شکستند و دبستان را بهم زدند .

پس از این ، حاجی میرزا حسن درتبریز نماند و بقفقاز و مصر

رفت ، و بود تا امین‌الدوله بوالیگری آذربایجان آمد و چون داستان دبستان و پیشرفتی که در کار آموزگاری از آن پدیدار بوده شنید با تلگراف رشدیه را به تبریز خواست ، وبادست او دوباره دبستان باشکوهی در ششگلان بنیاد نهاد که بشاگردان رخت و ناهار داده میشد و همه در رفت آن را امین الدوله می پرداخت ، و بود تا درسال ۱۲۷۶ (آخرهای ۱۳۱٤) که امین الدوله بتهران خواسته شد و او حاجی میرزا حسن را با خود آورد تا دراینجا هم دبستانی بنیاد نهد . آن دبستان تبریز ببرادر بزرگتر رشدیه سپرده گردید .

امین الدوله و کارهای او

پس از ناصر الدینشاه در سال ۱۲۷۵ (۱۳۱۳) نوبت شاهی به پسرش مظفرالدین رسید . این شاه جربزه پدر خود راهم نمیداشت ، وامیدی به نیکی حال ایران با دست وی نمی رفت . ولی او خود همدردی و نیکخواهی می نمود ، و از ناتوانی کشور و آشفتگی کار ها سخن رانده نوید ها می داد ، و مردم که پس از پیش آمد تنباکو تکانی خورده ، و بسود وزیان کشور دلبستگی پیدا کرده بودند از اینسخنان خوشدل می‌گردیدند . امین‌ـ السلطان همچنان رشتهٔ کار را در دست میداشت ، ولی پس از یکسال شاه اورا برداشت و میرزاعلیخان امین الدوله‌را ازتبریز بتهران خواست ورشتهٔ کار ها را بدست وی سپرد ، و چنین گفت که از کسی باك نکرده بپیشرفت کشور بکوشد .

امین الدوله بنیکی شناخته بود ، و چون بتهران رسید و شاه نیز نیکی کار ها را میخواست بکوشش پرداخت . چنانکه گفتیم با دست رشدیه در اینجا هم بنیاد دبستان نهاد و خود به پشتیبانی از آن برخاست . از آنسوی چون آشفتگی کار ها را ازنبودن قانون میدانست برآن شد قانونی برای کشور بگزارد و آن را بشاه بپذیراند . نیز بجلوگیری از رشوه ، و ستمگری حکمرانان و درباریان کوشید ، و برای درآمد و در رفت کشور سامانی اندیشید . کار دبستان نیك پیش رفت . امین الدوله شاه‌را بآنجا برد ، واز خود و ازشاه و از دیگران سی و شش هزار تومان (۳٦۰۰۰۰ ریال) پول گرد آورد که سود آن بدبستان داده شود ، و برای سرکشی

بکار های دبستان و رواج دادن بدانشها « انجمن معارف » برپا کرد . مردم چون پروای شاه و امین‌الدوله را بدبستان دیدند ، و جدایی را که میانهٔ آن بامکتب میبود دریافتند رو بآن آوردند ، و بادلخواه فرزندان خود را فرستادند .

ولی ازدیگر اندیشه های امین‌الدوله نتیجه دیده نشد . درروزنامه حبل المتین گفتگویی را میانه مظفرالدینشاه و امین الدوله مینویسد که میباید در اینجا بیاوریم .

شاه باو میگوید :

« سلطنت ایران بر حسب شأن و مقام بمقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده. خیلی باید جد وجهد و کوشش کرد تا بهمسایگان ودول همجوار خود برسیم . لذا تعویق در اجرای اصلاحات و تأمل در کار ها ابداً روا نیست. هر قدر زود تر باصلاحات پردازیم دیر است . باید دو اسبه تاخت تا بمنزل رسید.

جناب امین‌الدوله ما خود سبب تعلل و تامل شما را دراجرای اصلاحات میدانیم که بملاحظات اختیارات مطلقه ماست. این نکته را خودمان کاملا دانسته‌ایم و هرگاه رضا بمحدودیت خود نبودیم چنین تکلیفی بشما نمی‌نمودیم.

شما را با کمال اطمینان امر می‌نماییم که با قوت قلب و استقامت رأی باصلاحات لازمه ولوآنکه منافی بااختیارات مطلقه ما باشد سریعاً وآجلا بپردازید ازاین وبعد هیچ‌عذری پذیرفته نخواهد شد. ترتیب اصلاحات را بدهید، بحضور آورده امضا نماییم.

امین الدوله پاسخ میدهد :

قربان ـ خیالات اقدس و مقاصد مقدس همایون اعلی بالاصاله حاوی وسائق جمیع ترقیات ملت و دولت تصور و هادی ماست . ولی یك مانع دیگر در پیش هست که تاتدارك آن نشود ، کاملا کارها را براساس صحیح نتوانیم قائم داشت ، و آن اصلاح مالیه دولت‌است، و مالیه دولت بدون مصارف‌لازمه اصلاح نمیپذیرد، و از برای آن مصارف فوق‌العاده محتاج بقرض هستیم،وامروز قرض ما از داخله ممکن نیست در صدد هستم که از دولت بیطرفی مانند بلژیك یاامثال آن، استقراض مختصری کرده، بااساس صحیحی و شالوده درستی

بتدارك كلیه اصلاحات بپردازیم ، حسب‌الامر همایون، از امروز بمقدمات عمل پرداخته برحسب حکم مبارك همایونی را بمجرای حقیقی خود قرارمیدهیم.

پیداست که این گفتگو در آغاز تخت نشینی شاه (چنانکه نوشته حبل‌المتین است) نبوده ، و دو چیز دراینجا بسیار شگفت است : یکی آنکه با این تشنگی شاه بروان گردانیدن قانون و درست‌گردانیدن کارها سستی امین‌الدوله ازچه رو بوده ؟ . . دیگری اینکه شاه با این دلخواه و آرزو چگونه امین‌الدوله‌را برداشته و امین‌السلطان‌را دوباره آورده؟.

پیداست که دستهای نیرومند نهانی درکار بوده ، و راستی آنست که در اینهنگام همسایه شمالی بکوششهایی برخاسته ، و برای دست داشتن درکارهای ایران تلاش بسیار می کرد . هرچه هست امین الدوله هم ، باهمه نیکی مرد دلیر و توانایی نبوده ، وگرنه با این همداستانی شاه بسختی‌ها چیره درآمدی.

در « تاریخ بیداری » می نویسد : بدخواهان از هرسو بکار شکنی برخاستند ، و دروغها ساخته همه را بدشمنی برانگیختند ، و « مقربان حضرت و اجزای خلوت همایونی جمعی بواسطه برنیاوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه در دل داشتند و پاره دیگر فریب وعده و وعید خاین دولت و ملت و برهمزن حوزه جمعیت (امین السلطان) را خوردند ودرنزد مظفرالدینشاه آنچه توانستند بهراسم و هرعنوانی بی‌شرمانه عرضه داشتند »

می‌نویسد: حاج شیخ محسن‌خان مشیرالدوله(۱) که باامین‌الدوله دشمنی می‌داشت بشاه گفت اگر امین الدوله یکماه دیگر برسرکار باشد دولت قاجاری‌را براندازد ، و این گفته او بهنگامی افتاد که امین الدوله « لایحه‌ای » بشاه داده و درآن گفته بود: نخست باید ماهانه شاه باندازه باشد تا بتوان بدیگران ماهانه باندازه داد. « دراین هنگام اجزای خلوت بشاه عرضکردند که پادشاه ایران همه وقت مواجب میداده است و رعایا ازسفره و عطای او متنعم بودند حال باید ملت مواجب بشاه دهد وپادشاه مواجب خور ملت گردد . این نیست جز اینکه امین‌الدوله درخیال است

(۱) همان معین‌الملك پ ۲



پ ۵
شادروان امین‌الدوله

استقلال سلطنت را مضمحل نماید ».

می نویسد : « آن اظهار حاجی شیخ محسن خان و این سعایت مقارن شد باضدیت و کدورت بعضی علماء و اظهار عداوت ازطرفین ».

نیز می‌گویند : کسانی از درباریان و درونیان قرآن بدست جلو شاه را گرفته وگله و ناله ازامین‌الدوله نمودند و بگریه وزاری برداشتن او را ازروی‌کار خواستار گردیدند .

اینها همه راست است ، ولی چنانکه گفتیم جز ازاینها وجز از کوششها و کار شکنی های امین‌السلطان و کارکنان او ، انگیزهٔ بزرگ دیگری درکار بوده ، وخود امین‌الدوله هم چاره ساز وتوانا نبوده.

یکی از کار های این زمان خواستن سه تن بلژیکی (که نوز و دو تن دیگر باشد)، و سپردن کار های گمرکی بدست ایشانست. گمرك تا این زمان سامان درستی نمیداشت، ودولت آن را بکسانی باجاره میداد. ولی چون اینان آمدند اداره ای برای آن بشیوه اروپا بنیاد نهادند. این کار نیك بوده، ولی خواهیم دید که این بلژیکیان چه دشمنیها بایران کردند و چه زیانها رسانیدند. یکی از نامهای شوم در تاریخ ایران «نوز» را باید شمرد.

وامهای ایران

دربهار سال ۱۲۷۸ (۱۳۱۷) امین الدوله از کار برخاست. ودرتهران نمانده روانه گیلان گردید. و از اینسوی امین‌السلطان از قم بتهران آمده وهمچون پیش صدراعظم گردید (وگویا لقب اتابك را این زمان یافت)

دراینمیان گفتگوی گرفتن وامی در میان بود. شاه سخت بی پول گردیده، وازآنسوی چون بیمار بود پزشگان رفتن باروپا و شست‌وشو در آبهای کانی آنجا را پیشنهاد می کردند، وبرای رفتن باین سفر هم نیاز بپول می داشت. چنانکه دیدیم این آهنگ اززمان امین‌الدوله پیدا شده و اومیخواست ازبلژیك یا یك دولت بی‌یکسوی دیگری وام خواهد. ولی گویا نتوانسته وسر انجام گفتگو بادولت انگلیس می رفته که یکملیون و دویست هزار لیره وام دهند وگمرکهای جنوبی ایران درگرو آنان باشد. لیکن آنان دیر پاسخ داده اند، ودراین میان اتابك بروی کار آمده بود واو رو بسوی روسیان برگردانید، و بمیانجیگیری میرزا رضاخان ارفع‌الدوله که سفیر پترسبورگ بود کار را انجام داد. روسیان گمرکهای شمالی ایران را بگرو گرفتند و بیست و دو ملیون و نیم منات، باسودی صدی پنج، برای مدت هفتاد وپنجسال بایران دادند. با این شرط که ازآن، وام بانگ شاهنشاهی (پانصد هزار لیره تاوان امتیاز توتون و تنباکو) پرداخته شده، و ایران تا این وام روسی را باز نداده از هیچ دولت دیگری وام نگیرد.

این درسال ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۸ و ۱۳۱۷) بوده، ودر روزنامه رسمی که آگاهی آن را دادند چنین نوشتند که از آن پول وام بانگ

شاهنشاهی را پرداخته ، وبنداهواز را (که بستن آن اززمان ناصرالدینشاه گفتگو میشد) بسته، و برای شهر بی آب قزوین آب خواهند آورد ، و بآبادیهای دیگری نیز خواهند برخاست .

لیکن تنها وام بانک شاهنشاهی را پرداخته و بازمانده را برداشته. و درتابستان همانسال‌شاه و اتابك ودیگران روانه اروپا گردیدند ، ودیر گاهی در روسستان ، وفرانسه ، وعثمانی ودیگر جاها بگردش وتماشا پرداخته و پولها را بپایان رسانیده ، و باکیسه تهی بایران بازگشتند.

این رفتار ایشان بمردم بسیارگران افتاد و ناخشنودی پدیدار شد. مردم همهٔ بدیهارا از اتابك میشماردند واو را افزار سیاست همسایهٔ شمالی میدانستند ، و او را که گرجی نژاد میبود ارمنی نژاد پنداشته ، وهمین‌را گواه دیگری ببد خواهی او با ایران میگرفتند .

آنچه این ناخشنودیها را بیشتر میگردانید رفتاری بود که اتابك بادبستانها مینمود . پس ازبرافتادن امین الدوله انجمن معارف ازسرپرستی دبستان رشدیه و پرداختن پول بآنجا باز ایستاد ، وخود دبستانهای دیگری بنیاد نهاد ، و چنین گفته میشد دست نادرستی بپول دراز میشود . مردم همه اینها را ازاتابك دانسته ، و او را جلوگیر بیداری توده و پیشرفت کشور میشناختند ، ودسته بزرگی از درباریان و دیگران بدگوییهای بسیار ازو میکردند، و دسته ای بدشمنی او برخاسته بودند .

درتاریخ بیداری مینویسد: شیخ یحیی کاشانی گفتاری دربارهٔ نادرستیهای انجمن معارف و بدخواهیهای اتابك نوشته برای چاپ شدن بروزنامهٔ حبل المتین فرستاد ، وچون آن گفتار چاپ شد وبایران آمد ، يك انجمن نهانی که برای دشمنی با اتابك وکوشش در راه برانداختن او برپا شده بود نویسنده آن شیخ یحیی را بانجمن خواندند ، و او باز گفتار هایی نوشت و بحبل المتین فرستاد ، وکم‌کم روزنامهٔ ثریا نیز بزبان آمد و او هم سخنانی نوشت . درنتیجهٔ اینها اتابك ازآمدن روزنامه های فارسی بایران جلوگرفت .

ولی کوشندگان از پا ننشستند ، و این بار « شبنامه » ها نوشته و در درون پاکت باینجا وآنجا میانداختند ، و چون چند تنی از ایشان از

نزدیکان شاه میبودند ، بادست اینان شبنامه ها بروی میز شاه گزارده میشد ، و او برداشته میخواند بی آنکه نویسنده و آورنده را بشناسد . از اینسو دبستان رشدیه که باز زیر نگهداری امین الدوله بود ، و در نبودن او شیخ هادی نجم آبادی سرکشی مینمود ، در سایه رنجیدگی که کارکنان اینجا را از اتابك میبود ، دبستان ناگزیر کانونی برای بدگویی از اتابك و نکوهش از کار های اوگردیده ، و چون برای شاگردان و آموزکاران ناهار از دبستان داده میشد ، گذشته ازشیخ یحیی که از آموزگاران بود، سید حسن برادر دارندهٔ حبل المتین ، و مشیر الملك از باشندگان انجمن نهانی، نیز باینجا میآمدند ، وهمیشه نکوهش ازاتابك مینمودند، وآموزگاران را ببدگویی ازو در میان درس وامیداشتند .

این کارها باتابك گران میافتاد ، و بادست آقا بالا خان سرپولیس کوشندگان را میجست ، وچون بدبستان رشدیه گمان بیشتر میرفت وناظم دبستان محمد امین ، آگاهیهایی بکارکنان اتابك داده بود ، بمیانجیگری او میرزا حسین برادر کوچك رشدیه را بنام گردش ومیهمانی بقلهك خوانده و نزد اتابك بردند ، و ازو چگونگی کارهای دبستان را بدست آوردند، از آنسوی در همان روز ها پیش آمدی بیکبار پرده از روی کار ها برداشت .

چگونگی آنکه باز شبنامه‌ای نوشتند ، ودرآن نکوهش بسیار از داستان وام‌گرفتن از روس نمودند ، و قصیده ای را که فخر الواعظین کاشانی در بارهٔ اتابك سروده بود ، وچند بیتش در پایین آورده میشود، در آن گنجانیدند :

ارمنی زاده میازار مسلمانان را	بکف کفر مده سلطنت ایمان را
عاقبت خانهٔ ظلم توکند شاه خراب	پس‌چه‌حاجت که بافلاك کشی‌ایوانرا
داس‌غیرت‌چوشود در کف‌ملت‌ظاهر	پاك از لوث وجود توکند بستانرا
. . . .	. . . .
کاسه لیسی تو ازروس ندارد ثمری	کاین‌سیه‌کاسه درآخر بکشد مهمانرا

شاه در نیاوران بود ، و چنین رخ دادکه بهنگامیکه موقر السلطنه پاکت شبنامه را روی میز او می نهاد ، شاه که در برابر آینه ایستاده

بود هم در آینه کار او را دید ، و بدینسان آورندهٔ شبنامه ها وگزارندهٔ آنها بروی میز شاه که موقرالسلطنه بود شناخته گردید، و چون او را بفشارگزاردند و چوب بپاهایش زدند ناچار شده نامهای باشندگان انجمن را یکایك شمرد ، و این بود با دستور شاه آقا بالاخان همه را دستگیر ساخت :

شیخ یحیی کاشانی نویسندهٔ گفتار ها

سید حسن برادر دارندهٔ حبل المتین

میرزا مهدیخان وزیر همایون که وزیر پست ، و در سفر اروپا از همراهان شاه بود.

میرزا محمد علیخان قوام الدوله که از درباریان وخود مرد توانگری می بود و با اتابك دشمنی سخت مینمود.

ناصر خاقان که پیشخدمت شاه ، و در سفر اروپا از همراهان او بود.

موقرالسلطنه داماد شاه

مشمرالملك که از مردم قفقاز بوده و بتهران آمده ، و چون از میوه ها « کونسرو » میساخته از شاه این لقب را یافته و ماهانه ازو می گرفته .

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نوری.

میرزا محمد علیخان نوری.

میرزا محمد علیخان بهنگام دستگیری ، چون شب بود ودرپشتبام خوابیده بودند از سراسیمگی از بام افتاد ، و پس از چند ساعتی دراداره‌ٔ شهربانی درگذشت. شیخ یحیی را دست بسته باسبی نشاندند و باردبیل فرستادند. سید حسن را بپاس برادرش و بمیانجیگری عین‌الدوله که حکمران تهران میبود بدیه او مبارك آباد روانه گردانیدند. دیگران هم هر یکی را بجایی فرستادند. حاجی میرزاحسن رشدیه بخانهٔ شیخ هادی نجم‌آبادی پناهیده وازگزند آسوده ماند. اگر نرمدلی مظفرالدینشاه نبودی کمتر یکی از اینان زنده ماندی.

در روزنامه های روسستان این پیش آمد را بزرگتر گردانیده و بنام

« یك بدخواهی بشاه » باز نمودند و نوشتند . این پیش آمد در مهر ماه ۱۲۸۰ (جمادی الاخری ۱۳۱۹) بود .

این پیش آمد ها در شاه و اتابك نهنایید ، و اندکی پس از آن بود که بار دیگر بآرزوی وام گرفتن و بگردش اروپا رفتن افتادند ، و بار دیگر ده ملیون منات از دولت روس وام گرفتند ، و این بار گذشته از چیز های دیگر امتیاز کشیدن یك راه شوسه از جلفا و تبریز تا قزوین و تهران را بآن دولت دادند و در تابستان ۱۲۸۱ (۱۳۲۰) باز شاه و وزیر و همراهان روانهٔ اروپا شدند ، و این بار بلندن نیز رفتند ، وپس از چند ماه باز با کیسهٔ تهی بایران بازگردیدند .

رنجش مردم از بلژیکیان

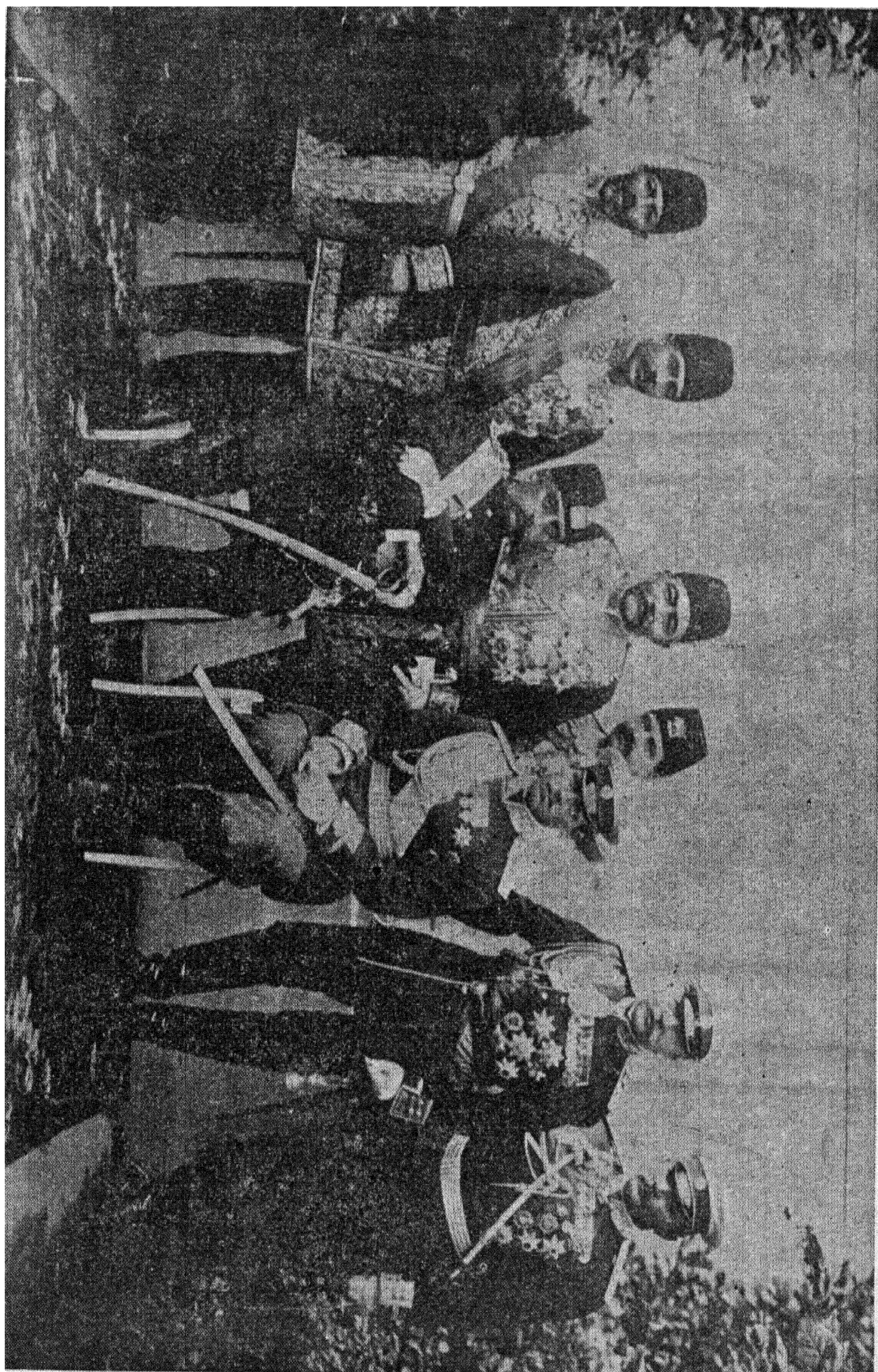
آنچه زشتی این سفرها را بیشتر و رنجش مردم را فزونتر میگردانید داستانهایی بود که ازگزافه دهیهای شاه ، ونادانیهای برخی همراهان او ، بزبانها افتاده و با فزونیهایی گفته میشد . مثلا گفته میشد شاه خاك برای گلخانهٔ خود سپارش داده که از اروپا بفرستند . میرزا علیمحمد خان‌کاشانی نویسندهٔ ثریا و پرورش درمصر ،که در سفر نخست روانهٔ اروپا گردیده ، وباشاه و پیرامونیان اوهمراهی نموده بود، وآگاهیها برای روزنامهٔ خود میفرستاد، گلهٔ بسیار از ناآگاهی و بی پروایی پیرامونیان شاه کرده ، و از زبان یکی از ایرانیان (۱) چنین میآورد :

« شنیدم در پطرزبوغ دولت روس محض خود نمایی بیست هزار قشون از نمره اول قشون روس در جلو اعلیحضرت همایونی سان داده بود و اعلیحضرت همایونی تمجید کرده بودند یکی از ملتزمین که نزدیك بوده بترکی گفته بود من با پانصد سوار ابوابجمعی خودم همهٔ این بیست هزار نفر را شکست میدهم » . این گوینده امیر بهادر جنك بوده ، و داستانهای خنك دیگری نیز ازوگفته میشد .

شاه ، و صدر اعظم ، و وزیران ، و بزرگان میرفتند ، و چند ماهی در اروپا میگردیدند ، و پولهایی را که با گروگزاردن کشور بدست آمده

---

(۱) میرزا حسینخان پسر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که سپس خود دارای این لقب گردید .



پ ٦

بود با دست گشاده بکار میبردند ، و پس ازهمهٔ اینها یك چیزی که بسود کشور باشد همراه نمی آوردند ، و با یکرشته سرافکندگیها باز میگردیدند .
از همه بدترآن بود که درکشورهای بیگانه دودستگی بمیان‌خود انداخته و یکدسته به پیشوایی میرزا محمود خان حکیم الملك انگلیس خواهی ، و یکدسته به پیشروی اتابك روس خواهی مینمودند ، و بدینسان خامی و بی ارجی خود را به بیگانگان نشان میدادند که خامه برمیداشتند و در روزنامه ها گفتار مینوشتند و ریشخند مینمودند .

اینها نتیجه آن را داد که از ارج و جایگاه دولت در نزد توده بسیار کاست ، و مردم از شاه و دربار نومید گردیدند . در اینمیان داستان گمرك و بکارگماردن بلژیکیان هم یکرشته رنجشهایی پدید آورده بود و بنومیدی مردم می افزود .

چنانکه گفتیم درسال ۱۲۸۷ ، در زمان امین الدوله سه تن بلژیکی را آورده و کارگمرك ایران را بایشان سپردند . سر آنان نوز بود که نخست عنوان « مدیرکل گمرکات » باو دادند ، و میبایست در زیر دست صدر اعظم کار های گمرکی را راه برد ، ولی سال دیگر ، بهنگامیکه شاه آهنك اروپا داشت ، بدستاویز آنکه صدر اعظم همراه او خواهد رفت ، نوز را « وزیر کل گمرکات » گردانیده و بیکبار در کار هایش خودسر ساختند .

اینان بکار پرداخته و اداره گمرکی بشیوهٔ کشور های اروپایی پدید آوردند ، و تعرفه را نیز دیگر کردند ، و شاه فرمانی بیرون داد که باجهای گوناگونی که بنامهای « راهداری » و « قپانداری » و « حقوق خانات » و مانند اینها از کاروانیان و بازرگانان ایرانی گرفته میشد از میان برخیزد، و همچون بازرگانان بیگانه تنها یك « حقوق گمرکی » در مرز گرفته شود

پیکره ۶ نشان میدهد مظفر الدینشاه‌را باولیعهد دولت روس (برادر امپراتور نکولا) ، و آنانکه در پشت سر ایستاده اند : یکم و دوم از درباریان روس بوده اند که ما نمیشناسیم . سوم ارفع الدوله، چهارم اتابك ، پنجم حکیم الملك ، ششم موثق الملك است

وپس (۱) .

از این کار زیانی دیده نمیشد ، و مردم از نهان بلژیکیان و از بدخواهی آنان که هنوز بیرون نیفتاده بود آگاهی نمیداشتند ، و بااینهمه در بوشهر وشیراز ویزد واسپهان وتهران ، بازرگانان وملایان ناخشنودی نمودند ، و دستاویز ایشان دو چیز بود : یکی آنکه بودن یك بیگانه ای را بر سر کار های کشوری بر نمیتافتند ، وملایان نیز که از هر چیز تازه‌ای میرمیدندی ، با آنان همراهیٔ مینمودند . دوم تعرفهٔ گمرکی را که بلژیکیان نوشته بودند بزیان خود می شمردند . در سال ۱۲۸۹ که مظفر الدینشاه در سفر اروپا میبود ، در همهٔ آن شهر ها بازرگانان شوریده و با دولت درگله وگفتگو می بودند ، ولی به نتیجه ای نرسیدند و دامنهٔ گفتگو تا به‌پس از بازگشت شاه کشید .

دولت باین دادخواهیها گوش نمیداد ، وازآنسوی بلژیکیان ببدرفتاری می افزودند ، و آشکاره میانهٔ بازرگانان ایرانی و بیگانگان ، بلکه میانهٔ مسیحیان ایرانی با مسلمانان جدایی میگزاردند ، و با مسلمانان بسیار سخت می‌گرفتند . این رنجشها چون با ناخشنودیهایی‌که از رهگذر وام گرفتن و بگردش اروپا رفتن در میان میبود ، توأم می‌گردید یك هیاهویی می شد . مردم مظفرالدینشاه‌را ساده دل وناتوان شناخته همهٔ بدیهارا از میرزا علی اصغر خان اتابك می دانستند .

در این زمان در ایران ، رشتهٔ کار بدست دوگروه میبود : یکی درباریان و نزدیکان شاه که سخنی باو توانستندی رسانید ، و دیگری علماء که مردم را توانستندی شورانید . اتابك در میان هر دوگره دشمنانی می داشت .

در تاریخ بیداری مینویسد : هنگامیکه شاه در اروپا بود (درسفر دوم) ، در تهران سید علی اکبر مجتهد تفریشی وسید محمد طباطبایی و امامجمعه ودیگران ، باچند تنی از درباریان انجمنی ساختند و باهم پیمان نهادند که به برانداختن اتابك بکوشند ، و پیمان نوشتند و سوگند یاد کردند ، ولی چون اتابك ازسفر بازگشت اقبال الدوله کاشانی‌که پیکره ای

(۱) در این باره کتاب « استقلال گمرکی ایران » دیده شود .

از پیمان نامه برداشته بود آن را باتابك نشان داد و چگونگی را باو باز گفت ، و پیش دیگران بهانه آورد که کیفش گم شده و دیگری آن‌را پیدا کرده و باتابك رسانیده. اتابك چون از داستان آگاه شد در زمان پانصد تومان به سید علی اکبر فرستاد و دل اورا جست ، ومیان دیگران هم پراکندگی انداخت ، و از درباریان هر کس را دشمن خود میدانست بجای دوری فرستاد .

چنانکه به حکیم الملك که همچشم و دشمن او شمرده میشد حکمرانی گیلان داد و از تهران دورش گردانید ، و او چون بگیلان رسید دیری نگذشت که ناگهان بمرد . مردم چنین پنداشتند که اتابك زهر باو خورانیده ، و این را گناه دیگری ازو شمردند .

بدینسان ناخشودی روزافزون بود ، و در بهار سال ۱۲۸۲ (۱۳۲۱) ، بنوشتهٔ براون در تهران و یزد شورش نمودار گردید ، و در یزد کار بدتر شده و بکشتار بهائیان انجامید . این در خرداد ماه (جون) بود ، وسپس در مرداد و شهریور دو باره بهاییکشی در یزد و اسپهان هر دو درگرفت.

این‌شگفت خواهد نمود که مردم که از تعرفهٔ گمرکی، واز بکار گماردن بلژیکیان گله مینمودند ، و از اتابك وگرایش او بهمسایهٔ بیگانه رنجیده میبودند ، کینه از بهاییان جویند . مگر چه پیوستگی میانهٔ آن کار ها با بهاییان بوده ؟ . . رازیست که بگفتگوی درازی نیاز میدارد ، و دراینجا میباید بگزاریم و بگذریم .

در اینهنگام در تبریز هم داستان شگفتی رو داد ، وآن اینکه میرزا علی اکبر نامی از ملایان (که از همان زمان نام « مجاهد » گرفت و کنون هم در تبریز زنده وبهمین نام شناخته است) ، بهنگامیکه ازارمنستان، از جلو يك میخانه میگذشت ، یکی از مستان از میخانه بیرون آمده و جام باده جلو میرزا گرفت . (بگفتهٔ عامیان تعارف کرد) . میرزا که مردی تند و زود خشمی میباشد سخت برآشفت ، و چون خشمناك بمدرسه بازگشت و چگونگی را بازگفت ، طلبه ها بشوریدند ، و بعنوان آنکه « بعلماء توهین شده » ، بخانهٔ حاجی میرزا حسن مجتهد رفته و او را کشیده و بمسجد (مسجد شاهزاده) آوردند ، و در اینمیان بازرگانان چون

از داستان گمرك و بلژیکیان رنجیده و همچون بازرگانان دیگر جاها در ناخشنودی میبودند ، از پیش آمد بهانه جسته وبازاررا بستند وآنان نیز بمسجد آمدند ، و از آنسوی ملایان هنوز دلتنگی از دبستانها را فراموش نکرده بودند ، وهمهٔ این رنجیدگیها را رویهم ریخته وچنین گفتند : « میباید مسیو پریم برود ، و میخانه ها و مهمانخانه ها و مدرسه ها بسته شود » .

مسیو پریم یکی از بلژیکیان و سرگمرك آذربایجان میبود ، و مهمانخانه ها چون چیز نوینی میبود و ارمنیان و قفقازیان باز کرده و در آنها باده نیز میفروختند ملایان دشمنی میداشتند . مدرسه ها نیز همان دبستانهاست که این زمان چندتا در تبریز برپا میبود .

دو روز باین عنوان بازار ها بسته و شور و غوغا میرفت . محمد علیمیرزا که ولیعهد دولت وسر رشته کار های آذربایجان بدست او میبود ناگزیر شده « دستخطی » فرستاد بدینسان : « مجتمعین مسجد شاهزاده ، الساعه مسیو پریم را روانه گردانیدم ودستور دادم میخانه ها ، و مهمانخانه ها، ومدرسه ها را ببندند ، شما متفرق شوید » .

همینکه این نوشته خوانده شد طلبه ها بیرون ریختند ، ومیخانه ها، و مهمانخانه ها ، و دبستانها را تاراج کردند ، و آشوب و غوغای بزرگی برپا گردید . یکی از دبستانها که در این پیش آمد تاراج یافت دبستان « کمال » بود که راهبرش میرزا حسینخان میبود و روزنامه ای نیز بهمان نام مینوشتی ، و پس از این پیش آمد در تبریز نمانده و بقفقاز و مصر رفت .

مسیو پریم را که محمد علیمیرزا بیرون فرستاده بود در باسمنج مینشست ، و پس از ده و بیست روز که آشوب فرو نشست ، و طلبه ها و دیگران آن تاراج را کردند و پی کار های خود رفتند ، محمد علیمیرزا کالسکه فرستاد و او را بشهر بازگردانید ، و بجای او حاجی میرزا حسن مجتهد را ناگزیر کرد که در شهر نماند ، و او روانهٔ تهران گردید .

این پیش آمد ها در تیر ماه ۱۲۸۲ (ربیع الثانی ۱۳۲۱) بود. (۱)

---

(۱) این داستان را براون بکوتاهی نوشته ، ولی ما باین گشادگی از زبان آقای جواد ناطق آورده ایم .

بر افتادن اتابك و وزیر اعظمی عین الدوله

این ناخشنودی ها ماندن اتابك را بروی کار دشوار میگردانید . این مرد افزار کارش خوشرویی با مردم و دلجویی از هواداران خود ، و پول دادن بملایان و دیگران میبود ، وهمیشه با اینها کار خود را پیش بردی ، ولی این زمان آن افزار کند گردیده ، وکسانی بدشمنیش برخاسته بودند که پول نمیگرفتند و فریب نمیخوردند . این زمان در میان ملایان کسانی پیدا شده بودند که از چگونگی جهان آگاه میبودند ، و زیانهای کار های اتابك را بکشور نیك میدانستند ، و از دلسوزی و غیرتمندی باز نمی ایستادند . در تهران طباطبایی همچنان با اتابك دشمنی مینمود ، و چنین رخ داد که حاجی شیخ فضل الله نوری که از مجتهدان بنام وباشکوه تهران شمرده میشد و تازه از مکه بازگشته بود ، در دشمنی با اتابك با وی همراهی کرد . ازآنسوی درنجف آخوند ملامحمدکاظم خراسانی وحاجی میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) این زمان بنام شده بودند ، و ایناهم دلبستگی بکار های ایـران نموده ، و رنجیدگی از کار های اتابك نشان میدادند ، وبکسانی درایران نامه مینوشتند . پس ازهمه ، روزنامهٔ حبل المتین که از اتابك زیان دیده و دشمنی سخت پیدا کرده بود ، با دست کارکنان خود ، چه درنجف وچه در دیگر جا ها بزیان اتابك میکوشید . سرانجام ناخشنودی علمای نجف کار خود را کرد و در همه جا پراکنده شد کـه علمای نجف میرزا علی اصغر خان را « تکفیر » کرده اند ، واین بدلیری مردم افزود . ازآنسوی کسانی در دربار باشاه بگفتگو درآمدند وچگونگی را باو رسانیدند و در بدخواهی با اتابك پافشاری نمودند .

در تاریخ بیداری مینویسد : مظفرالدینشاه بامردان درباری بسکالش نشست و با آنان چنین گفت : من از برداشتن امین السلطان باك نمیدارم، جز آنکه میترسم از این پیش آمد رشته کار ها از هم گسلد . عین الدوله و برادرش سپهسالار زبان دادند که کار ها را نیك راه برند و نگزارند رشته از هم گسلد .

کوتاه سخن : در آخر های شهریور ۱۲۸۲ (دههٔ سوم جمادی ـ الثانیه ۱۳۲۱) بود که اتابك از کار افتاد ، و عین الدوله بنام « وزیر



پ ۷

مظفرالدین شاه با عین‌الدوله

اعظم » بجای وی نشست . اتابك در ایران نماند و روانهٔ اروپا گردید. در همان روز ها نوشته ای با مهر و دستینهٔ علمای نجف پراکنده گردید که اتابك را « کافر » میخواند . گفته اند : این نوشته را سید محمد علی برادر دارندهٔ حبل المتین که در نجف میبود ساخته ، و از خود نوشته هم ساختگی آن پیداست ، و ما اینك آنرا در اینجا میآوریم :

باسمه تبارك و تعالی

برقاطبه اهل اسلام سیما ساکنین ایران مخفی نماندکه تسلیط‌کفر واستیلاء اجانب بر نفوس محترمه اسلامیه و بخشیدن حریت بفرقه ضاله بابیه خذلهم الله واشاعه منکرات واباحه بیع مسکرات درایران بحدی رسیده‌که جای‌توقف و مجال تأمل باقی نمانده و یوما فیوما در تزاید و آنچه در مقام تدبیر و دفع این غوایل هائله شده اثری ندیدیم و این نیز برما ثابت و محقق گردید که تمام این مفاسد مستند بشخص اول دولت علیه ایران میرزا علی اصغر خان صدر اعظم است و پادشاه اسلام اعلیحضرت مظفرالدین شاهنشاه ایران خلدالله ملکه در نهایت دین داری ورعیت پروری و غایت اهتمام را درحفظ حدود مسلمین داشته و دارد وتمام این مفاسد را این شخص خاین دولت وملت اسلام بران ذات اقدس اغفال نموده چاره جز اظهار ما فی الضمیر ندیدیم - لهذا برحسب تکلیف شرعی وحفظ نوامیس اسلامی که بر افراد مسلمین فرض عین است به خباثت ذاتی و کفر باطنی و ارتداد ملی او حکم نمودیم تاقاطبه مسلمین وعامه مؤمنین بدانندکه ازاین وبعد مس بارطوبت میرزا علی اصغر خان جایز نیست و اوامر ونواهی او مثل اوامر ونواهی جبت وطاغوت است ودر زمرهٔ انصار یزیدبن معاویه محشور خواهد بود قوله تعالی لن یجعل‌الله للکافرین علی‌المسلمین سبیلا اللهم انا نشکوالیك فقد نبینا و غیبة و لینا بتاریخ ۲۱ جمادی الثانی سنه سنه ۱۳۲۱ الاحقر محمد الشربیانی (مهر) الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی (مهر) محمد حسن المامقانی (مهر) الجانی نجل المرحوم میرزا خلیل (مهر) (۱)

---

(۱) از این نوشته پیکره هایی (گویا در استانبول) برداشته و بهمه جا فرستاده اند ، و نسخه ای از آن نزد آقای ضیاءالدین نوریست که ما از روی آن بدانسانکه بود آوردیم . در تاریخ بیداری نوشته یکی

دستگیری طلبه ها

عین‌الدوله بکار آغاز کرد ، وچون در زمان اتابك یکی از نکوهندگان کار های او این میبود مردم امید ها به نیکوکاریش بستند ، و از آنسوی او نیز بدلجوییهایی کوشید . چنانکه بشیخ یحیی که تا اینهنگام در اردبیل میبود و در سایهٔ نگهداری شاهزاده امامقلی میرزا حکمران آنجا زنده مانده بود پرك بازگشت بتهران داد . نیز آمدن حبل المتین و دیگر روزنامه های فارسی را بایران که از چهار سال باز جلوگیری میشد آزاد گردانید ، و بلکه چنانکه میگویند خواست اداره حبل المتین را بتهران آورد ، ولی دارنده اش خرسندی ننمود. از این پروا ها وپشتیبانیها بود که حبل المتین بیکبار هوادار عین الدوله گردید ، و بلکه میباید گفت خود را باو فروخت . (چنانکه باز خواهیم نمود) .

در همانروز ها یکداستان شگفتی در تهران رو داد . گفته ایم در شهر های ایران مدرسه های بزرگی برای طلبه ها بودی . این طلبه ها که بیشترشان از روستا ها یا از شهر های دیگر آمدندی و خانه هاشان همان مدرسه بودی از ماهانه ای که از درآمد « موقوفات » مدرسه بهر یکی داده شدی زیستندی ، و راه درس خواندنشان آن بودی که هرچند تنی ، یا هرگروهی بخانهٔ یکی از مجتهدان رفتندی ، و ازو درس فقه و اصول و منطق ومانند اینها خواندندی ، وگاهی نیز تنها برای بستگی پیدا کردن و پول گرفتن از مجتهدی یا امامجمعه ای برسر اوگرد آمدندی . رویهمرفته افزار کار مجتهدان ، یا بهتر گوییم : « سپاه شریعت » اینان

از انگیزه های برافتادن اتابك این نوشته بود . ولی تاریخ نوشته چند روز پیش از برافتادن اتابك است ، و این نشدنیست که یك نوشته در چند روز در نجف نوشته شود ، ودر استانبول یا درشهر دیگری پیکره ها از آن برداشته گردد ، و بتهران بیاید و بدست مردم بیفتد و نتیجه دهد . بیگمان این پس ازرفتن اتابك ، بتهران رسیده . ولی گفتگو از « تکفیر » اتابك که دشمنانش پراکنده کرده بودند از پیش ازآن در میان بود ، و علمای نجف نیز بیزاری ازو مینمودند ، و اینست در برابر این نوشتهٔ ساخته هم خاموشی گزیده اند .

بودندی .

تهران هم مدرسه های بزرگی با « موقوفات » بسیار میداشتی ، و در این زمان چنین رو داد که میانهٔ طلبه های مدرسهٔ محمدیه (دربازار) ، با طلبه های مدرسه صدر (در جلو خان مسجد شاه) کشاکش و زد و خوردی رخ داد . چون مدرسهٔ محمدیه « موقوفات » بیشتر میداشت طلبه های مدرسهٔ صدریه میکوشیدند بآنجا دست یابند ، و خود بنشینند، وکسانی از ملایان بزرك هم پشتگرمی بایشان میدادند . بهرحال پیش آمد چون کوچك بود عین الدوله پروا ننمود . ولی هواداران اتابك که خواهان آشوب میبودند ، و برخی ملایان هوسباز که آرزوی نام در آوردن و سروری فروختن میداشتند فرصت بدست آوردند و بآتش دامن زدند .

در تاریخ بیداری نامهای سید علی اکبر تفریشی ، و پسر او ، و حاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه ، و امیر خان سردار ، و سالارالدوله، و شعاع السلطنه ، و دیگران را میبرد ، که از اینسو یا از آنسو هواداری مینموده اند . کوتاه سخن آنکه دوباره زد وخوردی میان طلبه ها درگرفت که با دگنك و قمه بجان همدیگر افتادند وکسانی کوفته گردیده ، و یا خسته شدند ، و بروی زمین ماندند .

حکمران تهران بدستگیری سر دستگان پرداخت ، ولی یکی از آنان که معتمد الاسلام رشتی بود ، بخانهٔ سید عبد الله بهبهانی که ازشمار مجتهدان بنام میبود پناهید ، و شادروان بهبهانی او را نگهداشت .

از این رفتار ، طلبه های مدرسهٔ صدر از بهبهانی رنجیدند، وچون امامجمعه نیز پشتگرمی بآنان میداد ، بیباکانه بر آن شدند که از بهبهانی کینه جویند ، و شبی بهنگامیکه بهبهانی از جلو مسجد شاه میگذشت ، دسته ای از طلبه ها با دگنك و قداره بیرون ریخته برسر او و همراهانش تاختند . در تاریخ بیداری مینویسد : استر آقا رم خورده او را ، بی آنکه آسیبی ببیند ، بخانه رسانید . ولی دیگران گفته اند اوراهم زدند .

عین الدوله چون بهبهانی را هوادار اتابك میشناخت و ازو رنجیده میبود ، و باشد که خود در نهان دست در پیش آمد میداشت ، باین هم پروا ننمود . ولی چون یکدسته از ملایان به پشتیبانی بهبهانی برخاستند

و پافشاری نمودند ، عین‌الدوله ناگزیر شد بکاری برخیزد ، و از ملایان زبان گرفت که میانجیگری ننمایند ، و آنگاه دستور دستگیری طلبه ها را داد ، و برای آنکه سختی خود را در کار ها بمردم نشان دهد و چشمها را بترساند سختگیری بسیار نمود ، چهارده تن از طلبه ها را دستیگیر ساختند ، بدینسان :

شیخ احمد خراسانی ، شیخ علی اکبر اشتهاردی ، شیخ بابا اشتهاردی ، شیخ اسماعیل رشتی ، حاجی میرزا آقا همدانی ، شیخ جعفر تنکابنی ، سید حسین قمی ، سید تقی قمی ، شیخ علی خمامی ، سید عزیزالله قمی ، سید علی قمی ، شیخ ابوطالب قمی ، یدالله قمی ، شیخ عبدالحسین همدانی.

اینانرا که گرفتند ، همه را در گاری نشاندند ، و پانصد سواره همراهشان گردانیدند ، و از خیابانهای تهران گذرانیده ، بلشکرگاه که در بیرون شهر میبود برده ، و در آنجا بهمگی چوب زدند ، وپس ازیکی دو روز ، همه را باستر ها نشانده ، و هر هفت تن را بیک زنجیری بستند ، و روانه اردبیل گردانیدند .

این رفتار عین‌الدوله بهمه گران افتاد ، تا آنروز چنین رفتاری با طلبه ها دیده نشده بود ، آنروز مردم بملا وطلبه ارج بسیار نهادندی ، بویژه اگر « سید » بودندی ، و بگمان بسیاری از ایشان اگر کسی بکفش آخوند کفشکه گفتی « کافر » گردیدی .

درتهران و دیگر جاها رنجیدگی بسیار نمودند ، ودر زنجان مردم بازار ها را بسته برآن شدند که بریزند و دستگیران را از دست سواران دولتی بگیرند . سواران ناگزیر شدند از بیرون شهر درگذرند . (۱)

در تهران بهبهانی پیام بعین‌الدوله فرستاد که من از شما سپاسمندم ، و طلبه ها را هم آمرزیدم ، آنانرا آزاد گردانید . عین‌الدوله با بیپروایی پاسخ داد : من آنانرا بپاس دلخواه آقا نگرفتم که او سپاسمند باشد ، و چون خواست آزادشان گردانم . این پاسخ رنجش بهبهانی را ازعین‌الدوله بیشتر گردانید .

(۱) سرانجام پس از دو ماه نیز در سایهٔ پافشاری زنجانیان بود که عین‌الدوله آنانرا آزاد گردانید .

این پیش آمد در مهر ماه ۱۲۸۲ (رجب ۱۲۲۱) ، و نخستین داستانی بود که چگونگی رفتار عین‌الدوله و اندازهٔ خود کامگی او را نشان داد .

پیمان گمرکی با روسیان و تعرفهٔ نوین

امین‌السلطان رفته ولی نتیجه های بدخواهی او باز میماند ، ودر زمستان همین سال پیمان گمرکی که باروسیان بسته شده ، و تعرفهٔ نوین گمرکی که از روی آن درست گردیده بود ، بیرون آمد . این پیمان ، با دست نوز آماده گردیده و درسال ۱۲۸۰ (۱۳۱۹) ، پس از بازگشت شاه از سفر دوم اروپا ، دستینه بآن نهاده شده ، و در ۱۲۸۱ (۱۳۲۰) ، پیمان نامه ها بهمدیگر داده گردیده ، ولی بکار بستن آن باز مانده بود که از بهمن ماه اینسال ۱۲۸۲ بآن برخاستند .

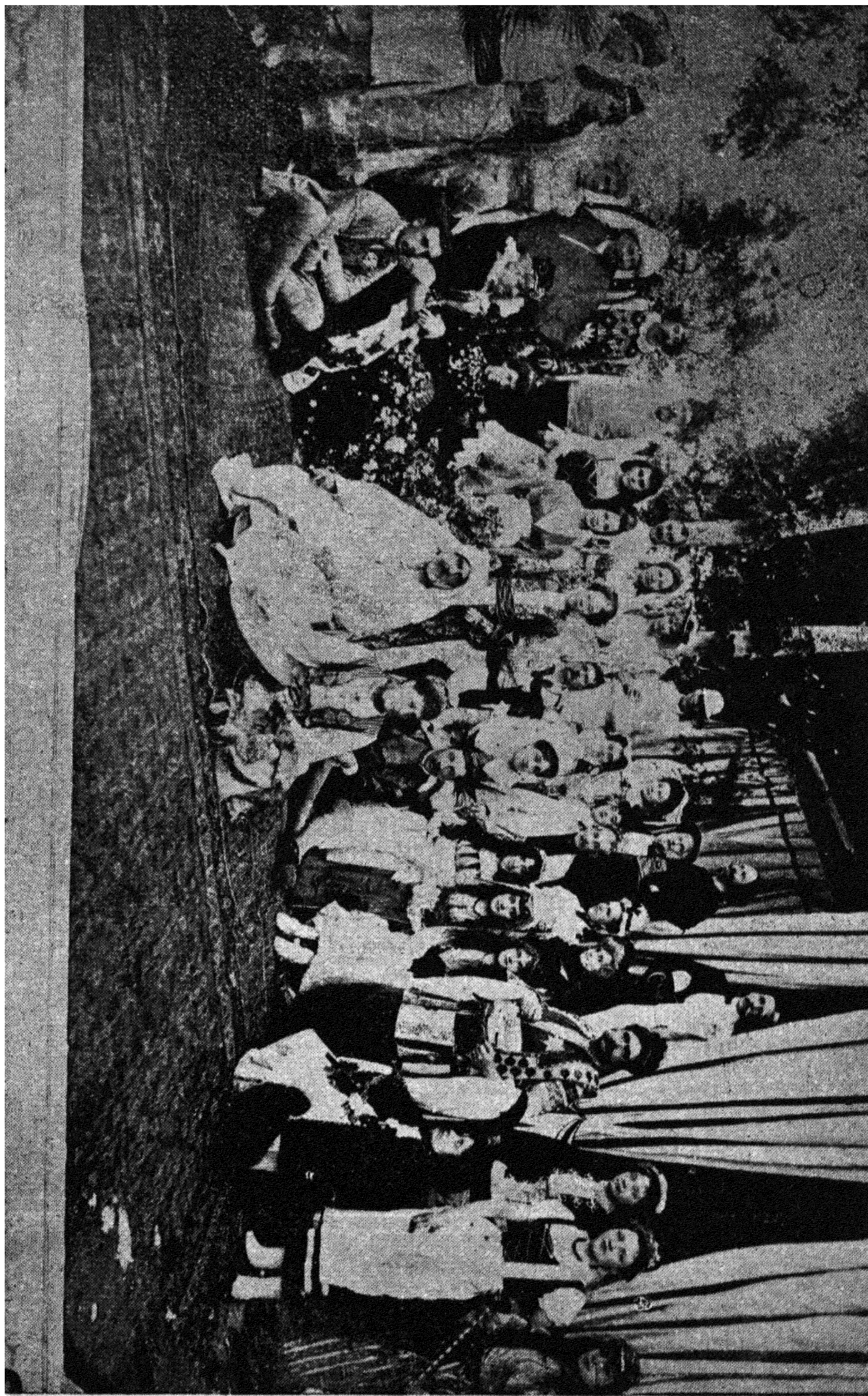
این پیمان و تعرفه یکسره بزیان ایران ، و نتیجهٔ آن این بایستی بود که اندکی افزار سازی و پارچه بافی و مانند اینها که ایرانیان می داشتند از میان رود ، و کار داد و ستد و بازرگانی از رونق افتد ، و کشاورزی و گله داری نیز آسیب بیند ، و درپایان ، آن باشد که مردم ایران دست بسته و بیکار مانده ، وبشهر های قفقاز و دیگر جاها کوچند ، ویا درکشور خود بسختی افتاده و از ناچاری بهمسایهٔ بیگانه گرایند .

اگر کسانی میخواهند ازچگونگی این پیمان وتعرفه ، وازخواستهاییکه همسایه شمالی را از بستن آن بوده ، و از زیانهاییکه بایران میرسانیده آگاه گردند ، کتاب « استقلال گمرکی ایران » (۱)را بخوانند .

در این کتاب یك راز را آشکار گردانیده ، و آن اینکه پیمان و تعرفه از چند سال پیشتر آماده گردیده بوده است ، و ما ازاینجا پی برازهای دیگری برده ، میفهمیم که گفتگوی این از زمان شادروان امین‌ـ الدوله آغاز شده ، و میتوانیم گفت که یکی ازانگیزه های افتادن امین‌ـ الدوله ناهمداستانی آن با این پیمان و تعرفه بوده . نیز میفهمیم که آن پیشرفت تند نوز ، و رسیدن او به « وزیری گمرکات » ، زمینه سازی

---

(۱) نوشتهٔ آقای رضای صفی نیا ـ در سال ۱۳۰۷ در تهران بچاپ رسیده .



پ ۸

برای چنین پیمانی بوده. رویهمرفته میباید گفت: همسایهٔ شمالی ازسست نهادی شاه، و از ناپاکی امین السلطان، و ناآگاهی توده فرصت یافته، خواست خودرا با دست بلژیکیان و دیگران پیش میبرده.

بی انگیزه نیست که شوستر، نوز را، افزار دست روس و «نگه داشتهٔ بنام» او میشمارد، و باز بی انگیزه نیست که صفی نیا مینویسد: «امضای این قرارداد ضربت سختی بود که پس از عهدنامهٔ ترکمان چایی باستقلال ایران وارد شد».

این خود ننگیست که یك پادشاه یا یك صدر اعظم، چنین کار ارجداری را، که آبادی کشور یا ویرانی آن را نتیجه دادی، بیك بیگانهٔ ناآزموده ای سپارد. نوز اگر هم پیمانی بسود ایران بسته بودی، باز گناه مظفرالدینشاه و اتابك، در واگزاردن چنین کاری باو، در خور آمرزش نبودی.

این تعرفه برای کالا هاییکه از روسستان بایران آمدی بدهی کم، و برای کالا هاییکه ازایران بروسستان رفتی، یا از هندوستان وفرانسه و دیگر جا ها بایران آمدی بدهی بسیار، بسته بود، واز اینرو نه تنها بزیان ایران بلکه بزیان همهٔ کشور های دیگر نیز میبود، و از اینرو انگلیسیان سخت آزردگی نمودند، ودولت ناگزیر شد چند ماه نگذشته باآنان نیزپیمان و تعرفهٔ نوینی بندد، و اززیان بازرگانان ایشان جلوگیرد.

ولی زیان ایرانیان همچنان باز ماند، و میبایست بسوزند و بسازند، واین تعرفه مایهٔ دیگری برای رنجیدگیها و ناخشنودی های مردم گردید. بویژه با دژ رفتاریهاییکه نوز و دیگر بلژیکیان مینمودند ومردم را سخت میآزردند.

سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲)، در سایهٔ چیرگی عین الدوله بآسودگی گذشت، ولی در پایان آن در تهران یکداستانی رو داد، و آن اینکه پیکره ای از نوز ودیگر بلژیکیان بدست افتاد که زنان و مردان بزمی

پیکرهٔ ۸ همانست که نوز را بارخت ملایی نشان میدهد و مایه هیاهو بوده. کسان دیگری از زن و مرد که دیده میشوند همه از بلژیکیان و زیردستان نوز میباشند.

(بال) ساخته اند ، و هر یکی از مردان رخت دیگری (از رخت های گوناگون ایران) بتن کرده اند ، و خود نوز « عمامه » بسر گزارده و همچون ملایان « عبا » بدوش انداخته .

این بزم در دو سال پیش بوده ، ولی این زمان که از یکسو مردم از گمرک وکارکنان بلژیکی آن سخت آزرده میبودند ، وازیکسو بهبهانی از عین الدوله رنجیدگی میداشت ، واز یکسو کارکنان اتابك بیکار نایستاده از عین الدوله بکار شکنی میکوشیدند ، این پیکره را پیدا کرده، و چون محرم فرا رسیده و بازار ملایان گرم خواستی بود ، بدست آنان دادند ، و آنان بدستاویز اینکه نوز « باسلام استهزاء و بعلماء توهین کرده » بناله و نکوهش برخاستند . نخست خود شادروان بهبهانی در خانهٔ خود ، بالای منبر یاد بدرفتاریهای نوز را کرده و در پایان سخن این داستانرا بمیان آورد ، و چنین گفت که میباید از مظفر الدینشاه برداشتن نوژ را خواست . سپس ملایان دیگری از صدر العلماء ، و حاجی شیخ مرتضی (پسر میرزای آشتیانی) ، و شیخ محمد رضای قمی ، وسید احمد طباطبایی (برادر شادروان طباطبایی) ، پیروی نمودند ، و هر یکی در بالای منبر بدگوییها از نوز کردند . تا نشستهای محرمی بپایان رسد این هیاهو برپا بود ، ودر اینمیان سال ١٢٨٤ (١٣٢٣) که جنبش آزادیخواهی از آن میاغازد ، فرا رسید .

عین الدوله ، باآن بیپروایی و برتریفروشی که میداشت ، باین هیاهو ارجی ننهاد ، وشاه نیز پروا ننمود ، ونتیجه ای در بیرون از آن ناخشنودیها و بدگوییها دیده نشد ، وچون محرم بپایان رسید هیاهو نیز فرو نشست، ولی خواهیم دید که دنبالهٔ آن بریده نشد ، واز همین زمان بود که پیمان همدستی میانهٔ شادروان بهبهانی وطباطبایی بسته گردید، وجنبش آزادیخواهی سرچشمه گرفت که ما ازآن در گفتار دوم سخن خواهیم راند . دراینجا، در پایان گفتار برای روشنی تاریخ بچند سخن دیگری میپردازیم :

پیشرفت دبستانها

چنانکه دیدیم اندیشهٔ اینکه باید درکشور قانونی باشد و زندگی از روی آن پیش رود ، از زمان حاجی میرزا حسینخان سپهسالار آغازید . از پیش از آن ، ما از چنین

اندیشه ای در میان ایرانیان، آگاهی نمیداریم. سپس هم نخستین تکان در توده و آغاز بیداری در میان مردم از پیش آمد « امتیاز توتون و تنباکو » پیدا شد. باید گفت این تکان درمردم ایران فرو ننشست، و ازهمان زمان، بیداری مردم، ودلبستگی آنان بکارهای توده و کشور، دریك راه پیشرفت افتاد، و با یك تندی که کمتر گمان رفتی رو به روییدن و بالیدن گزاشت.

نشان این، نخست رواج روز افزون دبستانهاست. زیرا چنانکه گفتیم دبستان درایران ازسال ۱۲۷۵ (۱۳۱۴) آغازید، که امین الدوله با دست رشدیه، نخست در تبریز، و سپس درتهران، آنرا باز کرد. در تهران تا دیری تنها یك دبستان (رشدیه) میبود، ولی پس از زمانی، در سایهٔ روآوردن مردم دبستانهای دیگری بنیاد یافت. نخست برخی از ملایان، دراینجا هم دشمنی مینمودند، وکسانی ازآنان میخواستند بهواداری از الفبای کهن کتاب نویسند، ولی در اینمیان دوتن از ملایان نیکنام، خود پشتیبان دبستان گردیدند: یکی ازآن دو، شادروان شیخ هادی نجم آبادی بود که خود مرد دانشمند و آزاد اندیشه و نیکی میبود، و پس از برافتادن امین الدوله سرکشی و پشتیبانی بدبستان رشدیه و نگهداری آن را بگردن گرفت، و دیگری شادروان سید محمد طباطبایی بود که خود بنیاد دبستانی بنام « اسلام » نهاد وتا توانست از هواداری و واداشتن مردم بهواداری باز نایستاد. پروای این دو تن بکار دبستان زبان دیگرانرا بست، و باهمه روگردانی که اتابك از این کار میداشت و ناخشنودی خود را پوشیده نمیداشت، دبستانها سال بسال بیشتر میگردید، و ما میبینیم در سال ۱۲۷۹ که چهار یا پنجسال از آغاز پیدایش دبستان میگذشت، بیست و یك دبستان برپا میبوده (هفده در پایتخت، و چهار در تبریز و بوشهر و رشت ومشهد)، و اینها همه پدید آوردهٔ خود مردم بوده، و در رفتش را نیز آنان میداده اند، و دولت را پایی در میان نبوده.

انبوهی از مردم زیان بیسوادی را دریافته، و از آنسوی جدایی‌را که میانهٔ دبستان و مکتب میبود با دیده میدیدند، و این بود با دلخواه و آرزو رو بآن میآوردند. یکی از کار های نیك این میبودکه درپایان

سال ، بهنگام آزمایش شاگردان ، درحیاط دبستان جشنی برپا نموده ، و پدران شاگردان و کسان دیگری را میخواندند ، و اینان از دیدن آنکه یك بچهٔ کوچك ، در دو سه ماه که الفبا خوانده ، نوشتن یاد گرفته و هر کلمه که گفته میشود بیغلط بروی تخته سیاه مینویسد ، و شاگردان بزرگتری ، کشورهای اروپا وامریکا را بنام میشمارند وازهر کجا آگاهیهایی میدهند ، سخت شادمان میگردیدند ، وبدلخواه دست دهش باز میکردند ، و بسیار رخ میداد که در رفت یکساله یکدبستانرا مردم در همان نشست جشنی میدادند . (۱)

تاسال ۱۲۸۵ کهمظفرالدینشاه مشروطهرا داد دبستان رواج بسیار یافته ، وکمتر شهری بود که یك یا دو دبستان یا بیشتر در آن نباشد . دلبستگی مردم باینها بجایی رسید که کار بگزافه اندیشی کشید ، وبسیاری از ایشان چنین پنداشتند که تنها چارهٔ درد های کشور همان دبستانست ، و چون جوانانی از آنها بیرون آیند همهٔ درماندگیها از میان خواهد برخاست . هر زمان که جشنی میگرفتند آگهی از آن در روزنامه ها مینوشتند و شادمانیهای بی اندازه مینمودند ، و نوید ها بخود میدادند . بجایی رسید که احمد بیك آقا یوف نویسندهٔ روزنامهٔ « حیات » قفقاز ، که خود مرد دانشمندی میبود و بکار های ایران دلبستگی نشان میداد ، بزبان آمد و خامی این اندیشهٔ ایرانیان را باز نمود . (۲)

درگفتگو ازدبستانها میباید یادی هم ازحاجی زین العابدین تقیوف کنیم . این مرد یکی از توانگرزان بنام جهان و خود مرد رادی میبود و دهشهای بجا مینمود ، ودر سال ۱۲۷۹ ، با دست « انجمن معارف » ارمغان شایانی بدبستانهای نو پدید ایران فرستاد بدینسان که یك رشته نقشه های بزرك دیواری ، و دفتر ها برای نوشتن شاگردان ، و برخی کتابها در بیست و یك بسته ، برای بیست و یك دبستان ایران ارمغان

---

(۱) اینگونه جشن های باشکوه گرفتن ، و پول ازمردم دریافتن ، چند سال پس از آغاز مشروطه هم رواج میداشت .

(۲) آن گفتار « حیات » را آقای جعفر خامنه ای ازترکی ترجمه کرده و در یکی از شماره های حبل المتین کلکته بچاپ رسیده .

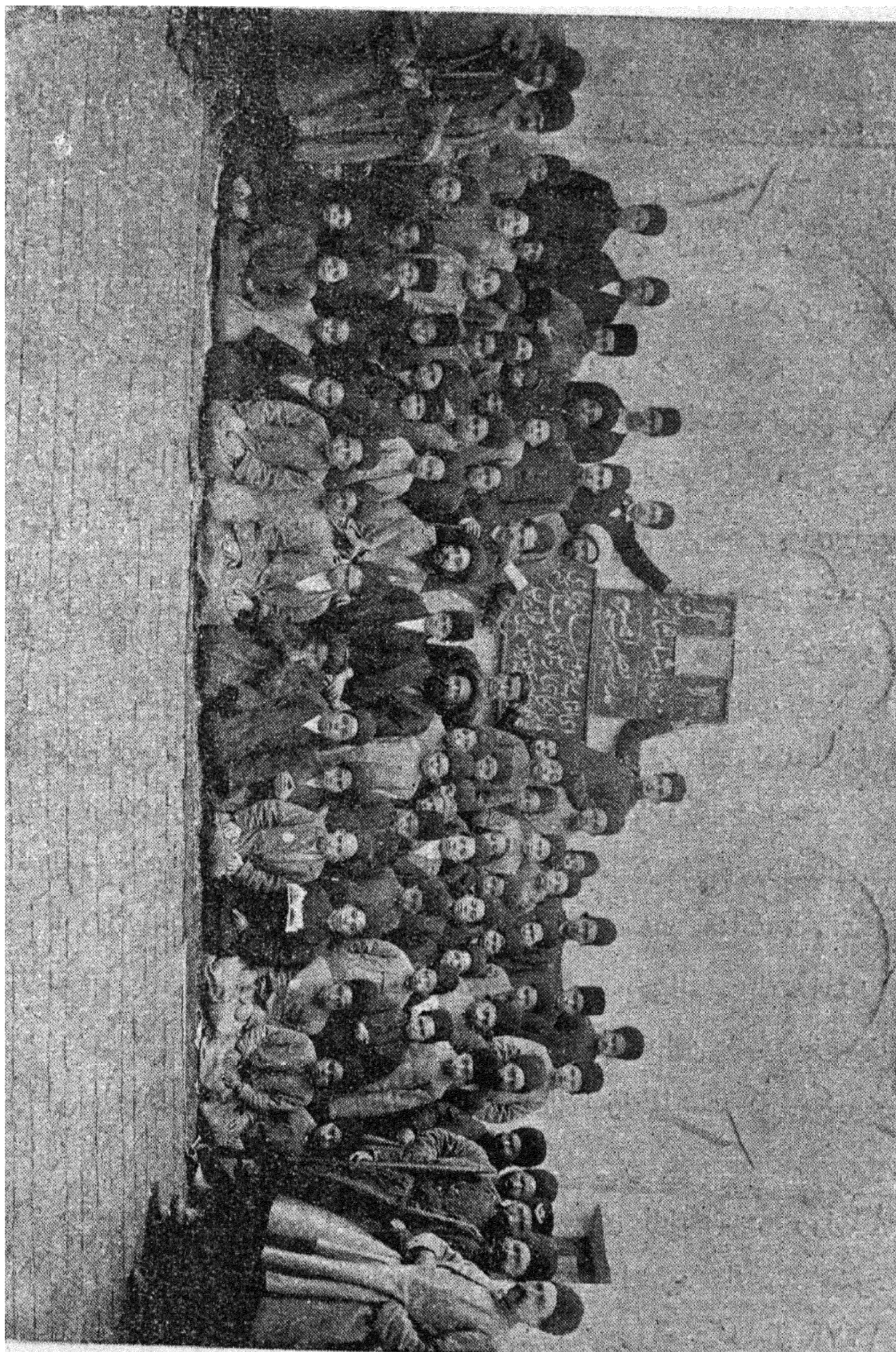
کرده ، و چهار هزار منات برای دبستان رشدیه ، و پانصد منات برای دبستان سادات پول فرستاد .

فزونی روزنامه ها

نشان دوم آن پیشرفت فزونی روزنامه ها ، و رو آوردن مردم بخواندن آنهاست . چنانکه گفتیم پیش از آن زمان روزنامه ها بیشتر دولتی بودی ، وما جز ازآنها تنها « اختر » استانبول ، و « حکمت » مصر ، و« قانون » لندن را میشناسیم. اما پس از آغاز آن تکان و پیشرفت ، چند روزنامه دیگری پدید آمد ، که بنامترین آنها « حبل المتین » کلکته ، و « تربیت » تهران ، و « ثریا » و « پروش » مصر ، و « الحدید » یا « عدالت » تبریز بود.

اینها ، اگر از نویسندگانشان گفتگو کنیم ، برخی نیك و برخی بد میبودند . نیکی نویسندگان اختر را یاد کرده ایم . گفتار های این روزنامه مایهٔ بیداری کسان بسیاری گردیده . حاجی میرزا حسن رشدیه که بنیاد گزار دبستانهاست ، میگوید مرا برفتن بیروت ویادگرفتن شیوه نوین آموزگاری یك گفتاری از اختر برانگیخت . روزی با پدرم آنرا میخواندیم دیدیم نوشته : در اروپا از هزار تن ده تن بیسوادند ، ولی درایران از هزار تن تنها ده تن با سواد میباشند ، و انگیزهٔ این ، بدی شیوهٔ آموزش ، و دشواری درس الفباست . باید در ایران دبستانهایی بشیوهٔ اروپا بنیاد یابد . این نوشته درمن و پدرم سخت هنایید ، ومنکه ملا زاده بودم و میبایست بنجف رفته درس ملایی بخوانم ، باهمداستانی از پدرم روانهٔ استانبول ومصر وبیروت گردیدم ، و دراین شهر بازپسین چگونگی آموزگاری نوین را یادگرفتم . این نمونه ایست که چگونه یکسخن پاکدلانهٔ راست کار خود را کند .

نویسندهٔ « حکمت » ، میرزا مهدیخان تبریزی ازنیکانست . روزنامهٔ او را کم دیده ام ، ولی ازنیکیش آگاه میباشم . اینمرد دانشمند میبود وکتابها نیز نوشته ، و شعرهای « وطنی » نیز میسروده . درسال ۱۲۷۹ گویا ، بتهران آمده ، واتابك باأو پذیرایی و مهربانی دریغ نگفته ، و لقب « زعیم الدوله » و سالانهٔ سیصد تومان برایش از شاه گرفته ، ولی تا آنجا که ما میدانیم ، اینها او را از راه نبرده است .



پ ۹

از «قانون» و نویسندهٔ آن میرزا ملکم خان در پیش گفتگو داشته ایم .

نویسندهٔ تربیت یکشاعر درباری بوده ، و روزنامه اش نیز همچون دیوان یکشاعر درباری پر از ستایشهاست . مثلا نزد شعاع السلطنه رفته، وگفتار درازی در ستایش او نوشته و چنین میگوید :

« پس ازاستیناس ، با حضرت گردون اساس ، یکوقت متذکر شدم و دیدم من با خرد خرده بین روبرو شده ام ، و با هوش سروش گفت وشنود مینمایم . گمان نمیکنم سن حضرت شاهنشاه زاده زیاده از شانزده و هفده باشد ، لیکن بآفرینندهٔ سنین و شهور ، و روشنی بخش ماه و هور ، بخاطر ندارم در مدت شصت سال عمر خود از خورد سال و سالخورد شخصی باین فطانت وذکاء دیده باشم . بنام ایزد ، نقاد سخن، کشاف سر ، جوهر درایت ، گوهر فراست ، مختصر با ضمیری بتابش آفتاب ، و خاطری ریزنده تر از سحاب ، از دقایق و حقایق مهام ملکی وامور دولتی تا لطایف و ظرایف ادبیات از شعر و انشاء و غیرها ندیدم نکتهٔ که نداند و نوشتهٔ که نخواند . . . »

ثریا ، نخست نوشتن آن با میرزا علیمحمد خان کاشانی بود و آوازه گفتار های تند آن بهمه جا میرسید ، ولی سپس او جدا گردید، و خود نامه پرورش را بنیاد نهاد و ثریا از ارج افتاد . سال ششم آن را که در سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲) در تهران چاپ شده و نویسنده اش سید فرج الله کاشانی بوده ، من دیده ام و روزنامهٔ بسیار پستی است .

یکی اززشتیهای این روزنامه کشاکشی است که با حبل المتین پیدا کرده ، و سخنان سبك و زشت بسیاری ، که خود دشنامست ، بدارندهٔ حبل المتین میشمارد . حبل المتین گاهی سخن ازقانون و « حکومت مشروعه » بمیان میآورد ، این در پاسخ آن مینویسد :

« در پادشاهیکه اسخی از تمام سلاطین سلف ، و اعدل ازملوك دادگستر جهانست، خرافات وترهات سلطنت مشروعه و غیرمشروعه چرا میبافی ، و هر آهنگر و عمله و بقال را محق در تدقیقات امور دولت

پیکره ۹ نشان میدهد نشست آزمایشی یکی‌از دبستانها را (دبستان بصیرت امیریه)که گویا در تهران بوده ..

میشماری . . . اینسخنان مشابه بکلام جن زدگانست چه سود بخشد . . . این بوالفضولیهای مردود ، از سید جمال معهود است ، تو سید جلال بی جمال چه میگویی ؟ ! »

اتابك که رفته بود حبل المتین نکوهش ازو مینوشت . این در پرده هواداری از اتابك میکند ، (و بیگمان از هواداران اتابك پول می گرفته) و چنین پاسخ میدهد :

« تخطئه اعمال هر یك از خدام آستان شاهنشاهی بآن ساحت‌قدس راجع میشود. چه رسد به تخطئه کسیکه یکقرن در دولت صاحب حکم و قلم بوده ، و برگزیده و امین دو پادشاه ذیجاه برگزیدهٔ عالم . . . پس باید گفت العیاذ بالله در یکقرن دو پادشاه بقدر حبل‌المتین ندانسته‌اند، و نه چنین است . یك پادشاه عقل چهل وزیر ، و یك وزیر عقل چهل مرد خردمند را دارد . ما مردم بازاری اسرار دولت ، و حکمت عملیه سلطنت را چه دانیم ؟ ! . »

پرورش ، سال نخست آن را که من دیدم ازبهترین روزنامه‌هاست. نویسندهٔ آن میرزا علیمحمد خان ، مرد با غیرت و دانشوری میبوده ، و گفتارهای تکان دهنده وتندی مینوشته . درسال ۱۲۸۹ که مظفرالدینشاه بار دوم بسفر اروپا رفت ، اینمرد هم از مصر روانه گردید ، و دراروپا وزیران و همراهان دیگر شاه را دید ، وگفتار های پرمغز نیکی برای نامهٔ خود نوشت .

الحدید ، نویسندهٔ آن سید حسینخان ازنیکانست و در روزنامه‌اش نیزکه سپس آنرا بنام « عدالت » نوشت ، از چاپلوسی خود داری‌کرده وگفتار های سودمند مینوشت .

حبل المتین

اما حبل المتین ، میباید ازآن جداگانه سخن رانیم. این نامهٔ هفتگی از همه روزنامه های آنزمان بزرگتر ، و بنامتر میبود ، و در هندوستان چاپ شده و آزادی برای سخن راندن میداشت . یکی از چیزهایی‌که مایهٔ رواج آن گردید ، این بودکه حاجی زین‌العابدین تقیوف پول بسیاری فرستادکه روزنامه بعلمای نجف ودیگر جا بی پول فرستاده شود . ازاینجا پیوستگی میان روزنامه

و علماء پدید آمد ، و شادروان شیخ حسن ممقانی ، که اینزمان با فاضل شربیانی ، دوتن « مرجع تقلید » میبودند ، بستایش حبل‌المتین برخاست و مردم را بخواندن آن برانگیخت .

این روزنامه گفتارها در بارهٔ گرفتاریهای سیاسی ایران مینوشت، و دلسوزیها و راهنماییهای بسیار میکرد ، و در پیش آمد وام از روس گفتار های تندی بچاپ رسانید ، (بهمین انگیزه چهار سال ازآمدن آن بایران جلوگیری شد) ، و بارها پیشنهاد قانون و « حکومت مشروطه » (یا مشروعه) نمود ، و مردم دلبستگی بسیار باین روزنامه پیدا کردند، و نویسندهٔ آن سید جلال الدین کاشانی (مؤید الاسلام) بنیکی شناخته میبود ، ولی راستی را از سود جویان بوده ، وبهرکجا که سودی برای خود امید میداشته کوشش بنیکی توده و کشور را فراموش‌می‌کرده .

ما در روزنامه اش چاپلوسیهای فراوان می یابیم . هرکسی که بسر کاری آمده ، هنوز بکاری برنخاسته وآزموده نگردیده، بشیوهٔ شاعران، ستایش ازو میکرده . هنگامیکه نوز « وزیر گمرکات » گردید او چنین مینویسد : « جناب مسیو نوز اصلا از نجبای بلژیك ، وشخصاً مرد درستکار و باکفایت ، و مدت یکسالست از جانب دولت مدیر و مستخدم اداره گمرکات ممالك محروسهٔ ایران میباشد، مستقلا بعهدهٔ وزارت کل گمرکات ایران مباهی و مفتخر گشت » این نمونهٔ ستایشگریها وگزافه نویسیهای اوست . یکمرد بیگانه ناشناسی را بدینسان بالا میبرد .

ازمحمد علیمیرزای ولیعهد ، و ارفع الدوله ، وعین الدوله ودیگران ستایشهای گزافه آمیز بسیار میکرده ، و چنانکه گفتیم چون عین الدوله وزیر اعظم گردید ، این خود را بآن فروخت ، و از آنزمان حبل المتین را جز« عین الدوله نامه» نتوان خواند ، ومارفتار زشت اورا، باکوششهای شادروان طباطبایی وبهبهانی خواهیم نوشت.

در ایران روزنامه ها ، چه پیش از مشروطه و چه پس‌از آن ، راهی برای خود نمیداشتندی، واینست همیشه وارونه نویسیها میکردندی. حبل المتین باین آگ هم گرفتار بود ، و شما می بینید دراین شماره از دادگستری مظفر الدینشاه ، یا ازکوششها و بیداریهای ولیعهدش محمد



پ ۱۰
عبدالرحیم طالبوف

علیمیرزا، ستایشهای بسیار نوشته، و در شمارهٔ دیگر بناله و فریاد از گرفتاریهای مردم ایران، و ستمگری حکمرانان، وویرانی و نابسامانی کشور پرداخته است.

راستی آنست که اینان میخواستند کوشش درراه ایران بنمایند، ولی در اینمیان خود هم نان خورند و پول اندوزند. این شیوهٔ انبوه کوشندگان میبود.

من دریك شماره از حبل المتین دیدم دوگفتاری از یکتن (**یوسف زادهٔ همدانی**) بچاپ رسانیده: یکی در ستایش «**اتحاد اسلام**» **وواداشتن**

مردم بآن ، و دیگری در ستایش « سوسیالیزم » و شمردن سود های آنچنان زندگانی ،که نه نویسنده ناسازگاری آن دو راه را باهم دریافته، و نه چاپ کننده بآن پی برده .

جز از امین السلطان که زیان بحبل المتین زده بود ، از دیگران هرکسی وزیر شده ، چه پیش ازمشروطه ، وچه درزمان خرده خودکامگی، وچه در زمان التماتوم روس وبسته بودن دارالشوری، این روزنامه اورا ستوده و چاپلوسیها گفته .

این بوده چگونگی روزنامه ها در آنزمان. نیك و بد را باهم میداشته اند ، و اگر رویهمرفته را بگیریم سودمند میبوده اند ، ومیتوان یکی از انگیزه های تکان توده همین ها را شمرد . زیرا گذشته ازآنکه برخی از آنها نیك بوده و راهنماییهای سودمند میکرده ، بد ها نیز این سود را میداشته اند که ازکشور های اروپا ، و ازپیشرفت ونیرومندی آنها ، و از دانشها و اختراعها ، و مانند اینها سخن میرانده اند ، ومردم را آگاه میگردانیده اند ، و همینها مایهٔ تکان و بیداری میشده .

چنین رخ داد که درآن زمان نخست جنك ترانسوال و انگلیس برخاست ، و سپس جنك ژاپون و روس پیش آمد . تا چند سال این جنگها در میان بود ، و روزنامه ها داستانهای آنها را مینوشتند ، و بیدارشدگان با خشنودی ودلخوشی آنها را میخواندند و سخت میسهیدند. این داستانها در ایران ، کار بسیار کرده . دلیریهای یکمشت ترانسوالی ، و ایستادگیهای مردانهٔ آنان در برابر دولت بزرگی همچون انگلیس ، و شکستهاییکه چند بار بسپاه این دولت دادند ، و همچنین لشکر های آمادهٔ ژاپون ، و کاردانیهای سرداران ایشان ، و فیروزیهای پیاپی که می یافتند ، ایرانیان را تکان سختی میداد . ژاپون که تا چندی پیش گمنام بوده و در سایهٔ مشروطه و تکان توده باین جایگاه رسیده بود ، درس بزرگی بایرانیان می‌آموخت، وهمه را میسهانید . داستانهای این‌جنك چندان پراکنده گردید و شناخته شد که نامهای « پورت اتور » ، و « مارشال اویاما »، و« جزال کروپاتکین » ومانند اینها زبانزد مردم گردید ، ومثلا اگر کسی برتری فروختی یا بخود بالیدی چنین گفتندی : « مگر پورت

آتور را گشاده ای که چنین میبالی ؟ ! . . » ، و بسیاری از نویسندگان گزافه نویسیهایی از میهن دوستی ژاپونیان ، واز نیکخویی ، وازخردمندی آنان مینوشتند . یکی ازسود های روزنامه ها ، چنانکه گفتیم ، این بود که مردم را از این پیش آمد های بزرگ جهان آگاه میگردانید ، و از آنسوی رو آوردن مردم باینها نشان پیشرفت تکان و بیداری شمرده میشد.

کتابهای طالبوف و سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك

یك چیز دیگری که میباید از انگیزه های بیداری ایرانیان شمرد کتابهای طالبوف وسیاحتنامهٔ ابراهیم بیك میباشد . اینها نیز کار بسیاری کرده .

عبد الرحیم طالبوف ، از مـردم تبریز ، و چنانکه خود نوشته پسر یك درودگری بوده که درجوانی بقفقاز رفته و در آنجا باکوشش و رنج دارایی اندوخته ، و پس ازآن درولادیقفقاز بگوشه نشینی پرداخته . اینمرد از دانشمندان میبود و ازفیزیك ، وشیمی ، و ستاره شناسی ، ومانند این آگاهی بسیار میداشت ، وکتابهایش بسیار است ، ولی خواست ما دراینجا دوکتاب اوست : یکی « کتاب احمد » ، و دیگری « مسالك المحسنین » .

درکتاب احمد که دوبخش است و پاکیزه بچاپ رسیده ، طالبوف با پسر پنداری خود احمد ، گفتگو میکند ، و دانشهایی با زبان ساده باو میآموزد ، و از پیشرفت اروپاییان و پس ماندن ایرانیان ، سخن بمیان میآورد ، وکتاب بسیار سودمند و شیرینی است .

درمسالك المحسنین چند تنی ازتهران ، بیك گردش دانشی برخاسته ، و با افزار ودربایست آهنك قله دماوند میکنند . کتاب برای داستان این گردش است ، ولی نویسنده درآن میان ، ازچگونگی مردم وگرفتاریهای کشور، سخن‌ها میآورد وکتاب بسیار شیرین و سودمندیست .

یك ناآگاهی که در آن کتاب دیده میشود آنست که طالبوف این روی کوههـای البرز را ، هـمچون آنروی دیگرش، جنگل و پردرخت دانسته ، ونه چنین است . برخی از ملایـان ، چنانکـه شیوهٔ ایشان بود ، طالبوف را « تکفیر » کرده و مردم را از خواندن کتابهـای او باز میداشتند، ولی این جز نشان نادانی آنان نتواند بود .

اما سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك ، ارج آن را کسانی میدانند که آنروزها خوانده اند و تکانی را که در خواننده پدید میآورد بیاد میدارند . این کتاب داستان جوانی را از بازرگان زادگان ایرانی درمصر میسراید ، که بآرزوی دیدن میهن خود ، همراه لله اش یوسف عمو ، بایران آمده، و در پایتخت و دیگر شهرها هرچه دیده ، از ناآگاهی مردم ، و سرگرمی آنان بکارهای بیهوده، وفریبکاریهای ملایان، وستمگریهای حکمرانان، و بی پروایی دولت ، و مانند اینها ، با زبان ساده و شیرینی ، وباآهنك دلسوزی ، برشتهٔ نوشتن کشیده . انبوه ایرانیان‌که درآن روز ، خو باین آلودگیها و بدیها گرفته بودند ، و جز از زندگانی بد خود بزندگانی دیگری گمان نمیبردند ، از خواندن این کتاب ، توگفتیی از خواب بیدار میشدند ، و تکان سخت میخوردند . بسیارکسان را توان پیدا کرد که ازخواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی‌کشور آماده گردیده ، و بکوشندگان دیگر پیوسته‌اند .

در نتیجهٔ این هنایش او در خوانندگان ، بودکه به پراکنده شدنش در میان ایرانیان خرسندی نمیدادند و تا دیرگاهی مردم آن را در نهان خواندندی .

این کتاب درسه بخش است ، واین گفتگو ها در بارهٔ بخش یکم میباشد . دو بخش دیگر ، این جایگاه را نداشت ، و خود نیز دیر تر نوشته شده و چندان نتیجه از آنها برنخاست .

اما نویسنده اش ، درآنهنگام دانسته نبود ، ولی سپس‌که مشروطه داده شد و آزادی رو داد ، در بخش سوم آن نام حاجی زین العابدین مراغه ای ، از بازرگانان استانبول ، پدید آمد . کسانی باور نکردند که چنان کتاب پرمغزی از خامهٔ یك بازرگان ساده بیرون آمده باشد ، و برخی از دشمنان چنین گفتندکه بخش یکم را میرزا مهدیخان (یکی از نویسندگان روزنامهٔ اختر) نوشته و بچاپ رسانیده بوده ، و پس از مرك او حاجی زین‌العابدین بخشهای دوم وسوم را نوشته ، و همه را بنام خود خوانده ، و دلیلی‌که بآن گفته خود یاد میکردند این بود که شیوهٔ نوشتن بخش یکم بشیوه گفتار های اختر بسیار میماند ، و از آنسوی

بخشهای دوم وسوم ، از هر باره با بخش یکم جداست . ولی این گفته ها درخور پذیرفتن نیست ، وبخشهای دوم وسوم که بیگمان ازحاجی زین‌العابدین است خود آگاهی وپرمایگی نویسندهٔ آنها را نشان میدهد ، و اگر کمی جدایی با بخش یکم در میانست ، این در بسیار کتابها رخ دهد که همه بخشها بیکسان در نیاید .

آنچه توان پنداشت اینست که میرزا مهدیخان یا نویسندهٔ آگاه دیگری بحاجی زین العابدین یاوری کرده ، واین ازارج کوششهای حاجی نامبرده نخواهد کاست . ما اگر تنها چاپ کردن و پراکنده ساختن آن کتاب را ازحاجی زین العابدین بدانیم باید ارجشناسی ازو نماییم وبنامش در تاریخ جایی باز کنیم . تنها بچاپ رسانیدن چنین کتابی در آن زمان انگیزه نابودی چاپ‌کننده توانستی بود . این نه نیکست که برشك، نیکیهای کسانی را نپذیریم .

تنها خرده ای که بکتاب ابراهیم بیك توان گرفت ، آن شعر ها وگفته های بیهوده پراکنده است که بآخر بخش سوم افزوده شده . از این گذشته ما را گله ای هم از حاجی مراغه ای هست که در جای خود خواهیم آورد .

شعر های وطنی

چون میخواهیم هرآنچه باپیداری ایرانیان پیوستگی میدارد یاد کنیم میباید از چکامه های « وطنی » که برخی شاعران در آن زمانها سروده اند هم نامی بریم . ایرانیان از سالیان درازگرفتار شعر بوده اند ، واز این کار زیانهای بسیار برده‌اند. ولی‌گاهی نیز شعرهای بی زیانی سروده اند که ما ازآنها این چکامه‌های وطنی را میشماریم .

چون در میان آنکه با اندیشه های اروپایی و چگونگی زندگانی اروپاییان آشنا میگردیدند بعنوان «میهن» و « میهن دوستی » نیز آشنا میشدند ، کسانی چنین خواستند که چکامه هایی در آن زمینه بسرایند و درروزنامه ها پراکنده کنند . یکی ازنیکیهای روزنامه ها بچاپ رسانیدن اینگونه چامه ها و رواج دادن بآنها بود .

اگرچه چامه سرایان در ایران پیروی از « قافیه » نمایند ، و

دربیشتر شعرها تنها برای گنجانیدن یك کلمه ای (قافیه) جمله پردازند،
و روشنتر گویم همیشه معنی را فدای سخن گردانند ، ودر این چکامه‌ها
نیز همین رفتار را کرده اند ، و اینست شما می بینید در یك چکامهٔ
سی بیتی‌که سروده شده بیش از چهار یا پنج معنای درستی نیست ،
با اینحال خود کار نیکیست و بسیار بهتر از پرداختن بغزلهای بی مغز
بوده ، و اینست مانمونه هایی را از آنها در اینجا یاد میکنیم .

یکی ازآن شاعران ، حاجی محمد اسماعیل منیر مازندرانی بوده .
(گویا در تجن و آن پیرامونها میزیسته) ، و او را چکامه هاییست و
در یکی میگوید :

عنکبوت ار لانه دارد آدمی دارد وطن ،
عنکبوت آسا توهم دور وطن تاری بتن
بهر حفظ لانهٔ خود می تند تار عنکبوت
زعنکبوتی‌کم نه ، ای غافل از حفظ وطن.
عقل کل مهر وطن را معنی ایمان شمرد
معنی ایمان بود مهر وطن بی ریب و ظن
شیخ اگر معنی وطن نشناخت معذورش بدار
این وطن نامش بود ایران ، بیا بشنو زمن

در دیگری میگوید :

دشمن گرفته دور بدور دیارتان
ای قوم ازچه نیست جوی ننگ وعارتان ؟!..
یاد آورید همت آن خفتگان خاک
اسلاف با شرافت عالی تبارتان
. . . .
. . . .
تا بارتان شراب شد و کارتان قمار
بیدرد و عار گشته صغار و کبارتان
در ملکتان بسیر بدند اهل شرق و غرب
در ملک غیر سیرکنان شهریارتان



پ ۱۱

سید جلال‌الدین دارندهٔ حبل‌المتین

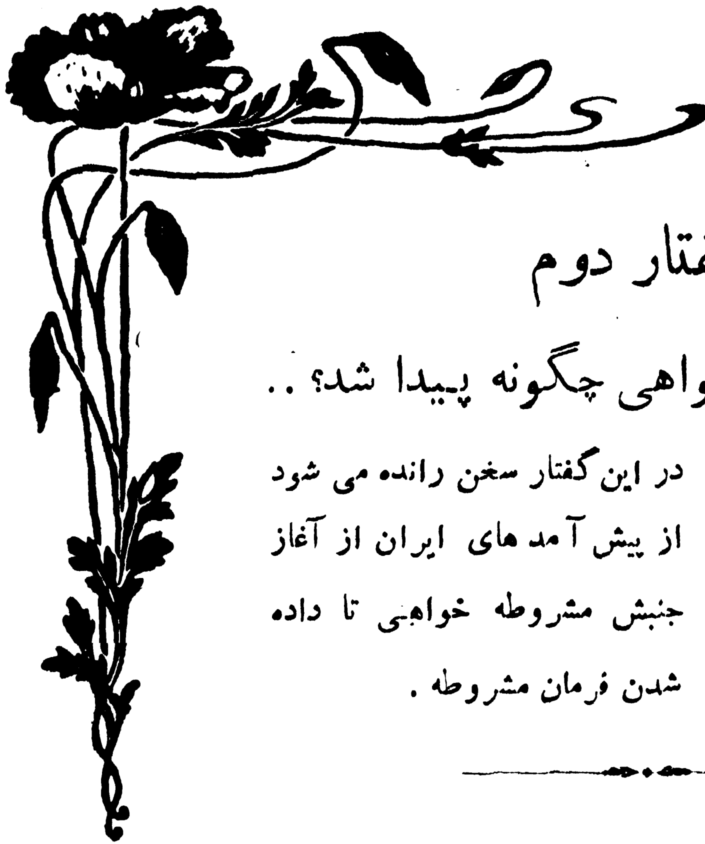
دیگری از آن شاعران ، میرزاحسنخان بدیع (۱) بوده که در بصره وخوزستان میزیسته ، و او را هم چکامه هاییست ودر یکی میگوید:

چرا نمینگری حالت فکار وطن ؟ ! چرا نمیشنوی ناله های زار وطن ؟!.

میرزا مهدیخان حکمت و طالبوف را نیز از این چامه ها هست ، ولی چون خواست‌ما آوردن همهٔ آنها نیست باین چند نمونه‌بس میکنیم.

---

(۱) دو سال پیش در تهران پدرود زندگی گفت .



گفتار دوم

جنبش مشروطه خواهی چگونه پیدا شد؟ ..

در این گفتار سخن رانده می شود
از پیش آمد های ایران از آغاز
جنبش مشروطه خواهی تا داده
شدن فرمان مشروطه .

همدستی دو سید

درپایان سال ۱۲۸۳ (نیمه دوم اسفند) ، که محرم ۱۳۲۲ فرا رسیده بود ، درتهران در بسیاری از منبر ها گله و بدگویی از نوز میشد . پس ازبستن آن پیمان وتعرفه، نوز ، بجای آنکه کیفر بیند واز کشور رانده شود ، روز بروز بجایگاهش افزوده میگردید ، چنانکه این زمان ، گذشته از وزیری گمرکات ، وزیر پست و تلگراف ، و رییس تذکره هم گردیده ، و در « شورای دولتی » نیز یکی از باشندگان میبود ، وخود دژرفتاری بسیار با مردم نموده ، در اداره تا میتوانست کار ها را جز بارمنیان نمیسپرد . گفته میشد ازنژاد جهود است .

مردم سخت آزرده میبودند ، و بهبهانی وپیروان او فرصت یافته، وآن پیکره را که گفتیم نوز را با « عمامه » و « عبا » نشان میداد

دستاویز گرفته ببدگویی برخاستند ، وکسانی از پیکره نسخه های بسیار چاپ کرده میان مردم پراکنده گردانیدند .

در بیرون ، افتادن نوز خواسته میشد ، ولی از درون ، بهبهانی به برانداختن عین الدوله میکوشید . چون چند سال پیش ملایان امین‌السلطان را برانداخته بودند کنون این ، برانداختن جانشین او را میخواست .

چنانکه گفتیم شاه وعین الدوله باین هیاهو پروا ننمودند ، وبیگمان نوز نیز جز از در ریشخند نیامد ، و چون روز های محرم بپایان رسید هیاهو هم فرو خوابید . ولی درنهان ، بهبهانی دنبالهٔ کوشش را میداشت، و برای نیرومندی خود آرزوی همدستی با یکی از علمای بزرگ تهران میکرد ، و در همین روز ها بود که میانهٔ او با شادروان سید محمد طباطبایی همدستی پیدا شد .

در تاریخ بیداری چنین مینویسد : « معتمد الاسلام رشتی ازطرف آقای بهبهانی آمد خدمت آقای طباطبایی که قول همراهیرا از ایشان بشنود ، جنابش در اول او را مأیوس فرمود ، ولی درآخر فرمود اگر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیل کنند وغرض شخصی درکار نباشد من همراه خواهم بود . از آنجا رفت منزل حاجی شیخ فضل‌الله ، از آنجا بکلی مأیوس گردید . بلکه شیخ معتمد الاسلام را ترسانید که تورا چه بااین رسالت ؟ ! . . برفرض عین الدوله متعرض سید نشود ولی تورا تمام و معدوم خواهد نمود . از آنجا رفت منزل حاجی میرزا ابوطالب زنجانی ، او هم دراول امر معتمد الاسلام را ترسانید ، ولی در آخر قول داد که بی طرف باشد ، نه همراهی کند و نه مخالفت نماید . پس ازآن حاجی شیخ عبد النبی را ملاقات نمود . مشار الیه گفت من باید خودم با جناب آقا سید عبدالله ملاقات نمایم . معتمد الاسلام گفت مکان و زمان ملاقات را معین نمایید . جواب داد من که بخانهٔ آغا سید عبد الله نخواهم آمد ، ایشان هم اگر بخواهند منزل من بیایند خبر بعین الدوله میرسد واز من خواهد رنجید ، بالاخره قرار براین شد که در خارج تهران ، در ابن بابویه از یکدیگر ملاقات نمایند .

پس از اطلاع ، جناب آقا سید عبدالله فرموده بود همان آقای

طباطبایی بامن باشد مرا کافی است ، شیخ عبد النبی که قابل وداخل آدمی نیست . حاجی میرزا ابوطالب هم اگر مخالفت نکند مرا بس است . اما حاجی شیخ فضل‌الله این ایام گرم عین الدوله است چند روز دیگر اوهم مأیوس خواهد شد » .

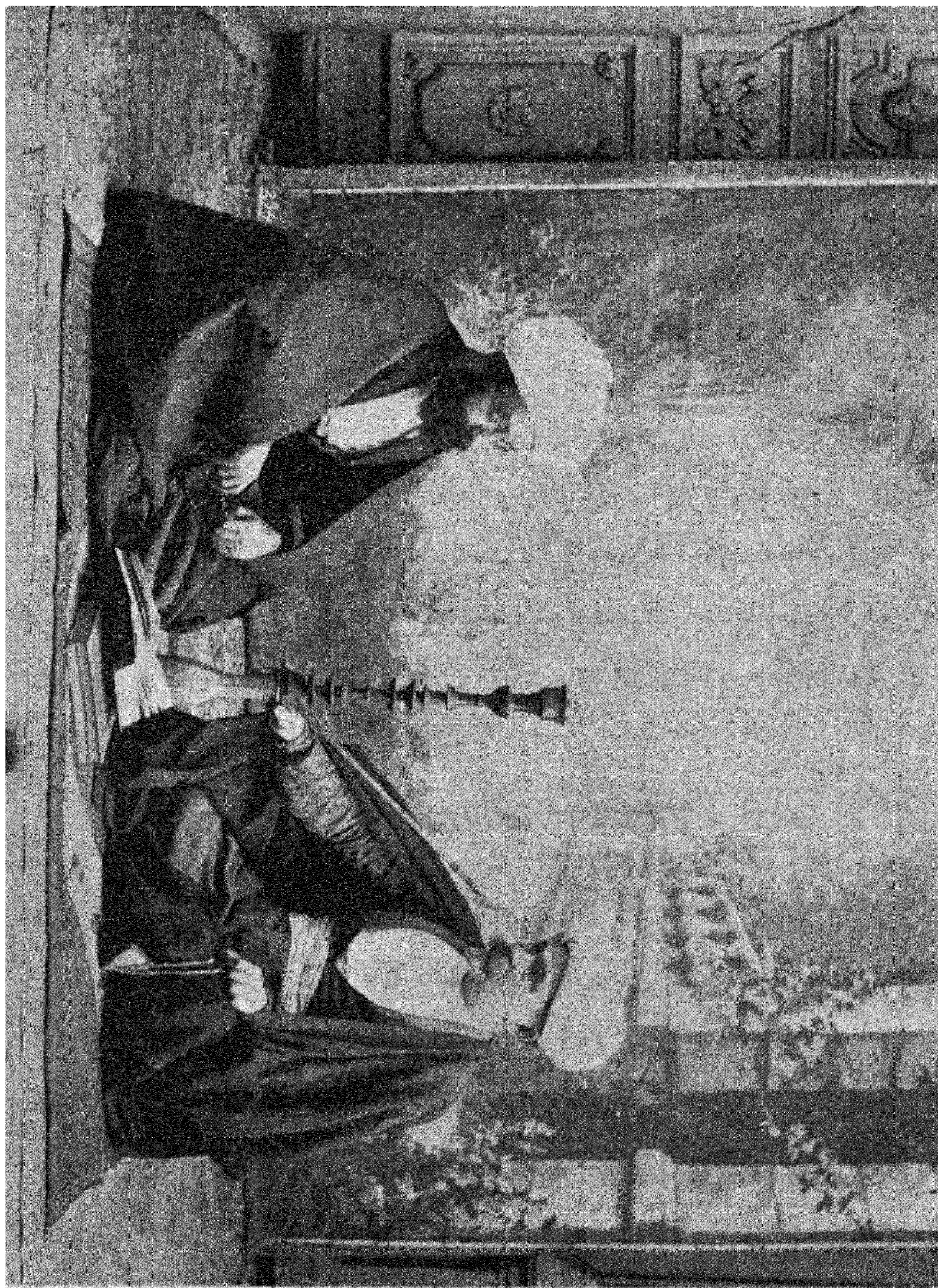
این همدستی میانهٔ دو سید ، در روز های نخست سال ۱۲۸٤ (۱۳۲۳) بوده ، و آغاز جنبش مشروطه را هم ، از آنروز باید شمرد. پاسخ طباطبایی را ، میباید نیك اندیشید : « اگر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی در کار نباشد من همراه خواهم بود » . ازاین گفته پیداست آن نیکمرد رهایی ایران را ازدست ستمگران وخودکامگان میخواسته وبرداشتن یك عین‌الدوله راکار کوچکی می‌شمرده. از اینسوی گفتهٔ بهبهانی نیز ستوده است : « همان آقای طباطبایی بامن باشد مرا کافیست » . از این گفته پیداست که پیشنهاد طباطبایی را پذیرفته و از دشمنی با عین الدوله تنها، چشم پوشیده است . این گفته ها نشان نیکی و بخردی هر دوی ایشان میباشد .

اینان هر یکی خویشان و پیروانی میداشتند ، وکسانی از ملایان کوچك بستهٔ ایشان میبودند ، وچون بهم پیوستند نیرویی پدید آوردند، و خواهیم دید که چگونه روز بروز نیروشان فزونتر گردید .

نویسندهٔ تاریخ بیداری که خود از بستگان طباطبایی میبوده ، و دراین داستانها پا درمیان میداشته ، وبیشتر این آگاهیها ازکتاب اوست، نمینویسد که دو سید بهر چه باهم پیمان بستند ، و چه در اندیشه می داشتند ، وازگفتگوی آندو ، چیزی نمیآورد . ولی از کار ها پیداست که این دو تن ، ازنخست دراندیشه مشروطه وقانون و دارالشوری میبوده‌اند، ولی بخردانه میخواسته اند کم‌کم پیش روند تا بخواستن آنها رسند .

چنانکه گفتیم از ده و اند سال باز ، در سایهٔ کوششهای کسانی، در ایران ، تکانی پیدا شده و همواره پیش میرفت ، واین زمان بسیار پیش رفته ، وتنها پیشروان کاردانی میخواست که آن را به نتیجه درستی رسانند، و آن پیشروان این دو سید شدند .

اینکه گفته اند ، دو سید و دیگران از مشروطه آگاه نمیبودند ،



پ ۱۲

نوز بایکتن دیگری از بلژیکیان در رخت ملایی

(این پیکره گویا دیرتر بدست افتاده و عنوان هیاهو نشده)

و در عبدالعظیم یا در سفارتخانه ، دیگران آنرا بزبان ایشان انداختند، سخنیست که از دلهای پاکی نتراویده. در ایران بسیارند کسانی که خود کاری نمیتوانند و همیشه میخواهند کارهای ارجدار دیگران را هم از بها اندازند ، و بیخردانه زبان بچنین سخنانی باز میکنند.

سر جنبانانی در ایران ازبیست و سی سال پیش ، معنی مشروطه وچگونگی زیست توده های اروپایی را میدانستند ، وسالانه کسانی باروپا میرفتند و باز میگشتند ، و آگاهیها از آنجا میآوردند ، و از چند سال بازگفتار ها دربارهٔ قانون ومشروطه درروزنامه های فارسی نوشته میشد. آری توده انبوه و مردم بازاری از آن آگاه نمیبودند ، ولی این جز از آنست که دو سید هم ندانسته باشند.

اگر اینان معنی مشروطه را نمیدانستند وآن را نمیخواستند پس بچه میکوشیدند ، و آن ایستادگی را در راه چه مینمودند ، وصدگزند و آسیب را بامید چه نتیجه بزرگی بخود هموار میساختند ؟!..

بیگمان اینان دانسته میکوشیدند ، وچنانکه خواهیم دید ، همینکه دو تن باهم پیمان همدستی بسته اند ، از هر پیش آمدی بهره جویی کرده وگامی بسوی پیش رفته اند.

آزردگی نمودن بازرگانان تهران از دست بلژیکیان

دراینمیان گفتگو ازرفتن شاه باروپا میشد. برای بار سوم ، آرزوی دیدن اروپا بدلها افتاده ، و شاه و وزیر و همراهان آمادهٔ رفتن میشدند. بهنگامیکه از هرگوشهٔ کشور ناله و فریاد بلند میشد ، اینان با دل آسوده بسیج سفر میکردند ، ولی پیش از آنکه بروند در تهران یك شورش کوچکی برخاست . بدینسان که بازرگانان ، از بدرفتاری کارکنان گمرك بتنك آمده ، و تیمچه‌ها وکاروانسراها را بسته و به عبدالعظیم پناهیدند.

نوز وهمدستان او با مردم آشکاره دشمنی مینمودند ، و تعرفه ای که بدانسان بسته بودند به‌کار بستن آن بس نکرده ، و ازهرکالایی چند برابر بدهی آن را میطلبیدند و بازور درمی یافتند. بازرگانان نامه بعین‌الدوله نوشتند ، ولی او بی پروایی نمود ، وسرانجام بخواهش سعدالدوله

چنین نهاده شد که در نشستی با بودن سران بازرگانان و نوز، گفتگو شود، وچون آن نشست در دربار برپا گردید، بازرگانان نشان دادند که از کالاها چند برابر آنچه درتعرفه است میگیرند، ونوز چون پاسخی نتوانست بابودن عین‌الدوله وسعدالدوله ودیگران ببازرگانان دشنام گفت. همگی از این رفتار او رنجیدند ونشست بهم خورد، ولی هیچ نتیجه‌ای دیده نشد. این بود روز جمعه پنجم اردی بهشت (۱۹ صفر) تیمچه ها و کاروانسراها وبازار بزازان بسته شد وبازرگانان و بزازان ودیگران به عبدالعظیم پناهیدند. ازسران اینان یکی حاجی محمد اسماعیل مغازه‌ای، ودیگری حاجی‌علی شالفروش میبود. اینان بابهبهانی وطباطبایی بی‌پیوستگی نبودند، ودر تاریخ بیداری مینویسد: پیش از رفتن به عبدالعظیم، بخانهٔ آقای طباطبایی آمده، و او را از چگونگی آگاه ساخته، و دستور برای کار و رفتار خود گرفتند.

نمایندهٔ حبل المتین نزد اینان رفته وخواستشان را پرسیده وبگشادی برای روزنامه نوشته.

اینان سه‌سخن میگفتند: ۱) آنکه از تعرفهٔ گمرکی نوین گله کرده وزیانهای آنرا بکشور و بازرگانی میشمردند. ۲) از ستمگری کارکنان گمرك، واز پولهای فزونی که از بازرگانان ایرانی گرفته میشد مینالیدند. ۳) بدخواهیهای نوز و دشمنیهای اورا باایرانیان باز نموده، وبرداشتن اورا میخواستند. میگفتند نوز جهود است و با ایرانیان دشمنی ویژه‌ای مینماید.

پنج یا شش روز بدینسان گذشت. در اینمیان محمد علیمیرزا از تبریز بتهران آمده ودر نبودن پدرش، «نایب السلطنه» خواستی بود، و اوکسانی نزد بازرگانان فرستاد و دلجوییها نمود، و چنین نوید داد که چون شاه بسفر اروپا رود وبازگردد خود او برداشتن نوز وبیرون کردن اورا از ایران، بخواهد، واز آنسوی چون میدانست پشتگرمی بازرگانان به بهبهانیست، خود بخانهٔ او رفت و ازو هم دلجویی نمود. بدینسان شورش فرو خوابید، وچون شاه رخت بباغشاه کشیده و آمادهٔ رفتن میبود، سران کار، بیش از این نخواستند آنرا دنبال کنند.

شاه وهمراهان ، چهار ماه کما بیش ، در اروپا میبودند وگردش میکردند تا دوباره بایران بازگشتند . در این سفر او بود که گفته میشد شصت و هشت تن را همراه میداشت . در نبودن او ، در تهران داستانی رو نداد ، جز اینکه ببهبهانی بفزودن نیرو میکوشید وکسانی را باخود همدست میگردانید . یکی‌هم در فارس، مردم ازستم شعاع‌السلطنه فرزند شاه بستوه آمده ، وبناله و دادخواهی برخاستند . شعاع السلطنه دیه‌های خالصه را ازدولت خریده ، و بدستاویز آن، بدیه‌هایی‌که کسانی درزمان ناصرالدینشاه ازدولت خریده وپول پرداخته بودند نیز دست میانداخت ، و با زور دارایی مردم را میبرد، و این بود مردم بناله و دادخواهی برخاسته ، بعلما و دولت تلگراف میفرستادند .

آشوب کرمان

در اینمیان در کرمان هم کارهایی رخ میداد . بدینسان که چون در آن شهر مردم بدوگروه میبودند : یکی کریمخانیان (یا شیخیان) ، ودیگری متشرعان (یابالاسریان)، و این دوگروه جدا از هم زیستندی ، و همچشمیها و کینه در میانشان بودی و گاهی کسانی آتش کشاکش در میانشان افروختندی . در این زمان چنین رخ دادکه شیخ برینی نامی ، بکرمان آمد ، و در منبرها بدگویی ازکریمخانیان برخاست ، ومتشرعان را برایشان آغالید . رکن‌الدوله نامی ازشاهزادگان‌که حکمران آنجا میبود شیخ را ازشهر بیرون راند ، ولی مردم بآشوب برخاسته وبازگشت او را خواستند ، وحکمران ازناتوانی وکارندانی ، گردن بخواهش ایشان نهاده ، شیخ را بازگردانید، و او باز بآتش کینه و دشمنی متشرعان باد میزد .

در اینمیان ، حاجی میرزا محمد رضا نامی از علمای کرمان ،که سالها درنجف درس خوانده ، ومجتهد گردیده بود ، با دلی پرازآرزوی پیشوایی ، بشهر خود بازگشت . او نیز فرصت جسته ، دردامن زن بآتش آشوب با شیخ برینی همدست و همداستان گردید ، و چون کریمخانیان زبون شده بودند ، برآن شد که مسجدی را که در دست آنان میبود و « موقوفات » بسیار میداشت ،گرفته وبیکی ازخویشان‌خود سپارد ، و او را با گروهی از مردم برای گرفتن مسجد روانه گردانید ، و چون کریمخانیان ایستادگی نشان دادند ، وحکمران چند تن فراش وتفنگچی



پ ۱۳
شادروان بهبهانی

بدر مسجد گمارد ، و اینان شلیك بمردم کردند ، چند کس کشته شده و چند کس زخمی گردیدند .

این آگاهی زمانی بتهران رسید که مظفرالدینشاه از اروپا برنگشته، ومحمد علیمیرزا « نایب السلطنه » میبود و او رکن‌الدوله را ازحکمرانی برداشته وظفرالسلطنه را که هم از شاهزادگان میبود بجای او فرستاد، و او با شتاب خود را بکرمان رسانید .

ازآنسوی حاجی میرزا محمد رضا دست ازکار برنداشته ، وشورش مردم را فرو ننشاند ، و پس از رسیدن ظفرالسلطنه یکداستان ناستودهٔ

دیگری رخ داد، و آن اینکه پیروان آقا بخانه های جهودان ریخته، وخمهای آنان را شکستند، ومی ها را بزمین ریختند. حکمران خواست جلوگیری از آشوب و دسته بندی کند و مردم را پی کار های خودشان فرستد، وکسانی را برای گفتگو نزد حاجی میرزا محمد رضا فرستاد، ولی آخوند هوسباز بجای آنکه مردم را از سر پراکند و آشوب را فرونشاند، برای تیز گردانیدن آتش مردم چنین وانمود که آرزوی زیارت بسرش افتاده، و میخواهد بمشهد برود، و روزی باین آهنك از خانه بیرون آمد، ولی مردم ریخته وجلوگرفتند، و اورا بخانه بازگردانیدند. حکمران ناگزیر شد مردم را بپراکند، و این بود یکدسته سرباز و تفنگچی برسر خانهٔ حاجی میرزا محمد رضا فرستاد، و اینان شلیك‌کنان رفتند که دو تن با تیر کشته شدند، و آشوبیان خانهٔ حاجی میرزا محمد رضا و پیرامون را تهی کرده و هرکسی بجایی گریختند، و تنها زنان ماندند. تفنگچیان بخانه درآمده حاجی میرزا محمد رضا را با چند تن دیگر ازخویشانش گرفته، و بارسوایی جلو انداخته، و باموزیك روانه گردیدند. مردان همه گریخته و پنهان شده بودند، و زنان با گریه و شیون آقای مجتهد را راه می انداختند.

دستگیران را باداره حکمرانی آورده خود حاجی میرزا محمد رضا و سه تن دیگر ازملایان را بفلك بسته چوب بپایهاشان زدند، وسپس آنان را از شهر بیرون کرده برفسنجان فرستادند. پیروان آقا زورشان بآن رسید که درخانهٔ او انبوه گردند، و روضه خوانند، وگریه‌کنند، و بسر خود زنند. چند روز این کار را میکردند، و پیشنمازان هم از رفتن بمسجد و نماز خواندن خود داری مینمودند.

این رفتار ظفرالسلطنه که بسیار بجا بود، آن روزگناه بزرگی شمرده شدی. چوب زدن بپای مجتهدان کاری بودکه مردم‌گمان نکردندی، و از آنسوی داستان، چنانکه رو داده بود بتهران نرسید. کسانی از خویشان و هواداران حاجی میرزا محمد رضا نامه نوشته و داستان را چنانکه میخواستند باز نموده بودند. این بود بر دو سید گران افتاد، و آنرا نمونهٔ دیگری از خود کامگی عین‌الدوله، و بی پروایی با علماء

شمردند ، وچون درسایهٔ همدستی نیرومند گردیده ، وخود درپی دستاویزهایی میبودند که با دولت درافتند و بدگویی پردازند ، و مردم را بشورانند، و از آنسوی ماه رمضان درمیان ، و زمینهٔ کار آماده میبود ، ازفرصت سود جسته ، وفردا که چهار شنبه بیست و چهارم ابان (۱۷ رمضان) بود ، در بیشتر منبر های تهران گفتگو از داستان کرمان کرده شد ، و از عین‌الدوله وحکمرانانی که بشهر ها میفرستاد بدگوییها رفت . شادروان طباطبایی خود بمنبر رفت وگفتگو کرد ومردم را بگریانید ، صدرالعلماء نیزهمین‌کار را کرد. درمسجد سپهسالار کهن که از آن بهبهانی بود، بابودن خود او و با دستورش واعظی آن گفتگو را بمیان آورد .

حاجی شیخ فضل‌الله نوری و علمای دیگری ، که با اینان همدستی نمیداشتند ، و از نهان پشتیبان عین‌الدوله میبودند بی پروایی نمودند ، ولی دولت ناگزیر شد ظفرالسلطنه را از کرمان باز خواند .

درهمان روز ها شبی (شب ۲۵ رمضان) ، بهبهانی بخانهٔ طباطبایی آمد ، و دو تن نهانی باهم گفتگو کردند ، وپیمان همدستی میان ایشان ، از اینشب هر چه استوارتر گردید .

ویران کردن سرای بانك

در اینمیان یك داستان دیگری در کار رو دادن میبود . چگونگی آنکه بانک روس ، جای یك مدرسهٔ ویرانه ، و یك گورستان کهنه را ، درمیان شهر خریده ، و در آنجا سرای بلند و استواری برای خود میساخت ، و طباطبایی و همدستان او ، از این ناخشنودی مینمودند ، و در میانه گفتگوها میرفت .

کسانیکه بکوچه های کهن تهران آشنایند ، میدانند که در پشت بازارکفشدوزان ، مسجدی بنام مسجد خازن‌الملك ، ویك امامزاده ویرانه‌ای بنام « سید ولی » میباشد ، و درمیان آنها و بازارکفشدوزان یك جای تهی هست . در اینجا درشصت و هفتاد سال پیش ، یك مدرسه ای بنام « مدرسهٔ چال » ، ویك گورستانی بوده است . کم کم مدرسه روبویرانی میآورد واز طلبه تهی میشود ، و سرانجام جایگاه ذغالفروشان میگردد . گورستان نیز چون دولت از خاك سپردن مردگان در درون شهر جلو

میگیرد بیکاره میماند . کسانی از مردم میرفته اند ، و از علماء ، کمی از آن پیرامونها را میخریده اند و برای خود خانه میساخته اند ، و علماء بنام اینکه « موقوفات » از کار افتاده را میتوان فروخت وازبهای آن ، « موقوفات » کار آمد دیگری پدید آورد ، از فروختن و قباله دادن باز نمی ایستاده اند .

دراین زمان ، بانک استقراضی روس ، چون جایی برای ساختن سرای ، در میان شهر ، میخواسته کسانی یاد آوری میکنند که میتوان، این زمین تهی را از علماء با پول خرید . بانك مستشارالتجار نامی را بمیان میاندازد که آن زمین را بخرد . نخست بنزد طباطبایی میآیند . او پاسخ میدهد : اینجا « موقوفه » است ، وگورستان مسلمانانست ، نتوان اینجا را خرید ، و نتوان مردگان را از زیر خاك بیرون ریخت وبجای آن سرایی ساخت . چون از او نومید میشوند بنزد حاجی شیخ فضل‌الله میروند ، و او از فروش خود داری نمی‌کند ، و مدرسه وگورستان را ، به بهای هفتصد وپنجاه تومان بمستشارالتجار میفروشد ، واو ببانك وا می گزارد . خانه هایی را که در پیرامون آنجا کسانی ساخته بودند نیز میخرند ، و بکندن و انداختن و بنیاد نوینی‌گزاردن میپردازند .

طباطبایی و همدستان او ناخشنودی مینمودند ، وکندن گورستان بمردم نیزگران میافتاد .

در تاریخ بیداری مینویسد : طباطبایی بربیس بانك پیام فرستاد : « زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن بهیچ قانونی مشروع نیست. نخواهم گزاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بنا کردن دراین مکان تضییع پول خودتانست» . او پاسخ داد : «من از مستشار التجار خریدم ، و او نوشتجات معتبر در دست دارد » .

سپس طباطبایی نامه ها بمشیرالدوله وزیر خارجه ، ومشیرالسلطنه وزیر داخله ، نوشت و ناخشنودی خود و مردم را از پیش آمد ، و زیانهای آنرا باز نمود ، و آنان هر دو پاسخ دادند: زمینی است یك بسته بیگانه ، با دست یکی ازعلمای بزرك خریده ، و وزارت خارجه هم آنرا براست داشته ، و دیگر نه دولت و نه دیگری را جای سخنی باز

نمانده، و رونویس قباله ای را که از حاجی شیخ فضل الله گرفته شده بود نزد طباطبایی فرستادند. او دوباره پاسخ داد: این خرید وفروش «خلاف شرع» بوده، ومابیانك از پیش آگاهی داده ایم.

بدینسان سخنها میرفت، وآوازهٔ داستان بنجف نیزرسید، وبرخی علمای آنجا هم ناخشنودی نمودند. لیکن بانك پروا نمینمود، و دویست تن کما بیش کارگر وگلکارگزارده ساختمان را بالا میبرد.

طباطبایی چند بار در منبر این گفتگو را بمیان آورد، وگله و بدگویی نمود، و راستی آن بود که اینان از پیش آمد فرصت جسته میخواستند یك تکان دیگری بمردم دهند، و یك گام دیگری در راه اندیشه خود پیش روند، ومیتوان پنداشت که آمدن بهبهانی بخانهٔ طباطبایی (در شب ۲۵ رمضان) وآن گفتگوی پنهان نیز، در این باره بوده.

بانك سرگرم بالا بردن ساختمان، واینان سرگرم نقشه کشی برای برانداختن آن میبودند.

دراین کار های بهبهانی وطباطبایی، یکی ازکوشندگان کارآمد، شادروان میرزا مصطفی آشتیانی (پسرکوچك میرزای آشتیانی) میبود. این جوان، بسیار زیرك وهوشیار وکاردان میبود، ودست بازی میداشت، ودرسهانیدن مردم ووراداشتن آن بکار، جربزه نیکی ازخودنشان میداد، و چون مسجد خازن الملك و مدرسهٔ آن، درپهلوی همان سرای نوساز بانك، دردست خاندان اینان میبود، و طلبه های آنجا، و همچنان مردم آن پیرامونها، بستگی بخاندان اینان میداشتند، در این پیش آمد نیز، بیش ازهمه پای آنجوان در میان میبود، و بیشترکوشش را او میکرد.

در دههٔ آخر رمضان، یکشبی، نگهدارندهٔ سید ولی (متولی)، بخانهٔ طباطبایی آمده، وچنین آگاهی آورد که امروزکه در گورستان زمین را میکندند، استخوانهای زن مرده ای بیرون آمد که دانسته شد سال پیش بزیرخاکش سپرده بودند، وکارکنان پروایی ننموده استخوانهای اورا نیز بچاهی که برای ریختن استخوانها کنده اند ریختند، وپرستاران امامزاده وطلبه های مدرسه بشورش آمده، و بآنجا ریخته، وکارگران را از سرکار دورکردند، وفردا هم بازکشاکش و آشوب خواهد بود.

شادروان طباطبایی پاسخ داد : شما خاموش باشید ، وبکاری برنخیزید تاما خود چاره کنیم و نگزاریم آشوبی رو دهد .

فردا ، چون باز بیم شورش میرفت ، از سوی حکمران تهران و ادارهٔ پولیس ، چند تن فراش وپولیس بآنجا گمارده شد . میرزا مصطفی پیام برئیس بانك فرستاد که چارهٔ این کار بافراش و پولیس نشود ، و زور سود ندهد .

روز سوم آذر (۲٦ رمضان) ، که آخرین آدینه رمضان بود ، ودرچنان روزی مسجد ها پر از انبوه مردم شدی ، درمسجد خازن‌الملك ، حاجی شیخ مرتضی آشتیانی ، خود بمنبر رفت ، و باز داستان کاویدن گورستان و ساختن سرای را بمیان آورد ، وگله و نالهٔ بسیار کرد . با آن دلبستگی که مسلمانان بگورستان داشتندی ، و آن ارجی که بعلماء گزاردندی ، پیداست که این گله ها وناله ها چه هنایش دردلها میکرده . مردم برای یك تکانی آماده شده بودند .

شب آن روز ، هم درخانهٔ آشتیانیان با بودن دو سید ودیگران ، نشستی برپا گردید و نقشهٔ کار کشیده شد . میرزا مصطفی بگردن گرفت که فردا سرای نیمه ساز بانك را براندازد .

فردا شنبه چهارم آذر (۲۷ رمضان) تهران در خود ، یکداستان کم مانندشگفتی دید : هنگام‌پسین با بودن حاجی‌شیخ مرتضی ، حاجی شیخ محمد واعظ بمنبر رفت ، و باز داستان بانـك را عنوان نمود . نخست بشیوهٔ ملایی ، از « حرمت ربا » و « حرمت اعانت بکفر » و مانند اینها سخن راند ، و سپس برسر کاویدن‌گورستان و سرای ساختن بانك آمده و استادانه چنین گفت : آقایان علماء ، در این باره بدولت گله و آزردگی نمودند ونتیجه ای دیده نشد . ولی‌ما امیدواریم یك «عریضه» بخود اعلیحضرت مظفرالدینشاه بنویسند ، که باشد که نتیجه دهد . بدینسان زمینه چیده و چنین گفت : « فعلا کاریکه از ما ساخته است اینست که زحمت دو قدم راه را برخود گزارده زیارتی از اموات و اجداد خود بکنید ، بلکه یك وداع آخرین از قبور و استخوانهای آنان بنمایید ، وفاتحه برآنها بخوانید ، وارواح آنها را شاد کنید . . . » ، اینهارا گفته و



پ ١٤

صدر العلماء

ازمنبر بپایین آمده جلو مردم افتاد ، و روبسوی سرای نیمه ساخته بانك نهاد . دویست تن کمابیش کارگر و گلکار که سرگرم ساختن میبودند ، همینکه انبوه مردم را دیدند ، دست ازکار کشیده بگریختند وکسی بجلوگیری نپرداخت .

این گروه چون فرارسیدند ، طلبه ها و بستگان آقایان و کسانیکه برای این کار بسیجیده شده بودند ، دست یازیدند وبکندن وانداختن سرای پرداختند . مردم چون چنین دیدند نایستادند ، و چه مرد وچه زن ، وچه خرد وچه بزرك ، روبویران ساختن آوردند . شور و هیاهوی شکفتی پدیدار گردید ، و کوتاه سخن آنکه دوساعت نکشید که همهٔ آن بنیاد را

برانداختند ،وجز آجر وتیر و افزارهای پراکنده و درهم، نشانی ازآن باز نگزاردند .

کسانی گفته اند : میرزا مصطفی بچهل تن مرد ، و بیست تن زن ، بهریکی سه تومان مزد داده وبرای اینکار آماده گردانیده بود .

بدینسان دوسید و همدستان ایشان ، بازور همدستی وپاکدرونی ، گفته خودرا پیش بردند . جلوگیری ازآبادی وویران کردن یکسرای نوساز ، خود نچیزیست که ما بنیکی ستاییم . ولی دراین پیش آمد ، ودر این راه کوششی که دوسید ، بنام توده ایران، پیش گرفته بودند درخور ستایش است .

اینکار بارج ونیروی ایشان افزود و تکان دیگری بمردم داد . از آنسوی بحاجی شیخ فضل‌الله که فروشندهٔ زمین ببانك او میبود ، وخود همچشم وهماورد بزرك دوسیدشمرده میشد ، بسیار برخورد ، وازجایگاهش نزد مردم بسیارکاست . همچنین دیگر ملایان ازدیده افتادند .

بانگ بدولت گله نوشت وداد خواست ، وگفته میشد بیست هزار تومان درساختمان بکار برده بوده . شاه دستور داد زیان اورا بپردازند ، وبعلماء کاری ندارند .

کوشندگان رشته کوشش را ازدست نهشتند ، ودرآن چند روزکه ازرمضان باز مانده بود ، باز درمنبرها بدگویی ازخودکامگی وبی پروایی عین‌الدوله ، واز ستمگری حکمرانان شهرها کردند .

دژرفتاری وبدخواهی نوز ودیگربلژیکیان ، وستمگری شعاع السلطنه درفارس ، و چوب زدن ظفر السلطنه بپاهای حاجی میرزا محمدرضا در کرمان ، عنوانهایی بودکه پیاپی بمیان میآمد .

دراینمیان درقزوین هم داستانی رو داد ، و آن اینکه حکمران با یکی ازملایان بدرفتاری نمود . همچنین درسبزوار چنین کاری پیش آمد . اینها نیز بفهرست افزوده گردید .

چوب زدن علاء الدوله بپای بازرگانان

رمضان بپایان آمد ومسجد ها تهی گردید ، وعلماء خواه ونلخواه بخاموشی گراییدند ، ولی دراینمیان یك رفتار نا سنجیده ای از علاء الدوله حکمران تهران ، دوباره آنان را بکار واداشت و میدانی برای کوشیدن ایشان بازکرد .

چگونگی آنکه در این روز ها درتهران ودیگر شهرها قندگران شده وبهای آن ازپنجقران بهفت قران بالا رفته بود وانگیزه آن پیش آمد جنگ میانه روس وژاپون ، وپیدایش آشوب ونا ایمنی در روسستان گفته میشد . چه قند برای ایران از روسستان فرستاده شدی . علاء الدوله حکمران تهران ، که مرد گردنکش و سختگیری میبود ، خواست بازرگانان قندفروش را بکاستن ازبهای آن وادارد ، واین کاررا بازور و دژرفتاری پیش برد . راستی این بود که عین الدوله چون ازداستان پناهیدن بازرگانان بعبدالعظیم وآن پیش آمدها دل آزرده میبود ، چنین میخواست که کینه ازآنان جوید، و آنگاه چشم علماء راهم بترساند ، واین بادستور او بود که علاء الدوله بکار پرداخت .

روز دوشنبه بیستم آذر ماه (١٤ شوال) هفده تن از بازرگانان باداره حکمرانی خوانده شدند . چند تنی که رفتند ، با آنکه بازرگان قند نمیبودند واین را درپاسخ علاء الدوله باز نمودند ، علاء الدوله گوش نداد ودستور داد چندتن را بفلك ببستند وچوب بپاهای آنان زدند .

دراینمیان حاجی سیدهاشم قندی را ، که یکی ازبازرگانان بزرگ قند وخود مرد سالخورد ونیکوکار وارجمندی میبود ، وسه مسجد درتهران ساخته وبنیادهای نیك دیگر هم گزارده بود ، آوردند .

علاء الدوله باتندی ازوپرسید : چرا قند راگرانتر گردانیده اید ؟ . . .

حاجی سیدهاشم گفت : در سایه پیش آمد جنگ روس و ژاپون قند کمتر میآید ، وباز درتهران ارزانتر ازدیگر شهرهاست . گفت : میگویند شما قندرا « کنترات » کرده اید . گفت : ما « کنترات » نکرده ایم و از یك بازرگان دیگری میخریم ، واگر کونترات هم کرده بودیم در این هنگام جنگ وآشوب، پیشرفت نتوانستی داشت . گفت باید نوشته دهید قندرا ببهای پیشین بفروشید . گفت : من چنان نوشته ای نمیتوانم داد . ولی صد صندوق قند، خودم میدارم وبشما پیشکش کنم، ودیگر هم بدادوستد نپردازم .

دراین گفتگو دبیر (منشی) سعدالدوله وزیر تجارت درآمده وسر بگوش علاء الدوله گزارده چنین گفت : حاجی سید هاشم یك بازرگان

آبرومند وارجمندیست وزیر تجارت مرافرستاده که درخواست کنم پاسدارانه با او رفتار شود .

علاء الدوله ازاین پیام برآشفت ، وچون دانسته شد حاجی میرعلینقی پسر حاجی سیدهاشم نزد وزیر تجارت رفته سخت خشمناک گردید . در اینهنگام حاجی سید اسماعیل خان را که سرهنگ توپخانه ، و هم یکی از بازرگانان قند میبود آوردند ، واو دردرآمدن باطاق، بشیوه درباریان خم نشده (تعظیم نکرد) ، وبشیوهٔ دیگران تنها بسلام بس کرد .

این رفتار او خشم علاء الدوله را فزونتر گردانید ودستور داد ، اورا باحاجی سید هاشم بفلك بستند وبزدن پرداختند ، وچون پسرحاجی سید هاشم بیتابی مینمود وخود را بروی پاهای پدرش میانداخت ، علاء-الدوله دستور داد ، پاهای آندوتن را بازکردند ، واین بار این را بفلك بستند وپانصد چوب بپاهایش زدند .

چون دراین هنگام سفره گسترده شده وناهار آماده میبود علاء-الدوله برسرسفره رفت ، وچوب خوردگان را نیزباخود برسرسفره نشاند ، وپس ازناهار آنانرا نگهداشت وخواستش این بودکه بازور نوشته ای در باره کم کردن بهای قند بگیرد .

لیکن دراین میان ، دربیرون ، شهر بهم خورده ومردم به پشتیبانی ازبازرگان ، بازارها را میبستند .

مشیرالدوله وزیر خارجه ، چون چگونگی را شنید ، خواست جلو گیرد ، وکسی فرستاد وحاجی سیدهاشم ودیگران را نزد خود خواست ، وبا آنان مهربانی ودلجویی نموده ، ببدی رفتار علاء الدوله بخستوید. ولی این چاره جویی دیر افتاد ، و تا این هنگام شهر بهم خورده ، و آنچه نبایستی شد، شده بود .

عین الدوله بی‌پروایی مینمود ، و خود پیدا بودکه‌کار بادستور او بوده . سعد الدوله وزیر تجارت ، نزد وی رفت ، و از اینکه علاء الدوله حکمران تهران ، بکارهای بازرگانان در آمده ، آزردگی بسیار نمود . عین الدوله پاسخ دادکه باپرگ خود من بوده .

پیش آمد مسجد شاه

چنانکه گفتیم بازرگانان تهران را ، بادو سید و همراهان ایشان پیوستگی میبود ، و در کوششهای آنان همدستی مینمودند ، وبیاری همدیگر پشتگرمی میداشتند . این بود ، چنانکه دژرفتاری علاء الدوله ، و چوب زدن بپای حاجی سید هاشم و دیگران را شنیدند ، هنگام پسین بود که بازار ها را بسته وروبمسجدشاه آوردند ، ودرآنجا بشور وهیاهو برخاستند ، وبیگمان این باآگاهی دوسید میبود .

آنروز بدینسان گذشت . شباهنگام امامجمعه کسانی از سران اینان رابخانهٔ خود خواند ، وبآنان مهربانی نمود و همراهی نشان داد وچنین گفت : امروز هنگام پسین بود که بازارها رابستید ، وبسیاری ازمردم ازچگونگی آگاه نشدند . فردا باز بازارها ببندید، وعلما راهم بمسجدآورید تابهمدستی کاری پیش رود .

بازرگانان این کار را خواستندی کرد ، ولی ازاین گفته های امامجمعه بدلگرمی افزودند ، وفردا بازارها را بازنکرده ، وباز درمسجد شاه انبوه شدند ، وهنگام پسین دنبال علماء فرستاده ، وجز ازحاجی شیخ فضل الله که رونمود، دیگران راکشیده وبمسجد آوردند، وامامجمعه نیز می بود و باهمگی گرمی مینمود .

چنین پیداست که این میخواست رسوایی برسر دو سید آورد و رشتهٔ کوششهای آنان راگسیخته گرداند ، واین آهنگ خودرا بعین الدوله هم آگاهی داده بوده . همین را نوشته اند ، و گزارش داستان نیز آنرا میرساند . امامجمعه وحاجی شیخ فضل الله ودیگران ، پیش افتادن دوسید ودلبستگی یافتن مردم را بآنان برنمیتافتند ، و در جهان همچشمی که میان این گروه بودی ، چنین پیشرفتی بآنان بسیار گران میافتاد . این بود از دشمنی و بدخواهی خودداری نمیتوانستند

از این گذشته ، امامجمعه را بابهبهانی کینه هایی در میان میبوده که داستان آنرا درتاریخ بیداری نوشته .

پس ازهمه اینها ، همکاری باصدراعظم کشور ودوستی باوی ، نتیجه های بزرگی رادرپی توانستی داشت ، وخواهیم دید که امامجمعه بچه سودی از

اینراه رسید.

حاجی شیخ فضل‌الله ازدرون کار آگاهی میداشت ، و این بود رو پنهان نمود و بمسجد نیامد . ولی دیگران آمدند وبا هم نشسته و گفتگو کرده ، وچنین نهادند که بکیفر دژرفتاری علاء الدوله برداشته شدن اورا از حکمرانی تهران بخواهند . نیز از شاه درخواست کنند که « مجلسی » برای رسیدگی بدادخواهیهای مردم برپا گرداند . دوسید وهمراهان ایشان نیك میدانستند که عین الدوله اینها را نخواهد پذیرفت ، و خواستشان جز نبرد با او وشورانیدن مردم نمیبود .

چون چنین نهادند خواستند واعظی بمنبر رود واین را بمردم باز گوید . سید جمال الدین اسپهانی ازچند هفته باز بتهران آمده ، و درمسجد شاه بمنبرمیرفت، واونیز دلسوزی بتوده مینمودی وسخنان سودمند می گفتی ، وازعین الدوله ودیگران آزردگی مینمودی . از اینرو اورا برگزیدند که بمنبر رود . سید جمال نمیپذیرفت . امامجمعه پافشاری نمود ، وخود دستور داد که چگونه سخن را آغاز کند ، وچه گوید، ورشته را تابکجا رساند . برخی ازباشندگان ، ازاین همدستی امامجمعه بادوسید ، وپروای او بکار مردم ، وباینگونه دلسوزی نمودنش ، بدگمان شدند و به بهبهانی گفتند : چنین مینماید این ، خواست دیگری دردل میدارد ، ومیباید هوشیار بود . بهبهانی بیپروایی نموده گفت ، آنچه خدا خواسته است خواهد شد .

نزدیك بآغاز شب بود که سید جمال بمنبر رفت ، وبشیوه واعظان آیه ای را ازقرآن عنوان کرد وسپس چنین گفت : این آقایان که اینجایند پیشوایان دین و جانشینان امامند ، و همگی با هم یکدست شده اند و میخواهند ریشه ستم را براندازند . توده اسلام وهمهٔ علماء با اینانند ، و هریکی ازعلماء که دراینجا نباشد ، اگر با اینان همراه نیست ، ناهمراهی او تنها ، زیانی نخواهد داشت (خواستش حاجی شیخ فضل الله بود) . سپس دژ رفتاری علاء الدوله را با بازرگانان یاد کرده سخن را باینجا رسانید که گفت : « اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمان است با علمای اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بیغرضانه علماء را خواهد شنید . . .



پ ۱۵
حاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه

والا اگر . . . » (۱)

(۱) این نوشته تاریخ بیداریست . دیگران که هواخواهان امامجمعه بوده‌اند نوشته اند چنین گفت: « رجال دولت‌هم که راضی بارتکاب اینگونه اعمال میشوند و تأسیس بنیان ظلم مینمایند معلوم است که منوط و بسته برضایت پادشاه اسلام است . چنین پادشاهی بهیچ وجه ضرور و لازم نمیباشد » .

امامجمعه نگزاشت سخنش را دنبال کند و بیکبار بانگ برآورد: « ای سید بیدین ، ای لامذهب ، بی احترامی بشاه کردی . ای کافر ، ای بابی ، چرا بشاه بدمیگویی ؟ ... »

از این رفتار او سیدجمال بالای منبر خیره. ماند ، وباشندگان سخت درشگفت شدند . سید جمال خویشتنداری نموده گفت : « من بی احترامی بشاه نکردم .گفتم : والا اگر ، کلمه اگرکه پیداست چه معنایی میدهد » امامجمعه چون خواستش چیزدیگر میبود ، گوش بسخن او نداد و فریاد برآورد : « بکشید این بابی را ، بزنید ... آها بچه ها کجایید ؟ .. » ، این راکه گفت نوکران او بافراشان دولتی که ازپیش بسیجیده شده بودند ، با چوب و غداره ، بمیان مردم ریختند ، برخی هم تپانچه میداشتند . در همان هنگام کسانی هم ارابه « کر » (۱) را دردالان مسجد بتکان آوردند ومردم ازخارخار چرخهای آن چنین پنداشتند که توپ میآورند . چون هوا تاریك شده ، وچراغهای مسجدرا روشن نکرده بودند ، در میان آن تاریکی ، این هیاهوی فراشان ونوکران ، وآن خار خار ارابه کر ، مردم را سراسیمه گردانید ، وانبوهی ازترس روبگریزگزاردند و مسجد بیکبار بهم خورد . دوسید ودیگران درجای خود ایستاده وبکسان خود بانگ میزدند : « دستی در نیاورید » . در اینمیان کسانی به طباطبایی گفتند : « باشدکه امامجمعه بخواهد بآقای بهبهانی آسیبی رساند » . طباطبایی به پیرامونیان خود دستور داد گرد بهبهانی راگرفتند ، واورا برداشته بیرون بردند . خود طباطبایی نیز ، چون کفشدارش گریخته بود ، باپای برهنه ، همراه کسانی بخانه خود رفت . سید جمال واعظ که از منبر پایین آمده واز ترس جان ، بیخودوار درگوشه ای از مسجد ایستاده بود ، پسران طباطبایی او را دریافته وبخانهٔ خودشان بردند .

بدینسان امامجمعه نقشه خودرا بکار بست، ویك نیکی برای دولت و عین الدوله کرد .کسان او پراکنده میساختند ،که دوسید ودیگران را کتك زده اند . من نامه ای دیدم که یکی ازپیرامونیان حاجی شیخ فضل‌الله بدیگری مینویسد ، ودرآن، این پیش‌آمد را، یك فیروزی برای خودشان

---

(۱) ارابه ای که برای شستن ناپاکیها درمسجد بکار میبردند .

شمارده وچنین مینویسد : « امامجمعه طاقت نیاوردند ، حکم فرمودند که سید جمال واعظرا ازمنبر کشیدند ، وبنای کتك زدن وچوب زدن راگذاشتند دراین بین جناب آقا سید عبدالله وجناب آقا سید محمد و آقا سید احمد و سایرین هم کتك وافری خوردند » ، ولی اینها دروغ است ، و هنوز صدها کسانی ازآنانکه درآنشب ، درآن هنگامه بوده اند زنده میباشند و داستان را میدانند .

شادروان بهبهانیرا که بیرون بردند بمدرسهٔ خان مروی رفت ، و صدرالعلماء و کسانی هم بسراو گرد آمدند. ازاینسوی سید جمال الدین افجه‌ای وحاجی شیخ مرتضی ودیگران بنزدطباطبایی آمدند . دراینمیان هواداران امین السلطان ، که سودی از پشت سراین کوششها برای خود امید میداشتند ، بتلاش برخاسته وبنزد بهبهانی وطباطبایی میآمدند ، وپشتگرمی ها میدادند .

تهران یکشب تاریخی میگذرانید ، امشب در صد جا نشستها میبود وهمه اندیشه فردا را میکردند . بکوشندگان شکستی رسیده ، وپیدابود که عین الدوله و همدستان او ، فیروزی خود را دنبال خواهندکرد وفردا هم داستانهایی رخ خواهد داد ، و باز پیدا بودکه با آن ناتوانی ، اینان را تاب ایستادگی نخواهد بود .

شادروان طباطبایی یکراه بسیار بجایی اندیشید ، وآن اینکه فردا درشهر نمانند وبه‌عبدالعظیم پناهند، و باکسانیکه درخانه اش میبودند چنین گفت : « اکنون‌که باینجا رسید کار را یکسره گردانیم ، و آن را که میخواستیم سه ماه دیگر کنیم جلو اندازیم . ما اگر فردا در شهر بمانیم عین الدوله ، امامجمعه ومردم را بکار برانگیزد ، و باشد که میانه کسان ما باکسان امامجمعه زدوخورد پیش آید ، وآنگاه هنگامهٔ حیدری‌ونعمتی و جنگ دوکوی برپاگردد ، وخواست ما ازمیان رود . از آنسوی پای بازرگانان درمیانست . ما اگر بآنان پشتیبانی ننماییم ، که شاینده نخواهد بود ، واگر نماییم خواهند گفت ما میخواستیم نقند ارزان گردد وملایان نگزاردند ، وباین بهانه بهای خوردنیها را بالا خواهند برد ، وببهانه ایمنی شهر وجلوگیری از آشوب ، بسیاری راگرفته واز شهر بیرون خواهند

گردانید . پس بهتراست چندروزی درشهر نباشیم وبعبدالعظیم برویم »

باشندگان همگی این‌را پذیرفتند ، و به بهبهانی پیام فرستادند، و باین آهنگ بازماندهٔ شب را بسردادند . سید جمال واعظ میبایست پنهان باشد ورونمناید . شبانه اورا ناظم الاسلام کرمانی (نویسندهٔ تاریخ بیداری ایرانیان) بخانهٔ خود برد .

حبل المتین که هوادار عین الدوله و ستایشگر او میبود ، و برادر دارندهٔ آن ، سیدحسن درتهران خودرا بعین الدوله بسته وبرای اومیکوشید، دربرابر این داستانها که ازیکماه باز ، درتهران ، پی‌هم رومیداد، بخاموشی گراییده است ، و پس ازچند ماه که ناگزیر شده آنرابنویسد ، از زبان «آگاهی نگار» تهران خود (که بیگمان همان برادرش بوده) ، نکوهش های بیخردانه ای ازعلماء میکند ، و چون بداستان همین پیش آمد میرسد ، چنین میآورد :

« بهر حال مردم اجتماع کردند ، و علماء را جبراً از خانه ها بیرون کشیده در مسجد شاه ازدحام نمودند ، تا غروب نیر اعظم جمعیت متصل بهرسو حمله میکرد ، و بخانهٔ علماء ریخته هر کدام را میبافتند بیرون کشیده بمسجد شاه میآوردند ، و اغلب علماء خود را بمردم ارائه نکرده شریك درکار نشدند چون آقای آقاسید ریحان الله ، وآقای شیخ فضل‌الله وغیرهم . بالاخره کار بالا گرفت و رجاله مستعد شدند که یکباره آتش برافروزند ، و خانمان خود را بسوزند ، و علانیه بادولت طرف شوند ، بالبداهة دولت نیزآسوده نمینشست ، فقراء وضعفاء پایمال ، واطفال یتیم ، وزنها بیوه میشدند ، که مفسدین بکام دل بچرند . خارجیان که دراین امر دست داشتند زیر لب میخندیدند . خداوند تفضل نمود . امامجمعه از جمعیت کناره کرد وخلق رجاله که به پفی مشتعل ، وبه تفی خاموش میشوند بیك اشاره متفرق شدند . روز دیگر زودتر از هرروز بازاررا باز کرده مشغول کسب خودگردیدند . گویا روزگذشته اصلا حادثه ای رخ ننموده وخبری نشده . تنها چندنفر ازعلماء ، وجمعی ازمریدان ، وچند نفر تجار و عدهٔ از طلاب باقیمانده ، عاقبت عازم زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم شدند ، خداوند بکرم خود مفاسد امور مسلمین را اصلاح فرماید .. »

این نمونه ایست که کسان ناپاکدل چگونه بهر چیزی رنگ دیگری دهند، وچگونه بادل ناپاك، خودرا پاکدرون ونیکخواه مردم نشان دهند.

رفتن کوشندگان بعبدالعظیم

روز چهار شنبه بیست ودوم آذر (۱٦ شوال)، کوشندگان بآهنگ عبدالعظیم، یکایك ازتهران بیرون میرفتند. از علماء اینان بودند: بهبهانی با خاندان‌خود، طباطبایی باخاندان خود، حاجی شیخ مرتضی، صدرالعلماء، سید جمال الدین افجه ای، میرزا مصطفی، شیخ محمد صادق کاشانی، شیخ محمد رضای قمی.

اینان که در درشگه یابروی اسب، پی یکدیگر روانه میشدند، دولت نخست می‌خواست نگزارد، ونوکران امامجمعه وفراشان دولتی دم دروازه ایستاده، وبجلوگیری میکوشیدند، و این بودکار بشلیك تپانچه و کشاکش انجامید، وفراشان مدیرالذاکرین نامی راکتك زدند، وچون بیم میرفت که آگاهی بشهررسد ومردم دوباره بازاررا ببندند، عین‌الدوله دستور فرستادکه جلو را نگیرند.

بدینسان کوشندگان ازشهر رفتند وگروهی ازدیگران نیز با آنان همراهی نمودند.

از اینسوی عین الدوله دستور دادکه بازاریان را بباز کردن دکانها وادارند واگرکسی بازنکرد دکانش را تاراج کنند. فراشان ببازار آمده وبا زور دکانها را باز گردانیدند، و یکی دو تن که ایستادگی مینمودند کالاهاشان را بتاراج دادند.

عین الدوله میخواست باکوشندگان همه بیپروایی نماید وکارها را بازور پیش برد. پس از رفتن آنان باامامجمعه وحاجی شیخ فضل‌الله و دیگران بدهشهایی برخاست وکوششهای آنانرا بیپاداش نگزاشت. مدرسه خازن الملك ومدرسه خان مروی، که تولیت آنها باحاجی شیخ مرتضی میبود، آن یکی را بملامحمد آملی (که گفته میشد از نخست تولیت را او میداشته وحاجی شیخ مرتضی بازور ازوگرفته) داد، و این یکی را بامامجمعه سپرد. ابن بابویه که تولیتش باصدر العلماء میبود آنرا هم به امامجمعه داد. مسجد ومدرسه سپهسالارکهن که از آن بهبهانی میبود این

را هم بحاجی میرزا ابوطالب زنجانی داد . بدینسان هریکی را باپاداشی خوشدل گردانید .

نیز درهمان روزها بود که امامجمعه داماد شاه گردید . موقرالسلطنه که بآزادیخواهان پیوسته وببدخواهی باشاه شناخته شده بود ، در زمان سفر بازپسین شاه باروپا که محمد علیمیرزا « نایب السلطنه » گردید ، با دستور او موقر را گرفتند ونگهداشتند وبازور زنش را رها گردانیدند . ملایان این رهایی را زورکی دانسته وچنین میگفتند اورا بشوهر دیگری نتوانداد وازحاجی شیخ فضل‌الله که رهایی در نزد او انجام گرفته بود بد میگفتند . این زمان اورا بامامجمعه دادند و « عقد » را هم حاجی شیخ فضل الله خواند .

اینها پیش آمد های تهران است . اما درعبدالعظیم ، پس ازرفتن کوشندگان بآنجا ، نخست طلبه های دو مدرسه صدر و دارالشفاء (۱) ، با آنکه تولیت اینها با امامجمعه میبود ، باك ننموده بآنان پیوستند ، و سپس طلبه های دیگری پیروی نمودند . از واعظان هم بسیاری بایشان پیوستند . از بازرگانان جز چند تنی نبودند . رویهمرفته دو هزار تن گردآمدند.

روز ها حاجی شیخ محمد یا شیخ مهدی واعظ بمنبر میرفتند وسخن میراندند . دررفت آنانرا حاجی محمدتقی بنکدار وبرادرش حاجی حسن ، ازپولهاییکه ازبازرگانان وديگران میرسید میدادند . چنانکه گفتیم هواخواهان امین السلطان همراهی با اینان مینمودند ، و این هنگام پول نیز دادند . (بگفته براون سی‌هزار تومان دادند) . ازاین گذشته ، برخی شاهزادگان و درباریان ، هریکی بامید دیگری باینان گراییده و اینهنگام نیز پول میفرستادند . سالار الدوله پسرشاه که این زمان حکمران کردستان میبود ، ولی بآرزوی ولیعهدی افتاده وحاجی میرزا نصرالله ملك المتکلمین اسپهانی، برای پیشرفت این آرزوی او بتهران آمده بود ، پولی داد که علماء میان خود بخشیدند، و چنانکه در تاریخ بیداری مینویسد چهارصد

(۱) مدرسه ای در روبروی جلوخان مسجد شاه میبود که اکنون بخیابان افتاده .



پ ۱۶
امیربهادر جنگ

تومان بطباطبایی رسید . براون نوشته محمد علیمیرزا هم پول فرستاد ، ولی ما از آن آگاه نیستیم .

روز بروز بشمار وشکوه اینان میافزود ، و یك کار شگفت این بود که شیخ مهدی پسر حاجی شیخ فضل الله ، از پدرش روگردانیده و

باچندتن باینان پیوست .

عین‌الدوله چون پیشرفت‌کار اینان رادید بیم‌کرد وبچاره جوییهایی برخاست . بدینسان که سالار اسعد نامی را باچند تن سوار و یکدسته سرباز ، بعبدالعظیم فرستادکه نگهبان آنان باشند ، واز آنسوی خواست با دادن پول جدایی میانه سران کوشندگان بیندازد ، و بطباطبایی پیام فرستادکه اگر ازبهبهانی جداشود وبشهر بازگردد بیست هزارتومان پول باوپردازد . شادروان طباطبایی پروا ننمود .

سپس براین شد آنانرا بنیرنگ ، ازآنجا بیرون آورد وهریکی را بجای دور دیگری فرستد، و برای انجام این‌کار امیر بهادر جنگ را فرستاد . یکروز بسیار سردی ، این بادویست تن سوار ، وچند کالسکه وگاری بعبدالعظیم آمد ، وعلماء راگرد آورده وچنین‌گفت : « شاه مرا فرستاده است که شما را بنزد او ببرم که باخود او گفتگوکنید و آنچه میخواهید بخواهید ، ومن هم‌کوشش درکار شما دریغ ندارم »

علماء بآمدن خرسندی ندادند . امیربهادرگفت : من ناگزیرم شما را از اینجا ببرم ، اگرچه کار بویران کردن اینجا وکشتن‌کسانی بکشد. دراینمیان ، میانهٔ افجه ای با او سخنان تندی رفت ، و چون افجه ای نام شاه‌را ببدی برد ، امیربهادر ، چنانکه شیوهٔ اوبود بشیرینکاریهایی پرداخت ، و از اینکه نام آقایش ببدی برده شده ، فریادها زد و بیتابیها نمود ، چندانکه افتاد وازخود رفت .

از آنسوی حاجی شیخ مرتضی ، از این فریاد و هیاهو ترسیده بیخودگردید .

هنگامه بزرگی برخاست ، و سرانجام‌کوشیده وهر دو را بخود آوردند ، وپس از گفتگو ها ، دوسید نرمی نموده و خرسندی دادندکه بکالسکه ها نشسته بشهر آیند . ولی در اینمیان کسانی از همراهان خود امیربهادر پرده ازروی‌کار برداشته ، وببرخی از آقایان خواست عین‌الدوله را آگاهی دادند . این بود پسران طباطبایی و دیگران بشوریدند وجلو آنانراگرفته ونگزاردند ، وباز درمیانه هیاهو برخاست ، و زنان ومردان از هرگروهی‌که بودند بهم آمیخته وجلو سواران را گرفتند ، و از این

بانگ وناله و هیاهو بازار عبدالعظیم بسته و همگی مردم در صحن گرد آمدند ، وهنگامه هرچه بزرگتر گردید .

امیربهادر چون اینرا دید ، سخت نگرفت ، و برآن شد که شب پس ازپراکنده شدن مردم کار خودرا انجام دهد ، و بعلماء چنین گفت : من رفتم ، شما تاشب اندیشه خودرا بکنید ، باشد که کار بخوبی گذرد . این راگفت وبیرون رفت .

ولی ازاینسوی چون باتلفون آگاهی از پیش آمد بتهران رسید ، دراینجا هم گفتگو وهیاهو برخاست ، ومردم برآن شدند که بازار ها را ببندند و بشورش برخیزند ، وشاه از چگونگی آگاه گردیده باتلفون به امیربهادر دستور بازگشت داد .

این پیش آمد باستواری کوشندگان افزود ، و بازکسانی از شهر بایشان پیوستند . عین‌الدوله پیام فرستاد یکی را از سوی خود « امین » فرستید ، تا زبانی باشاه گفتگو کند و خواستهای شما را بشاه برساند . اینان آن را پذیرفتند ، ولی هر کس را که نام بردند عین الدوله بهانه آورد و نپذیرفت تاسید احمد طباطبایی (برادر شادروان طباطبائی) را برگزیدند ، وعین الدوله اورا پذیرفت ، وکالسکه وسواره برای آوردن او بشهر فرستاد ، و او باپسران خود سوار شده بشهر آمد ، ونخست عین الدوله ، و سپس شاه را دید و گفتگو کرد ، ولی چون بعبدالعظیم بازگشت ، آقایان باو بدگمان گردیدند ، و بگفتگویی که کرده بود ارج نگزاردند ، و سپس دانسته شد میانه او باعین الدوله در نهان پیوستگی میبوده .

اینان می خواستند یکسره با شاه گفتگو کنند ، و در میان درخواستهای دیگرخود ، برداشتن عین‌الدوله را هم بخواهند . عین الدوله هم میخواست میانهٔ ایشان با شاه ایستاده و هر گفتگویی می شود با خود او باشد .

این بودکسانی راه دیگری اندیشیدند ، وآن اینکه سفیر عثمانی را میانجی گردانند و درخواستهای خود را با دست او بشاه رسانند ، و چون با سفیر گفتگو کردند پذیرفت و از اینرو آقایان نشسته و با هم

سکالیده و درخواستهای خودرا چنین نوشتند :

۱) نبودن عسکر گاریچی در راه قم . (اینمرد درشکه و گاری رانی راه قم‌را از دولت «امتیاز» گرفته ، و بارهگذریان بدرفتاری بسیار میکرد ، و این بود همیشه علمای قم و طلبه های آنجا ، از این ناله و گله می داشتند ، و بعلمای تهران داد خواهی مینمودند . دو سید چون میخواستند دلجویی از علما و طلبه های قم نمایند این را یکی از درخواست های خود گرفتند) .

۲) باز گردانیدن حاجی میرزا محمد رضا از رفسنجان بکرمان .

۳) باز گردانیدن تولیت مدرسه خان مروی بحاجی شیخ مرتضی.

٤) بنیاد « عدالتخانه » در همه جای ایران . (از این گفتگو خواهیم داشت) .

٥) روان گردانیدن قانون اسلام بهمگی مردم کشور .

٦) برداشتن مسیو نوز از سرگمرك ومالیه .

۷) برداشتن علاء الدوله ازحکمرانی تهران .

۸) کم نکردن تومانی دهشاهی از مواجب و مستمری (این را ازیکسال پیش نهاده بودند) .

سفیر عثمانی این نوشته را بنزد مشیرالدوله وزیر خارجه فرستاد، و او بنزد شاه برده با بودن عین‌الدوله برایش خواند . گویا شاه تا آنروز آگاهی ازخواستهای اینان نمیداشت . گفت بسفیر عثمانی‌بنویسید که خواستهای آقایان پذیرفته شده ، و خود آنان با شکوه و پاسداری بتهران باز گردانیده خواهند شد . سپس رو بعین الدوله گردانیده گفت : آقایان‌را پاسدارانه بازگردانید . عین‌الدوله گفت : «اطاعت میکنم لیکن عودت آنان موقوف است بر مقدماتیکه همین دو سه روزه بعمل خواهد آمد» . این شد نتیجهٔ میانجیگری سفیر عثمانی .

بدینسان روز ها میگذشت ، وکوشندگان یاکوچندگان ، روزهای سخت سرما را در آن پناهگاه بسر میبردند . در کتاب آبی می‌نویسد : کوچندگان دادخواهیهای خود را ، با زبان ساده وشور انگیز نوشته و چاپ کرده ومیان مردم پراکندند . ولی ما از چنین داستانی آگاه نیستیم .

آنچه مامیدانیم ایشان خواستهای خودرا بازبان واعظان بمردم میرسانیدند.
از روزی که رفته بودند هر روز حاجی شیخ‌محمد یاواعظ دیگری بمنبر رفتی و بشیوه واعظان، آیه ای یا حدیثی عنوان کردی، و در اینمیان از ستمگری های حکمرانان، و از خودکامگی عین‌الدوله، و ازگرفتاری های مردم سخن راندی. هنوز نام مشروطه و آزادی درمیان نمیبود. ولی برای نخستین بار، کسانی آزادانه سخن از بدیهای دولت رانده و دلسوزی بتوده مینمودند.

پذیرفتن شاه درخواستها را

عین الدوله حکمرانی عبد العظیم را ببرادر زادهٔ خود امیرخان سردار داد. پیدا بود که آمدن اوبرای کار کوچندگان میباشد. اینان بدیدن اونرفتند و پروا ننمودند، ولی او خود پیام فرستاد: «من برای این آمده ام که شما را عودت دهم بشهر، واگر اجازه میدهید خدمت رسیده مقصودرا مذاکره کنیم» گفتند: بیاید وآمد وآقایان‌را دید و درمیانه گفتگوهایی رفت.

پس ازیکی دونشست، چنین نهاده شد که کوشندگان، نمایندگانی از سوی خود نزد عین‌الدوله بفرستند که با خود او گفتگو شود. اینان چهار تن را برگزیدند: میرزا ابوالقاسم پسر بزرگتر طباطبایی، میرزا مصطفی آشتیانی برادرحاجی شیخ مرتضی، میرزامحسن برادر صدرالعلماء، سیدعلاءالدین داماد بهبهانی. اینان خود پیشکاران آقایان میبودند وبیشتر کارها با دست اینان پیش میرفت.

شب چهار شنبه بیستم دیماه (۱٤ ذی قعده)، اینان بشهرآمده و بخانهٔ عین الدوله رفتند و با او بگفتگو پرداختند، عین‌الدوله بدستلویز آنکه این گفتگو را بشاه برساند آنانرا در خانهٔ خود نگهداشت، و گفت میباید فردا شب را هم اینجا بمانید گویا میخواست نگزارد باز گردند و هریکی را بجای دور دیگری بفرستد. بعین الدوله گفته بودند همهٔ کارها در دست این چهار تن میباشد، آقایان خرسندند که بشهر باز گردند، ولی‌اینان نمیگزارند. این بود میخواست اینان را ازمیان بردارد و پرو بال علما را بکند.

فردا این آگاهی هم درشهر وهم درعبدالعظیم پراکنده گردید،

در عبدالعظیم آقایان بیفسردند واندوهناك شدند. اما درشهر، این‌روز شاه، برای ناهار، بخانهٔ امیر بهادر جنك رفت، و در آنجا میبود که آگاهی دادند شهر بهم خورد و مردم بازار ها را بستند. شاه پرسید: برای چه؟.. گفتند: برای آنکه نمایندگان آقایانرا نگه داشته اند و مردم میپندارند که ازشهربیرونشان خواهند راند. درباریان پرگ‌میخواستند که با زور ازشورش جلوگیرند و مردم را بباز کردن بازار ها وادارند، ولی شاه پرك نداد.

پس از ناهار، چون شاه باز میگشت، مردم در سر راه او انبوه شدند، و زنان گرد کالسکه او را گرفته، وفریاد میزدند: «ماآقایان و پیشوایان دین را میخواهیم... عقد ما را آقایان بسته اند، خانه هـای ما را آقایان اجاره میدهند... ای شاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانان را احترام کنند... ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند شصت کرور ملت ایران، بحکم این آقایان جهاد میکنند...» از این سخنان بسیار میگفتند. امروز زنان، با همهٔ روبند و چادر، کار بسیاری کردند.

شاه بارك رفت، واز اینسوی امیر بهادر و دیگران ببازارآمدند که‌مردم را، بازبان، بباز کردن بازارها وا دارند. ولی هرچه کوشیدند سودی نداد. در این میان علاءالدوله هم خیابانها را میگردید که باری اینها نبندند، ودرخیابان جبه خانه نزدیك‌سبزه میدان، در دکان‌صحافی، سید حسن صاحب الزمانی را دید که با کسانی بگفتگو نشسته چون‌او را از کوشندگان میشناخت، دستور داد بیرون کشیدند و گفت: «ای سید مفسد آخر کارخودت را کردی!» این را گفت، و با عصا بسر و روی او کوفتن گرفت. سپس گفت او را بتازیانه بستند. از این دژرفتاری دکانهای خیابانها نیز بسته و مردم بیکبار آمادهٔ ایستادگی شدند.

شاه بعین الدوله گفت: «البته مقاصد آقایان را اجرا دارید وآنها را تا فردا بیاورید بشهر، والا من خودم میروم وآنها را میآورم،» از این پافشاری شاه عین‌الدوله ناگزیر شد، از هر راهیست علما را رام‌گرداند وبشهر بازآورد، و همانروز، با تلفون به عبدالعظیم آگاهی



پ ۱۷
عين الدوله

داد که شاه درخواستهای آقایان را پذیرفت . ولی مردم دلگرم نبودند وبازار ها را باز نکردند، ودسته انبوهی ازشهر روانهٔ عبدالعظیم شدند. آمد و رفت میان این دو جا چندان بود که گفتی دو آبادی بهم پیوسته

است . مردم همه درتکان وجوش میبودند .

عین‌الدوله نامهٔ آقایان را گرفته ، و خود نامه ای بشاه نوشته و بداستان، رویهٔ میانجیگری داد، و درخواستهای آقایان‌را اززبان خودفهرست کرد ، وهمه را بشاه داد . شاه بنامهٔ آقایان پاسخ داد ، ودربالای نامهٔ عین‌الدوله پذیرفته شدن درخواستها را نوشت، وسپس برای «عدالتخانه» که خواست بزرك آقایان بود «دستخط» جداگانه بیرون داد . ما در اینجا نامهٔ عین‌الدوله را با فهرستیکه او از درخواستها کرده ، بادستخط «عدالتخانه» می‌آوریم :

عریضه عین‌الدوله بشاه

قربان خاکپای جواهرآسای بندگان اعلیحضرت قوی‌شوکت اقدس همایونت شوم بر خاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنا فداه پوشیده نیست‌که این غلام خانه‌زاد از بدو افتخار جاروب کشی اقدس اعلی تاکنون چهل سال است همه وقت در هر مأموریت طالب ازدیاد دعاگویی‌ذات عدیم‌المثال مبارك بوده و در هیچ مورد ازاین مقصود غفلت نداشته است ولی در این مقدمه حضرات علماء که قصدی جز دعا و ثنا نداشته اند و همه وقت بوظیفه دعاگویی خودشان مشغول بوده اند بطوری پیش‌آمد کار شده که اصل مقصود از میان رفته و حالا این غلام خانه زاد بیمقدار را در آستان اعلی شفیع انگیخته اند که نظر توجهی از طرف قرین الشرف همایون در انجاح عرایض آنها معطوف و با امیدواری بمراحم شاهانه بدعاگویی ذات با برکات همایون مشغول شوند و چون عرایض آنها از روی دعاگویی محض است این است که بعرض آستان مبارك میرساند و امیدوار است‌که بشمول مراحم ملوکانه افتخار حاصل نماید .

صورت مقاصد آقایان

۱ـ محض سلامت ذات اقدس مبارك قیمت تمبر را که برای عامه اسباب ازدیاد دعاگویی است‌گذشت فرمایید اگرچه دراینجا ضرری بدولت متوجه است ولی این غلام بیمقدار در صورت قبول عرض آنرا محض اجراء این امرخیر

ودعاگویی علماء و امیدواری عامه ازخود تقدیم میداردکه بدولت‌هم ضرری‌متوجه نشود و اسباب مزید دعاگویی ذات اقدس نیز فراهم آید .

۲- نظر به بی‌احترامی‌که نسبت بحاج میرزامحمد رضا شده چون از دعا گویان دولت است اظهارمرحمتی بشودکه موجب مزید امیدواری ودعاگویی طبقهٔ علماء اعلام گردد .

۳- سیئات اعمال عسکر گاریچی متصدی راه عراق بعرض اولیاء دولت علیه رسیده و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه شدند خود عسکر را هم مقرر فرمایید از دخالت بکار منفصل و از جانب دولت توجهی درتنبیه او بشودکه حد خلاف کاری خود را بداند و موجب امیدواری و دعا گویی عامه رعایا گردد ودر عرایض سایر آقایان عظام هم‌باید اراده مخصوص مبذول فرمایید که آنها هم مقرون به اجابت گردد .

۴- برای رسیدگی بعرایض کلیه رعایا ومظلومین از جانب سنی‌الجوانب همایونی ترتیبی‌درامر عدالتخانه دولتی‌داده شودکه رفع ظلم ازمظلوم حقاً وعدلا بعمل آید و در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود .

دستخط اعلیحضرت مظفرالدین شاه

جناب اشرف اتابك اعظم - چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است و این است بالصراحه مقرر میفرماییم برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالك محروسهٔ ایران عاجلا دایر شود بروجهی‌که میان هیچیك از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود ودر اجراء عدل وسیاسات بطوریکه درنظامنامهٔ این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظهٔ اشخاص و طرفداریهای بی وجه قطعاً وجداً ممنوع باشد البته بهمین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آنرا ترتیب و بعرض برسانید تا درتمام ولایات دائر وترتیبات مجلس آنهم بروجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دعاگویی ما است همه وقت مقبول خواهد بود همین دستخط ما را هم بعموم ولایت ابلاغ کنید

شهر ذی‌القعده ۱۳۲۳

«عدالتخانه» پیش از آنکه دوباره رشته تاریخ را بدست گیریم ، می باید چند سخنی در اینجا برانیم : « عدالتخانه» چیست ؟. چراعلماء آنرامیخواستند ؟ . . چنانکه دیده‌میشود، «عدالتخانه» همانست که امروز «عدلیه» مینامند . اداره ای که در آن، داورانی بداد خواهیهای مردم رسند و داوری نمایند . این اداره مگر نمیبود ؟ . . سپس هم ، این چه ارزشی میداشت که یکدسته از سران علماء ، برای در خواست آن ، از شهر کوچند و آن آسیبها را بخود هموار گردانند ؟ . . در اینجا چند چیز را میباید دانست :

نخست : درآنزمان در ایران «عدلیه ای» نمیبود . راست استدر میان وزارتخانه ها یکی را هم باین نام میخواندند و در همین زمان که گفتگو میداریم ، نظام الملك «وزیر عدلیه» نامیده میشد . ولی چنانکه همهٔ کار ها ، از روی خودکامگی بودی، دراین « عدلیه » نیزکارها از راه خود کامگی انجام گرفتی ، و هرچه خواستندی گفتندی وبکاربستندی. اینکه جدایی میانه توانا و ناتوان و دارا و نادار نگزارند ودادگرانه رسیدگی نمایند ، درآن‌عدلیه شناخته نبودی. راست است که‌آنزمان انبوه مردم ، کمتر نیاز بعدلیه داشتندی ، زیرا کمتر به بیدادگری‌گراییدندی . و از آنسوی بیشتر گفتگو ها با دست ملایان و ریش سفیدان و سران کویها بپایان آورده شدی . ولی گاهی نیز بیدادگرانی ، از درباریان‌و دیگران پیدا شدندی ، و دست بدارابی مردم باز کردندی ، و در این هنگام بودی که نیاز بیك دادگاه افتادی ، و این در ایران نمیبود . اینست آقایان در میان درخواستهای دیگر خود ، بودن چنین اداره‌ای را هم میخواستند و آن را دربایست میشماردند .

دوم : دولت برای برپاکردن «عدلیه» بدانسان که خواست علماء میبود ، ناگزیر شدی که قانونی بگزارد ، واین خودگامی در راه‌قانونی شدن کشورمیبود و کوشندگان‌را بخواستی که میداشتند نزدیکتر میگردانید.

سوم : چنانکه دیدیم کوشندگان ازناگزیری بعبدالعظیم پناهیدند . امامجمعه با آن کار خود ، شکستی باینان داده ، وبیم میرفت که دنبالهٔ آن گرفته شود ، و شادروان طباطبایی برای خویشتنداری چنین اندیشید

که ازشهر بکوچند ، و خود اندیشهٔ بسیار بخردانه وبجایی میبود ، و بدینسان زیان شکست را از خود دور گردانیدند و دوباره نیرو گرفتند. ولی تا کی توانستندی در آنجا ماند ؟ . . طباطبایی و بهبهانی نیك میدانستند که اگر ماندنشان درآنجا بیشتر باشد ، بسیاری ازکوچندگان دلسرد و نومیدگردند و رو بپراکندگی آورند. زیرا هر یکی‌ازآنان خانه و فرزندان خود را گزارده ، و از کار وپیشهٔ خود دست‌کشیده ، و بامید پیشرفتی همراهی نموده بودند ، و همینکه اندك نومیدی بدلهای ایشان راه یافتی نماندندی و بازگشتندی. در راه رهایی توده از جان گذشتن و بسختیها شکیبیدن، در دلها جانگرفته ، و چنین جانفشانی از مردم چشم نتوانستندی داشت. جز ازدوسید وچند تن دیگری ، از روی بینش و آهنك نمیکوشیدند . درچنین پیش آمد ها پیشوایان بایدهمراهان را کم‌کم پیش برند ، وبیش از اندازهٔ توانایی بکوشش برنیانگیزند.

تنها پیروان نبودند ، به برخی ازپیشروان دلگرمی نمیشد داشت. در تاریخ بیداری داستان شگفتی از سید احمد برادر طباطبایی وپسرانش می‌آورد . میگوید : امامجمعه پیام فرستاد که کسانیکه رازداران شما می‌باشند و شبها لحاف بروی شما می اندازند ، آگهی از کارهاتان بما میرسانند ، باین دوستان خود دلگرم نباشید ، از این پیام او آقایان بمدیرالذاکرین بدگمان گردیدند واورا ازمیان خود بیرون کردند،وسپس مدیرالذاکرین داستان درازی ، از پیوستگی‌که میانه عین‌الدوله و سید احمد طباطبایی و پسرانش میبوده ، نوشته‌که در تاریخ بیداری همهٔ‌آنرا آورده ، و ما چون از راست و دروغ آن آگاه نمیباشیم ، در اینجا نمیآوریم ، ولی این پیداست‌که بدگمانیهایی در میان بوده است ، و ما نوشتیم‌که چون عین‌الدوله کسی را بنمایندگی از کوچندگان خواست، و آنان سید احمد را برگزیدند ، و او رفت وچیز هایی با عین‌الدوله نهاد ، علماء نهادهٔ اورا نپذیرفتند.

بااین بدگمانیها ، جای ایستادگی بیشتر نمیبود ، و بهتر وبخردانه‌تر همین بود که کوچ را تا اینجا که آمده بود ، بیك نتیجه ای رسانند، وآبرومندانه بشهر بازگردند ، واین زمان به نتیجه ای بالاتر از «عدالتخانه»

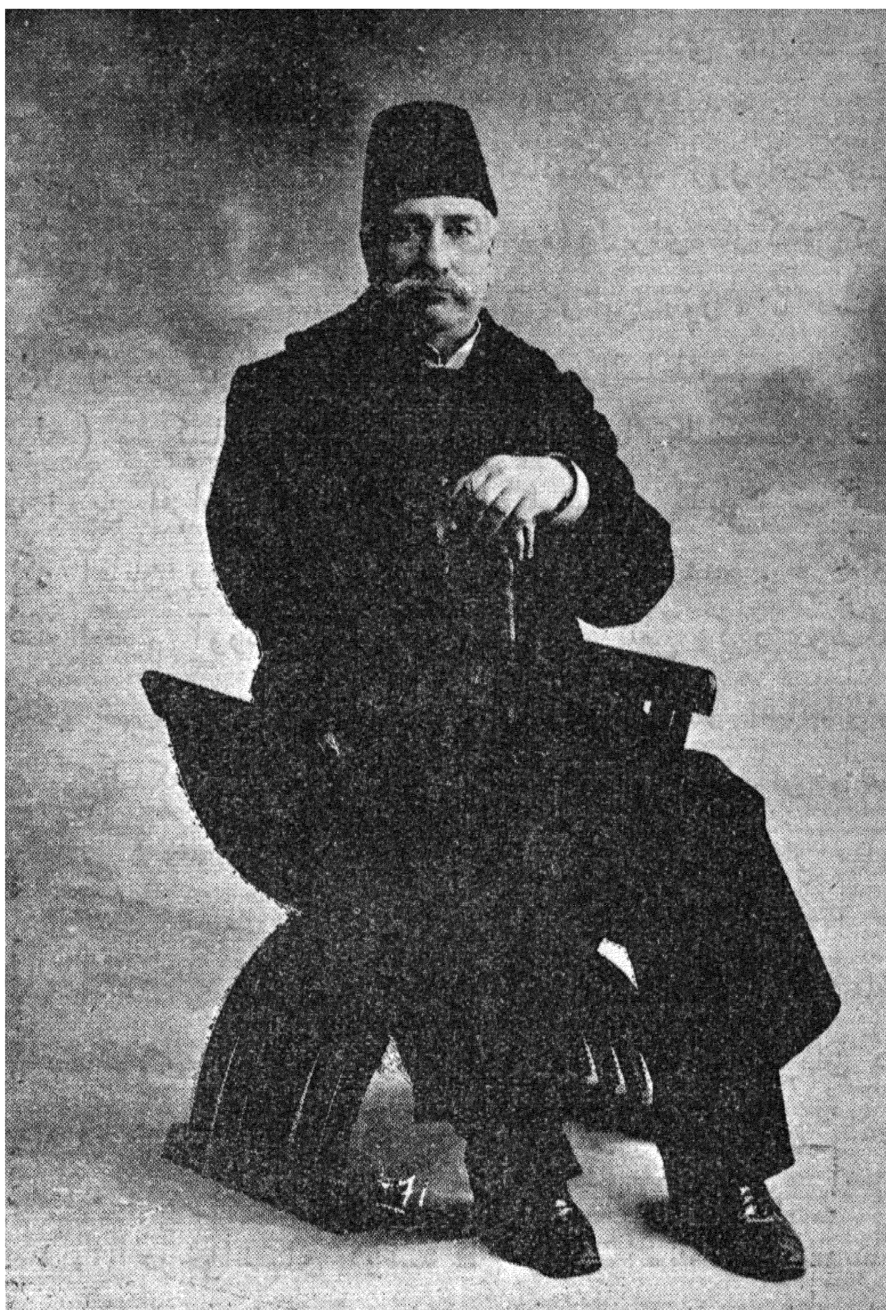
امید نتوانستندی بست. این دو مرد همه از روی بینش میکوشیدند، و سپس خواهیم دید که به « عدالتخانه » تنها خرسندی ندادند، و خواست آخرین خودرا، که « مجلس » میبود آشکار گردانیدند.

بازگشتن کوچندگان به تهران

نوشته ها چون آماده گردید روز آدینه بیست ودوم دی‌ماه (۱٦ ذی قعده) را برای بازگشتن کوشندگان بشهر برگزیدند. در این روز، با دستور شاه، امیر بهادر (وزیر دربار) و اقبال‌الدوله ونصرالسلطنه وشمس‌الملك (پسر عین الدوله) و کسان دیگری از درباریان، با کالسکه های سلطنتی و یدکهای زرین افزار و سیمین افزار، با شکوه بسیار، به عبدالعظیم رفتند که آقایان را بشهرآورند، بازار ها بسته شده و مردم دسته‌دسته رو به عبد العظیم آوردند، امیر خان سردار تلفن کرد درشکه ها و کالسکه‌های شهر همه را بآنجا بردند. نیزبسیاری از اعیانها وتوانگران درشکه‌ها وکالسکه های خودرا فرستادند. راه آهن تهران و عبدالعظیم را نیز مجانی کردند. مردم چندان انبوه شدند و بهم فشار میآوردند که بیم نابودی کسانی میرفت.

سه ساعت به نیمروز، منبری در صحن گزاردند، و حاجی شیخ محمد واعظ بالای آن رفت، و دربودن همهٔ علماء و مردان درباری و دیگران « دستخط » شاه را خواند. پس ازو شیخ مهدی واعظ وسید اکبر شاه، که هر دو از واعظان بنام می بودند. بمنبر رفتند، وباز دستخط شاه و درخواستهای کوشندگان را خواندند، و شادیها وسپاس گزاریها نمودند. مردم با آواز بلند « زنده باد پادشاه اسلام » و« زنده باد ملت ایران » گفتند. بنوشته تاریخ بیداری این نخستین بار بود که آواز « زنده باد ملت ایران » شنیده میشد، ونخستین بار بود که مردم بنام توده دعا کرده وشادی مینمودند.

یکساعت پس از نیمروز کالسکه ها آماده گردید و کاروان براه افتاد. دو سید با حاجی شیخ مرتضی و صدر العلماء و امیر بهادر در کالسکه شش اسبهٔ پادشاهی نشستند، و دیگران هر چند تنی در یک کالسکه جا گرفتند. مردم نیز دردرشکه ها نشستند. یدکها درجلوبراه



پ ۱۸
سعدالدوله

افتادند . بدینسان با شکوه بسیار روانه گردیدند ، وچون بشهر درآمدند از میان مردم گذشته و خیابانها را پیموده ، در جلو کاخ گلستان پیاده شدند . علماء بدرون ارك درآمده ، و پس از دیدن عین الدوله همراه او ومشیرالدوله بنزد شاه رفتند . شاه باسادگی بسیار آنان را پذیرفته،

و پس از پرسش و نوازش چنین گفت: « پیش ازآنکه شما درخواست کنید ، من خود میخواستم « عدالتخانه » بر پا گردد . در نیمهٔ شعبان به نظام الملك گفتم آن را برپاگرداند . پس ازاین هرکاری داریدبخود من باز نمایید . . . » آقایان در پاسخ سپاس گزاردند . سپس شاه بگله پرداخته چنین گفت : « چرا در پیش آمد سرای بانک بخود من نگفتید وبی‌آگاهی از دولت بکارپرداختید ؟ ! . . » طباطبایی پاسخ داد : «مشیر-الدوله ومشیرالسلطنه هر دو در اینجا هستند . من بارها بآنان گفتم ، و نامه هم نوشتم و پاسخی‌که داده‌اند در اینجاست» .

در این میان چون مردم در بیرون چشم براه علماء می داشتند و بیتابی مینمودند، شاه آنان را براه انداخت . آنان چون‌بیرون آمدند مردم با شادی و هایهوی بسیار گردشان راگرفتند ، و هریکی‌که بخانهٔ خود میرفت دسته از مردم با او رفتند و تا دم خانه رسانیدند . بدینسان کوچندگان پس ازیکماه بشهر باز گشتند . بآن خواری و ناتوانی رفته بودند و باین ارجمندی و توانایی باز آمدند .

از فردا مردم دسته دسته بدیدن دو سید و دیگران میرفتند ، و شب یکشنبه شهر را چراغان کردند ، و بنام « عدالتخانه » جشن وشادمانی بسیار نمودند . عین الدوله از علماء دیدن کرد ، و چنانکه در خواست ایشان بود علاء الدوله را ازحکمرانی تهران برداشت .

آگاهی از این پیش آمد بروز نامه های اروپا هم رسید و آن را با ستایشی از علماء یاد کردند، ولی آنها «عدالتخانه» را پارلمان یامجلس شوری معنی میکردند ، و در روز نامه ها داستان را بنام شورش علماء بر دولت، یادکرده چنین مینوشتند،که دستگاه خود کامگی ازایران برچیده شده ،وشاه بمردم آزادی داده ، ودارالشوری برپا خواهد گردید، وآزادی زبان وخامه خواهد بود. بدینسان داستان‌را بسیاربزرگتر ازآنچه بوده می‌فهمیدند .

علاء السلطنه سفیر ایران در لندن ، نوشته ای بیرون داد که در آن ، رو دادن شورشی را در ایران ، دروغ شمرد ، چیزیکه هست او نیز پیش آمد را ، بمعنی دیگری باز نموده چنین نوشت : اندك رنجشی

میانه دولت با علما روداده بود ، و علماء به عبدالعظیم که چند کیلومتری تهران‌است پناهیده بودند، شاه ازروی مهربانی، فرمود رنجش آنان را بردارند و بتهران بازگردانند. دادن دارالشوری ، و قانون ، و آزادی خامه ، و برپا کردن عدلیه ، از روز نخست آرزوی خود شاه میبود که اکنون بدلخواه آنها را داده. پیداست که بسفارتخانه نیز آگاهی درستی ازچگونگی نرسیده بوده.

ازاین شگفت تر آنکه دارندهٔ حبل المتین که این نوشته ها را از روز نامه های انگلیسی ترجمه گردانیده، همه را راست پنداشته ،و از اینکه شاه دارالشوری و آزادی داده ، بشادی پرداخته وستایشگری و چاپلوسی بسیاری نموده ، و چند ستون را پر گردانیده بی آنکه‌نامی از علماء ببرد و از رنجهای آنان سپاس گزارد ،که این نمونه دیگری از بدگهری اوست . این بد ترکه سپس که از تهران نوشته ها رسیده و دانسته شده که پیش‌آمد رنك دیگری داشته، وشاه تنها بدلخواه خود چیزی نداده ، و از آنسوی عین الدوله ناخشنود میبوده، بیکبار خاموش گردیده ، و چنانکه گفتیم داستانها را پس از گذشتن چند ماهی ، در روز نامه اش آورده ، و آنهم با بدگویی و نکوهش از علماء توأم می باشد .

بداندیشیهای عین‌الدوله

بهمن ماه با خوشی میگذشت . مردم بنوید دولت امید بسته وبازشدن «عدالتخانه» را می‌بیوسیدند. میان مردم گفتگو از نوشته شدن قانون میرفت . علماء دید و بازدید میکردند و نزد مردم جایگاه دیگری یافته بودند. در نامه ای دیدم ، نویسنده که از بدخواهانست ، رفتن بهبهانی را بخانه طباطبایی مینویسد وگله میکند که چراغ و لاله در جلوش میکشیده‌اند و مردم از پیش وپس روانه گردیده و شاعران شعر میخوانده اند .

گویا در این روز ها بود که علماء ببازدید عین الدوله رفتند . طباطبایی باوگفت : « این عدالتخانه که میخواهیم نخست زیانش بخود ماست، چه مردم آسوده باشند وستم نبینند و دیگر از ما بینیاز گردند و درهای خانه های ما بسته شود. ولی چون عمر من و توگذشته کاری

کنید که نام نیکی از شما در جهان بماند، و در تاریخ بنویسند بنیاد گزار مجلس و عدالتخانه عین‌الدوله بوده، و از تو این یادگار در ایران بماند» .

عین‌الدوله پاسخی نگفت و از شنیدن نام «مجلس» ابروها در هم کشید. راستی این بود که او میخواست گوشی باین سخنان ندهد، واینکه ناگزیر شده وکوشندگان را بتهران بازگردانیده، و آن‌دستخط شاه‌را بدستشان داده بود، میخواست همه را نادیده گیرد، وکوشندگانرا با چاره جوییها از نیرو اندازد و ازمیان برد. او میخواست خود، ایرانرا نیك گرداند، ولی از چه راه؟.. از راه خود کامگی. روز نامه اش حبل المتین در شماره های خود دری بنام «اصلاحات جدیده یا خیالات عالیه وزیر اعظم» بازکرده وسخنان درازی میراند. عین‌الدوله مردکم دانشی میبود دردربار خودکامه بزرك شده. برو گران میافتاد که نام قانون یا دارالشوری شنود، و یا توده را دلبسته کارهای کشوری بیند. این بود ازدرون دل‌دشمنی مینمود. از درخواستهای علماء تنها علاءالدوله را از حکمرانی‌تهران برداشت و آن دیگر ها را بیکبار فراموش‌ساخت.

درنیمهٔ دوم بهمن یکداستان نا بیوسیده ای رخ داد، و آن‌اینکه شب چهار شنبه هجدهم بهمن (۱۳ ذی قعده)، سعدالدوله وزیر تجارت، و دکتر محمد خان احیاء الملك را، از خانه های خودشان گرفتند و از شهر بیرون راندند: سعد الدوله را بیزد، و دکتر محمد خان را بمازندران .

گناه اینها دانسته نبود. جز آنکه سعد الدوله مرد گردنکشی میبود، و چنانکه گفتیم در برابر عین‌الدوله ایستاده بکار های نوز و علاء الدوله خرده میگرفت، و ببازرگانان هواداری مینمود. این رفتار او بگردنکشی وخود خواهی عین الدوله، که این زمان یگانه‌سررشته‌دار ایران میبودو «شاهزاده اتابك اعظم» خوانده میشد، برمیخورد. چنانکه خود او میگفته، از تهران پای پیاده بیرونش میبرند، و قزاقان در راه تازیانه زده واز هیچگونه دژرفتاری باز نمی ایستاده‌اند.

دکتر محمد خان پزشك امین السلطان بوده، وگویا همین مایهٔ

دشمنی عین الدوله شده . ناظم الاسلام انگیزه بیرون کردن او را ، از خودش پرسیده ، و او هم نمیدانسته .

اینان از کوشندگان نمی بودند ، و بیرون کردن اینان بآنان نبایستی بر خورد . ولی چون مردم خود کامگی را رفته میشماردند ، و امید بآزادی بسته بودند ، از این پیش آمد نابیوسیده رم خوردند و اندوهناك گردیدند . ولی بازبی‌پروایی نمودند، و چون گفتگو ازنوشته شدن قانون « عدالتخانه » میرفت بخود نوید ها دادند .

در ماه اسفند یکداستان دیگری رخ داد ، و آن بیرون کردن سید جمال واعظ ازشهر بود. چنانکه گفتیم از شبیکه داستان مسجدشاه رخ داد ، سید جمال درخانه ناظم الاسلام نهان میزیست. ولی درآخرین شب درنك کوشندگان درعبدالعظیم، ناظم الاسلام با معین‌العلمای اسپهانی او را برداشتند و به عبدالعظیم بردند ، وچند ساعتی (نیمه نهان) درآنجا میبود ، تاهمراه دیگران بشهر بازگشت وبخانهٔ خود رفت . ولی‌عین‌الدوله اورا نیامرزیده ،وگاهی نامش را با خشم میبرد ، و این بود سیدجمال بیمناك میزیست . در آغاز های اسفند بود که نیر الدوله که پس از علاء الدوله حکمران تهران شده بود بحاجی شیخ مرتضی نامه‌ای نوشت، بدینسان که بهتر اینست سید جمال ، برای زیارت بمشهد رود ، ودررفت سفر اورا هم من دهم . پیدا بود که عین‌الدوله میخواهد سید جمال‌را بیرون کند ، و این نخستین نمونه بداندیشیهای او بود . طلبه ها خواستند بشورند ونگزارند ، دوسید جلو ایشانرا گرفتند . بهبهانی برای‌میانجیگری، شیخ مهدی واعظ را نزد عین‌الدوله فرستاد ، ولی او نپذیرفت و چنین گفت : « محالست این خواهش آقا را قبول کنم . البته باید سید جمال دههٔ عاشورا را در تهران نباشد . چه مذاکرات منبری او باعث فتنه و آشوب خواهدگردید» . سوگند خوردکه اگر سید جمال نرود اورا را خواهم‌کشت ، ولی اگر خودش برود زبان میدهم‌که پس ازعاشورا او را بازگردانم ، وشاه هزار تومان باو ، دررفت سفر میدهد .

بهبهانی ناگزیر شد بپذیرد و بسید جمال گفت روانه قم‌گردد . در تاریخ بیداری مینویسد : «آقا سید جمال گفت مقصود همهٔ ما . . .

فقط اینست که شاه مجلس شورا بدهد . من اگر بدانم مجلس دادن موقوف ومنوط بکشته شدن منست با کمال رضا و رغبت و میل برای کشته شدن حاضر میشوم . آقای بهبهانی فرمود این لفظ هنوز زود است و به زبان نیاورید . فقط بهمان لفظ « عدالتخانه » اکتفا کنید تا زمانش برسد » .

باری روز دوشنبه سی ام بهمن (۲٦ ذی‌الحجه) سید جمال با پسر خود وبا یك نوکر از تهران بیرون رفت و دههٔ عاشورا را درقم میبود، تا سپس دوباره بازگشت . کوشندگان از پیشواز ونمایش باز ایستادند ولی نوازش ومهربانی بسیار نمودند .

در دههٔ محرم عین‌الدوله «روضه خوانی» برپا کرد ، وخواستش این بود که خود علما یا پسران وخویشان ایشانرا بسوی خود کشد ، و دراین باره از دادن پول هم باز نمایستاد، وکارکنان اوبا علماء یاپسران ایشان بآمد ورفت پرداخته بنرم‌گردانیدن ایشان میکوشیدند . ولی‌ازاینها سودی نبود. عین‌الدوله میخواست میانهٔ دوسیدجدایی اندازد، وطباطبایی را بسوی‌خودکشیده بهبهانی‌را ازمیان بردارد . ولی مردانگی ونیك نهادی طباطبایی میدان نمیداد .

در اینمیان کوشندگان ، بد اندیشیهای عین الدوله را در یافته ، و امیدکم‌کرده ، ودوباره بکوششهایی پرداخته بودند . علماء ، بنام میهمانی، هفته دو روز ، گرد هم آمده بگفتگو می نشستند . از آنسوی طلبه ها دسته هایی پدید آورده ونشست هایی برپا مینمودند ، و یکی از کارهای اینان بود که شبنامه ها مینوشتند وبا ژلاتین چاپ‌کرده ، ونهانی‌پراکنده میکردند .

بدینسان اسفند بپایان آمد ، و سال نوین ۱۲۸۵ ، که ازسالهای تاریخی ایران خواستی بود فرا رسید . مردم روز های نوروز را در میان بیم و امید بسر دادند .

در آخر های فروردین یکشب نشستی میانه عین الدوله باطباطبایی رخ داد ، وآن چنین بود که احتشام‌السلطنه ، که ازکسان نیکنام شمرده میشد و تازه از سفارت آلمان بازگردیده بود ، بخانهٔ طباطبایی آمد ،



پ ۱۹
سید جمال واعظ

و با او سخن ازعین الدوله وکار های او بمیان آورد، وچنین درخواست که طباطبایی، دیدی با عین الدوله کند که دوتن تنها با هم نشینند، و

چنین باز نمود که گره کار ، ازهمین دیدار ، باز خواهدشد . شاد روان طباطبایی گفتهٔ اورا پذیرفت ، وشبانه در تاریکی بخانهٔ عین الدوله رفت ، ودو تن تنها باهم نشستند و بسخن پرداختند . عین الدوله قرآن خواست، و بآن سوگند خورد که « من با مقصود شما حاضرم و قول میدهم که بهمین زودی مجلس تشکیل گردد . من خیال شما را مقدس میدانم ، و تاکنون که مسامحه کردم خواستم موانع را ازجلو بردارم . اینك بشما قول میدهم که همین چند روزه عدالتخانه صحیح برپا شود . . . »

طباطبایی ، باین سوگند وپیمان، دلگرم گردیده باز گشت . ولی در بیرون نشانی ازاین نوید دیده نشد، ودرهمان روز ها، داستان نشست باغشاه پیش آمد که دانسته شد همه آن سخنان دروغ بوده .

نشست در باغشاه

دراین هنگام مظفرالدینشاه درباغشاه می نشست . عین الدوله روز سه شنبه دهم اردی بهشت نشستی در آنجا برپا کرد ، واز وزیران درباره عدالتخانه و بکار بستن دستخط شاه سکالش خواست . چنانکه گفتیم عین الدوله هیچگاه نمیخواست گردن بدرخواستهای کوشندگان بگزارد. گذشته از آنکه نمیخواست رشتهٔ فرمانروایی خودکامانه را ازدست دهد ، چون خود مرد کم دانشی میبود ، از قانون ومجلس واینگونه اندیشه ها میرمید، وآنها را دشمن میداشت . این بود پافشاری درنپذیرفتن درخواستها میکرد. چیزیکه هست نمیخواست همه گناه بگردن او باشد ومیخواست کسانی را نیز همباز گرداند . این نشست برای آن بود و از پیش به برخی وزیران سفارشها شده بود .

عین الدوله سخن را چنین آغاز کرد: «همه میدانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط عدالتخانه را بیرون داده . من اگر چه دستور داده ام نظامنامهٔ آن را نوشته اند واینك بپایان میرسانند ، ولی خود ایستادگی نشان داده ام ، وکنون چون ملایان دست برنمیدارند وشبنامه ها مینویسند، شما ببینید آیا بهتر است که دستخط را بکار بندیم ، یاملایان را نومید گردانیم و با نیروی دولتی پاسخ دهیم ؟ . . »

باشندگان همه خاموش ماندند . دو باره گفتگو را بمیان آورده پرسید .

احتشام السلطنه پاسخ داد : « بهتر است دستخط را روان گردانید. زیرا اگر روان نگردانید دولت را بنزد مردم ارجی نماند . ازآنسوی بنیاد عدالتخانه زیانی بدولت نخواهد داشت » .

امیربهادر جنك (وزیر دربار) گفت : « چنین نیست . برای دولت آن بهتر است که دستخط بکار بسته نشود . چه اگر عدالتخانه برپا گردد باید پسر پادشاه با پسر یك میوه فروش یکسان گردد . آنگاه هیچ حکمرانی نتواند « دخل » کند و راه « دخل » بسته شود » .

احتشام السلطنه گفت : « جناب وزیر دربار ، دیگر بس است ، « دخل » تا کی ؟ ! ستم تا چند ؟ ! . تا چه اندازه مردم را خوار ونادار میخواهید ؟ ! . . اندکی هم دلتان بحال توده سوزد . بیش از این مردم را از دولت رنجیده نگردانید ، علماء را دشمن شاه نسازید » .

حاجب الدوله بسخن در آمده گفت : « اگر عدالتخانه برپا شود دولت نابود خواهد شد » .

ناصر الملك وزیر اروپا دیدهٔ مالیه گفت : « آری چنین است . هنوز در ایران هنگام برپا کردن مجلس نرسیده . عدالتخانه را با این دولت سازش نخواهد بود » .

امیر بهادر دوباره بسخن در آمده گفت : « جناب احتشام السلطنه شما که ازقاجاریان میباشید نباید خرسندی دهید که پادشاهی‌از این خاندان بیرون رود » .

احتشام السلطنه پاسخ داد : « پیشرفت دولت و فزونی نیروی او در همراهی وهمدستی باتوده است . امروز دولت را خوشبختی روداده که توده خود دربند نیکیها گردیده . ارج این را بدانید ، وباتوده دست بهم داده بدیها چاره کنید ، و دولت را دارای آبرو گردانید ، قانونی بگزارید که همه پیروی کنند . دیگر ستمگری بس است ، شاه را بدنام نکنید ، دولت را رسوا نسازید » .

امیر بهادر رو بعین الدوله گردانیده چنین گفت : « احتشام السلطنه میخواهد توانایی شاه را از میان برد » .

احتشام السلطنه گفت : « من آرزومندم پادشاه و « ولی النعمة »

خود را ، مانند امپراتور آلمان وانگلیس توانا بینم ، لیکن شما میخواهید او را همچون خدیو مصر و امیر افغانستان گردانید » .

امیر بهادر گفت : « من تا جان دارم نگزارم عدالتخانه برپا شود، خوبست شما بروید در کشور آلمان ، و بامپراتور آلمان بندگی کنید . آقای من ، پادشاه من ، اینگونه بندگیها را دربایست نمیدارد » .

گفتگو چون باینجا رسید عین الدوله رشته را بریده وچنین گفت: « من میباید ، این گفتگو را باعلیحضرت باز نمایم ، وازخود شاه دستور خواهم » .

بدینسان نشست بپایان رسید . عین الدوله میخواست مردم نگویند که او تنها ناخرسند است و نمیگزارد عدالتخانه برپا شود و همداستانی دیگر وزیران را هم بدانند ، و چون در این نشست احتشام السلطنه ، پیروی ازدیگران ننموده ، و هواخواهی توده نشان داده بود ، چند روز دیگر ، اورا بدستاویز نگهبانی وسرکشی بکار های مرزی روانه کردستان گردانیدند . زیرا چنانکه خواهیم آورد ، در این هنگام سپاه عثمانی از مرز گذشته و یکرشته گفتگو وکشاکش در میان میبود . مردم این را « دور راندن او ازتهران » دانستند ، و این جایگاهی برای او در نزد آزادیخواهان باز کرد . (چنانکه بیرون راندن سعد الدوله ، جایگاهی برای او باز کرده بود) .

نامه طباطبایی بعین الدوله

این در نیمه های اردیبهشت بود . مردم از بر پا گردانیدن این نشست ، و از گفته های وزیران در آن ، واز رفتاریکه سپس با احتشام السلطنه کرده شد ، بنومیدی افزودند ، وباز بدو سید و دیگر سران فشار آوردند . طباطبایی نامه ای بعین الدوله نوشت که اینك آنرا ، باandکی کوتاهانیدن ، در اینجا میآوریم :

کوآنهمه راز وعهد وپیمان ـ مسلم است ازخرابی این مملکت واستیصال این مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و هم بدیهی است و میدانید اصلاح تمام اینها منحصر است بتأسیس مجلس و اتحاد دولت وملت و رجال دولت باعلماء عجب در این استکه مرض‌را شناخته و

طریق علاج هم معلوم واقدام نمیفرمایید این اصلاحات عماً قریب واقع خواهدشد لیکن مامیخواهیم بدست پادشاه واتابك خودمان باشد نه بدست روس وانگلیس و عثمانی مانمیخواهیم درصفحات تاریخ بنویسنددولت بمظفرالدین شاه منقرض وایران درعهد آن پادشاه برباد رفته... خطر نزدیك ووقت مضیق وحال این مریض مشرف بموت است احتمال برء ضعیف در علاج چنین مریض آیا مسامحه رواست و یا علاج را بتاخیر انداختن سزاوار است بخداوند متعال و بجمیع انبیاء و اولیاء قسم باندکی مسامحه و تأخیر ایران میرود من اگر جسارت کرده وبکنم معذورم زیرا که ایران وطن من است اعتبارات من در این مملکت است خدمت من به اسلام در این محل است عزت من تمام بسته باین دولت است می بینم این مملکت بدست اجانب میافتد و تمام شئونات و اعتبارات من میرود پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت میکوشم بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت... امروز باید اغراض شخصیه را کنار گذارده محض خدا جان نثاری کرد این کار چرا به اسم فلان و فلان انجام گیرد وقت تنگ ومطلب مهم است ووقت این خیالات نیست من حاضرم در اینراه از همه چیز بگذرم شان و اعتبار را کنار گذارده انجام این کاررا اگر موقوف باشد باینکه در دولت منزل حضرت والاکفش برداری و دربانی کنم حاضرم (برای ملت ورفع ظلم) حضرت والارا بخدا ورسول... قسم میدهم بریزید انچه در دامانست این مملکت و این مردمرا اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمایید عهد چه شد قرآن چه عهد ما برای اینکار یعنی تاسیس مجلس بود و الا ما به الاشتراك نداشتیم مختصراً اقدام در این کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم اقدام نفرمودید یکتنه اقدام خواهم کرد یا انجام مقصود یا مردن پرواندارم زیرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم چیزی از عمر من باقی نمانده واز چیزی محظوظ نمیشوم پس حظم اقدام باینکار و منتها آمالم انجام این کار است یا جان دادن در این راه که مایهٔ آمرزش و افتخار خودم و اخلافم است اینکار را بلند و اسمی برای خود در صفحه روزگار باقی بگذارم این کار اگر صورت نگیرد برما لعن خواهند کرد چنانکه ما به اسلافمان خوب نمیگوییم باز عاجزانه التماس میکنم هر چه زود تر این کار را انجام دهید تاخیر این کار ولویك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد فعلا دفع شرعثمانی

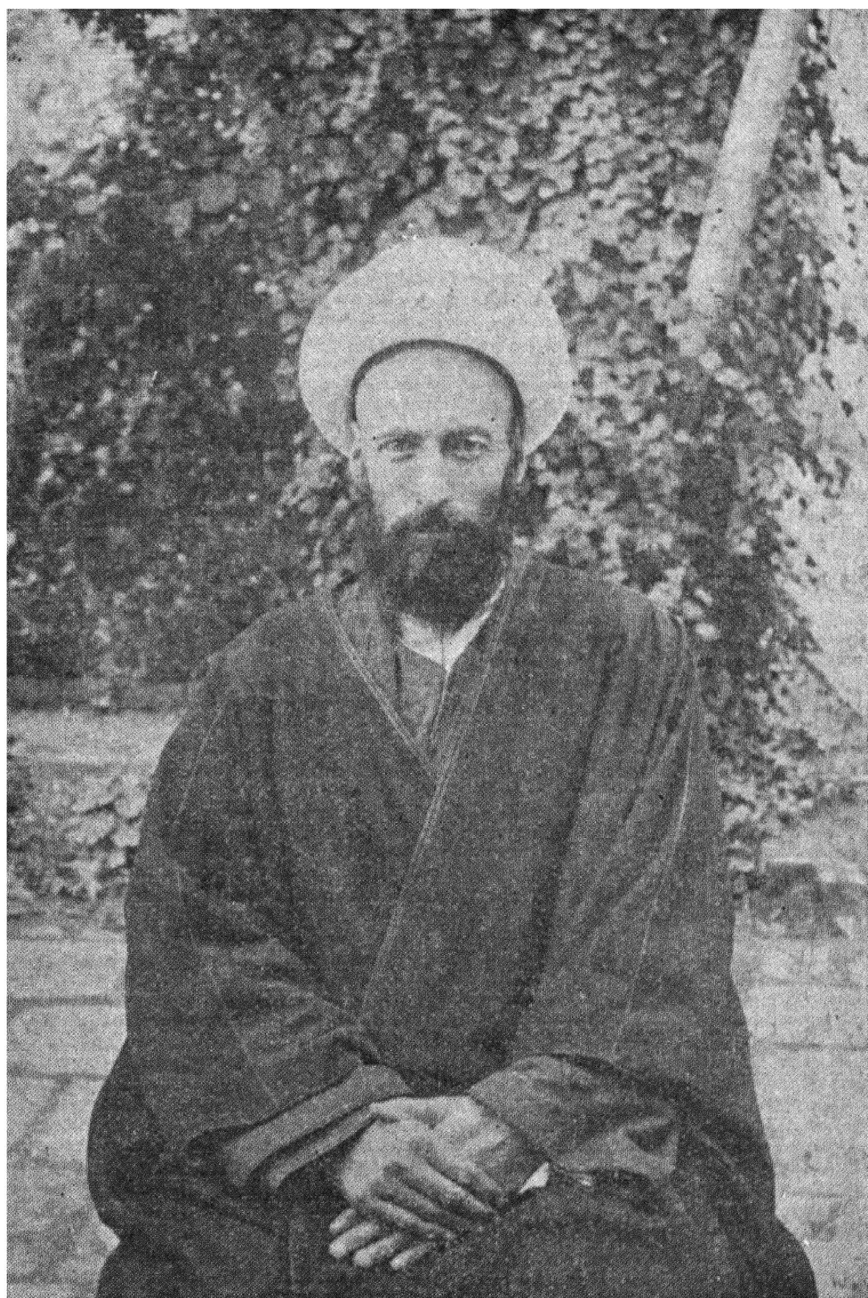
نمیشود مگر باین مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء نتایج حسنه دیگر محتاج به بیان است فعلا بیش از این مصدع نمیشوم و السلم

میباید نیك دید که در این نامه ، بجای « عدالتخانه » ، یاد «مجلس» و « اتحاد دولت و ملت » کرده میشود . راستی اینست که این زمان ، دو سید وهمدستان ایشان ، یك گام دیگری بسوی پیش نهاده ، و کم کم پرده ازروی خواست آخرین خود ، که مجلس شوری ومشروطه میبود، برمیداشتند .

یك چیز شگفت آنکه در تاریخ بیداری مینویسد : « عین‌الدوله چون نامه را خواند ، کلمهٔ « یکتنه » را در این جمله که میگوید : « یکتنه اقدام خواهم کرد » « یکشنبه » پنداشت ، وترسید که روز یکشنبه شورش پیش آید ، واین بود چند فوج سرباز را ، که در بیرون شهر لشکرگاه میداشتند ، بدرون شهر آورد ، وبنگهبانی ارك و قراولخانه ها برگماشت ، و بشاه گفت : « ملایان میخواهند روز یکشنبه بشورش برخیزند . . . » ، وازآنسوی بمیان مردم نیز هیاهو افتاد که روز یکشنبه « جهاد » خواهد شد ، و عین الدوله بدو سید و دیگران پیامهایی از بیم ونوید میفرستاد . روز یکشنبه آمد و رفت ، وهیچ کاری رو نداد، ولی مردم پی بردند که دولت ازکوشندگان دربیم است ، واین بردلیری آنان افزود .

آشوب مشهد و آوازه آن

بدینسان بار دیگر میان کوشندگان و دولت بهم خورد ، وکوشندگان باز بگله وبدگویی برخاستند. دراینمیان پیش آمدهایی نیز عنوان بدست اینان داد . مردم فارس که درآنسال دادخواهی کرده و نتیجه ندیده وخاموش گردیده بودند ، دوباره بدادخواهی برخاستند وتلگرافهای پیاپی بدولت و علماء فرستادند . نیز تلگرافی بمحمد علیمیرزای ولیعهد نوشتند . در اینهنگام شعاع السلطنه باروپا رفته ، ولی کارکنان او همچنان دیه های مردم را ازدستشان میگرفتند وسختی بیشتر مینمودند . درنتیجه دادخواهی و ایستادگی مردم ، شاه شعاع السلطنه را ازحکمرانی فارس برداشت، و علاء الدوله را بجای او ، بحکمرانی فرستاد ، ولی دیه های مردم را باز



پ ۲۰

حاجی میرزا حسن رشدیه

ندادند و کوشندگان همین را عنوان دیگری برای بدگویی از دولت و شورانیدن مردم، گرفتند.

پس از آن آگاهی از آشوب مشهد رسید. چگونگی این بوده:

حاجی محمد حسن نامی، نان و گوشت شهر را به« کونترات » برداشته وبهای آنها را بسیار گران گردانیده بود. مردم بسختی افتاده ومینالیدند، ولی چون آصف الدوله حکمران ودیگران با وی همبار وهمراز میبودند، جایی برای دادخواهی نمی یافتند. کم کم بآهنك شورش میافتند ودسته ها بسته باینسو و آنسو میروند. کسی پروای ایشان نمیکـند و بجلوشان نمیافتد. سرانجام طلبه ها بکار میپردازند و با آنان همدست میشوند، و یکی از ایشان بنام « رئیس الطلاب » که قفقازی میبوده جلو میافتد و مردم را بسر خود گرد می آورد، و کسانی فرستاده حاجی محمد حسن را بپیش خود میخواند، و ازو نوشته میگیرد که تاسه روز دیگر نان وگوشت را ارزان گرداند. حاجی محمد حسن نوشته میدهد و بیرون میآید، و باآگاهی ازآصف الدوله بگرد آوردن تفنگچی میپردازد. روز سوم مردم، ارزان گردانیدن‌نان وگوشت را می‌بیوسیدند، وچون نشانی ندیدند، باز دسته بستند و رئیس الطلاب با طلبه ها بمسجد گوهر شاد آمدند و آنجا را بنگاه گرفتند وبکار پرداختند. رئیس الطلاب گروهی ازطلبه‌ها و مردم را فرستادکه حاجی محمد حسن را بکشند وبیاورند. اینان چون بتکان آمدند مردم نیز بازار ها را بستند وگروهی نیز از بازاریان باینان پیوستند. درآن سه روز حاجی محمد حسن تفنگچیهایی از « کاکریها »، از دیه های خود گرد آورده و حکمران نیز دویست تن سوار فرستاده بود. اینان درخانهٔ حاجی محمد حسن ودرکاروانسرای پهلوی آن آماده وچشم براه میایستادند. طلبه ها ومردم‌که ازچگونگی آگاهی نمیداشتند وچنان گمانی هرگز نمیبردند، بخانهٔ حاجی محمد حسن رسیده و چنین خواستند بازور و فشار دررا بشکنند، و بدرون رفته حاجی محمد حسن را بگیرند. ازآنسوی نخست با چوب و سنك پاسخ دادند و سپس بیکبار با تفنك شلیك کردند. طلبه ها و مردم همینکـه آواز شلیك تفنك شنیدند رو برگردانیده و بگریختند وکسانی که تیر خورده بودند بیفتادند. تفنگچیان دنبالشان کرده، از پشت بامها شلیك کنان تاصحنشان رسانیدند، ودر صحن نیز زینهار نداده وهمچنان شلیك کردند. دستهٔ انبوهی تیر خوردند، که رویهمرفته چهل تن مردند وباز

مانده پس اززمانی بهبود یافتند . این شد نتیجهٔ شورش مردم بیچاره .

این داستان در ماه فروردین میبود ، ولی آگاهی ازآن بتهران ، در ماه اردیبهشت رسید ، وخود رنك دیگری پیدا کرده چنین پراکنده شد که بدستور آصف الدوله حکمران ، شلیك بگنبد امام رضا کرده اند، وپاس آن را نگه نداشته اند . همین بمردم بسیار گران میافتاد و بناخشنودی آنان از دولت بسیار میفزود ، وهمه را می سهانید . آن روز باورهای مردم دیگر میبود .

کوشندگان ، همین را عنوان دیگری گرفتند . شادروان طباطبایی خود بالای منبر یاد پیش‌آمد کرد وبسیار گریست . هم کسانی شبنامه‌ها در آن باره نوشتند .

نامهٔ طباطبایی بمظفر الدینشاه

دراین روز ها طباطبایی ، نامه ای بخود شاه نوشت، و آنرا شش نسخه گردانیده ، ازشش راه فرستاد که باری یکی باو برسد و ما اینك نسخه آنرا در اینجا میآوریم :

فریاد دل وطن‌پرستان- بعرض اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله سلطانه میرساند چون حضوراً فرمودید هروقت عرضی دارید بلاواسطه بخود من اظهار دارید باین جهت باین عرایض مصدع خاطر مبارك میشود این ایام طرق را بردعاگویان سد نموده اند عرایض دعاگویان‌را نمیگذارند بحضور مبارك مشرف شود با این حال اگر مطلبی را بر اعلیحضرت مشتبه کرده باشند چگونه رفع اشتباه کنیم محض پیشرفت مقاصد شان دعاگویان را بد خواه دولت و شخص همایونی قلم داده خاطر مبارك را مشوش نموده اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض کنیم مقبول نیفتد

بخداوند متعال... قسم دعاگویان اعلیحضرت را دوست داریم صحت و بقای وجود مبارك را روز شب از خداوند تعالی میخواهیم پادشاه رؤف و مهربان بی طمع با گذشت را چرا نخواهیم راحت و آسایش ما ها ازدولت اعلیحضرتست مقاصد دعا گویان در زمان همایونی صورت خواهد گرفت چنین پادشاهی‌را ممکن است دوست‌نداشته باشیم حاشا ماها طالب دنیا باشیم یاآخرت غرضمان ریاست باشد وجلب نفع یا خدمت بشرع منحصر در این دولت است حال علمائی را که در ممالك خارجه هستند میدانیم ایران وطن و محل انجام

مقاصد دعاگویان است باید در ترقی ایران و نجات آن از خطرات جاهد باشیم ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم عقل حکم نمیکند که دعاگویان با این خطرات ساکت واضمحلال دولت را طالب باشیم نمیگذارند اعلیحضرت بر حال مملکت و خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند متصل عرض میکنند مملکت‌آباد و منظم و دور از خطر رعیت راحت و آسوده بدعا گویی مشغول و قضیهٔ ناگواری واقع نشده و نمیشود

اعلیحضرتا مملکت خراب رعیت پریشان وگدا دست تعدی حکام و مامورین برمال و عرض و جان رعیت دراز ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد ازمال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند میبرند قوه غضب و شهوتشان بهرچه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت میکنند این عمارت و مبلها وجوهات و املاک در اندك زمان از کجا تحصیل شده تمام مال رعیت بیچاره است این ثروت همان فقرای بی مکنت اند که اعلیحضرت برحالشان مطلعید در اندك زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند پارسال دختر های قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهندگرفته بترکمانها و ارامنهٔ عشق آباد بقیمت گزاف فروختند ده هزار رعیت قوچانی از ظلم بخاك روس فرارکردند هزار ها رعیت ایران ازظلم حکام ومأمورین بممالك خارجه هجرت کرده بحمالی و فعلگی گذران میکنند ودر ذلت وخواری میمیرند بیان حال این مردم را ازظلم ظلمه باین مختصر عریضه ممکن نیست تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی میکنند و نمیگذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید حالت حالیهٔ این مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این مملکت جزء ممالك خارجه خواهد شد البته اعلیحضرت راضی نمیشود در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران بباد رفت اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند .

اعلیحضرتا تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن بداد عامه مردم برسند شاه و گدا در آن مساوی باشند فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه میدانند مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد خرابیها آباد خواهد شد

خارجه طمع به مملکت نخواهدکرد سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد فلان محل را روس نخواهد برد عثمانی تعدی بایران نمیتواند بکند وضع نان وگوشت که قوت غالب مردم است و مابه الحیواة خلقند بسیار مغشوش و بد است بیشتر مردم از این دو محرومند اعلیحضرت همایونی اقدام باصلاح این دو فرمودند بعض خیرخواهان حاضر شدند افسوس آنها که روزی مبلغ گزاف از خباز و قصاب میگیرند نمیگذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند حال سرباز که حافظ دولت و ملت‌اند بر اعلیحضرت مخفی است جزئی جیره و مواجب را هم بآنها نمیدهند . بیشتر بعمله‌گی و فعله‌گی قوتی تحصیل میکردند آنرا هم غدغن نمودند همه روزه جمعی از آنها ازگرسنگی میمیرند برای دولت نقصی ازاین بالاتر تصور نمیشود .

درزاویه حضرت عبدالعظیم سی روز باکمال سختی گذرانیدیم تا دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادرشد شکرها بجا آوردیم و بشکرانهٔ مرحمت چراغانی‌کرده جشن بزرگی گرفته شد بانتظار انجام مضمون دستخط مبارک روز میگذرانیم اثری ظاهر نشد همه را بطفره گذرانیده بلکه صریحاً میگویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است نمیدانند سلطنت صحیح بی‌زوال بابودن مجلس است بی‌مجلس سلطنت بی‌معنی ودر معرض زوال است.

اعلیحضرتا سی‌کرور نفوس‌راکه اولاد پادشاه‌اند اسیر استبداد یك نفر نفرمایید برای خاطر یکنفر مستبد چشم از سی‌کرور فرزندان خود نپوشید مطلب زیاد است فعلا بیش از این مصدع نمیشوم مستدعیم این عریضه را بدقت ملاحظه بفرمایید وپیش از انقطاع راه چارهٔ بفرمایید تامملکت ازدست نرفته ویکمشت‌رعیت بیچاره که بمنزله فرزندان اعلیحضرتند اسیر وذلیل خارجه نشوند

الامرالاعلی مطاع (محمدبن صادق الحسینی الطباطبائی)

باین نامه پاسخی رسید ، نزدیك باین : « جناب آقا سید محمد مجتهد ، نامهٔ شما را خواندیم ، باتابك میسپاریم‌که خواستهای شما را بانجام رساند . شما هم در بایندهٔ خود کوتاهی ننمایید و بدعاگویی پردازید ، و هر آیینه « اشرار والواد » را باندرز خاموش گردانید ، و شورش و آشوب را فرو نشانید و چنان نکنید که خشم ما همگی را فرا گیرد » .

بیرون کردن رشدیه و دیگران از تهران

علماء دانستند که پاسخ از خود عین‌الدوله است، ونامه ایشان بشاه نرسیده. راستی آن بود که این زمان شاه دچارافلیجی شده، و جزبخود نتوانستی پرداخت، و عین الدوله آزاد تر گردیده وبر این شده بود که در برابر کوشندگان ایستادگی بیشتر کند و آنان را از میان بردارد. از آنسوی بیك کار بزرك دیگری بر خاسته بود، و آن اینکه ولیعهد را دیگر گرداند. محمد علی میرزا که ولیعهد می بود اورا بردارد و یکی دیگر از پسران شاه را بجای او برگزیند، وچنین گفته میشد که شعاع‌السلطنه برگزیده‌خواهد شد. دانسته نیست این‌اندیشه ازکجا پیدا شده وانگیزه‌اش چه بوده، و بیگمان از سیاست سر چشمه میگرفته. آنچه در بیرون فهمیده میشد این بود که عین‌الدوله میخواهد شاهزادگان را، ازشعاع‌السلطنه و سالارالدوله ودیگران، بسوی خودکشد، وآنگاه چون یکی‌رابولیعهدی یا بهتر گوییم: بشاهی، رسانید خود همیشه «صدر اعظم» او باشد.

هرچه بود بجایی نرسید و جزگفتگویش دیده نشد، ونتیجه ای که ازآن پدید آمد دوچیز بود: یکی آنکه محمد علیمیرزا باعین‌الدوله دشمن‌گردید و بسوی کوشندگان‌گرایید. دیگری اینکه شاهزادگان، که هر یکی جدا گانه آرزومند ولیعهدی می‌بودند بسوی عین الدوله گراییدند، وبرخی از ایشان که بکوشندگان‌گرایش مینمودند، این‌زمان خودرا کنار کشیدند.

در خرداد ماه (ربیع الثانی)، دو سید و همراهانشان، چنین نهادند که هرشب مسجدی دارند ومردم را بخود نگزارند. شبهای آدینه خود بهبهانی در مسجد سرپولك، و شب های دو شنبه خود طباطبایی در مسجد چاله حصار، بمنبر میرفتند. در اینمیان کسانی از مردم سبکمغزانه به سخنانی برآمده بودند، از اینگونه که باید بادولت «جهاد» کرد. بانداشتن هیچ بسیجی باین سخنان می‌پرداختند، وبیشتر امیدشان، باین میبود که سرباز و توپچی مسلمانند، و اگر علماء بجهاد برخیزند، دربرابر اینان نایستند، و دراین باره شبنامه ها می‌پراکندند. میان مردم هیاهوافتاده، وچنین گفته میشد که کوشندگان درخانه‌طباطبایی



پ ۲۱
حاجی شیخ محمد واعظ

گرد خواهند آمد و از آنجا برای جنك بیرون خواهند ریخت . این سخن چندان بزرك شد که عین‌الدوله ترسید ومن نامه‌ای دیدم که مینویسد: اتابك «جواهرات» خودرا از خانه اش بیرون فرستاده. اینسخن چه راست

و چه دروغ نمونهٔ بزرگی‌ترسهاست . از آنسوی عین الدوله ، لشگر را دربیرون شهر آماده نگه میداشت ، که همینکه تکانی دیده شد ، بشهر آورد ، و هرکه را خواست بگیرد ،وهرکه را خواست بکشد . یکشب طباطبایی ، در منبر باین زمینه پرداخت وبخردانه‌چنین گفت : « از گوشه وکنار می شنوم که میگویند ملا ها خیال جهاد دارند . این شایعه دروغ وخلاف واقع‌است . ما نه جنگی داریم و نه‌نزاعی ، پادشاه ما مسلمانست . با پادشاه مسلمان جهاد متصور نیست . . . » سپس بمردم اندرزها سرود و به‌آنان دستور شکیب و آرامی داد ، و جلو تند روی را گرفت .

عین‌الدوله خواست از این مسجد های شبانه جلوگیرد ، وآگهی‌داد که پس از سه ساعت از شب ،کسی در بیرون نباشد ، و باداره‌پولیس (نظمیه) دستور داد ، که هرکه را ، پس از آن ساعت ، درکوچه یا خیابان ببینند دستگیرکنند وبزندان اندازند . این‌کارمایه رنجی برای‌مردم شد ، وهرشبی‌کسان بسیاری باین نام ،گرفتار میشدند . هرشب سه‌ساعت گذشته ، شیپور میکشیدند ، وپس از آن هرکه‌را می یافتند میگرفتند، ونخست جیب وکیسه وبغل اورا تهی‌ساخته ، وسپس بزندانش میفرستادند.

از آنسوی عین الدوله خواست ، کسانی را از تند روان ازشهر بیرون راند و چشمهای دیگران را بترساند ، و باشد که میخواست از این راه پر و بال کوشندگان را بکند و همدستان کار آمد ایشان را گرفته و دورگرداند . شب شنبه بیست وپنجم خرداد (۲٤ ربیع الثانی) سه تن را ، که حاجی میرزا حسن رشدیه ، ومجدالاسلام کرمانی ، و میرزا آقا اسپهانی بودند ، ازخانه هاشان دستگیرکردند ، وهر یکی را بدسته دیگری از سواران کشیکخانه سپرده و بکهریزك فرستادند ،و از آنجا هرسه را بدرشگه نشانده با سوار ، رو بسوی کلات نادری روانه گردانیدند .

اینان هیچیك ازدسته کوشندگان نمی بودند . رشدیه بنیاد گزار دبستان، وخود مرد زباندار و بی پروایی میبود ، و در اینجا وآنجا از بدگویی بعین‌الدوله باز نمی‌ایستاد . مجدالاسلام یکی ازکارکنان عین‌الدوله و بگفتهٔ آن زمان «راپورتچی» اومیبود ، و از دستگاه او نان‌میخورد.

ولی این هنگام چون کارکوشندگان رادرپیشرفت می دید ، دوراندیشانه میخواست جایی هم برای خود در میان اینان بازکند ، و این بود در اینجا و آنجا نشسته زبان بدگویی ازعین‌الدوله گشاده میداشت . میرزا آقا ازاستانبول تازه آمده و نزد عین‌الدوله خودرا قانون دان نشانداده وچنین پیشنهادکرده بودکه‌قانونی که‌خواسته میشود اوبنویسد، وچون مرد خودنما وهوسناکی میبود در اینجا و آنجا سخنانی از قانون و آزادی وچگونگی توده های اروپا میراند .

ولی‌عین‌الدوله چون اینان را گرفت ، چنین پراکندکه بابی(بهایی) می بودند ، و به طباطبایی‌که میانجیگری دربارهٔ مجدالاسلام میکرد،همین را پیام‌فرستاد ، و برای فریب مردم دستور داد سه تن از بازرگانان‌را که‌ببهاییگری شناخته میبودندگرفتند و بندکردند و چندگاهی نگه‌داشتند وسپس از هرکدام یکصد و پنجاه تومان‌گرفته رها گردانیدند .

چند شب دیگر داستان دلسوز مهدی گاوکش رخ داد . این‌مرد درکوی سرپولك سر دسته شمرده میشد و جوانان ومشدیان را برسر خود می‌داشت ، و چون از پیروان و هواداران ببهبهانی می‌بود ، درقهوه خانه نشسته و بیباکانه از عین‌الدوله بدگویی میکرد . عین الدوله که‌از بهبهانی همیشه خشمناك می‌بود ودل پر ازکینه می‌داشت ، از شنیدن‌آنکه یکی از پیروان اوچنین بیباکی می‌نماید سخت برآشفت و چنین‌خواست همه خشم خودرا برسر بیچاره مهدی فرود آورد ، و دستور داد شبانه بخانهٔ اوریختند وآنچه توانستند دریغ نداشتند : خود اورا دستگیرکردند ، زن آبستنش را چندان زدند که بچه انداخت ، یك پسرش را بحوض انداخته و خفه گردانیدند ، بدیگران از بزرك وکوچك کتك و زخم زدند ، با این سیاهکاریها ازتاراج کاچال و افزارخانه هم چشم نپوشیدند. ازآنسوی فردا چون مهدی را بنزدعین الدوله آوردندگفت تازیانه‌بسیاری زدند وپس از همه بزندانش انداختند و تا دیرگاهی آگاهی ازو نبود و همه اورا کشته می‌دانستند .

این رفتار ستمگرانهٔ عین الدوله بمردم گران افتاد . یك دسته سخت ترسیدند و خود را کنار کشیدند ، و یك دسته بخشم افزوده

و در راه کوشش پا فشارتر گردیدند . رویهم رفته کار بزرگتر گردید و بسختی افزود .

دراین میان چون جمادی‌الاولی رسید، مردم بشیوهٔ هرساله روزهای سیزده و چهارده وپانزده آن را ، بنام اینکه روز های مرگ دختر پیغمبر اسلام است ، بسوگواری پرداختند ، ونشست ها برای روضه خوانی‌برپا کردند ، و در یکی از آن روزها (روز چهاردهم) ، شادروان طباطبایی با بودن مردم بس انبوهی بالای منبر رفت و بیك رشته سخنان بس ارجداری پرداخت . کسانی گفته های اورا می‌نوشتند و تاریخ بیداری‌همه آن را آورده است .

مرد خردمند ، نخست یاد شاه کرد و ازو خشنودیهایی نمود ، ولی گفت که اوبیمار است وسخنان ما را باونمیرسانند . سپس گفت : میگویند ما شاه را نمیخواهیم ، ما مشروطه طلب و جمهوریخواهیم ، و با این ها میخواهند شاه را از ما برنجانند . ولی ما تنها « عدالتخانه » میخواهیم، « مجلسی که جمعی در آن باشند و بدرد مردم و رعیت برسند». سپس بیاد بیدادگریهای دولتیان پرداخته و داستان فارس ومانند آن راسرود، و درپایان چنین گفت : « ایمردم شما مکلفید برفع ظلم» ، سپس داستان ستمگری عثمان و برانداختن اورا در آغاز اسلام ، یادکرده چنین گفت: « امروز هم باعث ظلم یکنفر شده است که اتابك باشد او را علاج کنید . . . » ، و با آنکه از مشروطه خواهی بیزاری جسته بود سخن را کشانید ببدی خودکامگی (استبداد) و زیانهای آن ، و آشکاره نکوهش ازآن کرد، ودرمیان سخن ، سرگذشت دلسوزمهدی کاوکش را یاد کرد ، و از سختی کار زندگی در تهران گله نمود : « مردی میرود پی طبیب که بچه اش خناق گرفته بلکه اورا معالجه کند ، در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگه میدارند ، صبح که برمیگردد پسرش مرده است. زن حامله است میروند پی‌ماما ، اورا میگیرند ، صبح که برمیگردد زن وطفل هردو مرده . کدام یك ازکار ها رابگوییم ؟ ! . . اگر بدانید در این شبها چه ظلمهاکه میشود . مردم که یاغی دولت نمی باشند . یك کلمه عدل که اینهمه داد و فریاد و صدمه ندارد» سپس گفت : « مردم

بیدار شوید ، درد خود را بدانید ، دوای درد را پیدا کنید ، و زود در مقام معالجه برآیید » . سپس گفت هر دردی را درمانیست ، و درمان خودکامگی «شور ومشاورت» است . درپایان چنین گفت : «اگر یك سال یا ده سال طول بکشد ما عدل و عدالتخانه میخواهیم ، ما اجرای قانون اسلام را میخواهیم ، ما مجلس میخواهیم که در آن مجلس شاه و گدا درحدود قانون مساوی باشند» . بدینسان بی آنکه پرده را درد ،خواست خودشان را بمردم فهمانید و بآنان دل داد .

نامهٔ ناصرالملك بطباطبایی

عین‌الدوله چون گفتار طباطبایی را شنید که آشکاره از استبداد بدگفته ، و از آنسوی نیرومندی آنان را می دید ، بیك چارهٔ دیگری برخاست ، و آن اینکه ناصرالملك را که در انگلستان درس خوانده ، و خود بدانشمندی و نیکی شناخته میبود ، و از اینسوی دینداری هم از خود مینمود ، وا داشت که نامه ای بطباطبایی نویسد ، و باو چنین گوید که مشروطه برای ایران هنوز زود است ، ومیباید کنون‌را بفزونی دبستانها کوشید، و بمدرسه ها که هست سامانی داد ، وبدینسان مردم‌را ، برای مشروطه‌خواهی آماده گردانید . این بهانه ای میبود که بدخواهان همیشه پیش آوردندی و بدخواهی‌خود رخت دور اندیشی ونیکخواهی پوشیدندی . ناصرالملك نامه ای نوشت که باید آن را در اینجا بیاوریم ، ولی چون بسیار دراز است وسخنان بیهوده بسیار می‌دارد میباید ازبرخی بخشها چشم پوشیم. بزرگی طباطبایی و بینایی او در کار ، از اینجا پیداست که فریب‌چنین نامه ای را نخورده وسستی بخود راه نداده .

بشرف عرض حضور مقدس عالی میرساند این بنده یکی از ستایش کنندگان وجود مبارك حضرت عالی هستم بجهت اینکه از روی انصاف می‌بینم درد وطن دارید و بترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختیهای نوع خود شده اید و آرزو داریدکه علاجی برای این دردها پیدا کنید وباب سعادت و نیکبختی را بروی این ملت که در شرف زوال است بگشایید و همچو فهمیده ام که اینهمه داد و فریاد و قال و مقال شما ازروی نفس پرستی نیست مقصودتان چاره امراض ملی است ولی خیلی افسوس و غصه میخورم وقتی که میبینم از

شدت شوق وعجله که در علاج این مریض دارید نمیدانید بکدام معالجه دست بزنید و از کدام دوا شروع بفرمایید که بحال مریض مفید باشد چون نتیجه رفع مرض وعود صحت را دررفتار چست و چالاك مریض میدانید این بیچاره مریض که قادر بحرکت نیست مدتهاست غذایی بمعده اش داخل نشده و بدل ما یتحللی ببدنش نرسیده رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد تازیانه برداشته کتکش میزنیدکه بدود و از خندق جست وخیز نماید واین بدبختی که بواسطه مرض و نخوردن غذا همه روده هایش خشکیده و امعاء و احشایش از کار افتاده یك ران شتر نیم پخته بدهانش فرو میکنیدکه ببلعد . واضح است نتیجه آن دوا واین غذا چه‌خواهد شد طبیب حاذق‌که تشخیص مرض داد اول باستعمال دارو های مفیده دمبدم می پردازد اگر ازگلو نتوانست تزریق میکند آبگوشت غلیظ روانی بدوا آهسته آهسته بحلقش میچکاند تاکم‌کم قوت بگیرد بعد زیر بازو هایش را میگیرند روزی چند قدم توی اطاق راهش میبرند پس ازآن بحیاط و باغ آورده ملایم میگردانند تا وقتی که تدریجاً قوت دویدن واستعداد جست و خیز را پیدا کنند

امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله (آنطوریکه درتمام ملل متمدنه سعادتمند وجود دارد) در ایران همان حکایت تازیانه زدن وران شتر طپانیدن است . خدای قادرعالم گواه استکه دراین عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست فقط قصدم حق‌گویی وتوضیح ریشه مسئله‌است لاغیر. همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیابانهای طهران نیست کوه دارد ، کتل و جنگل دارد ، ماهور دارد ، سباع دارد، وحوش دارد، الوار واکراد دارد، شاهسون دارد، قشقایی دارد ... این حرفها که در همه جای دنیا عصاره سعادت وشرافت وافتخار است بعقیده بنده در ایران امروز مایهٔ هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگرخواهد بود زیرا که برای استقرار واجرای ترتیبات جدیده هنوز علم و استعداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالیه را از انظار میبرد نتیجه پیداستکه چه میشود! کبك نشدیم کلاغی‌هم ازیادمان رفت! فرض بفرمایید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی بمیل خاطر و کمال رضایت باین مملکت دستخط آزادی‌کامل مرحمت بفرمایید وبشخص محترم مقدس



پ ۲۲

ناصر الملك

حضرت مستطاب حجة الاسلام عالی امر شود مجلس مبعوثان تشکیل بدهید چه خواهید کرد اقلا هزار نفرآدم کامل بصیر بمقتضای عصر آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارید تا این یك مجلس تشکیل یابد حالا سایر شعب و ادارات که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند استدعا میکنم از روی بیطرفی و بیغرضی چنانچه شیوهٔ طبیعی حضرت عالی است نه از روی طرفداری و خاطرخواهی دویست نفر آنطور آدم برای بنده بشمارید اما این را هم فراموش نفرمایید اگرکسی تمام اشعار عرب و عجم را از حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص محتاج بفرهنگ و قاموس باشد و تمام لغاتش ازمقامات حریری باشد برای عضویت آن مجلس کافی و قابل نیست بلکه

اشخاصی باید باشندکه وقتی ازایشان بپرسند چه جهت داردکه روز بروز پول ما در تنزل است و حال آنکه نقره اش از نقره فرانك ومارك وشلینك‌وین و روپیه بیشتر بار ندارد صحیحش را بگوید وچاره‌اش را هم بداند یااز سایر شعبات سیاسی ومالیاتی و تجارتی و فلاحتی ونظامی آنچه امروز بکار زندگی و ترقی یك ملتی میخورد همه را بتواند بمطرح مذاکره و حل وعقد بیاورد گمان بلکه یقینم اینست و بر صحتش قسم میخورم که اگر از روی انصاف بخواهید انتخاب بفرمایید در تمام ایران یك صد نفر نمیتوانید پیدا کنید پس برای چه فریاد میکنید ؟ . . برای که سنگ بسینه میزنید ؟. خوب نتیجه این دراز نفسی های بنده چه شد ومقصود بنده چه چیز است ؟ مقصودم اینست‌که حضرت عالی را از این اقدامات غیورانه‌که خیر وسعادت وافتخار ملت منحصر به نتیجه آن است بازدارم؟ نه والله مقصودم این است‌که طرفداری تملق‌آمیزی از دولتیان بکنم ؟ نه بالله ـ بلکه میخواهم این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجه صحیح بشود دراین صورت اگر اجازه بدهید راهش را عرض میکنم بشرط آنکه از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمایید آیا این این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدیده آدم لازم داریم (یعنی عالم بعلوم عصر جدید) والله عالم لازم داریم . بالله عالم لازم داریم . بقرآن عالم لازم داریم . به پیغمبر عالم لازم داریم . بمرتضی علی عالم لازم داریم . به اسلام به کعبه به دین بمذهب عالم لازم داریم . عالم لازم داریم عالم لازم داریم ! ! ! !

پس معلوم شد و تصدیق میفرمایید که منتها وسیله ترقی و مساوات و عدالت و سعادت و سیادت و سر افرازی بوجود علم و عالمین بمقتضیات عصر است دراین صورت ملت ایرانی درروز حساب در پیشگاه عدالت کامله مطلقه باحضور جد بزرگوارت دامان حضرتت را خواهند گرفت و عرض خواهند کرد الهی خیر وسعادت ما در دست پادشاه نبود در دست اتابکها وصدور نبود ودر دست وزراء نبود فقط در دست آقایانی که میتوانستند و نکردند و ما را در ذلت و بدبختی و اسارت در دست ملل اجنبی باقی گذاردند حضرت عالی هم جواب عرض خواهیدکرد بارالها همه‌را میدانیدکه من ورفقای من‌همه‌قسم اقدامات کردیم حضرت عبدالعظیم رفتیم کاغذ های سخت نوشتیم جوابهای سخت شنیدیم

چه شبها باتزلزل بروز آوردیم چه روزها که باتحمل ناملایمات شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ما چیست ملت جواب خواهند گفت تمام این اقدامات شما ناصواب بود و شالوده و بنایتان برآب بجهت اینکه ازراهش برنیامدید. راهش این بود که اول ما را عالم بمقتضیات عصر و زمان بکنید واز جهل و عمی خلاصی بخشید که بالطبع با نور علم لوازم شرف و نیکبختی خود را فراهم کنیم و بعد با شرحی که ذیلا بعرض خواهد رسید استدلال میکنند و بثبوت میرسانند که وسیله تعمیم علوم فقط در دست آقایان علماء بود لاغیر آنوقت یقین دارم حضرت مستطاب عالی جوابی نخواهید داشت - این فقره را تمثیلا عرض کنم بعد باصل مطلب بپردازم امروز حالت آقایان علماء یعنی آنهاییکه با حضرت عالی هم عقیده هستند و درد دین و وطن و ملت دارند و دلشان میخواهد این ملت را باوج سعادت برسانند یقین مثل حال کسی است که در انبار های متعدد همه قسم حبوبات و ارزاق و گوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد وخود بایك جمعیت کثیری ازعیال واطفال ازگرسنگی نزدیك بهلاکت واین در وآن در برای یك گرده نان تکدی نمایند یا مثل کسیکه تمام لوازم طعامی را در دیگ ریخته و حاضرکرده زیر دیگ را هم هیزم چیده دریك دست دسته گونی و در دست دیگر چراغی گرفته بدر خانه های همسایه برای یك گل آتش میدود که زیر دیك را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد گون را روی شعله چراغ بگیرد مشتعل میشود.

اعطای حکم بمثال بس است این مطلب را عرض کنم و عریضه را بدعای وجود مبارك ختم‌نمایم هیچیك ازدول متمدنه بمنتها درجه عزت وسعادت نرسیده مگر وقتی که دولت و ملت باهم متحد شده دلشانرا بروی هم گذارده باتفاق رفع نواقص خود را نموده اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت و ملتی دست نداده مگر وقتی که افراد و اجزای آن ملت بنور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند.

هیچ پادشاهی و امپراطوری بطیب خاطر اقتدار خود را محدود وملت را شریك سلطنت و طرف مشورت قرارنداد مگر اعلیحضرت میکادوموتسوایتو امپراطور ژاپون و طلوع کوکب اقبال ژاپون از عجایب واقعات روزگاراست وامروز برای سرمشق ملل غافل خواب آلوده هیچ نمونه بهتراز ژاپون‌نیست.

(در اینجا سخن درازی از ژاپون و مشروطه آن میراند)

چند مدرسه ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جزاسم بی رسم چیزی نیست و جهت اینکه نتوانسته اند مثل میکادو کار را از پیش ببرند بعقیده بنده اینست که چون میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد ملیت ژاپون او را الوالامر میدانند نفاذ فرمانش بیشتر و موانعش دراجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود پس تأسیس مدارس ملی درایران تکلیف آقایان علمای روحانی و رؤسای مذهب است از حسن اتفاق وباطن شریعت مطهره اسلامیه اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم بطوریکه درایران فراهم است درهیچ جای دنیا نبوده است سایر ملل وقتی که از خواب بیدار شده بخیال تعلیم و تربیت ملت افتادند چه زحمتها کشیدند چه جانها کنندند تایك مدرسه ایجادکردند ولی در ایران امروز هزاران مدارس ملی حاضر وموجود استکه همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه است فقط درطهران قریب یکصد وسی و پنج مدرسه ملی بزرك و کوچك داریم در سایر بلاد ایران حتی قصبات مدارس ملیه موجود استکه روی هم باید سه هزار مدارس درتمام ایران داشته باشیم منتهی از سوء اداره آنها تمام این وسایل نازنین ضایع و عاطل مانده بقدر دیناری برای ملت فایده ندارد فلان گاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی درسن بیست سالگی داخل مدرسه میشود حجره را معطل میکند حاصل موقوفه را مصرف میرساند در هفتاد سالگی نعشش را ازمدرسه بیرون میبرند درصورتیکه هنوز در ترکیب میم الکلمه مبهوت و مات است و با روز اول فرقی نکرده واین مدارس ملی را بصورت تنبل خانه درآورده اند دراین مدت کدام مجتهد مجاز از مدارس ایران خارج شده است بنده عرض نمیکنم ترتیب مدارس را برهم بزنند که مخالف شریعت ومنافی با نیت واقف شده باشد بنده باجرئت میتوانم قسم بخورمکه ترتیبات حالیهٔ مدارس ملیه هیچکدام با نیت اصلی واقف موافق نیست پس باندك اهتمام وهمت آقایان علماء ممکن است تمام‌این مدارس مصداق صحیح پیدا کند و مدرسه ملی بشود نه‌کاروانسرا و مهمانخانه و آن کاری که درید قدرت آقایان است این است که همه باهم متفق شده پرگرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و درسهای مدارس بنویسند مدت ودوره تحصیل را معین کنند همین دو فقره را منظم کرده و لوازمش را فراهم نمایند... ودرآن

فهرست برای هر مدرسه یك دوره ازعلوم عصر جدید را مجبوری قراربدهند دوازده سال نمیگذرد که دو طبقه شاگرد های فارغ التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد آنوقت مملکت ایران بقدر کفایت آدم عالم خواهد داشت که بتواند این حرفهایی‌که امروز میزنند وابدا ثمر و فایده ای ندارد از روی علم و بصیرت بموقع اجرا بگذارند .

بخدای متعال خون از دلم جاری میشود وقتی که فکر میکنم این همه استعداد حاضر و وسایل موجود این‌طور عاطل مانده و ضایع میشود اگرچه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیارکار سهل وآسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی بقدری مهم وبزرگ است که مؤسسین آن و اسم بزرگوارشانرا باهزار سلام وصلوات ذکرکنند .

گوهر یگانه این خیال مقدس را من بنده بحضور مبارك تقدیم کردم و بعقیده خودم درعالم انسانیت و اسلامیت دارای اجر جمیل خواهم بود حالا شرح و بسط وموشکافیها وترتیب مفصل ابنکار بزرك بسته بمذاکرات ومجالس عدیده است چون این بنده اسباب ژلاتین و محرر و میرزا ندارم و ضعف باصره‌ام نیزمانع‌ازتحریر زیاداست استدعا میکنم سواد این‌عریضه بنده‌را ازلحاظ انور سایر آقایان برزگوار هم‌که باحضرت عالی دراین افکار عالیه متفق هستند بگذرانید زیاده سلامتی وعزت واقبال وجود مبارك حضرت عالی و همه آقایان عظام را طالبم .

بنده دولتخواه وطن پرست ملت دوست٠٠٠٠٠گم نامت

کشته شدن سید عبدالحمید

بدینسان کوشندگان ودولت ، در برابر هم‌پافشاری می‌نمودند ، وپیدا بودکه بیباکی عین‌الدوله ، میانه را بهم زده ، وداستانهای دیگری پیش خواهد آورد. حاجی شیخ محمد واعظ ، گذشته از کار هاییکه‌کرده بود ، در این روز ها زبان خود را نگه نمیداشت ، و در منبرها بنکوهش از کار های عین‌الدوله می‌پرداخت . عین الدوله دستور داد او را بگیرند ، روز چهار شنبه نوزدهم تیرماه (۱۸ جمادی الاولی) دو ساعت از روز گذشته‌بهنگامیکه حاجی شیخ‌محمد سوارخر خود شده وهمراه یکتن‌نوکر میرفت ، در کوی سر پولك ، ناگهان احمد خان یاور ، با یکدسته از

سربازان ، از پشت سر ، با شتاب رسیدند . حاجی شیخ محمد چون آنان را دید لگام خر را کشیده ایستاد . احمد خان فرا رسیده گفت : « بسم‌الله برویم » . پرسید : « من کیستم و آنگاه کجا برویم ؟ » گفت : « شما حاجی شیخ‌محمد واعظ هستید ، و می‌باید با ما بخانهٔ عین‌الدوله برویم » دانست که نافهمیده نگرفته‌اند وناگزیر شده خودرا بآنان سپرد . سربازان گرد اورا گرفتند ، و رو بسوی خانه عین‌الدوله روان گردیدند ، ولی چون بنزدیکی مسجد و مدرسهٔ حاجی ابوالحسن معمار رسیدند ، طلبه های مدرسه از چگونگی آگاه شدند ، و بهمدستی مردم بازارچه جلو را گرفتند . احمد خان نخواست با آنان زور آزماید ، و حاجی شیخ محمد را از خر پیاده گردانیده ، در قراولخانه که در آن نزدیکی می بود بند کرد . مردم در پیرامون قراولخانه انبوه شدند ، و در این میان آگاهی به بهبهانی رسید ، و او پسرخود سید احمد را با کسانی ، برای رهانیدن او فرستاد . از رسیدن ایشان مردم بدلیری افزودند ، و ادیب‌الذکرین کرمانی مردم را شورانید وخود پیش افتاده بقراولخانه تاختند ، و با زور بدرون رفتند و حاجی شیخ محمد را بدوش برداشته و روانه گردیدند . احمد خان فرمان شلیك داد . سربازان شلیك‌هوایی کردند وتنها یك تیر بران ادیب‌الذاکرین خورد و اورا بزمین انداخت. ولی بازبرخاسته روانه گردید .

دراین میان سید عبدالحمید نامی از طلبه ، از درس باز میگشت و بهنگامه فرا رسید وچگونگی را دید و در جلو احمد خان ایستاده بنکوهش او پرداخت : « تو مگر مسلمان نیستی ؟ ! چرا فرمان شلیك دادی ؟ ! . . » احمد خان برآشفته تفنك یکی از سربازان راگرفت و رو بسوی سید نشانه رفت . تیر از پستان چپ سید خورد و از پشت سر بدر رفت و در زمان بزمین افتاد . مردم اورا هم برداشتند وهمگی با هم بمدرسه‌شتافتند . ادیب‌الذاکرین باپای خونین یکسو افتاده ، وتن‌خونین سید را در یکسو نهادند . سید هنوز جان میداشت وآب برای خوردن خواست ، ولی تا بیاورند درگذشت .

حاجی شیخ محمد خون اورا بسر و رو مالید ، و بشیون و فریاد



پ ۲۳
مرالسلطنه

برخاست ، و مرد و زن همه بناله و شیون پرداختند . در این هنگامه سیف الدین میرزا مدیر توپخانه با یکدسته قزاق رسید . اینان بیاری احمد خان آمده ولی دیر رسیده بودند ، وچون هنگامه را دیدند ،کشته سید را برای آنکه دردست مردم نباشد ، برداشته وروانه گردیدند. مردم

ترسیدند ادیب الذاکرین را هم ببرند ، اورا برداشته بخانه‌اش رسانیدند. دراین هنگام صدر العلماء با دسته ای سید وطلبه بآنجا رسید . شورشیان ازدیدن اوبدلیری افزوده ، وعلی کوهی نامی ازجوانان ، باکسانی از دنبال قزاقان شتافته وبآنان رسیده و با زور و کشاکش ، کشته سید را از دست ایشان گرفتند و باز آوردند .

صدرالعلماء دستور دادکشته سید را بردارند وبسوی مسجد آدینه روانه گردند . مردم بآن انبوهی جنازه را برداشته ، با شیوه وناله روان گردیدند . کم کم بشهر آوازه افتاده وکوشندگان ازهرسوی‌شهر می‌شتافتند. بازارها وکاروانسراها و تیمچه ها بسته میشد . بدینسان شورشیان بمسجد جامع در آمدند . از علماء نخست بهبهانی ، وسپس شیخ محمد رضای قمی ، وسپس طباطبایی هر یکی با دستهٔ بزرگی بآنجا آمدند . بدینسان درپایتخت ایران‌شورش بزرگی برخاسته ومردم در برابر دولت‌ایستادند . یکدسته ازپی علماء رفته هرکه را می‌یافتند بمسجد می‌آوردند . امروز حاجی شیخ فضل‌الله نیز باینان پیوست ، و با دسته ای بمسجد در آمد . جز امام جمعه که در شهر نمی بود ، همهٔ‌علمای بزرك ، خواه وناخواه، همراهی نمودند . بازرگانان و بازاریان همه می بودند و می کوشیدند . بزازان چادر بزرگی آورده ودرحیاط مسجد افراشتند ، وسماور وافزار وکاچال آنچه درمی‌بایست ازخانه‌ها آوردند . در این پیش آمد نیز زنان پا درمیان می‌داشتند ودرآوردن ملایان بمسجد بامردان همراهی مینمودند . درمسجد نیزکسانی ازآنان می‌بودند .

علما گفتگوکردند چه بایدکنند ، و براین نهادندکه بر پا شدن «عدالتخانه» را بخواهند و تاخواست خودرا پیش نبرند ازمسجد بیرون نروند . کسانی می‌گفتند : برداشته شدن عین‌الدوله را بخواهیم ، طباطبایی گفت : « اگر عدالتخانه را برپا نمودیم دیگر عین الدوله داخل آدمی نیست » .

کشته سید را شستند و در میان مسجد گزاردند. کسانی از مردم بشیوهٔ آن روزی ، گرد او را گرفته و «نوحه» خوانده و سینه می‌زدند.

در بارهٔ او شعرهایی بسوگواری سروده شده که چون براون و دیگران یاد آنها کرده اند ما نیز چند بیتی را بنمونه می‌آوریم :

غافل ز ره رسید و ز هنگامه بی خبر
انگشت حیرتش بشد آنگـاه در دهن
چشمش بسوی معرکه افتاد محو و مات
از کار های چرخ و ز غوغای مرد و زن
ناگاه بـی ملاحظه سلطان فوج دون
تـیری زد آتشین بتن شمع انجمن
مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت
وز پشت او بدر شد و جانش شد ازبدن
از نو حسین کشته ز جور یزیـد شد
عبدالحمید کشتهٔ عبدالمجید شد (۱)
بادا هزار مرتبه نزد خـدا قبول
قربـانی جدید تو یا ایها الرسول

داستان مسجد آدینهٔ

پسین آنروز، یکدسته سرباز، از لشگرگاه‌بشهر در آمدند و در خیابانها چاتمه زده و بنگهبانی پرداختند. شب پنجشنبه ازسوی دولت جار کشیدند: «هر کسی که فردا دکان یا حجرهٔ خودرا باز نکند کالایش تاراج وخود او کیفر خواهد یافت». از ساعت پنج شب تا نزدیکی بامداد، جارچی درخیابانها وگوچه ها میگردید و این جار را میزد.

فردا، مردم چون ازخانه بیرون آمدند، درخیابانها و سرگذرها سربازان وتوپچیان‌را فراوان‌دیدند. بویژه درپیرامونهای‌سرای شاهی(ارك) و سبزه میدان، و در بازار های پیرامون مسجد آدینه، که دسته هـای انبوهی را آماده یافتند. عین الدوله بیم جنك میداشت و بدور اندیشی، همهٔ لشکر را بدرون شهر آورده بود. درجاییکه دو سید ودیگر سران کوشندگان، از چنین اندیشه ای بسیار دور می بودند، و پیشرفت کار خودرا جز از راه ایستادگی بآرامش، نمیخواستند. راست است کسانی

(۱) عبدالمجید نام عین الدوله می‌بود.

از آنان تپانچه و برخی افزار همراه می‌داشتند، وکار بیخردانه سید محمدرضای شیرازی را خواهیم آورد، ولی این جز از آن بود که سران در اندیشه جنگ باشند.

کسانی خرده گرفته اند که چرا جنگ نکردند، وچرا از پیش از آن، افزار نبسیجیدند؟!. ولی این خرده از روی فهم و اندیشه نیست. کسان جنگ ندیده، اگرهم انبوه باشند جنگ نتوانند، و ایستادگی نیارند. کسانیکه بر سر دو سید گرد می‌آمدند اگر برزم برخاستندی نتیجه جز آن نشدی که پس از یکی دو شلیك بگریزند و گروهی در میانه کشته گردند، و از آنسوی عین الدوله بهانه پیدا کرده سران را بگیرد و هریکی را بجای دور دیگری فرستد. بهتر همان بوده که کرده‌اند.

امروز عین‌الدوله با یکدسته سواره در پیرامون خود، همراه امیر بهادر و نصرالسلطنه، از نیاوران بشهر آمد. میخواست از چگونگی نیك آگاه گردد، و از نزدیك بچاره کوشد، وچون با همراهان بگفتگو نشست، چنین نهادند که در برابر شورش ایستادگی نمایند، و زود بکار برند. این بود اوکسی بمسجد فرستاد وبعلماء پیام داد: شما بروید بخانه های خود، تا ما درخواست شما را بکار بندیم. آنان دلیرانه پاسخ دادند: «مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که پس از این کسی ظلم وتعدی نکند، وچون عین الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجرا نمی‌نماید پس خائن دولت وملت است وباید از مسند وزارت برخیزد».

عین الدوله دانست که دشمنی با خود اوست، و در ایستادن وزور بکار بردن پا فشارتر گردید. امروز از بیرون آمدن زنان جلو گرفتند، وهر که را از ایشان می دیدند می‌گرفتند و درقراولخانه نگه میداشتند. زیرا دیروز میانهٔ یکدسته از آنان، با سربازان و قزاقان کشاکش رو داده بوده.

امروز با همه جار دولت جز از نانوایان و مانند آنان کسی دکان خود را باز نکرد و درمسجد و پیرامون های آن، انبوهی بیشتر گردید. پیش از نیمروز ختم سید عبدالحمید را برداشتند و روضه خواندند، و واعظانی بمنبر رفته از عین الدوله وکارهای او بد گفتند، و هنگام‌پسین



پ ٢٤
شیخ مهدی واعظ

بزازان بیك کار دیگری بر خاستند ، و آن اینکه پیراهن خونین سید را بسر چوبی بسته و آن را بیرق کرده و درپیرامون آن دسته بستند ، و بشیوهٔ دسته های سینه زنی آنروزی ، نوحه خوانان وسینه زنان ، بتکان آمدند : «محمد ، یا محمد ، یا محمد ، برس فریاد امت یا محمد .» نخست چند بار درمسجد گردیدند وسپس ببازار بیرون آمدند و در پیرامونهای مسجد شاه ومسجد آدینه گردیده و دوباره بازگشتند . در این کار ها ، یکی از پیشگامان میرزا مهدی پسر حاجی شیخ فضل الله میبود و از این ، دو نتیجه می‌خواستند : یکی آنکه مردم بتکان آیند و هوای مسجد تازه گردد . دوم باشد که سربازان و توپچیان را بسهانند و دلهای آنان

بسوی خود گردانند .

شب آدینه را علما و سران ، در مسجد ماندند و بیشتر شب را هم با روضه و دعا و نماز بسر بردند ، و چون خوابیدند بامدادان باز برخاسته درپشت بام وآن پیرامونها ، آواز بنماز و دعا بلند گردانیدند و برخی از ایشان بانگ «یا الله» میکشیدندکه سربازان شقاقی که در آن پیرامون ها میبودند بشنوند .

روز آدینه ، باز مردم درمسجد و درپیرامون های آن انبوه شدند، و فزونی مردم تا بجایی بودکه پشت بامها را نیز گرفتند . از آنسوی دولت نیز بشماره سرباز و توپچی افزود وچهار سو و آن پیرامونها را پرگردانید. امروز ، باز ختم سید عبد الحمید را می داشتند و روضه می خواندند .

این را میباید بگوییم‌که آن روز ، یکی از کار های همیشگی ایرانیان « روضه خوانی » میبود ، و بهر کجا که یك دسته ای فراهم آمدندی ، و هرانجمنی یا بزمی‌که بودی ، بایستی روضه خوانی باشد ،و یاد کربلا و داستان آن بمیان آید و بگریند ، تا آنجاکه کسانی در عروسیها نیز « روضه » میخوانانیدند . در این نشست های کوشندگان هم ، چه بهنگامیکه در عبدالعظیم می بودند ، و چه زمانی‌که بتهران باز گشتند ، و چه اینهنگام که در مسجد آدینه می نشستند - همیشه روضه‌خوانی میشد . بویژه که داستان کشته شدن سیدی بمیان آمده ، و این خود انگیزهٔ جدایی برای « روضه خوانی » وسوگواری بکشتگان کربلا میبود .

امروز هم کسانی دسته های سینه زنی پدید آوردند . بدینسان‌که از پیراهن و دستار سیدکشته شده ، دو بیرق ساختند ، و دو دسته‌پدید آورده و هریکی را بدنبال یکی از بیرقها انداختند ، و باز میخواستند بیرون آیند و دربازار ها گردیده و سینه زده و بازآیند . بهبهانی‌خرسندی نمیداد ومیگفت : باشدکه نگزارند و یا شلیکی کنند . گفتند : دیروز رفتیم و کسی جلو نگرفت . علماء گفتند : سربازان دیروزی را دور تر برده اند واین سربازان‌که امروز درپیرامون مسجد میباشند ازفوج‌دیگری

هستند و باینان دستور شلیك داده شده . گفتند : ما که افزار جنگی بدست نمیداریم تا کسی بما شلیك کند . بدینسان برای بیرون رفتن پا فشردند .

راستی این بود که گمان نمیکردند سربازان بسید وملا شلیك کنند، واز آنسوی درمسجد بتنگنا افتاده واز بیکاری دلتنك گردیده میخواستند تکانی بخود دهند .

دستهٔ نخست راه افتاد : انبوهی بچه سید در جلو ، وگروهی از سید وطلبه ، عمامه ها را بگردن پیچیده وقرآنی بدست گرفته ، در پشت سرآنان ، وسینه زنان درپشت سرهمگی . بدینسان از مسجد بیرون آمده و رو بسوی چهار سو پیش رفتند . ولی بچهار سو نرسیده ، سربازان جلوشان را گرفتند . اینان خواستند گوش ندهند ، و ازپشت سر نیز مردم فشار می‌آوردند و ناگهان سرکرده فرمان شلیك داد . سربازان تفنگها را سر ببالا گرفته شلیکی کردند . مردم بهم برآمده و پس نشستند ، و در این میان بچگانیکه در پشت بام میبودند بسربازان سنگ پرانیدند . سرکرده دو باره فرمان شلیك داد . سربازان باز شلیك کردند ، و این بارکسان بسیاری تیر خورده و بزمین افتادند ، و دیگران سراسیمه و درهم روگردانیده با فشار خود را بمسجد رسانیدند . هنگامهٔ شگفتی برخاست . زنان و مردان بهم آمیخته و هر یکی جستجوی کسان خود میکرد و فریاد وناله ازهرسو بر میخاست . انبوهی از زنان و مردان گرد علما را گرفتند و بیخویشتن میگریستند و مینالیدند و دیرگاهی گذشت تادوباره سامان وآرامش بجای خود برگشت .کسانی میخواستند با افزار کمی که میداشتند بجنك برخیزند و علماء نگزاردند .

ازکشتگان دو تن را بیرون آورده بودند : یکی سید مصطفی پیشنماز و دیگری حاجی سید حسین. این یکی را بمسجد آوردند. پیر مرد نیکی میبود ، و او نیز تیر از سینه خورده بود . چند کسی هم زخمی میبودند .

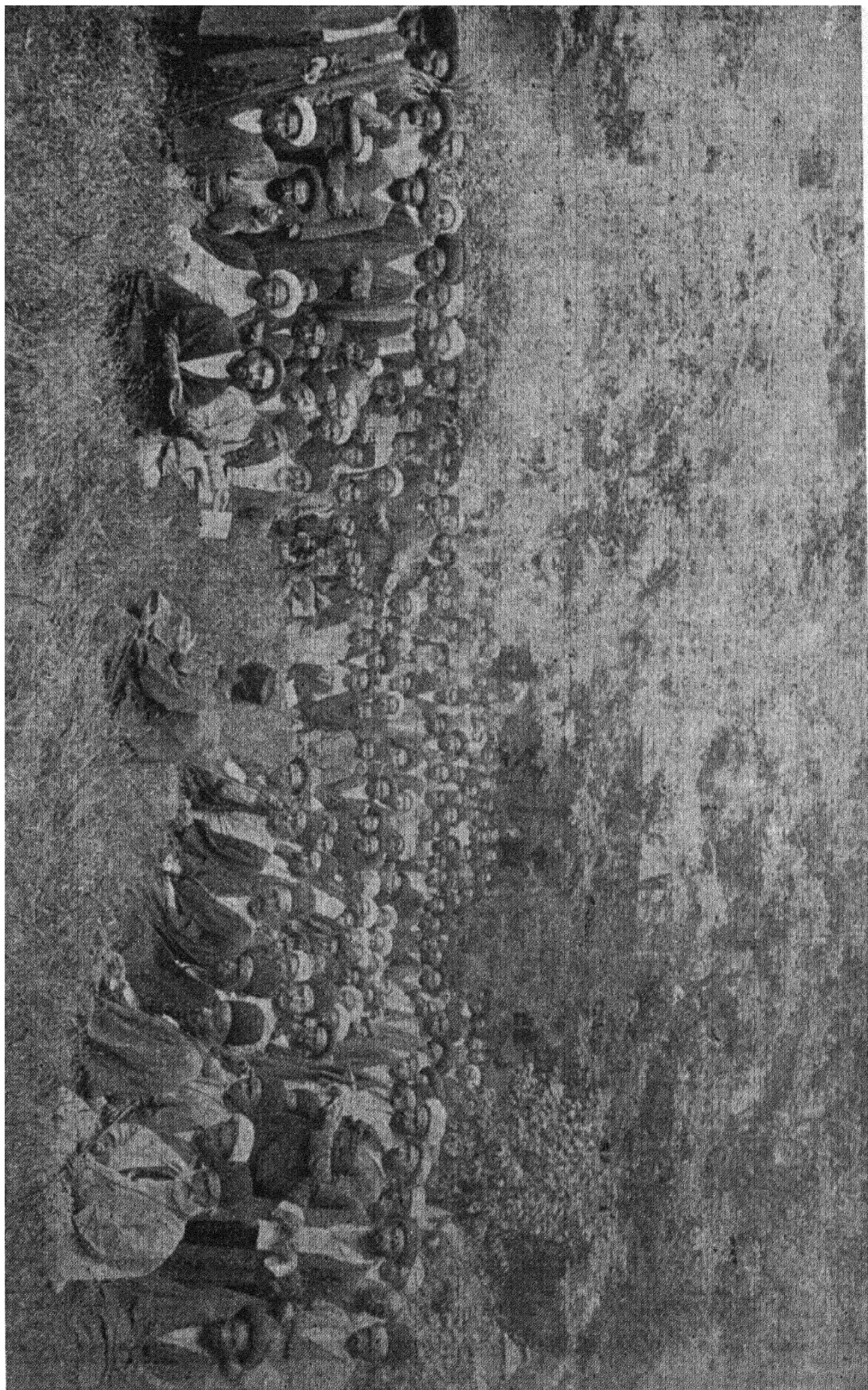
شمارهٔ کشتگان را کسی نیك ندانست . زیرا مردم چون گریختند هرکه افتاده بود ، چه کشته و چه زخمی ، سربازان از زمین برداشتند

و از میان بردند ، و بی آنکه بزخمیان چاره کنند همه را بانبار کشیدند و شبانه چندگاری را پر از کشتگان گردانیده ببیرون شهر فرستادند . هوا خواهان دولت شماره آنان را دوازده تن نوشته اند ، ولی دیگران میگویند از صد تن بیشتر بودند .

سر رشته دار این کارها از سوی دولت نصرالسلطنه میبود و علیجان نامی از بستگان او ، کوشش فراوان مینمود و از امروز نام در آورد . پس از این پیش آمد نصرالسلطنه و سیف الدین میرزا آمدند و در چهار سو نشستند که از نزدیك فرمان دهند و بکار ها سرکشند ، و یکتن میرپنج را با پنجاه تن توپچی فرستادند که در پشت بام بازارسنگر بندند ، و ازآنسوی یکدسته تفنگچی‌را بالای «شمس‌العماره» ، که سرکوب مسجد است ، فرستادند . سپس آب روانی را که‌ازمسجد میگذرد برگردانیدند و آب از مسجدیان بریدند .

دراین میان ، درمسجد یکداستان دیگری رخ داد ، و آن اینکه چند ساعت پس ازپیش آمد شلیك وکشتار ، که تازه دلها آرام‌گرفته و رنگها برخساره ها باز گردیده بود ، ناگهان از میان مردم آواز تپانچه ای برخاست و دو تیر ، یکی پس از دیگری ، در رفت . مردم چنین دانستند که سربازان بمسجد ریخته اند و دراینجا هم شلیکی‌خواهند کرد . این بود سخت بهم برآمدند و رو بگریز آوردند ، و هرکسی پناهگاهی میجست . علماء هم با رنگهای پریده و دست وپای لرزان ، از صحن مسجد بایوان و شبستان گریختند ، وهریکی در جستجوی فرزندان وکسان خود بودند .

در این هنگام از شادروان بهبهانی رفتاری دیده شد که دلیری و بزرگی اورا نیك میرساند . بدینسان که بیدرنك خودرا بروی یك‌بلندی رسانید ، وسینهٔ خودرا بازکرد ، و رو بمردم گردانیده بآواز بلند چنین گفت : « ایمردم نترسید ، واهمه نکنید ، اینها کاری داشته باشند با من دارند ، این سینهٔ من ، کجاست آنکه بزند؟! . . شهادت‌وکشته شدن ارث ماست . » ، چندان ایستاد و از اینسخنان گفت که مردم را دوباره باز گردانید و بدلها آرامش باز آورد



پ ۲۵

در این روز(۱) یك کار نابجایی از سید محمد رضای شیرازی‌سر زد، و آن اینکه بقزاقی رسید و با تپانچه تیری باو زد، که پس از چند ساعتی با همان زخم درگذشت. اینمرد را نیك خواهیم شناخت، وهمیشه کارهایش نا بجا، وهمیشه زیانش بیش ازسودش بوده.

پراکنده شدن مردم ازمسجد

این پیش آمد ها، ازیکسو سختی عین‌الدوله‌را در کار، و بیباکی اورا از خونریزی نشان‌داده، و ازیکسو ترسندگی مردم و ایستادگی نیارستن آنان را هویدا میگردانید، و رویهمرفته یك آینده بیمناکی دیده میشد. اگر سربازان بمسجد تاختندی انبوه مردم نایستاده گریختندی و اگر نتاختنه و بهمان گرد فرا گرفتن و نان و آب را بستن بس کردندی، و چندروزی همچنان ایستادندی، مردم بخود دلتنك شده‌وکم کم روبپراکندگی آوردندی، و داستان باخواری وسر افکندگی بپایان آمدی.

اگرچه آنروی پیش آمد هم درخور اندیشه میبود: در جاییکه کار باینجا رسیده و انبوهی از مردم، بخودکامگی شوریده و در میانه خونها ریخته شده بود، دیگر خودکامگی ماندنی نمیبود، ودیر یازود، میبایستی از میان رود. چیزیکه‌هست عین‌الدوله ازچنین اندیشه ای بس دور میبود، و این زمان مظفرالدینشاه، جز افزاری در دست او شمرده نمیشد. عین‌الدوله درس از پیش آمد های روسستان میگرفت. زیرا از دیرباز، در آنجا آزادیخواهانی پیدا شده وبسختی میکوشیدند و خونها میریختند، ولی‌دولت ایستادگی نموده با زورجلو میگرفت. این‌میخواست همان راه‌را رود، و سنگر بستن در پشت بام بازار وتفنگچی فرستادن ببالای شمس العماره، از خواست درون او آگاهی میداد.

پس چه بایستی کرد؟.. در اینجا هم دو سید بچاره بخردانه نیکی برخاستند. بدینسان که چون در این میان، باز کسانی از سوی دولت میآمدند و چنین پیام میآوردند که مردم را پراکنده کنید ومایه

---

(۱) درتاریخ بیداری نوشته «در این دو روز»، ولی گمان ما بیشتر باین روز میرود.

پیکره ۲۵ نشان میدهد سران بست نشینان راکه بحساب نشسته اند

آشوب نباشید، و از خود شاه نامه ای در این باره، با دست پسرش عضدالسلطان، رسید شادروانان بهبهانی وطباطبایی‌همان را عنوان کردند، و از مردم درخواستند که پراکنده شوند. مردم نمی‌پذیرفتند. دو سید پا فشاری نمودند. طلبه ها گفتند: ما از شما جدا! نشویم و مردم را هم نگزاریم بروند و بازار ها را باز کنند. بهبهانی قرآن را بدست گرفته بمردم سوگند داد پراکنده شوند وبازارها را باز کنند. پیامهایی‌را که از شاه و دولت رسیده بود بمردم خوانده و چنین گفت: ایمردم، شما از دولت دادگری خواستید جز با گلوله پاسخ نشنیدید. کاربجاهای سختی خواهد رسید. پس هرچه زودتر است شما بروید.

نزدیك بپایان روز بودکه مردم پراکنده شدند و بخانه های خود رفتند، ونماند درمسجد مگر علما وخویشان و بستگان ایشان وطلبه‌ها، و برخی کسان ویژه ای.

کشتهٔ سید عبدالحمید را که درصحن مسجد بخاك سپرده بودند کشته حاجی سیدحسین رانیز فرستادند در امامزاده زید بخاك سپردند.

شب شنبه برای کوشندگان شب اندوهگین بدی بود. مردم با دلهای شکسته بخانه هاشان برگشته، و از آنسوی علما در مسجد با دسته اندکی مانده اند. امشب لغزشی از میرزا مصطفی آشتیانی سرزد، و آن اینکه ببهانهٔ بیماری مادرش، از مسجد بیرون شد و بخانهٔ امیر بهادر رفت، و با او از در سازش درآمد، وآنشب را درخانهٔ او بسر برد، ولی چون بامدادان همراه کسان او بمسجد باز گشت، دیگران فهمیدند و با او بدگمان گردیدند.

روز شنبه بازار ها باز شد و مردم بکار خود پرداختند؛ ولی سرباز و قزاق وتوپچی همچنان میایستادند وهر سو پر از ایشان‌میبود. امروز با دستور عین الدوله بمسجدیان بیشتر سخت‌گرفتند. بدینسان که اگرکسی میخواست بدرون رود نمیگزاردند، ولی اگر کسی بیرون‌میآمد جلو نمیگرفتند. از نان و آب و دیگر خوردنیها بیکبار جلو میگرفتند.

حبل المتین که این داستان ها را چند ماه دیرتر (پس از داده شدن مشروطه) آورده، در اینجا چنین مینویسد: «بنا بود سرباز بریزد

وچهار نفر را درمسجد زنجیر کنند و ببرند بیرون: یکی آقا سید جمال روضه خوان (واعظ)، دیگری حاجی شیخ محمد واعظ، سوم حاجی شیخ مهدی واعظ، چهارم میرزا باقر روضه خوان (۱)، نمیدانیم بچه ملاحظه این کار را نکردند».

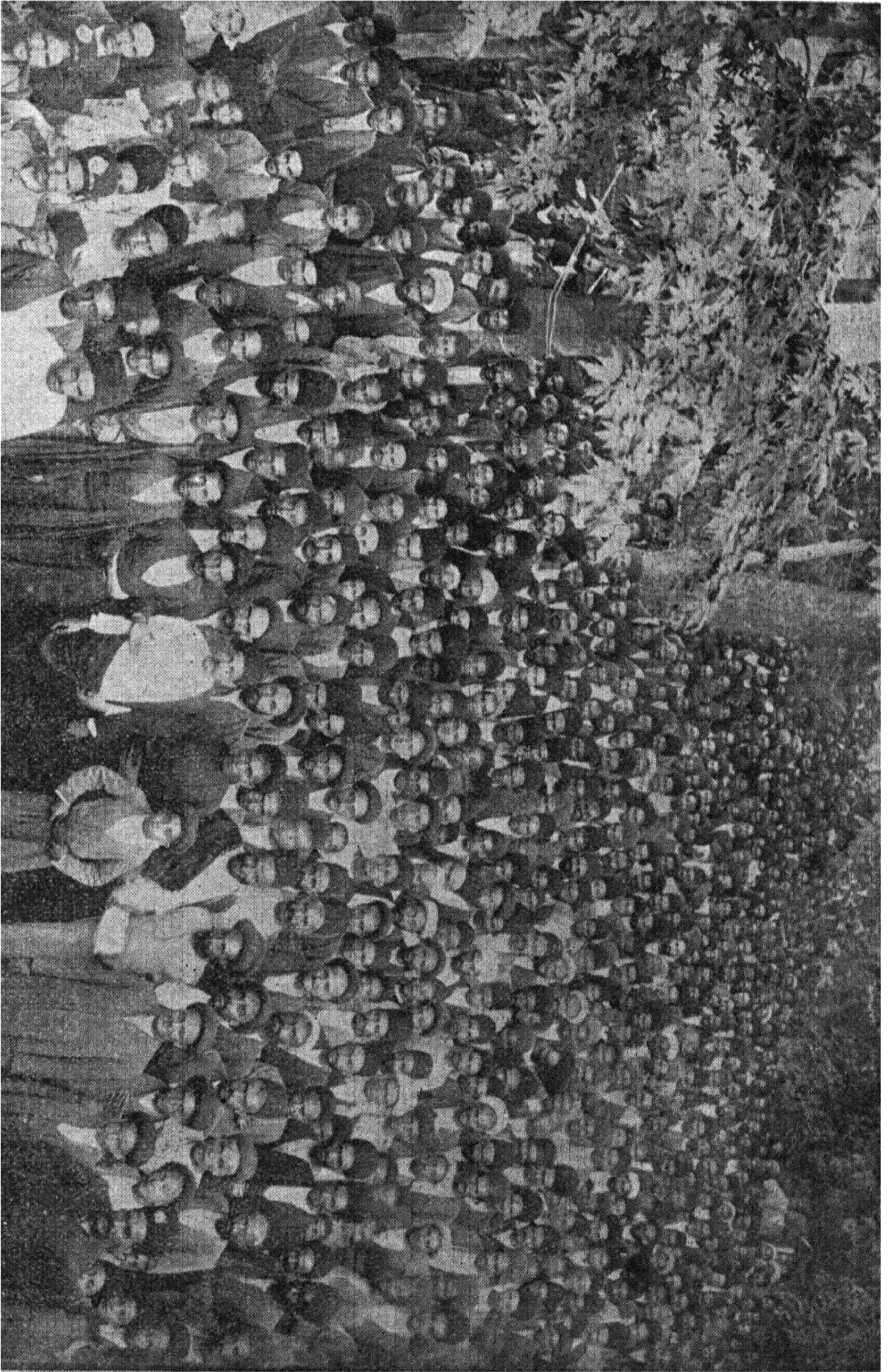
چون نویسندهٔ این آگاهی سید حسن برادر دارندهٔ روزنامه‌است، وچنانکه گفتیم، او این زمان بعین‌الدوله پیوسته و برای او کار میکرد، میتوان گفت که عین‌الدوله چنین آهنگی میداشته. چه این واعظان در منبر بدگویی ازو میکردند وچنانکه گفتیم اورا بسید جمال وحاجی‌شیخ محمد خشم بسیار میبود.

نزدیك نیمروز نصرالسلطنه بنزد علماء آمد وچنین گفت: «من از طرف دولت مأمورم که شما ها را بمنزلهای خودتان ببرم، ولی‌نظر بارادت باطنی خود، شما را با احترام بخانه های خودتان برمیگردانم». آنان مردانه پاسخ دادند: «تا سرباز نیاید وما را مجبور نکند ما از این مجلس ومسجد بیرون نخواهیم رفت. یا باید عدالتخانه برپا شود و یاما را بکشید»، نصرالسلطنه چون ایستادگی آنان را دید دانست که اگر بکاری برخیزد آشوب بر پا خواهد شد، و با همهٔ تندی وبیباکی که درو میبود نرمی نموده و بیرون رفت.

کارآب و نان بسختی رسیده، وکسانی با رنج وبیم، وبخواهش و درخواست از سربازان، در تاریکی شب چیز هایی میرسانیدند ولی نچندانکه ازگرسنگی وتشنگی جلوگیرد. امروز باز بهبهانی بباشندگان پیشنهاد کرد که بروند، وخود را بهر او دچار آسیب نسازند. چنین گفت: دشمنی صدر اعظم تنها بامنست و با شما نیست. شما بروید و خود را رها گردانید. آنان نپذیرفتند و از همراهی باز نگشتند. این روز هم بدینسان گذشت.

یکشنبه بیست و سوم تیر (بیست و دوم جمادی الاولی)، باز بمسجدیان سخت میگرفتند و از رفتن کسی بدرون مسجد، و از بردن چیزی، جلوگیری مینمودند. امروز باز میانجیانی آمدو شد میکردند،

(۱) این را نمیدانیم کیست.



پ ٢٦

و از عین الدوله پیامهای نهانی بکسانی میآوردند . خواست او این بود که پراکندگی بمیانه اندازد ، و دیگران را از بهبهانی جدا گردانیده و ازو کینه جوید . ولی کاری نتوانست و علماییکه میبودند گوش ببیمو نوید او ندادند واز بهبهانی جدا نگردیدند .

در تاریخ بیداری ازشیخ محمد رضای قمی نام میبرد که عین‌الدوله پیام باو فرستاده نوید ها میداد که از مسجد بیرون آید ، و او مردانه ایستادگی نشانداد و نوید را نپذیرفت و بهبهانی دانسته بر او سپاس گزارد .

بدینسان پا می‌فشردند ، ولی خود کار دشوار گردیده و میبایست چاره ای‌کنند . امروز چنین پیشنهاد نمودند : « یا عدالتخانه را برپا کنید ، یا ما را بکشید و بدیگران کاری ندارید ، و یا بما راه دهید از شهر بیرون رویم » پس از آمد و رفت میانجیان ، دولت سومین را پذیرفت و شاه دستخطی بیرون داد که آقایان آزادانه بهر کجا که میخواهند بروند . اینان گفتند : بعتبات خواهیم رفت وباین نام ازشاه پرك خواستند و شب دو شنبه یکساعت از شب رفته از مسجد پراکنده شدند ، وهر یکی با بستگان و خویشان بخانه های خود باز گشتند که بسیج رفتن کنند ، بدینسان داستان مسجد آدینه بپایان رسید .

حبل المتین در اینجا هم بدگهری نموده و یك گفتاری نوشته سراپا بیشرمی . بجای آنکه پیش آمد را بنویسد ، و اگر هم بکوشندگان هوا داری نمینماید ننماید و داستان را چنانکه رو داده بود برشته نوشتن‌کشد، داستان را بیکبار پوشیده داشته و از کوشندکان نامی نبرده ، ودر گفتار تنها بزشت نویسی و دروغ بندی بس کرده . پیداست برادرش سید حسن آن را از تهران فرستاده بوده و میباید گفت : نویسنده همه هوش خودرا در راه بدگهری بکار برده . در آغاز گفتار میگوید : «چون قومی را جهالت دامنگیر ، و ملتی را سفاهت و نادانی گریبان‌گیر گردد ، خیر خویش ندانند ، و بالقاء شبهات مغرضین حرکات وحشیانه کنند ، وسخنان مجنونانه گویند . معلوم است چنین قوم

پیکره ۲۶ نشان میدهد گروه بستیان را

را با چنان حال رستگاری نصیب نشود ، و این‌گونه ملت را با این اطوار چهره خوش بختی ننماید . »

همه گفتارش از اینگونه است و بیشرمانه میگوید : «بیگانگان چون میبینند « شاهزاده اتابك اعظم» ، کارهای کشوررا درست میگرداند و ایران را پیش میبرد ، برای کارشکنی ازو ، اینان را برانگیخته‌اند»، عین الدوله با خودکامگی ایران را درست میگردانیده و بیگانگان از نتیجهٔ کارهای او باندیشه افتاده ومیترسیده اند ! اینست اندازه نافهمی ونادرستی نویسنده یك روزنامه !

کوچیدن علما بقم

همانشب ، بامدادان، بهبهانی وطباطبایی وصدرالعلماء و برخی دیگران ، از شهر بیرون شده آهنك ابن بابویه (در نزدیکی عبدالعظیم) کردند که بازماندگان نیز بآنان پیوندند . همهٔ ملایان و طلبه ها و دیگران که در مسجد همراهی با دوسید کرده بودند ، در این سفر نیز همراهی نمودند و بدرشگه یا باسب یا بگاری نشسته و بایشان پیوستند . نوشته اند کسانی هم پیاده رفتند . آنروز را در ابن بابویه بسر داده ، و شبانه راه افتادند .

حاجی شیخ فضل‌الله که دیر کرده بود ، او نیز بسیج سفر کرده ، دو روز دیگر با بستگانی روانه گردیده در کهریزك بآنان پیوست . عین الدوله بسیار میخواست که‌باری این را نگزارد ، ونتوانست .

رویهمرفته هزار تن کمابیش میبودند ، وچون کم کم راه‌میپیمودند روز سی ام تیر بقم رسیدند ، و با آنکه بنام عتبات بیرون رفته بودند در آنجا رخت بگشادند و نشیمن گرفتند .

از اینسوی در تهران ، بازار ها باز ومردم آرام میبودند . سرباز و قزاق وتوپچی همچنان درشهر میبودند ، و تا چند روز دربازارها بهر چند گامی یك سرباز یا قزاق میایستاد . پنداشته میشد دولت فیروز درآمده و شورش ریشه کن گردیده . ولی نچنان بود ، و مردم برای یك جنبش بزرگتری ، آماده میشدند ، و این هنگام بودکه رو ها باز شده و نام « مشروطه » بزبان ها میرفت . در بیرون جز آرامش دیده

نمیشد . ولی در درون دلها ازشور نیفتاده و یکسو خشم و یکسوبیم، بسیاری از مردم را نا آسوده میگردانید . رفتن علماء بیشتر گران افتاده و خشم مردم را فزونتر میداشت . زنان همین را عنوان کرده در این گوشه وآنکوشه خروشهایی مینمودند . فرصت شیرازی میگوید : «خود من دیدم زنی مقنعه خودرا بر سر چوبی کرده بود و فریاد میکرد که بعد ازاین دختران شما را مسیو نوز بلجیکی باید عقد نماید و الادیگر علماء نداریم » .

با آن دلبستگی که آن روز ، مردم بعلما می داشتند و با آن نیازی که درکارهای زندگانی بآنان میبود، هرگز نشدی که مردم بخاموشی گرایند و رشته آرامش‌را نگسلند . عین‌الدوله بیخردانه ، تنها بزور بس میکرد و نتیجه را نمی اندیشید .

از روزیکه علماء رفتند دروغهایی در شهرپراکنده میشد .گاهی گفته میشد پانصد سواره فرستاده‌اندکه همه را بگیرند .گاهی گفته میشد عین الدوله از نامه ای که طباطبایی باو نوشته بوده بسیار خشمناك است و او را خواهدکشت . از آنسوی کسانی از بازرگانان و دیگران ، که با دوسید از نخست همراهی نموده وشناخته شده بودند ـ همچون حاجی محمد تقی بنکدار وحاجی حسن برادر او و برخی دیگران ـ چون در تهران‌مانده وبقم نرفته بودند ، ازعین‌الدوله بجان وداراك خودمیترسیدند. اینان را از ترس اندیشه ای بسر افتاد ، و آن اینکه بسفارتخانه انگلیس روند و بستی نشینند . در آنزمان در ایران ، بجایی پناهیدن و بستی نشستن ، و دارنده آنجای را بمیانجیگری برانگیختن ، یکی ازشیوه‌های شناخته میبود . این کار را با امام زاده ها ومسجد ها کردندی ، با خانه های مجتهدان کردندی ، با تلگرافخانه های دولتی کردندی . اما با سفارت خانه ها جز چند بار رخ نداده بوده ، آنچه بتازگی رخ داده و مردم میدانستند و بیاد میداشتند داستان ابوالحسن میرزای شیخ الرئیس و شیخ زین الدین زنجانی میبود . ابوالحسن میرزا که خود «شاهزاده آخوند» هوسبازی میبود ، و هر زمان براه دیگری افتادی ، از دیر باز باندیشهٔ « اتحاد اسلام » افتاده و سخن از یکی شدن ایران وعثمانی میرانده ، و



پ ۲۷
سینی های ناهار بستیان

ازاینسوی با دو سید وهمدستان ایشان نیز همراهی مینموده . شیخ زین‌الدین نیز چنین گناهی میداشته . دولت میخواسته اینان را دستگیر گرداند و اینان دانسته بسفارتخانهٔ عثمانی پناهیده و بمیانجیگری سفیر زینهار از شاه گرفته بودند .

این یك داستان ، درس آموز مردم گردید که آنان نیز بیك سفارتخانه ای پناهند ، و چون عثمانیان سپاه بمرز فرستاده و این زمان دشمنی با ایران پیدا کرده بودند و دولت روس خود از مشروطه دور، و این زمان با توده خود درکشاکش میبود ، ناگزیر سفارت انگلیس را برگزیدند . انگلیسیان در مشروطه خواهی پیشگام گردیده و باین نام در همه جا شناخته میبودند .

درکتاب آبی مینویسد : در نهم جولای که دو روز پیش از کشته شدن سید عبدالحمید میبود بهبهانی نامه بسفیر نوشت ویاوری او را درخواست نمود . سفیر پاسخ داد که دولت انگلیس یاوری بکسانی نتواند کرد که رفتارشان با دولت خود دشمنانه است . روز شانزدهم جولای که از تهران بیرون رفتند باز نامه ای نوشت بدینسان : ما علما و مجتهدان چون نمیخواهیم کار بخونریزی کشد از شهر بیرون میرویم، ولی از شما خواستاریم که دراین کوشش با بیدادگری ، همراهی از ما دریغ ندارید .

پیداست که خواست بهبهانی از یاوری و همراهی که از سفیر انگلیس درمیخواسته جز این نبوده که سفیر میانه ایشان با شاه میانجی باشد و پیامهای آنان را بخود شاه رساند ، چنانکه در زمان بودن در عبدالعظیم ، این درخواست را از سفیر عثمانی کرده بودند ، و راز کار اینست که مظفرالدینشاه خود خواهان قانون ومجلس میبود ، ولی عین‌الدوله و وزیران دیگر ببهانهٔ اینکه « یکی از همسایگان نیرومند ما با مشروطه دشمن است و با تودهٔ خود برسر آن درکشاکش میباشد و این ازسیاست دور است که ما در ایران مشروطه بدهیم » ، جلو شاه را گرفته و او را خاموش میگردانیدند . نیز باو میگفتند : « ما اگر امروز مشروطه دهیم فردا هم جمهوری خواهند وشاه را ازمیان بردارند» . با این‌بهانه‌ها

شاه ناتوان را ترسانیده و از اینسو نمیگزاردند پیش آمد ها بگوش او برسد و تا میتوانستند جلو میگرفتند .

خواست بهبهانی این بود که سفیر انگلیس در میان ایشان و شاه میانجی باشد ، و باو دل داده واز ترس بیرون آورد . این گمان هرگز نمیرود که بهبهانی یا طباطبایی بپناهیدن مردم بسفارتخانه خرسندی داده‌اند و یا چنین گفتگویی در بودن ایشان میرفته . چه ما خود دیدیم که آنان با چه سختیها و بیمها روبرو بودند ، و با اینهمه از مسجد بیرون نیامدند ، و سرانجام که ناگزیر شدند ، روانه قم گردیدند . آن رفتار دلیرانه و جانبازانهٔ آنان کجا و خرسندی بپناهیدن مردم بسفارتخانه یك دولت بیگانه کجا ؟ ! . .

این اندیشه از خامان سر زد ، ونخست جز کسان اندکی آن را نمیخواستند ، ولی کم کم اندیشه بزرك گردید وهمه بآن آهنك افتادند و نا اندیشیده بکاری برخاستند ، وکسی چه داند که فریبندگانی در میان نبوده وچنین نخواسته اند که در اینهنگام که در سایهٔ کوششهای بخردانه و مردانه یکسال و نیم دو سید و همدستان ایشان ، زمینه برای دیگر شدن «حکومت» ایران و روان گردیدن قانون در آن ، آماده گردیده بوده ، و دیر یا زود چنین کاری خواستنی انجام گرفت ، تنها نام آندو در میان نباشد ؟ ! . .

هر چه هست دو روز پس از رفتن علماء بقم ، کسانی بقلهك رفته و از کار کنان سفارت پرسیدند : اگر ما بسفارتخانه پناهیم راه داده خواهد شد یا نه ؟ . . سفارتیان با آنکه پاسخ دادند : « راه داده نخواهد شد » ، بسیار سخت نگرفتند . این بود پسین پنجشنبه بیست و هفتم تیر ماه (بیست و ششم جمادی الاولی) نخست پنجاه تن کما بیش از بازرگانان و طلبه ها ، بسرای سفارت در شهر ، رفته و در آنجا نشیمن گزیدند .

فردا کسان دیگری نیز آمدند ، و مردم چون دیدند جلوگیری نمیشود رو آوردند . هرگروهی ازپیشه وران برای خود چادر دیگری در حیاط سفارت افراشتند ، و از بازار دیك های دسته دار بزرگی

(قازان) آورده و آشپز خانه درست کردند ، شگفت اینجاست که دولت بجلوگیری برنخاست . دولتیکه مسجد را گرد فرو میگرفت و آن سختیها را مینمود ، در اینجا آن نکرد که سربازانی را در پیرامون سفارت بگمارد واز رفتن مردم بآنجا جلوگیرد . این است معنی فرمانروایی خود کامه بیخردانه .

روز دوشنبه سی ویکم تیر شماره شان تا ۸۵۸ تن میبود ، ولی سه روز دیگر تا پنجهزار رسید ، وچهار روز دیگر تا سیزده هزاربالا رفت و بازار ها بیکبار بسته گردید . در نامه ای دیدم می نویسد : «قریب پانصد خیمه بلکه بیشتر زده شده تمام اصناف حتی پینه دوز و گردو فروش وکاسه بند زن که اضعف اصنافند درآنجا خیمه زده اند ...»

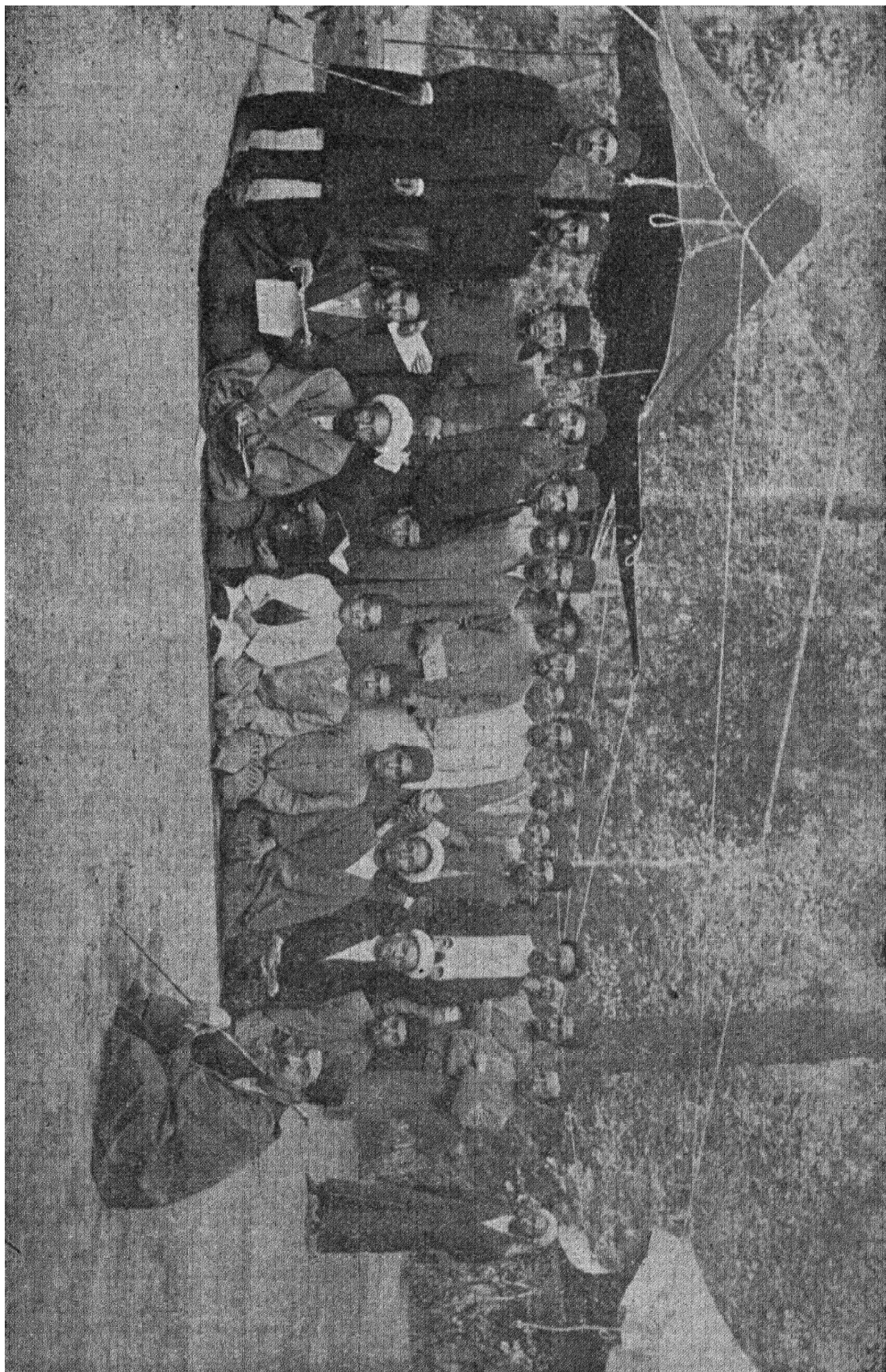
چیزیکه در خور خرسندیست آنست که همه بآرامش و سامان رفتار میکردند ، چنانکه خود انگلیسیان ستایش نوشته اند . در کتاب آبی مینویسد : « رفتارشان بسیار ستوده و بسامان میبود ، و این نیکی‌رفتار و بسامانی کار ها در میان خودشان ، نتیجهٔ بیداری سرانشان میبود که بکسانیکه گمان آشوب طلبی میرفت بمیان خود راه نداده بودند » . بآنهمه گروه انبوه شام وناهار میدادند بی‌آنکه نابسامانی رخ دهد و یا گفتگو و رنجش بمیان آید . بیش از ده دیك بزرك را بکار گزارده یکبار آبگوشت، ویکبار پلو وخورش میپختند ودرسینی‌های بزرك بچادرها میفرستادند . در رفت را خود بازرگانان و پیشه وران از کیسه خود میدادند ، و در اینجا هم حاجی محمد تقی سر رشته دار میبود .

درخواستهای مردم از دولت

اما درخواستهای اینان : روز های نخست چون‌از ترس جان بسفارت رفته بودند ، و از آنسوی خود را ناتوان میدیدند و دلیری کم میداشتند ، درخواستهای خودرا ، بمیانجیگری مستر گرانت دف شارژدافر انگلیس ، بدولت چنین باز نمودند :

اول ـ معاودت علمای مهاجرین بطهران .

دوم ـ اطمینان براینکه احدی را ببهانه نخواهند گرفت وشکنجه نخواهند کرد .



پ ۲۸

سوم - امنیت مملکت ، چه امروز کسی دارای مال وجان خود نیست.
چهارم - افتتاح عدالتخانه که ازطبقه علماء و تجار و سایر اصناف برای رسیدگی درمرافعات شرکت در او داشته باشند .
پنجم - قاتل دو سید بزرگوار را قصاص نمایند .
عین الدوله و وزیران او ، همچنان بیباکی مینمودند ، و از نادانی و نافهمی کار را باینجا رسانیده و پایان آن را نمی اندیشیدند ، و باین درخواستها نیز پاسخ سربالا دادند ، بدینسان :
اول - چند نفر آقایان باختیار خود ، عازم عتبات شده دیگران در شهرهستند ، وجود آنها لازم نیست .
دوم - بی قصور دولت کسی را نمیگیرد .
سوم - مملکت درکمال امنیت است .
چهارم - سالهاست عدالتخانه باز و درانجام امور ساعی،مخصوصاً این ایام حضرت اشرف والاشعاع السلطنه رئیس دیوانخانهٔ مبارکه مقرر شده اند که بعرض عارضین رسیدگی کامل شود . هیچوقت در ایران مرسوم نبوده که ازطبقات رعایا شرکت دردیوانخانهٔ مبارکه داشته باشند.
پنجم - کسی کشته نشده که قصاصش لازم آید .
تا این پاسخ رسد حال دیگر شده بود . زیرا از یکسو شماره مردم درسفارتخانه بسیار فزون گردیده ، و از یکسو زبان ها بخواستن مشروطه باز شده و در آن چند روزه کسانی بمردم معنی آزادی و مشروطه و پارلمان را تا یك اندازه فهمانیده بودند . انبوهی از مردم که دریکجا گرد آمده و بدرخواستهایی برخیزند ، زمان بزمان بدلیری فزایند ودرخواست بیشترکنند . از این گذشته ، در این میان یکداستان شگفتی رو داده بود ، و آن اینکه محمد علی میرزای ولیعهد ، از تبریز با کوشندگان هم آواز گردیده و مجتهدان آن شهر را بتلگرافخانه فرستاده بود که بشاه و بقم و دیگر شهرها تلگراف کنند و از علمای کوچنده هواداری نشان دهند ، و خود اوتلگرافی بپدرش فرستاده‌بود . این کار ولیعهد گذشته از آنکه خود پشتیبانی بجایی بکوشندگان شمرده

پیکره ۲۸ نشان میدهد چادر شاگردان دارالفنون را دربست‌نشینی

میشد نتیجهٔ دیگری هم در برمیداشت ، و آن اینکه علماء در شهرهای دیگر ازپیش آمد آگاه گردند و آنان هم بتلگراف برخیزند . چنانکه در این هنگام تلگرافهایی ازایشان از اسپهان وشیراز میرسید . همچنین از نجف از علمای آنجا تلگرافی آمد . عین الدوله ، برای خفه گردانیدن کوشندگان نمیگزاشت آوازشان بجای دیگری رسد ، و در شهرها جز آگاهی بسیار اندکی از پیش آمد های تهران نمیبود ولی این کار ولیعهد و تلگراف های علمای تبریز ، آن بند را شکست و آگاهیهای بیشتری بشهرها رسانید .

اینها همگی مایهٔ دلیری بستیان میشد ، وچنین پیداست که در اینهنگام سربازان و توپچیان و دیگران نیز بمردم گراییده و در نهان با آنان همداستانی مینموده اند . چنانکه یکدسته سرباز که در جلو در سفارت میبودند ببستیان آمیخته وخودرا کنار نمیگرفته اند .

در نتیجه اینها کوشندگان آخرین خواست خودرا بمیان نهادهو این بار آشکاره مشروطه و پارلمان طلبیدند . دولت که آن درخواستها را نپذیرفته بوداین بار با درخواستهای دیگری رو برگردید بدینسان :

اول ـ بازگشت علمای اعلام

دوم ـ عزل شاهزاده اتابك

سوم ـ افتتاح دارالشوری

چهارم ـ قصاص قاتلین شهدای وطن

پنجم ـ عودت مطرودین (رشدیه و دیگران)

شارژدافر انگلیس اینها را بشاه باز نمود . شاه گفت نشستی با بودن وزیر خارجه برپا گردد ودرپیرامون آنها گفتگو شود و بروز دو شنبه هفتم مرداد ، گاه داده شد که آن نشست برپا گردد . ولی خواهیم دیدکه چنین نشستی برپا نگردید و پیش ازآن روز عین الدوله از کار کناره جست .

پشتیبانی محمد علی میرزا ازکوشندگان

گفتیم محمد علیمیرزا باکوشندگان هم آوازی نمود ، ومی‌باید داستان آن‌را بنویسیم: این مرد باآن کوتاه اندیشی وخود خواهی‌کسی نمیبود

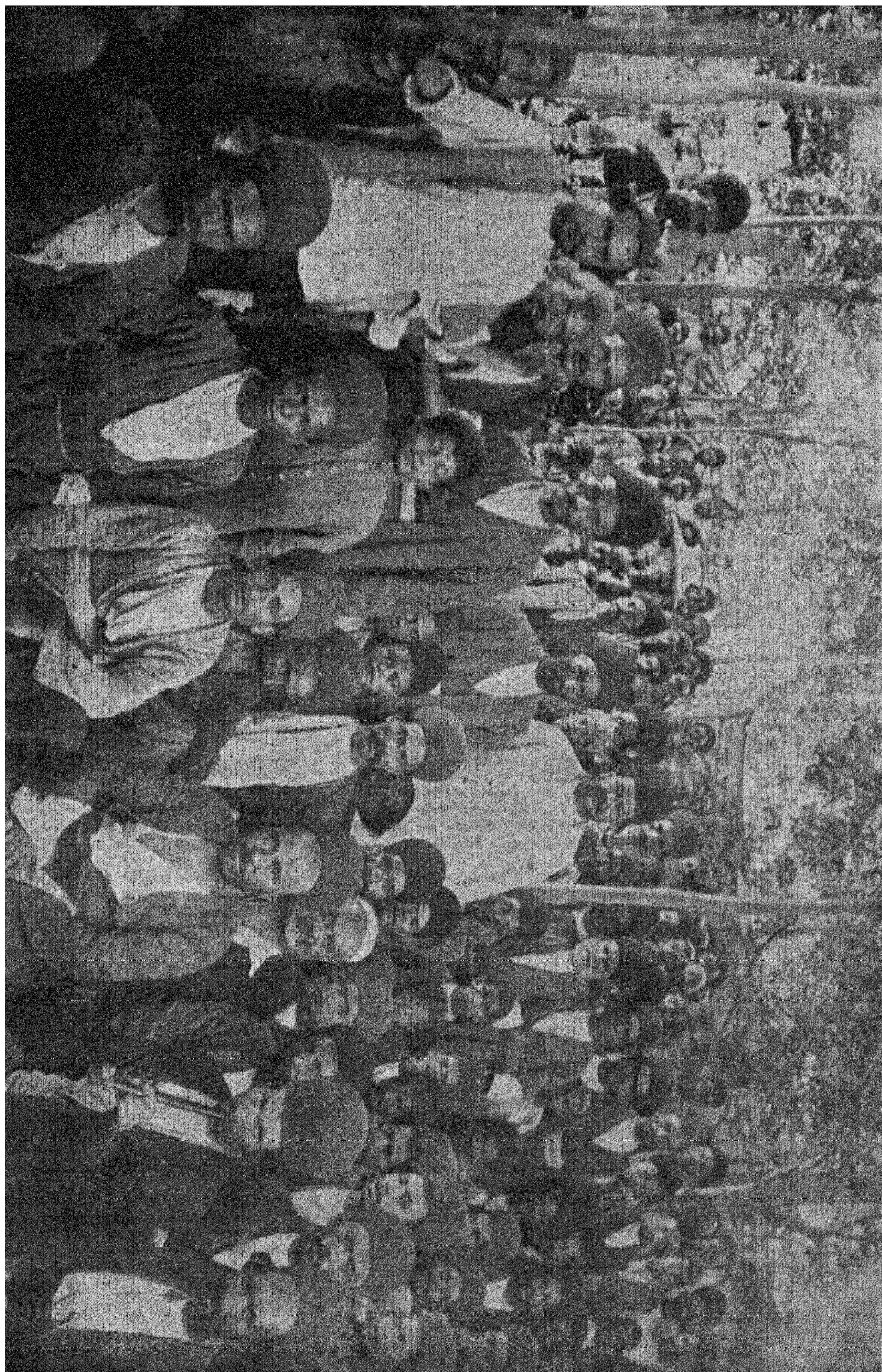
که دلش بحال کشور و مردم بسوزد و از آنسوی گمان نمیرفت که معنی جنبش توده و زیان آن را بدستگاه خود کامگی آینده خودش نداند، بویژه با داشتن آموزگاری همچون شاپشال. پس بهر چه این همراهی را مینمود؟..

داستان آنست که چون عین الدوله خواسته بوده اورا از ولیعهدی بردارد، از آن هنگام کینه سختی با وی میداشت و این زمان فرصت جسته تنها بر انداختن اورا می خواست و با کوشندگان تنها در این یك زمینه همراه میبود.

در تبریز، در این هنگام، آگاهی درستی از پیش آمدهای تهران نمیبود، و جز برخی چیزها که در نامه های کسانی نوشته شده بود آگاهی بانجا نمیرسید. زیرا چنانکه گفتیم دولت از تلگراف جلو میگرفت. ولی ولیعهد که از چگونگی نیك آگاه میبود، علمای بزرگ شهر را که حاجی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه و میرزا صادق و حاجی‌میرزا محسن و ثقة الاسلام میبودند به پیش خود خواند، و دانسته نیست باآنان چه گفتگو کرد که واشان داشت بتلگرافخانه رفتند، ونخست تلگرافی بنام هم‌آوازی با علمای کوچنده بشاه فرستادند، وچون پاسخی رسید که گمان میرفت از شاه نباشد دوباره تلگراف درازی فرستادند و سپس تلگرافی بقم بعلماء کردند، وپس از همه تلگرافهایی بعلمای شهرهای دیگر فرستاده وآنان‌را بهم آوازی واداشتند. پس از دو سه روز تلگرافی هم خود ولیعهد بپدرش فرستاد. شاه روز ششم مرداد (هفتم جمادی‌الثانی) بعلمای تبریز وبولیعهد پاسخ داد، و نیز در همان روز بود که عین الدوله را از کار برداشت، و چون خواست محمد علی‌میرزا نیز همین میبود دیگر خاموش گردید و علما را نیز خاموش گردانید. ما برخی از آن تلگرافها را در اینجا میآوریم:

تلگراف علمای تبریز بشاه

عرض حضور مبارك پادشاه اسلام پناه خلد الله سلطانه ـ دستخط مبارك



پ ۲۹

ار جانب سنی الجوانب همایونی درجواب عریضه تلگرافی این دعاگویان زیارت شد. این خادمان شریعت مطهره هیچ وقت از تقویت دولت اسلام فروگذارنبوده وجود مبارك پادشاه ظل‌الله را سرمشق عدالت و دینداری وشرع پرستی دانسته ومیدانیم وواضح می‌بینیم که مغرضین درباری نمیگذارند عرایض ما وسایر خادمان شریعت مطهره چه در طهران و چه در سایر نقاط ممالك محروسه درست بعرض حضور حضرت سلطانی برسد ومقاصد حقه مشروعه مارا در البسهٔ که منافی اغراض خودشان نباشد جلوه میدهند ماخادمان شریعت مطهره وسایر اهل آذربایجان که چهل‌سال‌است بفرمایشات ملوکانه آشنا هستیم می‌بینیم که عرایض مارا هیچکدام از لحاظ مبارك نگذرانیده اند و هیچیك ازعبارات دستخط جوابیه از الفاظ درربار وزایش طبع‌عدالت پرور ملوکانه نیست اوضح من الشمس است که نص عبارت خائن بوده این است مختصری از اوضاع مملکت را از اول مذاکره‌که علمای دارالخلافه باهره با اولیای دولت‌روز افزون داشته اند الی یومنا هذا بعرض میرسانیم وباقی را بتکلیف دینداری خود بندگان حضرت همایونی میگذاریم.

سابقاً علمای دارالخلافه طهران بارضای کافه علمای ممالك محروسه از اولیای دولت خواستار شدندکه قراری دراصلاح وضع محاکمات ودفتر مالیه دولت علیه داده‌آید که درظل پادشاه اسلام عموم رعایا ازبی‌اعتدالیهای عدیده آسوده ودرمهد امن وامان باشند چون هردو این مقصود منافی باطریقه استبداد وظلم وزرای درباری بود علمای دارالخلافه را بوعده های بی‌اساس امیدوارکرده آنها را از مهاجرت اولیه بآستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند و بمواعید کاذبه چندی سرگردان نگاهداشته ازآنطرف خاطر خطیر سلطانی را از انجاح حوایج آنها مطمئن ساختند علمای دار الخلافه هرچه منتظر شدند که مواعید اولیای دولت صورت خارجی بهم‌رساند نتیجه ندیدند و کم‌کم از جانب اولیای دولت ووزرای درباری اقدام درنفی وطرد جمعی از وضیع و شریف‌که جزخیر خواهی ملت ودولت اسلام گناهی نداشتند شده علمای دارالخلافه‌که این نقض‌عهد وحرکات مستبدانه را ازوزرای درباری دیدند مجدداً مستدعیات خود را مجدانه خواستند و این مرتبه یقین داریم همان وزرای خائن بدون اطلاع خاطر مهر مظاهر همیونی دست برشته تشدد و سختی گذاشته جواب علمای دارالخلافه را

پیکر ۲۹ نشان میدهد چادر قهوه چیان را دربست نشینی

بتهدیدات دادند آخرالامرکه آنهارا مصمم درکندن اساس این ظلم ورکز ظلم
عدل دیدند فلهذا دانستند اگر این طرح نو روی‌کار آمد دست استبداد وظلم
آنها کوتاه و خیانتهای آنها مشهود خواهد شد محض حفظ خود و منافع خود
طلاب علم وذریهٔ رسول را هدف گلوله سربازکردند مسجد ومعبد اسلام وخانه
خدا را مثل قلاع اشرار و متمردین محاصره نمودند ببام مساجد سرباز و قراول
گذاشتند نان وآب بروی علماء اسلام بستند گویی یاغی وقاتل بودند .

از صدر اسلام الی یومناهذا از هیچ ملت کفری نسبت بعلمای اسلام
این توهین وارد نشده بود این بی‌احترامی نه تنها بشخص علماء اسلام شده
بلکه درواقع بشرع محمدی صلی الله علیه وآله گردیده و ناموس شریعت هتک
شده است .

اکنون جمیع هیئات علماء مذهب بلکه تمام مسلمین اثنی عشریه جبر
این توهین را بوجه‌کامل ازحضور اقدس همیونی خواستگارندکه امر ومقرر شود
مقصد حضرات علماء مهاجرین را انجاح کرده ودلجویی ازایشان نموده وبا احترام
بوطن مألوف معاودت دهند وخصوص دعاگویان تبریز دردولتخواهی خاص‌که از
سابق مشهود خاطر دریا مقاطر است جسارت میکنیم که قبول این استدعا و
ارجاع مهاجرین مقضی المرام عاجلا لازم است وبوعد وقول اصلاح و اسکات
عامه ممکن نیست مترقب است بلوای محیطی باشدکه رشته از دست دعاگویان
رفته وبحکم ضرورت والجاء اقداماتی شودکه باعث روسیاهی دعاگویان‌گردد .

پاسخ تلگراف از شاه

ولیعهد

بجنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه
و آقای حاج میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقای مجتهد و آقای
ثقة الاسلام التفات مارا برسانید و از طرف ما بگویید که مراحم ملوکانه همیشه
شامل طبقات مردم خاصه بعلمای اعلام و مخصوصاً بعلمای آذربایجان بوده و
خواهد بود همگی دعاگوی دولت وملت وطرف توجه ملوکانه ما هستند ونسبت
بهمه النفات داریم وهمین است‌که بشفاعت وتوسط شما استدعای علمای آذربایجان
را درمعاودت علمای طهران قبول فرموده مشیرالدوله وزیر امورخارجه را برای
معاودت دادن آنها روانه کردیم بزودی علمای طهران شرفیاب میشوند وعرایض

حقه آنها راهم که مبنی برصلاح دولت وملت باشد قبول خواهیم فرمود.

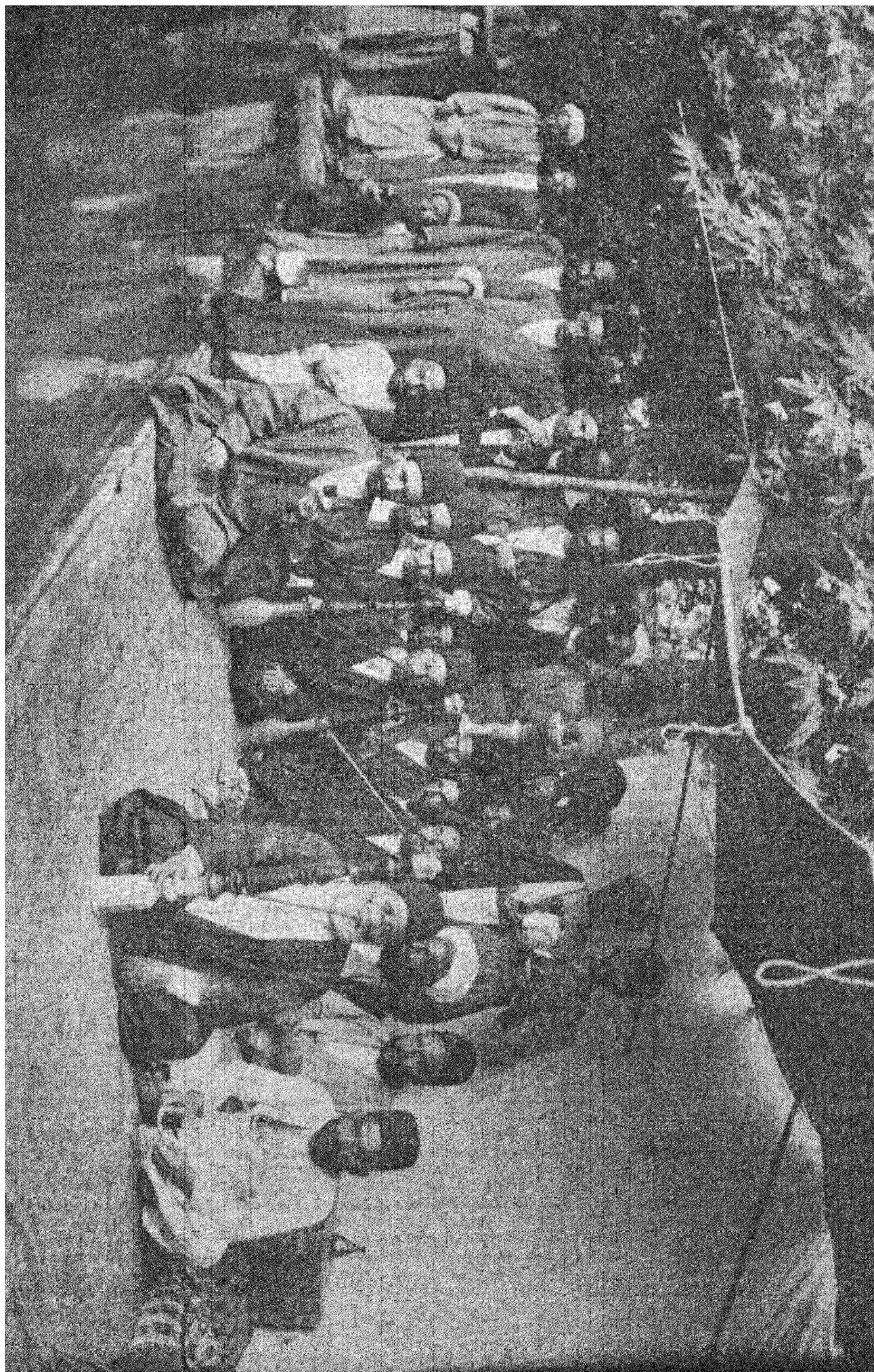
تلگراف ولیعهد بشاه

بتوسط حضرت والاشاهزاده اتابك اعظم - بخاکپای اقدس اعلی ارواحنا فداه تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم - درخاکپای مملکت آرای همایونی تاحال محقق ومشهود شده است که اینغلام خانه زاد ازاول عمرازوظیفه جان نثاری واسترضای خاطر آفتاب مظاهر تقاعد وغفلت نداشته واگر تصور آنرا میکرد که عرایض علمای اعلام خدای نخواسته متضمن خلاف مصلحت ومضر بحال‌دولت است ابداً اسمی از آنها درخاکپای معدلت پیرا نمیبرد. دراینحادثه بقدر امکان نگذاشته است که علمای آذربایجان ازطرف قرین الشرف همایونی مأیوسی حاصل بکنند امروزهم که بتلگرافخانه حاضر شده محض آنست که شخصاً ازعلمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید در کمال عجز وضراعت بعرض جسارت مینمایم که قاطبهٔ رعایای ایران ودایع الهی و بمنزله اولاد اعلیحضرت اقدس ظلی اللهی هستند حفظ شئونات اهل اسلام هم ازفرایض ذمه سلطنت است معهذا هرگاه دراینموقع ازطرف قرین الشرف همایونی ازما مضی صرف نظر شود ودرمقام تسلیه وترضیه واعاده محترمانه آنها برآیند مزید شکوه دولت وقوت اسلام و افتخار اینغلام خانه زاد در بین الدول خواهد شد رعیت که بمنزله اولاد سلطان است بواسطه خبط وخطایی مستحق قهر وسیاست شدن بارحمت ونصفت کامله سزاوار نیست امیدوارم این شفاعت صادقانه چاکر جان نثار بعز انجاح مقرون افتد.

۷ شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۲٤

پاسخ تلگراف از شاه

ولیعهد عریضهٔ تلگرافی شما بتوسط جناب اشرف اتابك اعظم بعرض رسید مقام مرحمت خودمانرا نسبت بعموم علماء اعلام وتوجهات کامله که بیشتر در ترویج شرع محمدی صلی الله علیه وآله وآسایش دعاگویی علماء داشته وداریم محتاج بفرمایش نمیدانیم معلوم است علماء عظام همه دعاگوی دولت ووجودشان برای دولت وملت مطلوب و درواقع لشگر دعا هستند همه وقت لازم التکریم و توقیر آنها و حفظ حدود آنها را برخودمان لازم دانسته ایم چند روز پیش که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضه تلگرافی شرح راجع بعلماء عرض



پ ۳۰

کرده بودند نیات مقدسه خودمان را بآنها خاطرنشان کرده ایم و آنها هم باید خوب دانسته باشندکه حسن ظن ما والتفات ما نسبت بعلماء تاچه درجه است حالا هم درمقابل شفاعت شما واستدعای علماء تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه بقم برود وعلمای عظام را محترماً معاودت بدهد البته شما هم این مرحمت‌شاهانه را بآنها ابلاغ وآنهارا بمراحم‌کامله ملوکانه امیدوار خواهیدداشت باید همگی با کمال امیدواری مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت بخود و علمای آذربایجان بدانند که نیات مقدسه ما همیشه بترویج شرع مطاع وآسایش علمای عظام مصروف ومعطوف بوده و هیچوقت مراحم خودمان را درباره آنها دریغ نخواهیم فرمود . ۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴

فرمان مشروطه

چنانکه گفتیم این پاسخها ازشاه روز ششم‌مرداد (هفتم جمادی الثانیه) بیرون آمد ، و از پاسخ‌او بولیعهد پیداست که هنگامیکه این تلگراف را میفرستاده ، چنین میخواسته که میرزا جعفر خان مشیرالدوله وزیر خارجه را بقم فرستد ، که رفته از علماء دلجویی‌کند وآنان را با خود بتهران بازگرداند ، وبهمین یك کار بس کرده و بدیگر درخواستهای مردم گردن نگزارد . پیداست که این نتیجه ایستادگی عین‌الدوله وهمدستان او می بوده که هنوز اندیشه رام‌شدن نمیداشته اند وشاه را آزاد نمیگزارده اند ، وهنوز امید بفیروزی خود میداشته اند .

ولی کار بزرگتر از آن میبود که آنان میفهمیدند . مردمی که در راه آزادی طلبی تا باینجا آمده بودند خاموش گردیدن آنان کار آسان نبودی. ولی درباریان اینرا درنمی یافتند وهرزمان بنیرنك دیگری دست می یازیدند . همان روز عین‌الدوله از صدر اعظمی کناره جویی نمود وشاه جای اورا بمشیرالدوله سپرد ، و برای رفتن بقم عضدالملك رئیس ایل قاجار وحاجی نظام‌الدوله را برگزید . باز اندیشه آن بود که بهمین اندازه بس‌کنند و خودرا بدیگر درخواستها آشنا نگردانند . با آنکه عین‌الدوله رفته بود دربار درنگه داشتن خودکامگی پافشاری

پیکره ۳۰ نشان میدهد چادر حاجی محمد تقی بنکداررا دربست نشینی(آنکه بدست راست پشت به صندوق نشسته حاجی محمدتقیست)

نشان‌میداد. پیداست که کناره جویی عین‌الدوله هم جز رویه کاری نمیبود.

ولی مردم دست بر نداشتند وباین دوکار بس ننمودند، و چون میترسیدند علماء سخن فرستادگان‌را پذیرفته بتهران باز گردند بتلگراف بایشان آگهی دادند و از شادروان بهبهانی پاسخ گرفتند.

چون روز بروز شورش بزرگتر میگردید و این زمان شمارهٔ بستیان بیش از چهارده هزار شده بود، دولت انگلیس بمیانجیگری برخاسته، از راه رسمی، از دولت ایران خواستار گردید که هر چه زود تر بدرخواستها پاسخ دهد و شورش را بپایان رساند، و در پارلمان نیز گفتگو در این باره بمیان آمد.

میتوان گفت که تا این هنگام شاه از پیش آمد ها آگاهی‌درستی نمیداشت. چون در صاحبقرانیه در بیرون شهر می نشست و درباریان گردش را گرفته وبکس دیگری راه نمیدادند از چگونی کشور بیکبار نا آگاه میبود، ولی‌این زمان که پیش آمد را نیك دانست ازدرهمداستانی در آمد، و روز یکشنبه سیزدهم مرداد (١٤ جمادی الثانیه) فرمانی را که امروز سر دیباچه قانونهاست بیرون‌داد و ما اینك آن را دراینجا می آوریم:

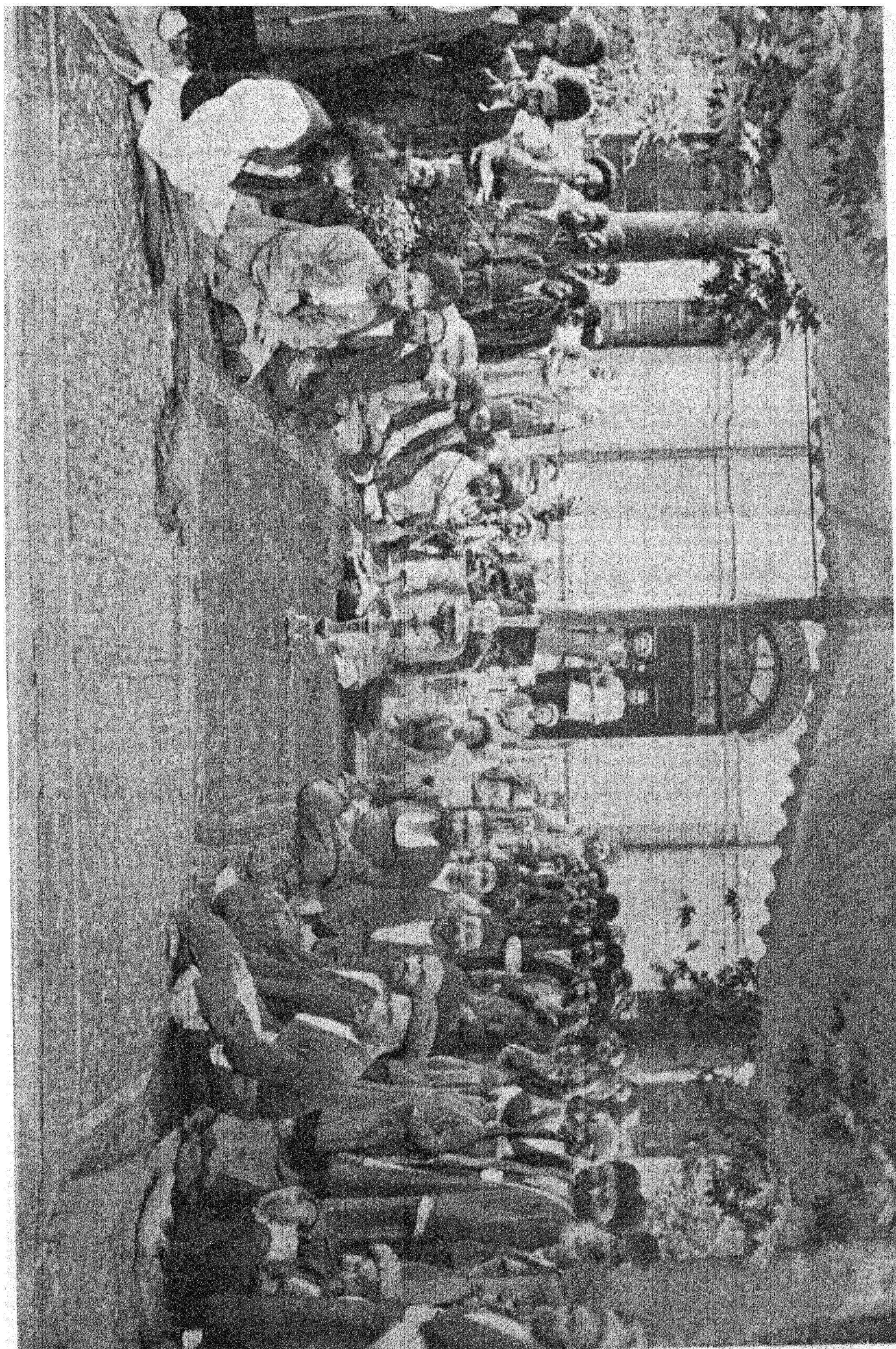
جناب اشرف صدر اعظم   از آنجا که حضرت باریتعالی جل شانه سررشته ترقی و سعادت ممالك محروسه ایران را بکف‌کفایت ما سپرده وشخص همایون مارا حافظ‌حقوق قاطبه اهالی ایران ورعایای‌صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که رأی و ارادهٔ همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور دردوائر دولتی و مملکتی بموقع اجراء گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء وقاجاریه واعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف بانتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی ومملکتی و مصالح‌عامه مشاوره و مداقه لازم را بعمل آورده وبهیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمك لازم را بنماید و درکمال امنیت واطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت ومصالح عامه

و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند که بصحه همایونی موشح و بموقع اجراء گذارده شود بدیهی است که بموجب این دستخط مبارك نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب ولوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که بصحهٔ ملوکانه رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح وباصلاحات لازمه امور مملکت واجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر میداریم که سواد دستخط مبارك را اعلان و منتشر نمایید تا قاطبه اهالی ازنیات حسنه ما که تماماً راجع بترقی دولت وملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگویی دوام این دولت و این نعمت بی زوال باشند . در قصر صاحبقرانیه بتاریخ چهاردهم شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هجری درسال یازدهم سلطنت ما

روز چهار دهم جمادی الثانیه که این فرمان بیرون داده شد روز زایش شاه بود. بستیان بنام دلبستگی بشاه و پاسداری با او ، درجشن همراهی نمودند و در سفارت را آراسته و بیرقهای شیر وخوشید فراوان آویخته و با شکوه بسیار چراغان کردند . در این جشن زنان نیز پا درمیان داشتند .

ولی چون فرمان مشروطه بیرون آمد و آن را چاپ کرده و بدیوار ها چسبانیدند ، کوشندگان آنرا نپسندیده و بـا خواست خود سازگار ندیدند وکسانی فرستاده چاپشده های آنرا از دیوار ها کندند . زیرا در آن نام توده (ملت) برده نشده و از آنسوی جمله های آن روشن نمیبود . بدینسان نتیجه از فرمان بدست نیامد و چنین نهاده شد شب شانزدهم مرداد (۱۷ جمادی الثانیه) نشستی از سران کوشندگان ،در خانهٔ مشیر الدوله در قلهك ، باشد وگفتگو بمیان آید و در نتیجهٔ آن نشست بود که شاه دوباره فرمان پایین را بیرون داد :

جناب اشرف صدر اعظم در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ که امر وفرمان صریحاً در تأسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم مجدداً برای آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همیون ما واقف باشند امر و مقرر میداریم که مجلس مزبور را بشرح دستخط



پ ۳۱

سابق صریحاً دایر نموده بعد از انتخاب اجزاء مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین بطوریکه شایسته ملت ومملکت وقوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایندکه بشرف عرض وامضای همایونی ما موشح و مطابق نظام نامه مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد .

مردم این را پذیرفتند وبجنبش وشادمانی برخاستند . همان روز از سفارت رو بپراکندگی آوردند و بازار ها را باز کردند و بچراغانی پرداختند . سه شب در شهر جشن وچراغانی با شکوهی میبود . از آنسوی علماء درقم که گفته های عضد الملك را نپذیرفته وهمچنان میماندند ، به آگاهی از چگونگی آماده باز گشتن شدند و پس و پیش براه افتادند، و همگی درکهریزك گرد آمده و روز بیست و سوم مرداد بعبدالعظیم درآمدند که فردا روانه شهرگردند . مردم پیشواز بسیار بزرگی کردند وشاه کالسکه های دولتی را برای سواری آنان فرستاد و دوباره دوشب جشن و چراغانی بود .

روز شنبه بیست وششم مرداد (۲۷ جمادی الثانیه) ، در سرای « مدرسهٔ نظام » (که یکی از سراهای دربار میبود) نشست بس با شکوه و ارجداری برپا گردید . همهٔ علما و سران کوشندگان وکسان دیگری از وزیران ودرباریان درآنجا گرد آمدند . عضدالملك ازسوی دولت پذیرایی از آیندگان مینمود .

این نشست برای گشایش مجلس چند گاهه (موقتی) بود ، که میبایست « نظامنامهٔ انتخابات » را بنویسد و دیگر کار هایی که برای پیش رفتن مشروطه و بنیاد یافتن « دارالشورا » در می بایست بگردن گیرد . امروز نزدیك بدو هزارتن در آن گرد آمدند ، وچون هنگام سخن رسید نخست مشیر الدوله گفتاری راند و خواستی را که از این مجلس در میان میبود باز نمود ، وپس ازو حاجی میرزا نصرالله ملك ـ المتکلمین ، بنام توده «خطبه ای» خواند و سپاسگزاری نمود . پس از همه سه تکه پیکره از باشندگان برداشته شد و نشست بپایان رسید

پیکره ۳۱ نشان میدهد چادر صرافان را در بست نشینی

ما گفتار مشیرالدوله را در اینجا می‌آوریم:

آقایان عظام البته هرکدام ازماها که در این محل شرف حضور داریم مختصراً میدانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم واجتماع آقایان علماء و وزراء و امناء و اعیان و تجار و اصناف دراین محل چیست ولی محض اینکه نیت پاك و مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه بطور شایسته مکشوف و معلوم باشد لزوماً باستحضار خاطر آقایان عظام میرسانم که چنانکه البته خاطرشریف همگی مسبوق است بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه مصمم شدندکه ابواب نیك بختی وسعادت بر روی قاطبه اهالی ممالك محروسهٔ ایران باز شود و اصلاحات لازمه که باعث مزید استحکام مبانی دولت وخوشبختی ملت است بمرور بمواقع اجرا گذارده شود وچون این خیال شاهانه بدون همدستی ومعاونت قاطبه اهالی ایران بآن طوری‌که منظور نظر معدلت اثر بندگان همایونی است انجام پذیر نمیشد رأی مبارك همایون شاهنشاه معظم بدان تعلق‌گرفت‌که مجلس شورای‌ملی از منتخبین طبقات‌معینه بطوریکه تفاصیل‌آن دردستخط مبارك ازتاریخ چهاردهم جمادی‌الاخر مشروح است در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود .

از آنجا که ترتیب قوانین انتخابات و سایر فصول نظامنامه این‌مجلس شورای ملی باید با کمال دقت موافق دستخط مبارك فوق الذکر ترتیب شود و البته چنانکه میدانید اتمام این کار مستلزم وقت و فرصت معین است لهذا برای اینکه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی دلیلی واضح و حجتی‌کافی در تصمیم رأی مبارك خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی بقاطبه اهالی ایران داده باشند چنین مقرر فرمودند که عجالتاً محل موقتی این مجلس محترم ملی تعیین و در آنجا باحضور آقایان علماء ووزراء و اعیان واشراف و تجار و اصناف صرف شیرینی و شربت شود بدیهی است که اولیای دولت اهتمام بلیغ خواهند نمود که لایحهٔ قواعد انتخابات و نظامنامه مجلس شورای ملی بزودی موافق دستخط همایونی از چهاردهم جمادی‌الاخر مرتب و اعضای مجلس ملی درتهران جمع وبافتتاح این مجلس محترم مبادرت شود از خداوند متعال خواهانیم که سایه بلند پایهٔ اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه را برسر قاطبهٔ اهالی ایران مستدام و فرزندان وطن مقدس را

توفیق بدهد با اولیای دولت تا برای افتتاح ابواب نیك بختی بروی ایرانیان بکوشند و این دولت و ملت قدیمه پنج هزار ساله ایران را باوج سعادت برسانند .

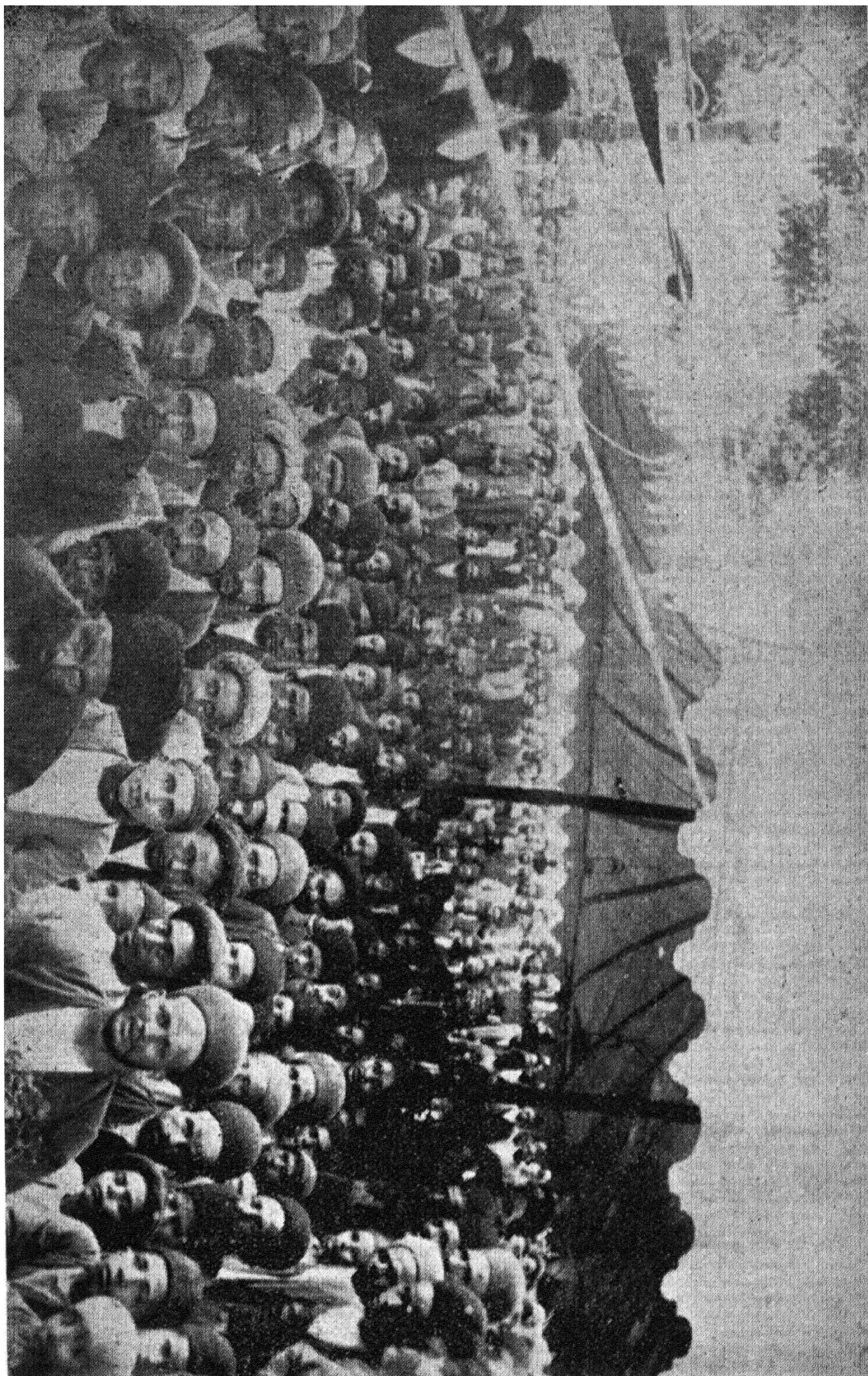
کارشکنی های درباریان

بدینسان مشروطه در ایران پدید آمد . ولی مردم بسیار دورمیبودند ومعنی وارج آنرا نمیدانستند، و خود درمانده بودند که چکار کنند. یکی از سبکسریها در ایرانیان ، بویژه در تهرانیان ، آنست که همینکه یکی دو کسی بکاری برخاستند صدها دیگران بآن برخیزند . دراین هنگام نیز صد کس شبنامه مینوشتند ، و هرکسی دانسته های خودرا بیرون میریختند . بجای آنکه درپی یاد گرفتن باشند و بدانند مشروطه چیست ، و اکنون که آن را بدست آورده اند چکاری باید کنند ، و ازچه راهی پیش روند ، میدان یافته بخودنماییها میکوشیدند .

مجلس چندگاهه هفتهٔ دو روز برپا میگردید . «نظامنامهٔ انتخابات» چندگونه نوشته شده بودو از رویهمرفتهٔ آنها یك نظامنامهٔ بهتری پدید آوردند وچنین نهاده شد که روز پنجشنبه چهاردهم شهریور (۱۶رجب) بدستینه شاه رسد و درتهران ببرگزیدن نمایندگان پردازند .

ولی در این میان داستان دیگری رخ داد ، و آن اینکه دانسته شد هواداران خودکامگی نومید نشده اند و باین آسانی نمیخواهند دست از چیرگی بردارند ، و شاه را پشیمان گردانیده اند و او از دستینه نهادن به « نظامنامه » باز می‌ایستد ، و فرمانیکه داده شده آن‌را بگونهٔ دیگری معنی میکنند . از آنسوی شنیده شد عین‌الدوله که باوشان‌رفته بود بمبارك آباد آمده وگفته میشود بشهر خواهد آمد وبازکارها بدست او خواهد بود . از این داستان مردم شوریدندوکسانی می‌کوشیدند که « فتوی » ازعلماء برای بیرون‌کردن امیر بهادر ونصرالسلطنه و حاجب الدوله از ایران بگیرند .

در نتیجهٔ این هیاهو دولت ناگزیر شد ، باز نرمی نماید و شاه در هفدهم شهریور (۱۹ رجب) بنظامنامه دستینه نهاد . از آنسوی دستور بعین الدوله فرستاد که آهنگ خراسان کند .



پ ۳۲

بدینسان دو باره شورش خوابید ، و چون بنظامنامه دستینه نهاده شده بود درتهران ببرگزیدن نمایندگان «شصت گانه» آغاز کردند . دولت ایران بشمار دولتهای مشروطه درآمد و روزنامه های مصر وهند و اروپا گفتارها دراین باره نوشتند .

لیکن دربار هنوز از ایستادگی نومید نگشته و اندیشهٔ رام‌شدن نمیداشت . اینست چگونگی را بشهرها آگاهی نمیدادند . درتهران این همه داستانها رو داده بود در تبریز و رشت ومشهد و اسپهان و شیراز و کرمان ، مردم چیزی نمیدانستند . جلوگیری از تلگراف بحال خود میبود . مشیرالدوله جانشین عین الدوله شده و همان رفتار اورا میکرد . از این جا دانسته می شد عین الدوله تنها نمی بوده و دیگرانی - یا بهتر گوییم : دست های دیگری - هم کار میکرده اند و جلو توده را می گرفته اند .

دستخط های شاه که میبایست در همه جا بدیوار ها چسبانیده شود نشده ، وبرگزیدن نمایندگان که میبایست درهمه جاآغازد نیاغازیده ، و شهر ها بیکبار نا آگاه میماندند . در تهران مشروطه داده شده و مجلس چند گاهه باز گردیده ، ولی در شهر ها همچنان آیین خود - کامگی بکار بسته میشد . روز نامه های اروپا از شورش ایران و از مشروطه آن سخن میراندند ولی درتبریز و دیگر شهرها که روز نامه میبود یك آگاهی در این باره نمیتوانستند داد .

پیدا بود که دولت گردن نگزارده و برانست که اگر تواند ، این دستگاه را از تهران نیز برچیند . کوشندگان این را نمیدانستندو بفیروزی خود شادکام گردیده به برگزیدن نمایندگان میکوشیدند . شاه همچنان دلبستگی بقانون و مجلس مینمود ، وکسانی را از شاهزادگان و دیگران که نمی خواستند همراهی در کار نمایند ، نکوهش میکرد ، وبارها میگفت که از درون دل با پیش‌آمد همراه است ، ولی نتیجه‌ای از این گفتار وکردار او دیده نمیشد ، و پیداست که رشتهٔ کار ها تنها در دست او نمیبود .

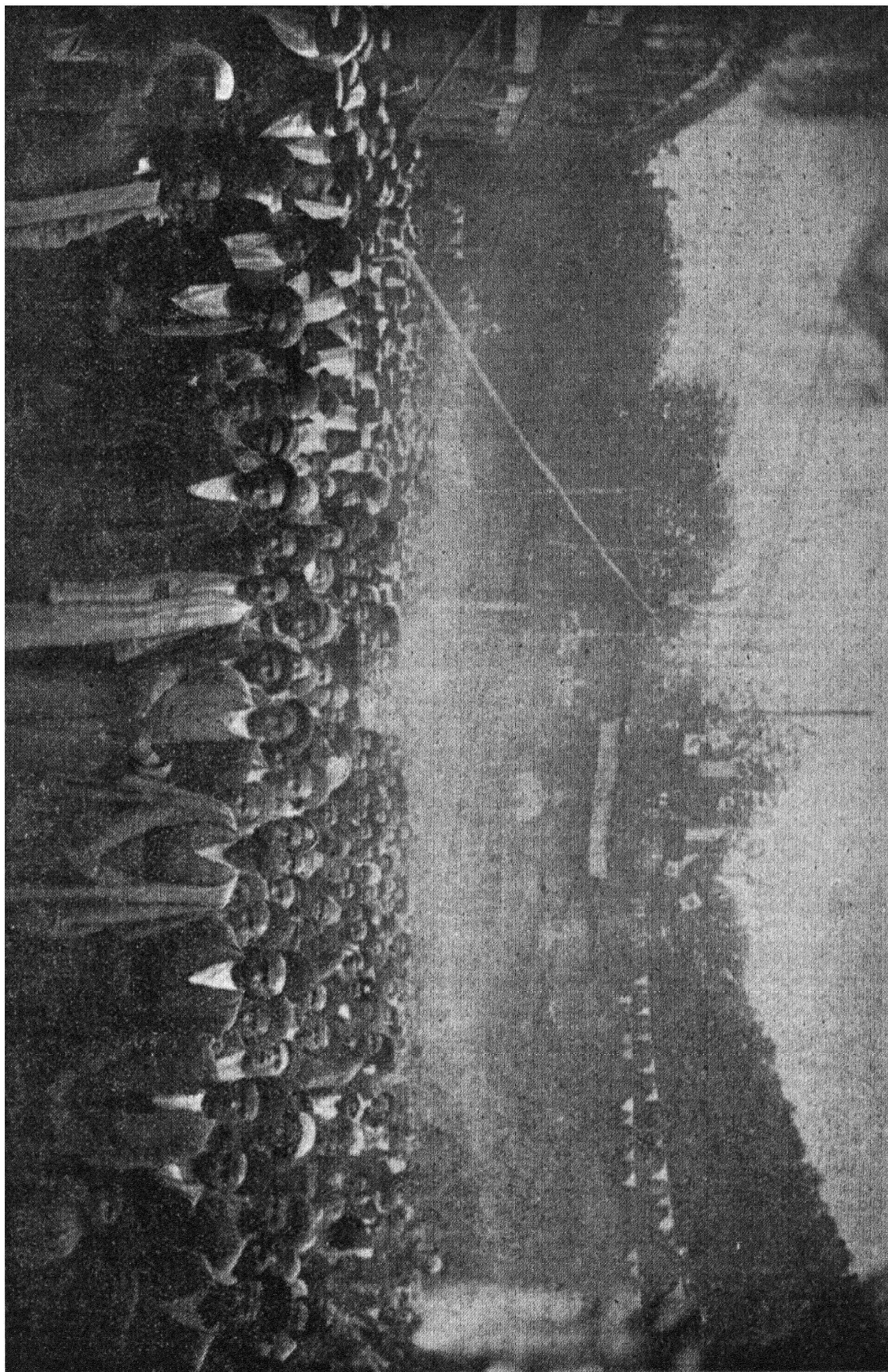
پیکره ۳۲ نشان میدهد انبوه بست نشینان

کوتاه سخن: در نتیجهٔ کوششهای مردانه و بخردانهٔ یکسال و نیم دو سید و همدستان ایشان، مشروطه در ایران پیدا شده، ولی یك تکان دیگری میخواست که آن را روان گرداند و پیش برد، و این تکان را تبریز بگردن گرفت که با یك جنبش ناگهانی، آخرین امید درباریان را ازمیان برد، و آواز کوشندگان تهران را بهمه جا رسانید. ما می باید داستان تبریز و جنبش آنرا جداگانه نویسیم، واینست این گفتار را در اینجا بپایان می‌رسانیم. لیکن پیش‌از آنکه خامه را بزمین گزاریم می باید باز چند سخنی از حبل المتین بـرانیم. دارندهٔ این روزنامه نمونهٔ روشنیست از کسانیکه نان خوردن را بـا کوشش در راه توده در هـم آمیزند، یـا بهتر گویم کوشش در راه توده را دستاویز نان خوردن گیرند، و چون اینگونه کسان در ایران بسیارند ما برای نشان دادن زشتی کار ایشان، این یکی‌را دنبال می کنیم. گذشته از آنکه میخواهیم همهٔ بدیها و نیکیها را، در زمینهٔ جنبش مشروطه خواهی، تا آنجا که میتوانیم باز نماییم.

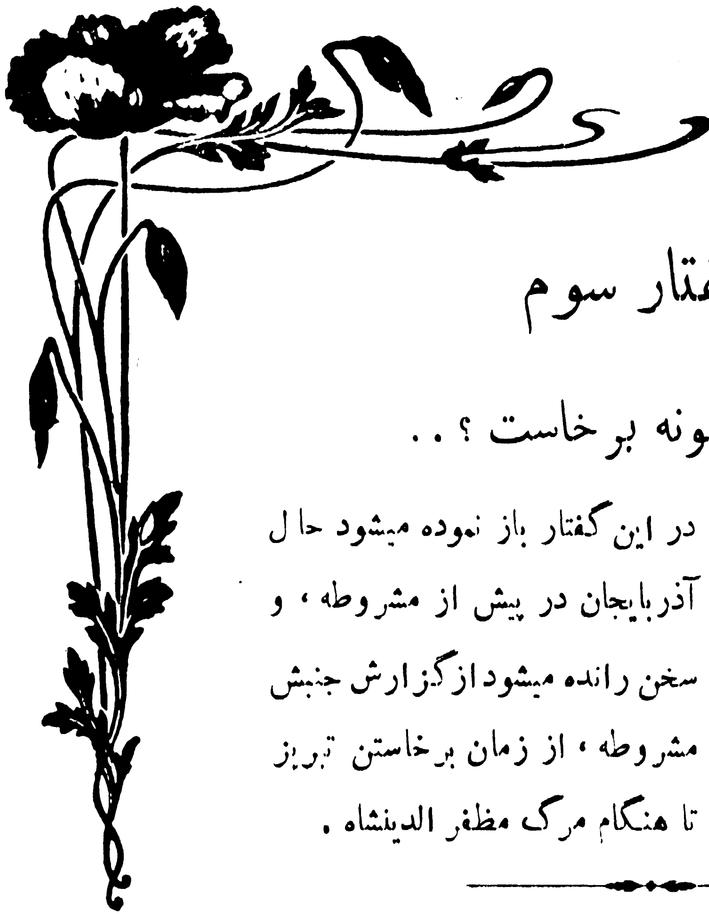
این روز نامه که بپاس پولهای عین الدوله، آن دشمنیهای پست نهادانه را با کوشندگان مینموده، چون روتر آگاهی ازافتادن عین‌الدوله داده خود داری نتوانسته وچنین نوشته: «آنچه را که مخبر روتـر و اخبارات خارجه در بـارهٔ خلع شاهزاده عین الدوله اتابك و صدر اعظم نوشته، مقرون بصواب نیست. شاهزاده را از صدارت خلع نکردند. چنانکه موثقاً اطلاع داریم از چندی باین طرف مکرر شاهزاده استعفا از صدارت داده قبول نمیشد، این دفعه چون علماء و اصلاح خواهـان هم مخالف بودند، استعفای ایشان را دولت قبول کرد، نه اینکه ایشان را خلع کردند».

از آنسوی چون دیده کار از آنجا گذشته، از این زمان، آغاز کرده که دلبستگی بمشروطه از خود نشان دهد، و بلکه به این اندازه بس‌نکرده براهنماییها پرداخته، وپیاپی گفتارهانوشته که چنین کنید و چنان کنید، ودراین میان خواسته پرده پوشیها بزشتکاری خود کند و چنین وانموده که «آگهی نگاران» دروغ می‌نوشتند. بیشرمانه تر از

همه آنست که کسیکه دیروز آنهمه هواداری از دولت مینمود و جنبش دو سید و دیگران را بدانسان می نکوهید ، این زمان بیکبار وارونه کاری نموده و گفتار ها می نویسد که همهٔ گناهها بگردن دولت بوده ، ودولتیان نمیگزاردند ایران پیش رود ، تا آنجا که می نویسد : « اگر گفته شود قصور از ملت می باشد ، بحضرت عباس دروغ است . همه از عدم علم و بی تجربگی و خود غرضی رجال بوده وهست. . . » .



پ ۳۳



گفتار سوم

تبریز چگونه برخاست ؟ . .

در این گفتار باز نموده میشود حال
آذربایجان در پیش از مشروطه ، و
سخن رانده میشود ازگزارش جنبش
مشروطه ، از زمان برخاستن تبریز
تا هنگام مرگ مظفر الدینشاه .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه را تهران پدید آورد ، ولی پیش رفت آن را تبریز بگردن گرفت . ما داستان را تا داده شدن فرمان مشروطه ، و نوشته گردیدن و دستینه یافتن نظامنامهٔ انتخابات ، وآغاز کردن بکار برگزیدن نمایندگان تهران ، پیش آمدیم . تا اینجا تنها تهران کار میکرد ، ولی از اینجا تبریز پا بمیان نهاد و سنگینی بیشتر بار را بگردن گرفت . اینست میباید در اینجا از جنبش تبریز و از کوشش های آن بسخن پردازیم .

لیکن میباید رشتهٔ تاریخ را بریده و در اینجا هم دیباچه ای پردازیم وحال آذربایجان‌را درسالهای پیشتر ازجنبش مشروطه بازنماییم ،

پیکره ۳۳ نشان میدهد جشن و چراغانی شب ١٤ جمادی‌الثانیه راکه زنان هم بوده اند .

و انگیزه هایی را که برای تکان مردم در اینجا، درمیان میبوده روشن گردانیم. در اینمیان میدان خواهیم داشت که برخی از گرفتاریهای ایرانیان وچندی ازحالهای ایشان را نیز بجستجو گزاریم.

گفتیم: ایرانیان، نا آگاه از پیش آمدهای جهان و تکان اروپا، روز میگزاردند تا از زمان سپهسالار قزوینی بیداری در ایران‌آغازید، و از زمان داستان امتیاز توتون و تنباکو تکانی در توده پدید آمد، وآن تکان وبیداری درپیشرفت میبود تابدانسان بمشروطه خواهی‌انجامید.

پیداست که همهٔ شهر ها، کم یا بیش، بهره از آن تکان می یافتند، و آذربایجان هم بی بهره از آن نمیبود. چون پس از پایتخت، بزرگترین شهر ایران تبریز شمرده میشد، و ولیعهد همیشه اینجا می‌نشست، وپیوستگی‌باتهران همیشه درمیان میبود، از اینرو باهمه دوری، از چیزهایی‌که درپایتخت رخ میداد و مایهٔ بیداری مردم میشد، نا آگاه و بی‌بهره نمی‌ماند. از اینسوی انگیزه هایی برای بیداری،خود این را در میان میبود که نزدیکیش بقفقاز وخاك عثمانی باشد، و اینها آمادگی و بیداری آذربایجانیان را بیشتر میگردانید.

قفقاز را ازآذربایجان یکرودی (ارس) جدا میگرداند، و اینست آنرا دراینجا «اوتای» (آنور) نامیدندی، وسالانه گروه انبوهی ازمردم، از بازرگانان وسوداگران وکارگران بآنجا رفتندی، و هریکی پس از چند سال ماندن باز گردیدندی، وآنچه را که از چگونگی روسستان و روسیان ودیگر اروپاییان شنیده ویا دیده بودند بارمغان آوردندی. همین کار را کسانیکه باستانبول رفتندی کردندی.

آذربایجانیان در بازرگانی و فرستادن کالا بکشور های بیگانه، از همهٔ مردم ایران جلوتر میبودند، و درهمهٔ شهرهای قفقاز ازتفلیس و باکو و باتوم و عشق آباد و دیگرها رشتهٔ بازرگانی را بیشتر، اینان در دست میداشتند. همچنین در استانبول و دیگر شهر های عثمانی و برخی از شهر های اروپا در بازرگانی دست گشاده داشتندی.

این بازرگانان، درسایهٔ آنکه رنج بخود آسان گرفتندی وبسفرها رفتندی، از یکسو دارائ اندوختندی و با پیشانی گشاده زیستندی، و

از یکسو آگاهی از جهان و زندگانی پیدا کرده و بکشور و پیشرفت آن دلبستگی بیشتر داشتندی. این گروه بازرگانان در آذربایجان، خود یك گروه کار آمد ارجداری میبودند، وچنانکه خواهیم دید، در جنبش مشروطه هم، در دادن پول و در کوشش بدیگران پیشی و بیشی جستند.

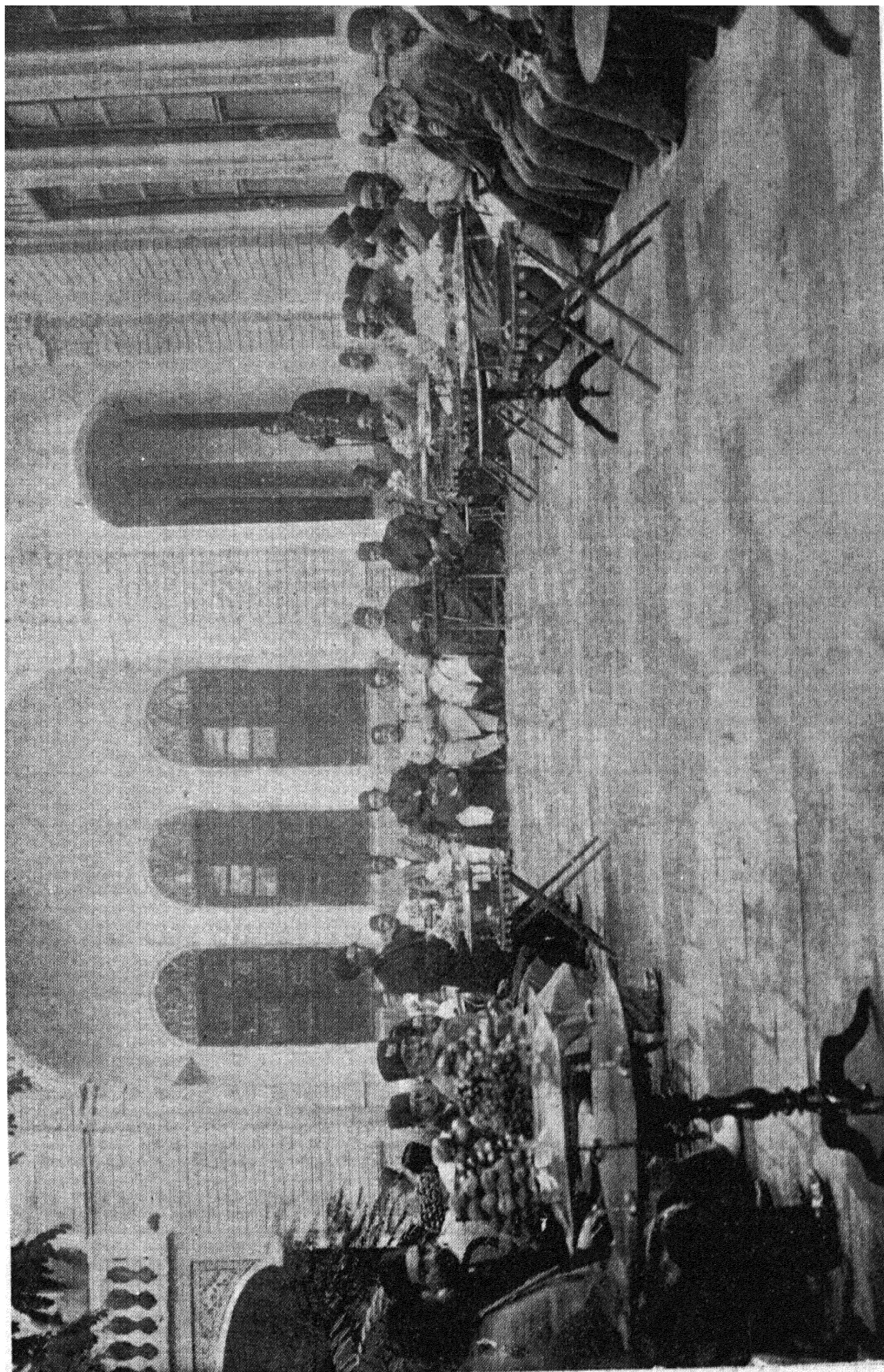
ما دبستان وروزنامه را از نشانهای جنبش وبیداری توده‌شمردیم، و این را هم گفتیم که دبستان نخست از آذربایجان، یا بهتر گویم از شهر تبریز، آغازید، و سپس از اینجا بود که به تهران و دیگر شهرها رسید.

اما روزنامه: چنانکه گفتیم نخستین روزنامه ها رسمی میبود. در تبریزهم، دزمان ولیعهدی مظفر الدین میرزا روزنامه ای بنام«ناصری» با دست ندیمباشی نامی نوشته میشده. سپس که روز نامه های دیگر پیدا شده، دراینجا هم تبریز پیشی پیدا کرده. زیرا، تاآنجاکه ما میدانیم، نخستین روزنامه از اینگونه، «اختر» بوده که کسانی از تبریزیان آنرا در استانبول مینوشته اند.

اگرازروزنامهای‌خود شهرها گفتگو کنیم وتهران‌را باتبریز بسنجیم، راست است که «تربیت» در تهران جلوتر آغازیده، و «الحدید»تبریز پس ازآن بوده، چیزیکه هست «الحدید» را بپای تربیت نتوان برد.

رویهمرفته آذربایجان، بویژه شهر تبریز، برای بیداری آماده‌تر از دیگر جاها میبود. ما پیش آمد شوریدن به «امتیاز توتون وتنباکو» را نخستین‌تکان‌در توده ایران شمرده‌ایم. چنانکه گفتیم، درآن شورش، پیشکام تبریزیان گردیدند و این نمونه ای از آمادگی ایشان میباشد.

چیزیکه هست در تبریزیا آذربایجان، پیشوایانی همچون دوسید، پیدا نشدند و این مردان گرانمایه بهره تهران بودند. در تبریز در آخرهای زمان ناصر الدینشاه مجتهد آذربایجان حاجی میرزا جواد میبوده. این مرد درفزونی پیروان وچیرگی بمردم، درمیان همکاران خود، کمتر مانند داشته. سخنش در همه جا میگذشته، و دولت پاسش میداشته، و مردم جانفشانیها در راهش مینموده اند. ولی این مرد کسیکه معنی کشور و توده بداند وپروای چنین چیزها کند نبوده.



پ ۳۵

من زمان اورا ندیده ام و خود آگاهی ازو نمیدارم، ولی از داستانهایش نیك میدانم که از این چیز ها آگاهی نمیداشته، و جز سروری وفرمانروایی خود را نمیخواسته. راستی اینست که درآن زمان یك دولت بوده و یك شریعت. روشنتر گویم: یکسو ناصر الدینشاه فرمان میرانده بنام دولت، و یکسو ملایان فرمان میرانده اند بنامشریعت، و این دو، چون همیشه باهم درنهان وآشکار کشاکش میداشته‌اند، از اینرو ملایان هرچه بفرمانروایی خود افزودندی آن را پیشرفت شریعت نام نهادندی، و مردم نیز جز این نخواستندی و ندانستندی. اما اینکه کشور را دشمنانی هست و می باید اندیشهٔ آنان هم کرد، و یا اینکه کشور را قانونی درباید که ستم کمتر باشد، و دیگر مانند اینها، چیزهاییست که حاجی میرزا جواد و مانند های او هیچ نمیدانسته اند.

در زمان او یکداستانی رخ داده که از یکسو سرسپردگی مردم را باو چند برابر گردانیده وازیکسو بخامی وناآگاهی‌خوداو بسیارافزوده. چگونکی آنکه جوانی از تبریز بقفقاز رفته و درآنجا کار میکرده وچنین رو داده که کسی راکشته و یا گناه دیگری نزدیك بآن کرده، و این بوده اورا گرفته و بسیبریا فرستاه بوده اند. مادر جوان بحاجی میرزا جواد پناهیده و ازو رهایی پسرش‌را میخواهد. حاجی میرز اجواد تلگرافی بامپراتور روس فرستاده رهایی آن جوان را درخواست مینماید، (و دانسته نیست این برهنمایی‌که بوده) وپس ازچند روز پاسخ میرسدکه امپراتور درخواست اورا پذیرفت و دستور داد که جوان را از سیبریا خواسته روانه ایرانش‌گردانند وبمادرش برسانند.

پیداست که خواست امپراتور چه بوده وبهرچه دلجویی از مجتهد آذربایجان مینموده. ولی آنروز اینها را نمیدانستند، ومردم معنی دیگری فهمیدند وآنرا از « قوت شریعت » شمردند ودردلبستگی بحاجی میرزا جواد پافشارتر گردیدند.

تا سالها این بزبانها میبود: « قوت شریعت درزمان حاجی میرزا جوادآقا میبودکه از اینجا تاپترسبورگ حکم میراند». بیگمان اوخود نیز جز این معنی را نمیفهمیده واز آنچه درزیرپردهٔ این دلجویی نهان میبوده

پیکره ۳۵ نشان میدهد بخشی از نشست روزگشایش مجلس چندگاهه را

آگاهی نمیداشته .

ما ازونکوهش نمینماییم. زیرا ستمگری یابدی دیگری نشنیده ایم . ناآگاهیش را می‌نویسیم ، وهمه مجتهدان آذربایجان همچون او ناآگاه می بودند .

کشاکشهای کیشی در آذربایجان

از اینسوی گرفتاریهای کیشی که بزرگترین انگیزه بی پروایی ایرانیان بکارهای زندگانی همان بوده در آذربایجان سختی و فزونی میداشت . داستان سنی وشیعی که اززمان شاه اسماعیل و سلطان سلیم رنگ سیاسی بخود گرفته ودرمیان دوتوده ایرانی وعثمانی مایه کینه ودشمنی گردیده بود و همیشه اندیشه هارا بخود پرداخته میداشت، درآذربایجان سخت تر از همه جا میبود . دراینجا درنتیجه خونریزیها و کشتارها وتاراجهای پیاپی که از زمان صفویان ، وپس ازآن رخ داده بوده کینه بی‌اندازه گردیده و مایه رواج یکرشته‌کارهای بیخردانه شده بود .

ایرانیان که شیعی میبودند ، اگر حساب کنیم ، بی‌گمان یك چهار يك سال را باكارهای کیشی بسردادندی : سینه زدندی ، نالیدندی ، گریستندی، زیارت عاشورا خواندندی ، بدعای ندبه پرداختندی ، درپای منبرها نشسته گوش به « فضایل اهل‌بیت» دادندی ، پول گرد آورده بزیارت رفتندی. گذشته از اینها یکرشته کار هایی بنام « تبری » داشتندی : هرسال نهم ربیع‌الاول را عیدگرفته و بازارها رابستندی ، وخرد وبزرگ بکارهای بیخردانه‌ای برخاستندی . بنوشته مجلسی ودیگران ، درآن سه روزبکسی گناه نوشته نشدی .

بنوشتۀ این ملایان ، پس از مرگ پیغمبر اسلام ، جانشینی ازآن دامادش علی بوده ، وسه خلیفه بازور ازدست اوگرفته اند ، وهمه بدیها درجهان از این يك‌کار ایشان برخاسته ، وهمه گناهان بگردن آن سه تن، بویژه بگردن دومین ایشان میباشد . اینست شیعیان سر هرکار بدی یاد آنان کردندی ونامهاشان ببدی بردندی . مردمی بااین باور ، پیداست که چه حالی داشتندی و از پرداختن بکار زندگانی و کشور تا چه اندازه دور بودندی .

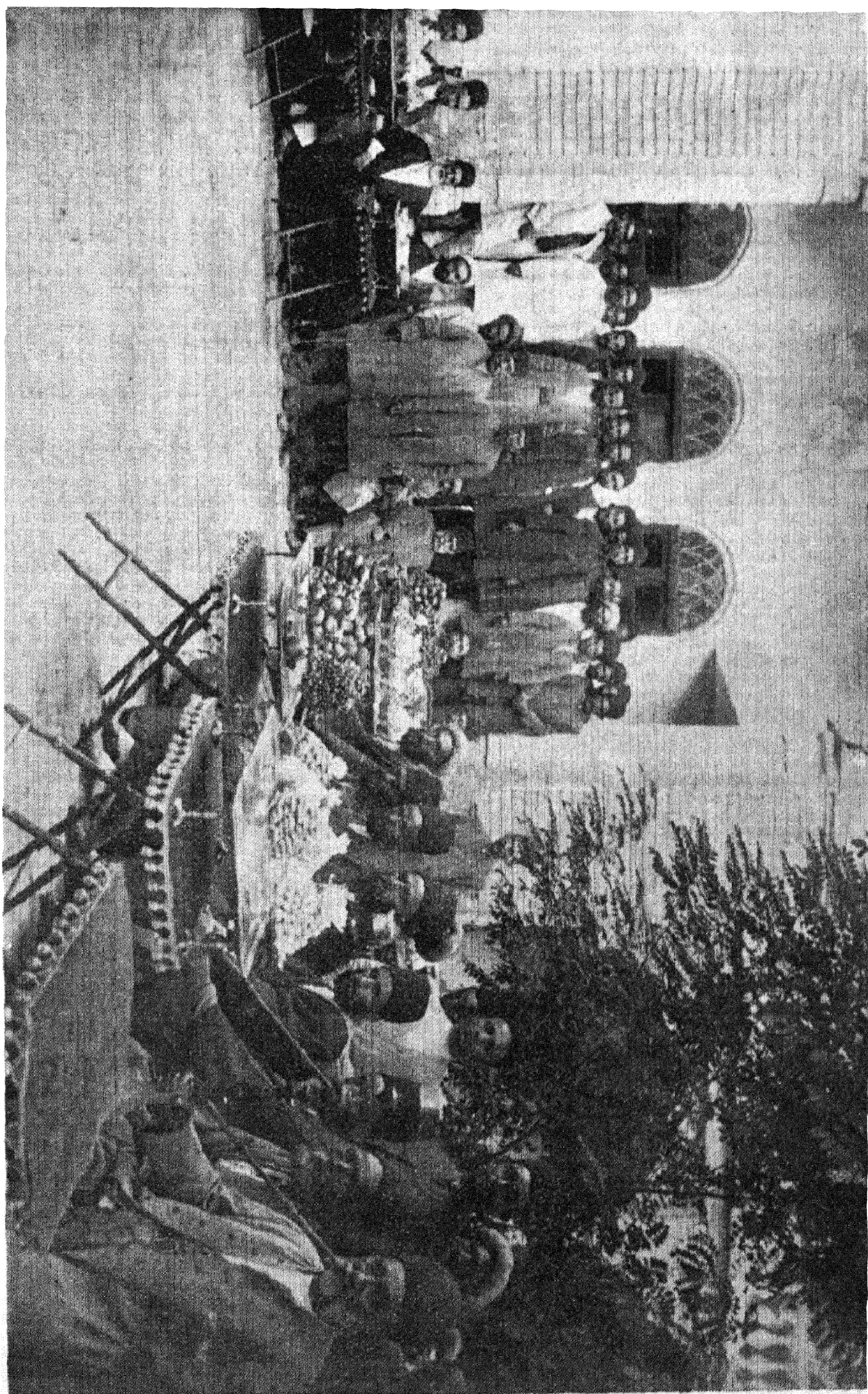
همه این‌کارها و کینه ها و باورها درآذربایجان بیشتر ازسایرجاها بودی . نمایشهای محرمی تبریز که من خود بدیده دیده ام - از دسته بستن ، وسرشکستن ، وزنجیر زدن ، وسینه‌کوفتن، وحجله آراستن ، و عرب شدن ، وزینب گردیدن ومانند اینها - خود داستان درازیست وبرای بازنمودن آن بسخن بسیاری نیاز است . دراینجا بیش ازسه یك سال با این‌کار ها گذشتی .

درنهم ربیع‌الاول ، گذشته ازبدیهای‌دیگر یکرفتار شگفتی دراینجا بودی، وآن اینکه مردم یکدیگررا خیسانیدندی. آنروز هرکس‌یارستی آب بروی‌دیگری بریزد وسراپایش‌را ترگرداند . یکی که ازکوچه می‌گذشتی دیگری ازپشت بام یك دیگ آب بسر اوریختی ، یا ازجلو با جام آب برویش پاشیدی . کسانی دسته شدندی ونزدیك جویی یاحوضی ایستادندی ورهگذران راگرفته وبآب انداختندی . طلبه‌ها مدرسه هارافرش‌گسترده و بجشن وشادی برخاستندی وکسانی فرستاده و توانگران را ازخانه هاشان کشیده وبآنجا بردندی و پول از آنان گرفتندی ویابحوض انداختندی . دانسته نیست این رفتار ازکجا پیدا شده بوده .

درویشان « تبرایی » ،که درزمان صفویان پدید آمده وبجلواسب وزیران وامیران افتاده ، ویادرمیان مردم بسرپا ایستاده ، زبان ببدگوییها ازمردان تاریخی آغاز اسلام بازکردندی ، تا این زمان بازمانده و هنوز کسانی ازآنان بنام« لعنتچی » دربازارها دیده شدندی .

آذربایجان‌که بکردستان پیوسته ویك بخشی هم از آن‌کردنشین میباشد ، این‌کار ها درآن یك زیان بزرگ دیگری در برداشتی وآن فزونی کینه‌کردان سنی بودی .

این داستان سنی‌وشیعی است . گذشته از این یك‌گرفتاری‌دیگری بنام شیخی ومتشرع وکریمخانی درمیان بودی . در زمان فتحعلیشاه شیخ احمد احسایی یکی از مجتهدان عراق میبوده ودر ایران و دیگر جاها شاگردان بسیار میداشته . او بیکرشته سخنان نوینی برخاسته و دیگر مجتهدان باوی دشمنی نموده واورابیدین خوانده اند، ونتیجه آن‌گردیده که درمیان ایرانیان دو تیرگی پیدا شده . یکدسته پیروی از شیخ نموده



پ ٣٦

و«شیخی» نامیده شده اند ودسته‌دیگری دربرابرآنان خودرا «متشرع» خوانده اند. در تبریز درمیان دوتیره، جنگ وخونریزی پیش آمده و تا دیرگاهی مردم ایمنی نداشته اند. هنوز مسجدی درتبریز «قانلومسجد» (مسجد خونین) نامیده میشود وچنین میگویندکه درآنجا بنام شیخی و متشرع خونریزی رخ داده.

پس ازشیخ احمدجانشین اوسیدکاظم رشتی بوده. ولی پس‌ازو باز کشاکش پیدا شده، وحاجی محمدکریمخان در کرمان بدعوی جانشینی برخاسته وخود چیزهای دیگری‌بگفته های شیخ افزوده، ودرتبریزحاجی میرزا شفیع اورا نپذیرفته و بهمان‌گفته های شیخ ایستادگی نشانداده، ونتیجه آن‌گردیده‌که درتبریز وشهرهای دیگر آذربایجان مردم بسه تیره گردیده اند: شیخیان یا پیروان حاجی میرزا شفیع، کریمخانیان یاپیروان حاجی محمد کریمخان، متشرعان یا دشمنان آن دو دسته و پیروان دیگر ملایان.

درسالهای پیش ازمشروطه‌که ماگفتگو از آن میداریم، دیگر میانهٔ اینان زدو خورد و خونریزی نبودی. ولی سه دسته از هم جدا زیستندی. بدینسان‌که بخانه های یکدیگر آمدورفت نکردندی، ودختر ازیکدیگر نگرفتندی، ومسجدهاشان جدا بودی، وهرساله دررمضان‌بالای منبرها گفتگوهای کیشی وبدگویی از همدیگر را بمیان آوردندی.

اما پیشروان اینان: چنانکه گفتیم شیخیان پیروان حاجی میرزا شفیع بودندی‌که پس ازو پسرش حاجی میرزا موسی جانشین‌گردیده و پس ازو نوبت بمیرزا علی آقا ثقة‌الاسلام رسیده بود. اینان چند مسجد بزرگی را در دست میداشتند و در رمضان و دیگر هنگامها در آنها گرد می‌آمدند. جز ازخاندان ثقة‌الاسلام ملایان دیگری نیز- در تبریز و نجف - میداشتند.

کریمخانیان پیروان کریمخان وخاندان او میبودند وآنان چون در کرمان نشستندی برای راهبردن پیروان در تبریز، کسانی را نماینده

پیکره ۳۶ بخشی از نشست با شکوه روز گشایش مجلس چند گاهه را نشان میدهد

گماردندی . در زمانیکه مشروطه برخاست این نماینده حاجی سید محمد قره باغی می‌بود ، ولی پس ازچند سالی اوچون مرد ، شیخ علی جوان جانشین گردید .

متشرعان که دسته انبوه اینان میبودند پیروی از ملایان دیگر میکردند . اینان پیشوایان بزرگترشان علمای نجف و کربلا شمرده شدندی که بایشان « تقلید » نمودندی ورساله های ایشان را بکار بستندی . ولی در هر شهری نیز مجتهدان و ملایان بسیاری برای راه بردن مردم بودندی ، وبرخی از اینانست که داراك بسیار اندوختندوی ، ونوکران و بستگان فراوان ازطلبه ها وسیدهاگرد آوزدندی ، و دستگاه فرمانروایی گسترده دربرابر دولت بالا افراشتندی . اینگونه مجتهدان از ردهٔ «اعیان» بشمار رفتندی .

درتبریز ، ازصد سال باز ، اینگونه پیشوایی و فرمانروایی ، ازآن خاندان میرزا احمد بودی . اینان ازصدسال باز ، داراك بسیار اندوخته ودیه های بسیار بدست آورده ، وازهرباره ریشه دوانیده بودند . چنانکه گفتیم درزمان ناصرالدینشاه، رشته دردست‌حاجی میرزاجوادمیبودکه نزدیك بسی سال پیشوایی وفرمانروایی کرد ، وچون اودرسال ۱۲۷۴ (۱۳۱۳) در گذشت ، نوبت به پسرش میرزا رضا رسید ، وچون پس ازسه سال این هم در گذشت ، برادر زاده حاجی میرزا جواد ، حاجی میرزا حسن مجتهدکه از نجف باز گشته بود ، بنام مجتهد رشته را بدست آورد ، واز آن سوی برادر زاده این ، حاجی میرزاکریم ، بنام « امامجمعه » بکار پرداخت .

درسالهای پیش ازمشروطه ، این دوتن میبودند و هریکی داراك بسیار ودستگاه بزرگی میداشتند ، وعمو وبرادر زاده بایکدیگر همچشمی و کشاکش نیز می‌نمودند .

ازآنسوی مجتهدان دیگری نیز ازمیرزا صادق‌آقا وبرادر او حاجی میرزا محسن وحاجی میرزا ابوالحسن انگجی و دیگران نیز میبودند .

گفتگو ازرفتار وزندگانی اینان بسخن بس درازی نیازمند است ومارا دراینجا چنان میدانی نیست . آنچه می‌باید گفت اینست که اینان ،

چه نیکان وچه بدانشان ، جز بزیان مردم نمیبودند . اینان ازجوانی بمدرسه رفته وزمانی درایران و زمانی درعراق درس خوانده ، ویکرشته آموزاك هایی ، از کیش شیعی واصول وفقه وحدیث و قرآن ، یاد گرفتندی ، و بگمان خود « جانشین امام » شده باز گردیدندی . کنون آزمندان و بدانشان ، آن‌آموزاکها را افزاری برای پول اندوزی وچیرگی گرفتندی ، ومردم را زیر دست خودگردانیدندی ، ونیکانشان پافشاری بیاد دادن همان آموزاکها بمردم نموده، وآنانرا بایکرشته‌کارهای بیهوده ای ، ازگریستن وسینه زدن وبزیارت رفتن ودعای ندبه خواندن ومانند اینها واداشتندی، و یا آتش کینه های کیشی را در دلها فروزانتر گردانیدندی . بدان بآن سان ، و نیکان باینسان مردم را سرگرم‌گردانیده از یاد کشور و توده باز داشتندی .

راست است نیکانشان یکرشته نیکیها نیز ازراستگویی ودرستکاری ونیکی بدیگران‌ومانند اینها، بمردم آموختندی و از اینروکسان سودمندی بودندی . چیزیکه هست رویهمرفته زیانشان بیش ازسودشان درآمدی .

اینان ، چه بدان و چه نیکان ، هیچگاه بیاد نیاوردندی ، که این کشور راکه ما در آن میزییم ، دشمنانی هست‌که ببردنش میکوشند و میباید ما نیز بنگهداشتنش‌کوشیم وهمواره بیدارباشیم وبسیج افزارکنیم - چنین چیزی را نه خود اندیشیدندی ، ونه اگر کسی گفتی گوش دادندی . بسیاری ازآنان چنین سخنانی را « بیدینی » شماردندی و بیخردانه مردم را ازآن بازداشتندی، و این بودکه کتابهای طالبوف و سیاحتنامه ابراهیم بیگ را بنزدیك نگزاردندی . بارها دیده شدی‌که درنشستی بابودن‌ملایی چنین سخنی بمیان آمدی ، و ملا روترش کردی وجلوگرفتی ، ویا در پاسخ چنین‌گفتی : « این مملکت شیعه را صاحبی هست . او خودش نگه میدارد » . یاچنین‌گفتی : « قلب پادشاه دردست خداست ، دعا کنیم خدا اورا بمملکت مهربان گرداند » . در تبریز تنها کسی که چنین نمیبود شادروان ثقة‌الاسلام است‌که ازاو سخن خواهیم راند .



پ ۳۷

کشته شدن میرزا آقا خان کرمانی و یاران او

مردم آذربایجان با آن آمادگی برای بیداری و با آن انگیزه های ویژه ای که درمیان میبود ، در زیر سنگینی این گرفتاریها تکانی بخود نمیتوانستند داد ، و همچنان میزیستند تازمان مظفرالدین شاه که پسرش محمد علیمیرزا ولیعهد شد و کار های آذربایجان باو سپرده گردید ، ازیکسو ستمگری وبدی خود او ، وازیکسو برخی پیش آمدها ، خواه وناخواه ، مردم را بزبان آورد وتکانداد .

یك پیش آمد دلسوزی ، درآغاز ولیعهدی محمد علیمیرزا ، کشته شدن میرزا آقا خان کرمانی و حاجی شیخ احمد روحی و حاجی میرزا حسنخان خبیرالملك بود که هرسه را در یکجا درتبریز کشتند . میرزا آقا خان وحاجی شیخ احمد داستان درازی میدارند : در جوانی از کرمان باسپهان وازآنجا بتهران آمده اند واز اینجا روانه استانبول گردیده اند ودرآنجا چند زبانی ، ازانگلیسی وفرانسه ای وترکی عثمانی یادگرفته اند . اینان پیشرفت اروپا ونیرومندی دولت های اروپایی را دیده و از اینسو بآشفتگی کار شرق ودر ماندگی شرقیان مینگریسته اند و دلهاشان بدرد میآمده ودست و پایی میزده اند ، و در اینمیان خود نیز از حالی بحالی میافتاده اند . نخست درایران ، همچون دیگران ، شیعی میبوده اند ، سپس درآنجا ازلی گردیده اند وخواهران صبح ازل را بزنی گرفته اند ، سپس بیکبار بیدین گردیده وآشکاره « طبیعی گری » نموده اند ، و درپایان کار بسید جمال الدین اسدآبادی پیوسته و باز بمسلمانی گراییده ، و بهمدستی او به « اتحاد اسلام » کوشیده اند . هریکی نیز کتابهایی نوشته اند که شناخته میباشد .

اما خبیرالملك ژنرال کونسول ایران دراستانبول میبوده ، واو نیز باسید جمال و اینان همدستی مینموده ، و سه تن بنام « اتحاد اسلام » نامه هایی بایران ، باین و آن ، مینوشته اند . بیچارگان خود را بآتش زده وبرای رهایی این توده ها بهرچاره ای دست مییازیده اند .

پیکره ۳۷ نشان میدهد بخشی از جشن با شکوه گشایش مجلس چندگاهه را

درسال ۱۲۷٤ (۱۳۱۳) که آخرین سال پادشاهی ناصرالدینشاه میبود ، علاء الملك سفیر ایران دستگیرگردانیدن اینان را ازدربار عثمانی خواست ، وچنانکه درتاریخ بیداری نوشته ، بسلطان چنین وانمود که در شورش ارمنیان که سال پیش ازآن روداده بوده ، اینان دست داشته اند .

بادستور سلطان ، این‌سه‌تن را گرفته به‌طربزان فرستادند، ودرآنجا بزندان انداختند ، و چون در همانسال کشته شدن ناصرالدینشاه بادست میرزا رضای کرمانی رخ داد ، ودر آن باره بسید جمال الدین بدگمانیها میرفت، ازاینان‌هم چشم نپوشیدند . بخواهش دولت آنانرا تامرز آورده وبایرانیان سپردند ، واز آنجا به تبریز آوردند وهرسه را بکشتند . و چون وزیر اکرم که درآنزمان « نایب الحکومه » آذربایجان میبوده واز چگونگی کشته شدن اینان نیك آگاه گردیده ، یادداشتی در آن باره به نزد ناظم الاسلام نویسندهٔ تاریخ بیداری فرستاده ما نیز همانرا در اینجا میآوریم . چنین مینویسد :

یك روز محمدعلی میرزا که آن ایام تازه ولیعهد شده بود بنده را خواسته تلگرافی از مرحوم میرزا علی‌اصغر خان امین السلطان نمود که سه نفر مقصر از اسلامبول می آورند سی نفر سوار بفرستید در آواجق چالدران که سرحد ایران و عثمانی است مقصرین‌را تحویل گرفته به تبریز بیاورند بنده هم رستمخان قراجه داغی را با سی سوار روانه نموده رستمخان قریب یکماه درسرحد معطل شده ازحضرات خبری نشده مشارالیه بدون اجازه به تبریز مراجعت نمود. محمد علی میرزا تلگرافی بطهران کرد که رستمخان یکماه درسرحد معطل وچون ازحضرات خبری نشده مراجعت به تبریز کرده است .

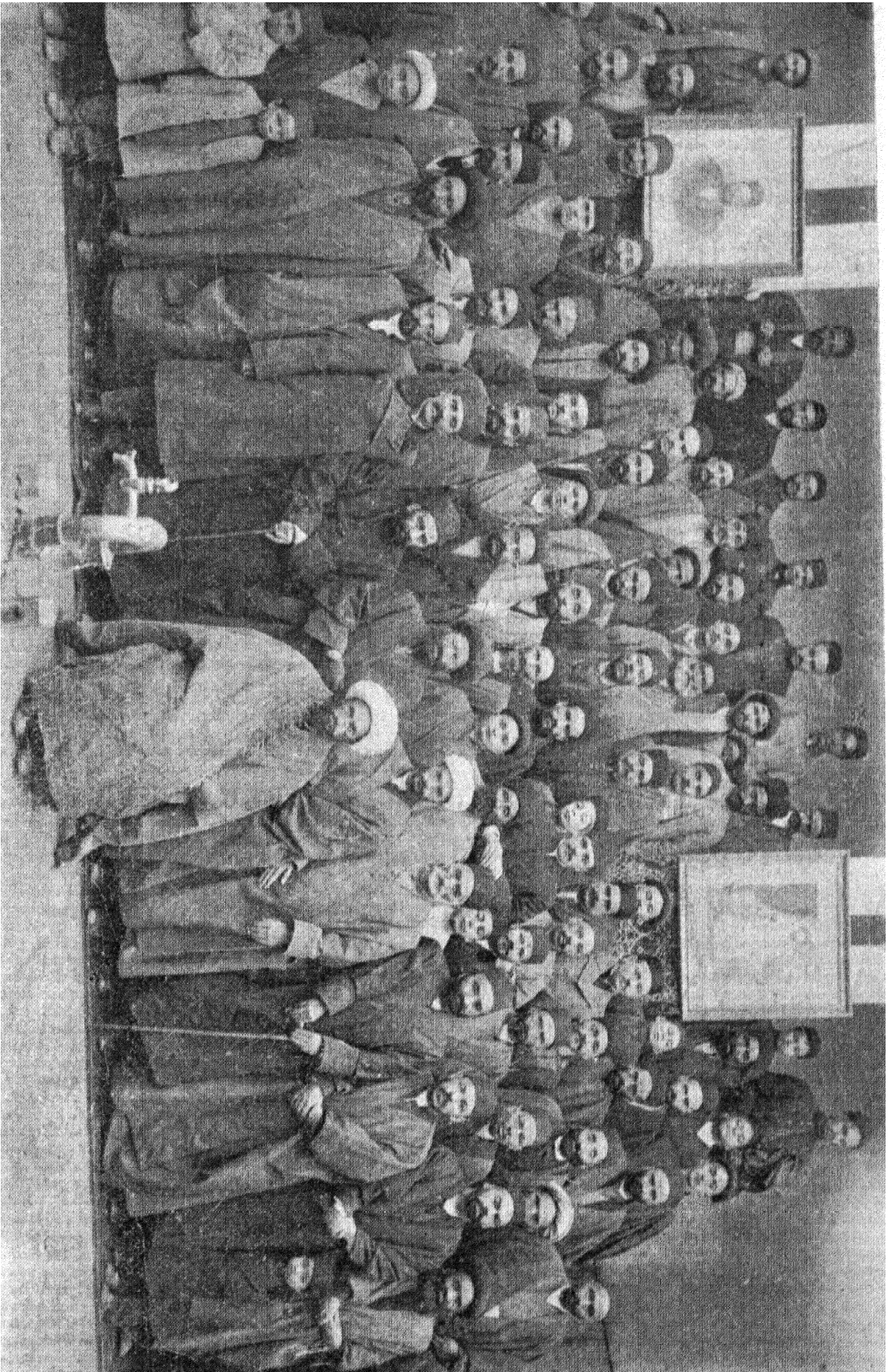
از تهران جواب دادند که مقصرین این روز ها بسرحد وارد میشوند معجلا رستم خان را بسرحد مراجعت دهید مجدداً رستم خان را روانه کردیم بنده‌هم نمیدانستم که این مقصرین کیها هستند و تقصیرشان چیست .

دو سه دفعه هم ازمحمد علی‌میرزا تحقیق کردم گفت منهم نمیدانم ولی محققاً میدانسته چون از بنده ظنین بوده نمیخواست بگوید و از

اینجا سوء ظن او که حسن ظن بوده معلوم میشود حضرات را که وارد مرند دومنزلی تبریز نمودند محض احتیاط که مبادا اسباب فرار یااستخلاص آنها فراهم بیاید اسکندر خان فتح‌السلطان کشیك‌چی باشی خود را هم باجمعی سوار بمرند فرستادکه در معیت رستمخان باهم باشند .

همچنین چون بنده نایب الحکومه بودم و اختیار محبوسین انبار دولتی را داشتم حضرات را بمن نداد. خود محمد علی میرزا خانهٔ در محلهٔ ششکلان‌داشت بجهت ناتمامی تعمیرات عمارت دولتی درهمان عمارت و خانهٔ مخصوص خود می نشست شبانه بدون اطلاع بنده حضرات را وارد نموده و در خانهٔ اختصاصی خود حبس نمودکه بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات و از حال آن بیچاره ها مطلع شوم .

در این بین از پارهٔ جاها لازمهٔ تحقیقات را نموده و در صدد استخلاص آنها برآمدم حتی بیکی از قراولها ده تومان داده قلمدان و کاغذی بحضرات رساندم که از محبس بمرحوم میرزا آقای مجتهد پسر مرحوم حاجی میرزا جواد آقا وسایر علماءکاغذ التجاء نوشته واستخلاص خود را بخواهند وآنها هم بعلماء کاغذ نوشته بتوسط همان قراول کاغذ ها بعلماء رسید بنده هم خیلی طالب و مایل بودم‌که باحضرات ملاقاتی کنم یك روز وقت غروب نمیدانم برای چه‌کاری از دار الحکومه بخانه محمد علی میرزا رفته دیدم تنها در اطاق کتابی میخواند به بنده هم اجازه جلوس داده گفت این کتاب را یکی از این سه نفر محبوس که اسمش میرزا حسنخان است برای ایران قانون نوشته کتاب را داد دست بنده من‌هم چند سطری خوانده بعدگفت شما این محبوسین‌را ندیده‌اید جان من امشب بمحبس رفته آنها را استنطاق کنید گفتم باین شرط میروم‌که یکنفر بامن بیایدخودتان هم‌درپشت درایستاده هرچه‌صحبت‌میکنم بشنوید قبول‌کرد محمدعلی‌میرزا وبنده واسکندرخان فتح‌السلطان و میرزا قهرمانخان‌نیرالسلطان رفتیم به‌محبس خودش پشت درایستاد ماسه نفروارد محبس‌شدیم دیدم این بیچاره‌ها تازه ازنماز فارغ وهنوزخلیلی‌را بپایشان نگذاشته و سه نفری صحبت میکنند فتح السلطان و میرزا قهرمانخان روبروی آنها نشسته بنده محض اینکه نمیخواستم محمد علی میرزا حال



پ ۳۸

ملالت مرا ببیند گوشهٔ محبس نشسته محمد علی میرزا هم از سوراخ
در نگاه میکرد فتح‌السلطان و میرزا قهرمانخان باحضرات بنای صحبت
گذاشتند بعد از ربع ساعت گفتم منهم میخواهم با شما قدری صحبت
کنم گفتند شما میرزا محمود خان حکیم فرمانفرما هستید گفتم می بینید
که لهجهٔ من ترکی و یکی از نوکر های ولیعهدم قوطی سیگار خود
را در آورده بهر یك یك سیگار تعارف نموده خودم هم سیگاری
دست گرفته مشغول صحبت شدیم با ایما و اشاراتی که لازم بود حضرات
حبسی مرا شناختند صحبت از مرحوم آقا سید جمال الدین انداختم که
در کجا با او آشنا شدید گفتند در استانبول برای اتحاد اسلام مجلسی
تشکیل شده بود و ایشان رئیس بودند ماهم ازاعضای مجلس در آنجا
آشنا شده‌ایم بنده صحبت را کشیدم بفواید اتحاد اسلام ونتیجهٔ آن که
برای اسلام حاصل میشود .

خیلی دراین خصوص صحبت کردیم حضرات بنده‌را خوب شناختند
دیدم این بیچاره ها دور نیست بعض صحبت ها کنند که مضر حال آنها
باشد بنده مخصوصا صحبت را پرت نموده نمیخواستم صحبت دیگری
بمیان بیاید در آخر گفتم که ناصرالدین شاه را برای چه کشتند شیخ
احمد گفت بسکه نوشتند دادند دستش وقبول نکرد کشتند بنده هم پا شدم
شیخ احمد گفت خواهش دارم بقدر نیمساعتی هم تشریف داشته باشید که
صحبت نماییم بیچاره ها نمیدانستند که محمد علی میرزا پشت در ایستاده
و من طفره میزنم گفتم چون من روماتیسم دارم و هوای زیر زمین
رطوبتی است نمیتوانم زیاد تر از این بنشینم گفتند از ولیعهد خواهش
میکنیم که فرداشب یا پس فردا شب اطاق خشکی قرار دهند که شما هم
تشریف بیاورید قدری صحبت نماییم گفتم چه عیب دارد اگر ولیعهداجازه
بدهد حاضرم همینکه پاشدم شیخ احمد گفت میدانی این چه زنجیریست
که گردن ما زده‌اند اگر میدانستید این زنجیر را از طلا درست نموده

پیکره ۳۸ نشان میدهد دسته کریمخانیان تبریز را با پیشوای
ایشان آقاشیخ علی جوان(این پیکره دوسه سال پس ازآغاز مشروطه
برداشته شده)

روزی یك مرتبه بزیارت آن می آمدید من هم واقعاً خون بسرم زده
از حال طبیعی خارج شده بودم گفتم من میدانم اگر بعضی هاهم بدانند
همین حرف تا مدتی که در تبریز بودم بکلی محمد علی میرزا ازمن
سلب اطمینان نموده ومرا دچار چه صدماتی نمود بعد ازاینکه ازمحبس
بیرون آمدیم محمد علی میرزا گفت که استنطاق شما همه از اتحاد
مسلمین دنیا وعلمی بود گفتم بلی در اول استنطاق باید به پختگی حرف
زد که طرف مقابل را از خود دانسته در استنطاق دویم و سوم هرچه
در دل دارند بگویند .

بنده با نهایت افسردگی رفتم منزل و همه را در تدارك چارهٔ
استخلاص وفکر نجات آنهارا میکردم یکی دومجلس هم بامرحوم میرزاآقای
امامجمعه ومرحوم حاجی میرزاموسی ثقةالاسلام درباب حضرات مذاکراتی
بمیان گذاشتیم که روز اربعین مردم را وادار به استخلاص و توسط آنها
بطهران نماییم چند روز ازاین مقدمه گذشت صبح زود بمن خبرآوردند که
حضرات را شب تلف کردند فوراً بی اختیار رفتم نزد محمد علیمیرزا
قبل ازاینکه بنده عنوان کنم گفت که شب حسین قلیخان عموزادهٔ امیربهادر
مأموراً بادستخط شاه از طهران رسید که حضرات را تلف و سر آنها
را بتهران بفرستم منهم مجبور باطاعت بودم گفتم بنده که نایب الحکومه
هستم اقلا میخواستید به بنده بفرمایید گفت اجازه نداشتم که قبل از وقت
بگویم . باری دو از شب رفته در خانه اختصاصی خودش زیر درخت
نسترن یکی یکی بیچاره ها را آورده سربریده درصورتیکه خودش هم
در بالاخانه نشسته و تماشا میکرده سر هرسه را بریده بعد پوست سر
آنها راکنده پرازکاه نموده همان شب بتوسط حسین قلی خان بطهران
فرستاده بود سر ها را هم فرستاده بود توی رودخانه که در وسط شهر
میگذرد زیر ریگها پنهان کرده بودند .

فردای همان شب که بچه ها توی رود خانه بازی میکردند سر
های بی‌پوست از زیر ریگ درآمده به بنده اطلاع دادند فوراً فرستادم
سر هارا درجایی دفن نموده‌درصدد پیداکردن نعش آن‌شهدا افتادم معلوم
شد که نعشها را همان شب برده در داغ‌بولی زیر دیوار گذاشته دیوار

را هم روی نعش ها خراب کرده اند شب دویم نایب عبدالله آدم خود را باچند نفرمحرمانه فرستادم نعشها را در آورده وسرها را هم بردند غسل داده و کفن نموده در قبرستان همان محله دفن کردند . تااینجاست یادداشت وزیر اکرم .

اینان راکه کشتند چنین گفتند : « سه‌تن بابی می‌بودند » . دیگران را که می‌کشتند این نام را مینهادند چه رسد بکسانی که دو تن از ایشان زمانی ازشناختگان بابیان می‌بوده اند . ولی کسان بسیاری داستان آنانرا دانستند وسخت آزرده گردیدند، وچندسال دیرتر که آزادیخواهانی پیدا شده وبکوششهایی برخاستند، همیشه نامهای آنان را بزبان داشتندی و یکی از بیدادگری قاجاریان همین را شمردندی .

داستان نان

یکی ازگرفتاریهای زمان خودکامگی انبار داری بوده که همیشه دیه دارانی گندم وجورا نفروختندی تا نان کمیاب وگران شدی ، و آنگاه ببهای بیشتر فروختندی . این کار، در سالهای پیش ازمشروطه درآذربایجان رواج بسیار یافته بود وبیشتر دیه داران از ملایان و اعیانها و بازرگانان بآن می‌پرداختند ، و دولت که می‌بایست جلوگیرد، نمیگرفت. زیراخود محمد علی‌میرزا دیه میداشت و او نیز ازگرانی غله بهره مند میگردید .

در نتیجه این ، نان همیشه کمیاب و جلو نانواییها پر از انبوه زن و مرد بودی ،که فریاد و هیاهوی آنان از دور شنیده شدی .

این یك گرفتاری برای مردم کمچیز شده بود و چند بار آشوبی پدید آوردکه یکی از آنها آشوب خونین سال ۱۲۷۷ (۱۳۱٦) و تاراج خانه های نظام العلماء و علاء الملك و دیگران بود . در اینسال نان کمیاب تر و سختی مردم بیشتر بود ، وسید محمد یزدی که آنزمان تازه به تبریز آمده بود و در مسجد ها و روضه خوانیها بمنبر میرفت و از انبار داران بدگویی میکرد و باد بآتش خشم مردم میزد . در نتیجه اینها و برخی دستهایی‌که در میان بودکسانی جلو افتادند وبازار ها بسته گردید و مردم درسید حمزه گرد آمدند وبفریاد وناله پرداختند. امیر نظام‌گروسی که پیشکار آذربایجان می بود خواست با پیام و سخن



پ ۳۹

آشوب را فرونشاند نتوانست . در اینمیان نام نظام‌العلماء بزبانها افتاده و چنین گفته میشد نانوایانی برای خریدن گندم بنزد او رفته اند و او نخواسته بفروشد ، و بدگویی بسیار از خاندانش کرده میشد . این بود روز دوم مردم آهنگ خانه او کردند و گرد آن را گرفتند . نظام‌العلماء و کسانش از پیش دانسته و تفنگچی آماده کرده بودند و اینان بشلیك برخاستند و چنانکه گفته میشد بسیاری از مردم تیر خورده واز پا افتادند. ولی مردم پراکنده نشدند و از اینسو نیز تفنگچیانی پیدا شده وبجنك پرداختند و چند تن را نیز اینان زدند . همچنین بکینه ملایان ، چندتن از طلبه ها راکه ازدرس بازمی‌گشتند وآگاهی از هیچ‌کاری نمیداشتند دستگیر کرده سنگدلانه سربریدند .

شبانه نظام‌العلماء وبرادرانش بیاری شادروان حاجی میرزا موسی ثقةالاسلام راهی پیداکرده باخاندانهای خود بیرون رفتند ، و فردا مردم بخانه های ایشان ریخته همگی را تاراج‌کردند وافزار و کاچال فراوان بردند ، و پس از این کار ها بود که محمد علی میرزا بچاره جویی برخاست وبامیرنظام دستور پراکندن مردم را فرستاد . این پیش‌آمد در مرداد ۱۲۷۷ (ربیع‌الثانی ۱۲۱۶) بود .

چنین پیداست که او رازکینه از علاء الملك و دیگران (برادر نظام العلماء) در دل میبوده ، و خود در این داستان دست میداشته و کینه جویی میخواسته .

پس ازتاراج خانه ها مردم پراکنده شدند و آشوب فرونشست . ولی بکمی نان در بازار و سختی زندگانی مردم بینوا چاره ای کرده نشد ، واین گرفتاری میبود تا جنبش مشروطه خواهی پیش‌آمد و بیگمان یکی از انگیزه های آن ، این را باید شمرد .

سه چهار سال پیش از مشروطه را ، من خود بیاد میدارم. این زمان بزرگ میبودم وگاهی ببازار میرفتم و انبوهی زنان و مردان‌را درجلو دکانها بادیده میدیدم .

در سالهاییکه ازآسمان باریده و از زمین روییده وغله بفراوانی

پیکره ۳۹ نشان میدهد حاجی میرزا حسن مجتهد را با پیرامونیان خود

بدست آمده بود، مردم میبایست نان را بارنج و اندوه بدست آورند. زنان بیوه بچه های خود را در خانه گزارده برای گرفتن نان چهار و پنج ساعت در جلو دکان بایستند. مردان کارگر تاشام کوشیده و پولی بدست آورده و از نیافتن نان تهیدست بخانه بازگردند.

در آن زمان درآذربایجان مردان خانه دار و آبرومند از بازار نان نخریدندی، و یکی از شرطهای خانه داری نان در خانه پختن را شمردندی. نانواییها دربازار بیش ازهمه برای کمچیزان وبینوایان بودی، و آنان هم با این رنج و سختی دچار میبودند.

نانوایان درسایه پشتیبانی محمد علیمیرزا بمردم چیرگی می نمودند و بدرفتاری می کردند، و از اینکه مردم را نیازمند خود میدیدند از چند راه بیدادگری نشان می دادند. زیرا از یکسو بهای نان را بالا برده گران میفروختند، و از یکسو نان‌را ناپخته بیرون آورده و جزآرد چیز های دیگر بآن میآمیختند، و پس از همه بجای یکمن، سه‌چارك بلکه کمتر میدادند. نانوایان آشکاره گفتندی: «یکمن ماسه چارك است مردم بدانید».

بیاد میدارم نانوایی میخواست بکربلا رود و برای آنکه پولش «حلال» باشد همین را بمردم میگفت، درجاییکه اینهم دروغ میبود و چنانکه مردم میگفتند، از سه چارك هم کمتر میداد.

این زمان کم فروشی خود یکی از گرفتاریها میبود. چون کسی جلو نمیگرفت وسنگی درمیان نمیبود، نه تنها نانوایان، همه دکانداران کم میفروختند. ولی آنچه بمردم گران میافتاد کم فروشی نانوایان میبود. زیرا نانی راکه بابهای گران ورنج فراوان بدست میآوردند، بجای یکمن سه چارك یا کمتر میگرفتند.

اینها از چند راه مایه بیداری مردم میشد: ازیکسو ازمحمد علی میرزاکه پادشاه آینده کشور خواستی بود نومید و بیزار میگردیدند، و ازیکسو ازملایان که درانبارداری همدست دیگران میبودند دلسرد میشدند. رویهمرفته باندیشه زندگانی نزدیکتر میگردیدند وکم کم این درمییافتند که خود باید بچاره کوشند.

از ملایان نخست امامجمعه ، و سپس مجتهد بانبارداری شناخته میبودند . مجتهد خود بیزاری نمودی و گناه را بگردن پسرش حاجی میرزا مسعود انداختی . ولی امامجمعه باین پرده‌کشی هم نیاز ندیدی .

کشته شدن جعفر آقا شکاك

در سال ۱۲۸٤ (۱۳۲۳) بهنگامیکه مظفرالدین شاه در اروپا میبود و محمد علیمیرزا در تهران عنوان «نایب‌السلطنگی» میداشت در تبریز یك داستان‌شگفتی رخ‌داد که اگرچه‌بجنبش‌مشروطه پیوستگی نزدیکی نمیدارد ، چون بارشته تاریخ و داستانهایی‌که درسال‌های دیرتر رو داده پیوستگی میدارد ، و خود یکی از پیش‌آمد هایی بود که از ارج دولت در نزد مردم بسیارکاست ، از اینرو آن را در اینجا مینویسیم :

ایل شکاك از کردانیند که در نزدیك خاك عثمانی نشیمن دارند . سران اینان هر زمان فرصت دیدندی با دولت نافرمانی کردندی و بتاخت و تاراج برخاستندی . در اینزمان ها ، از چند سال باز ، محمد آقا سرآن ایل و پسرش جعفر آقا نـافرمانی مینمودند واز تاخت وتاز باز نمیایستادند . نظام‌السلطنه که پس از رفتن محمد علیمیرزا بتهران ، به پیشکاری آذربایجان آمده بود بجعفر آقا زینهار داد و او را بتبریز خواست . جعفرآقا باهفت تن از برگزیدگان کسان خود ، که یکی از ایشان میرزا نام داییش میبود ، آمد ، و نظام‌السلطنه با او مهربانی نمود .

چون اینزمان در ققفاز گرماگرم جنك ارمنی و مسلمان میبود و آگاهیهایی که از آنجا میرسید در تبریز مردم را میشورانید ودر اینجا نیز هر زمان بیم آشوب میرفت چند روزی نگهداری ارمنستان را باو سپرد که باکسان خود بگردد واگر آشوبی رخ داد جلو مردم راگیرد.

تا چندی آنان درشهر میبودند وهمچنان باتفنگ وفشنگ میگردیدند، و چون از بازار ها یاکوچه ها میگذشتند مردم بتماشا میایستادند.

ولی یکروز ناگهان آوازافتاد که جعفر آقا را کشته اند وکسان او شلیك‌کنان‌گریخته و چندکس را با تیر زده اند ، و در شهر تکانی پدیدگردید . چگونگی این بوده‌که محمد علیمیرزا از تهران ، باتلگراف



پ ٤٠

میرزا آقا خان کرمانی

دستور بنظام‌السلطنه فرستاده که جعفر آقا را بکشد، و او چنین درست کرده که محمد حسینخان ضرغام‌را که ازسرکردگان سواران قره‌داغ بود بسرای‌خود خوانده ونیز بچند تنی ازفراشان ودیگران تفنگ و تپانچه داده و در زیر زمینی های سرای آماده‌گردانیده ، و پس از آن جعفر آقا را بآنجا خوانده .

جعفرآقا بی‌آنکه بدگمان باشد باکسان خود در آمده ، و آنان را در حیاط در پایین‌گزارده ، و خود برای دیدن نظام‌السلطنه ازپله

ها بالا رفته . فراشان اورا باطاق کوچکی راه نموده اند . ولی همینکه نشسته ضرغام تفنگی بدست ، از روزنه اورا نشانه گردانیده . جعفر آقا جسته و افتاده و جان سپرده .

کسان او در پایین ، همینکه آواز تیر شنیده اند چگونگی را دریافته اند ، و شلیك کنان از پله ها بالا رفته اند . فراشان گریخته‌اند، وآنان خود را بسر کشته جعفرآقا رسانیده وچون اورا بیجان یافته اند، نایستاده و باندیشه رهایی خود افتاده اند ، و پنجره ای را باز کرده و از آنجا یکایك بالا خزیده و خود را به پشت بام رسانیده اند ، و از آنجا نیز خود را بکوچه رسانیده و شلیك کنان راه افتاده اند ، وبهر کسی رسیده اند زده اند وازشهر بیرون رفته اند . کسان نظام‌السلطنه بیش از این نتوانسته اند که دو تن از ایشان را بزنند (یکی را در حیاط و دیگری را بهنگام خزیدن به پشت بام) ، و دیگران جان بدر برده اند .

این داستان از هرباره شگفت آور بود ، و از ارج کارکنان دولت بسیار میکاست : از یکسو زینهار شکستن وکسی را به نیرنگ کشتن ، و از یکسو کار نادانستن و دربرابر چند تن کرد ناتوانی نشان دادن . آنگاه مردم از پایان کار می‌اندیشیدند که باآن ناتوانی دولت‌مایه ریخته شدن خون هزاران بیگناه خواهدگردید وکردان بخونخواهی سر بر آورده بتاخت و تاز خواهند برخاست .

کشته جعفرآقا را باآن دوتن آوردند ، و در عالی قاپو آویزان گردانیدند . من اینهنگام بمکتب میرفتم ، و با دوسه تن از شاگردان بتماشا رفتیم . هرسه‌را سرنگون آویزان کرده بودند .

اما آن کردان که رفته بودند نظام‌السلطنه یکدسته‌سوار ازدنبالشان فرستاد که درارونق بایشان رسیدند ، و آنان دلیرانه بجنك ایستادند و بنگهداری خود کوشیدند ، و در میان زد و خورد زیرکانه اسبهایی از اینان بدست آوردند و بر نشسته از میان رفتند ، واین نمونه دیگری از سستی کار های دولت بود .

محمدآقا پدر جعفرآقا باین دستاویز بار دیگر بنافرمانی برخاست

و آشوب فراهم گردانید ، و چون در اینهنگام گفتکوی مرزی با عثمانی پیدا شده ورنجشهایی میان دو دولت میبود ، اوفرصت شمرده باستانبول رفت و در آنجا از دولت نوازش یافت و لقب پاشایی گرفت و بکار هایی میکوشید. ولی در سایهٔ پیش‌آمدی باو بدگمان گردیدند و آنچه داده بودند پس‌گرفتند و اوکاری نتوانست. لیکن خواهیم دید که پسر دیگرش اسماعیل آقا یاسیمگو بچه کارهایی برخاست .

جنگ ارمنی و مسلمان در قفقاز

گفتیم جنگهای ترانسوال و انگلیس، و روس و ژاپون ،که در سالهای پیش از مشروطه رخ می‌داد وروزنامه های فارسی داستانهای آنها رامینوشتند ، در همه جا مایه بیداری ایرانیان میشد . ونیز شورش روسستان و جنبش آزادیخواهان آنجا ، وکوششهای بس شگفتیکه مینمودند مردم را تکان میداد . در آذربایجان گذشته از اینها ، جنك مسلمان و ارمنی درقفقاز ، مایه تکان و بیداری میبود .

این جنك را - یا بهتر گویم این خونریزی را - کینه توزی برخی از ارمنیان پیش آورده بود ، و چنانکه گفته میشد دولت روس نیز بآتش آن باد میزد . زیرا در نتیجه شکستی‌که آن دولت را پیش آمده و شورش و آشوب در بیشتر جاها رخ داده بود ، بیم شورش قفقازیان نیز میرفت ، و دولت برای جلوگیری از چنان پیش آمدی ، وبرای سرگرمی مردم ، بودن چنین جنگی‌را درمیان مسلمانان وارمنیان نیك میشمرد .

نخست در ماه بهمن ۱۲۸۳ درباکو جنگی برخاست . بدینسان‌که روز یکشنبه سی ام آنماه (۱٤ ذی الحجه ۱۳۲۲) ، ارمنیان آقارضی نامی را که از یکخاندان توانگری و خودجوان نیکی میبود کشتند ، و از همانجا خونریزی آغازگردید ، وچهار شبانه روز باسختی درمیان میبود . دسته های انبوهی از دو سو ، با گناه و بیگناه ، کشته شدند ، و چند کاخ بلند و بزرگی خوراك آتش گردید . سرانجام بکوشش حاجی زین العابدین تقیوف و شیخ الاسلام و دیگران آرامش و آشتی

ولی دلها از کینه پاك نمی بود ، و چند زمانی نگذشت که بار دیگر خون ریزیهای سختی ، چه در باکو ، و چه در دیگر شهر های قفقاز ، در گرفت وخدا میداند که تا چه اندازه مردان وزنان کشته شدند .

روز نامه های فارسی این داستانها را مینوشتند . روز نامه تربیت هوا داری از ارمنیان مینمود و حبل المتین و روز نامه های دیگر پشتیبانی از مسلمانان نشان میدادند . این داستان درهمه جا بمردم گران می‌افتاد . ولی درآذربایجان بویژه در تبریز ، بدیگر گونه می‌هنایید . زیرا گذشته از نزدیکی میانه قفقاز وآذربایجان ، وگذشته از دلبستگی که آذربایجانیان را بقفقاز میبود ، چون گروه انبوهی از مردم اینجا در قفقاز می بودند ، وچنین آگهی میرسید که ارمنیان در کشتن مسلمانان ، جدایی میانه ایرانیان و دیگران نمیگزارند ـ اینها مردم را سخت نا آسوده میگردانید .

بیم میرفت که در اینجا نیز خونریزی رو دهد ، ولی نگهبانی دولت و جلوگیری برخی از علماء و رفتار دور اندیشانه سران ارمنی جلو را گرفت . ارمنیان خودرا ایرانی میخواندند و از رفتار همجنسان خود در شهر های قفقاز بیزاری مینمودند ، و بعلماء نزدیك رفته دلهای آنان را بسوی خود میگردانیدند ، تا آنجا که چون در همان هنگام هـا شیخ حسن مامقانی درنجف مرد ودر شهرهای ایران برای او ختم میگزاردند، درتبریز ارمنیان نیز همدردی نمودند و درمسجد قلعه بیگی که درارمنستان است ختم گزاردند .

بدینسان در اینجا جنگی رو نداد . در سال ۱۲۸۵ ، یکماه کما بیش ، پیش از داستان مشروطه ، یك روز آوازی افتاد و مردم بازار را بستند و نزدیك بود رشته از دست رود . لیکن باز علماء و دولت جلو گرفتند .

دراین جلوگیری یکی از پیشگامان امامجمعه میبود که بنگهداری از ارمنیان میکوشید ، چندانکه این رفتار او مایه دل آزردگی قفقازیان گردید و روز نامه های آنجا زبان بگله و بدگویی باز کردند .

باری این پیش‌آمد بتکان و بیداری مردم بسیار میافزود ، وآنچه بیش از همه مایه پند آموزی گردیده وبزبانها افتاده بود اینکه در آن



پ ٤١
شیخ احمد روحی

خون ریزی، در باکو و دیگر جاها، چند هزار تن ایرانیان بیگناه، از بازرگانان وکارگران و دیگران کشته شدند، و دولت ایران هیچ پروا ننمود و بگفتگویی در باره آنان برنخاست. همین یکی بمردم بسیار گران میافتاد واندازهٔ بی‌پروایی و بیکارگی دولت قاجاری را نیك هویدا میگردانید.

در همانسالها در آذربایجان یکداستان دیگری رخ داده بود، و آن اینکه یك مسیونر انگلیسی در میان تبریز و ارومی کشته شده و کشنده او شناخته نگردیده بود. دولت انگلیس پافشاری نشان داد، و

دیر زمانی گفتگوی آن در میان میبود و کسان بسیاری رنج میدیدند، تا سرانجام پنجاه هزار تومان خونبهای او داده شد.

مردم آن داستان را با این پیش‌آمد قفقاز بسنجش گزارده، واز اینکه خون هزاران ایرانی بیگناه ریخته شده بود ودولت دربرابر آن‌جز خاموشی وبیپروایی نمی‌نمود سخت خشمناك و نومید میگردیدند.

بدیهای محمد علی میرزای ولیعهد

در این میان حال و رفتار محمد علیمیرزا خود انگیزه دیگری برای‌بیداری و بیزاری مردم‌میبود. این مردکه پادشاه کشور خواستنی بود، گرایش بسیاری بروسیان از خود نشان میداد، و یکجوان بسیار زیرك روسی بنام «شاپشال» بعنوان آموزندهٔ زبان روسی در نزد او میزیست که خود آموزندهٔ همهٔ کارهای او میبود.

گرایش او بروسیان تاآنجا رسیدکه پیکره ای با رخت «قزاقی» از خود برداشته بیباکانه آن را بدست مردم داد. مردم میاندیشیدند آینده کشور، با چنین‌کشورداری چه خواهد بود؟!.. از پادشاهان قاجاری کسی بحال و رفتار این نبوده.

ایرانیان قرنها با خود کامگی زیسته و بدژ رفتاری و ستمگری فرمانروایان خو گرفته بودند، وبا این‌همه از بد رفتاری های این سخت میآزردند.

جوان آزمند، با همه داراك بسیار و جایگاه بلند، از مردم پول در میبافت. از کسانی وام گرفته نمیپرداخت، وستمگرانی این خوی اورا شناخته وبا دادن پولهایی و یا از راه دیگری، باو نزدیکی‌جسته و بپشتگرمی یاوریهای او در ستمگری بامردم اندازه نگه نمیداشتند. من برای نمونه دو داستانی را دراینجا مینویسم:

حاجی محمد تقی صراف که درتهران وتبریز خانه وحجره‌میداشت وسرمایه بزرگی اندوخته بود با دادن پولهایی‌بمحمد علیمیرزا ازنزدیکان او میشود، و از دولت زمینهای «خالصه» لاکه دیزج (۱) را میخرد، و بدستاویز آن بزمینهای دیگران نیز دست میبازد. حاجی عباس‌لاکه

---

(۱) کویی از تبریز است.

دیزجی که خود پیر مرد دلیری میبود و یك پسرجوانی میداشت دربرابر او ایستادگی نموده بنگهداری زمینهای خود میکوشد و پسر او کسان حاجی محمد تقی راکتك میزنند. حاجی‌محمد تقی این را بمحمد علیمیرزا میگوید، و او دستور میدهد پسر حاجی‌عباس را گرفته بانبار میفرستند و زمینها را با زور گرفته بدست‌حاجی محمد تقی میسپارند. حاجی‌عباس رام نشده و از کوشش باز نمیایستد، و قباله وسندیکه میداشت بدست گرفته بخانه های علما میرود و داد خواهی میکند، و چون میبیند نتیجه نداد روزی چند قفلی برداشته بدر های مسجد های مجتهد و میرزا صادق ودیگران میرود وبهریکی قفلی میزند، باین عنوان که درشهریکه باین آشکاری ستم میکنند، نخست باید بجلو گیری از ستم کوشید. ملایان پاسخ میدهند ما را توانایی نیست که جلو ستمگران را گیریم، ولی اگر کسی بپرسد ما راستی را نویسیم. حاجی عباس پرسشنامه ای درست میکند وملایان هریکی پاسخی مینویسند. گفته میشد میرزا صادق آقا نوشته: « اگر غصب املاك حاجی عباس درست است پس غصب فدك نیز درست بوده ». حاجی عباس آن نوشته را برداشته بعالی قاپو میرود و بهنگامیکه محمد علیمیرزا از اندرون بیرون میآمده فریاد بداد خواهی بلند میکند. محمد علیمیرزا اورا بجلو میخواند و چگونگی را میپرسد. حاجی عباس دادخواهی کرده و آن نوشته را میدهد. محمد علیمیرزا برآشفته آن را دور میاندازد ودشنامهایی بحاجی عباس‌میشمارد. حاجی عباس میگوید: تو بجای نوهٔ منی، چه شایسته است که دشنامم دهی ؟.. محمد علیمیرزا بخشم افزوده میگوید او را بگیرند و بند کنند و از آنسوی دستور می دهد پسرش را از انبار میآورند و در برابر چشم پدر بشکنجه میپردازند. بدینسان که روغن بپا های او مالیده روی آتش میگیرند و پایهای اورا میسوزانند. بیچاره جوان از این آسیب بدرود زندگی میگوید. حاجی عباس در انبار میبود تا روزیکه با دیگر زندانیان برای کارکردن درگلکاری های دولتی بیرونش آورده بودند فرصت جسته میگریزد و خودرا بخانه حاجی میرزا جواد مجتهد میرساند و بستی مینشیند، و در آنجا میبود تا جنبش مشروطه خواهی

پیش آمد و او نیز بدیگران پیوست .

داستان دوم : سید محمد یزدی که نامش را بردیم ، چون عمویش سیدعلی ازعلمای بنام میبود و سالها که در تبریز مینشست باندرون محمد علیمیرزا برای دعا و مانند این میرفت ، این نیز به نزد محمد علیمیرزا راه یافته و یکی ازنزدیکان او گردیده ودر اندك زمانی داراکی اندوخته بود . در همانسال ها میرزاحسن‌خان صدرالوزاره نامی از توانگران تبریز درگذشت و از او فرزندانی از کوچك و بزرك باز ماند . سید محمد یکی از خانه های اورا خرید ، وچون از چگونگی کار های آنخاندان آگاهی یافت که رشته کارهای « صغیران » در دست مادر ایشانست و پول و داراك بسیار میدارند ، شبی با نردبان از پشت بام بخانهٔ ایشان فرو رفت و خودرا بسر بالین آن زن رسانید ، و بهر زبانی بود اورا رام گردانیده زن خودکرد (عقد خواند) ، و بدینسان رشته داراك او و فرزندانش‌را بدست‌گرفت و با زور بداراك دیگران نیز چنك‌انداخت. دکانها و گرمابه و پول هرچه بود ازان خود گـردانید ، و چون از نزدیکان محمدعلیمیرزا می‌بودکسی نتوانست جلوگیرد، ومی‌بود تاپس از مشروطه دختر بزرك صدرالوزاره این داستان را به روزنامه ها نوشت و از انجمن ایالتی داد خواست ، و انجمن کسانیرا فرستاد تا دست سید محمد را از داراك ایشان‌کوتاه گردانید .

داستان دشمنی حاجی میرمناف صراف ودیگر سید های دوچی‌را با محمد علیمیرزا خواهیم دید . انگیزه این آن بود که محمد علیمیرزا پولهایی ازحاجی میر مناف‌گرفت و پسر شانزده سالهٔ او را سرتیپ‌گردانید . حاجی میرمناف با کسی‌گفتگویی درباره دیهی‌میداشت ومحمد علیمیرزا هر زمان از یکسو پول میگرفت و هواداری از آن مینمود .

اینهاست نمونه ستمگری های محمد علیمیرزا و نزدیکان او . با این بدیها وستمگری ها نمیخواست‌که کسی گله‌ای‌کند و یا بدی‌گوید ، و یك گروه راپورتچی درمیان مردم پراکنده گردانیده بودکه اگر کسی سخنی‌گفتی یاگله ای کردی باو آگاهی دادندی . مـردم چندان ترسیده بودندکه درخانه های خود هم از گفتگو خودداری مینمودند .



پ ۴۲
جعفر آقا شکاک با کسان خود

باین بدیهای او باید افزود نمایشهای دیندارانه او را. زیرا همه
ساله دردههٔ محرم تکیه برپا کردی، شب عاشورا باپای برهنه بکوچه‌ها

افتاده بچهل مسجد شمع بردی، دررمضان در یکی از سه روز «احیا» بمسجد حاجی شیخ محمد حسین آمده درپشت سر او نماز خواندی، کتاب های دعا بچاپ رسانیدی.

همانسال که مشروطه برخاست، درمحرم آن، حاجی شیخ محمد حسین یك «روایت» نوینی (یك نسخه نوینی) از زیارت عاشورا پیدا کرده بوده. محمد علیمیرزا با شتاب آنرا در چاپخانهٔ ویژهٔ خود بچاپ رسانید و میان مردم پراکنده گردانید.

کوشندگان تبریز

بدینسان زمینه برای جنبش مردم در تبریز آماده میگردید. درسالهای بازپسین، دراینجا هم کسانی پیدا شده بودند که معنی کشور و زندگانی توده ای را میفهمیدند، و از چگونگی کشور های اروپا آگاه میبودند و آرزوی کوششی را برای برداشتن خودکامکی میکردند، واینان کم کم یکدیگررا شناخته ودسته‌ای گردیده و بکوششهایی می پرداختند. ما از آنان کسانیرا میشناسیم و کسانیراهم نامهاشان شنیده ایم، واینك آنچه‌میدانیم در اینجا میشماریم:

میرزا خدا داد حکاکباشی، برادرش میرزا محمود، سید حسن تقی زاده، میرزاسید حسینخان (عدالت)، سیدمحمد شبستری(ابوالضیاء)، سید حسن‌شریفزاده، میرزا محمد علیخان تربیت، حاجی علی دوافروش، میرزا محمود غنیزاده، حاجی میرزا آقا فرش فروش، کربلایی علی مسیو، حاجی رسول صدقیانی، میرزا علیقلیخان صفروف، آقا محمد سلماسی، جعفر آقا گنجه ای، میرزا علی اصغر خوبی، میرزا محمود اسکویی، مشهدی حبیب (۱).

اینان با همراهان دیگرشان که ما نمیشناسیم، هر یکی از راه دیگری بیدار شده بودند، و کسانی از ایشان، که تقیزاده و شریفزاده و ابوالضیاء و تربیت وعدالت و صفروف باشند، دانش نیز اندوخته و برخی از زبانهای اروپایی را میدانستند و در حبل المتین و دیگر جاها گفتارها مینوشتند. عدالت راگفتیم که روزنامه «الحدید» را بنیاد نهاد

(۱) آقای صبری که اکنون در تهرانست و بسیاری از این نامها را او گفته.

و سپس «عدالت» را نوشت . ابوالضیاء از همدستان او بود . تقیزاده و تربیت نامه ای بنام «گنجینه فنون» مینوشتند .

یکدسته از اینان برگرد سر عدالت میبودند که در خانه اونشستها برپا میکردند و گفتگو از کشور و گرفتاریهای آن بمیان میآوردند . یکدسته که حاجی رسول و جعفر آقا و علی مسیو و میرزا علی اصغر خویی و آقا محمد سلماسی باشند نشستی میداشتند که شبنامه ها نوشته و با ژلاتین بچاپ رسانیده ومیان مردم پراکنده میگردانیدند . کسانی هم جدا گانه یا بهمدستی یکی دو تن بکوششهایی برمیخاستند .

بخشعلی آقا ، نامی از کارکنان گمرک درجلفای روس ، با اینان پیوستگی میداشت و « بیاننامه » هاییرا که آزادیخواهان روس درقفقاز پراکنده میساختند باینان میرسانید ، وبکسانی ازاینان که بقفقاز میرفتند یاوریها مینمود .

از علمای بزرک شادروان ثقة الاسلام با اینان همداستان میبود . این‌مرد باجایگاهیکه میداشت وپیشوای شیخیان میبود ازخواندن‌مهنامه‌ها وکتابهای مصری و دیگرکتابها بیدار گردیده و از پاکدلی و غیرتمندی دلسوزی بتوده مینموده و با اینان همدستی دریغ نمیگفته .

شگفت تر ازهمه کار صفروف است که «راپورتچی باشی» محمد علیمیرزا میبوده که راپورتها که میرسیده از زیردست او میگذشته ، و باچنین کاری خود از آزادیخواهان میبوده و با آنان همراهی وهمدردی مینموده ، و بهنگام خود یاوریها میکرده و آنان را از گرفتاری رها میگردانیده .

این صفروف روز نامه‌ای بنام « احتیاج » برپا کرد که چند شماره از آن بیرون آمد . ولی چون سخنانی نوشت که بمحمد علیمیرزا ناخوش افتاد با دستور او چوب بپایش زدند و از روزنامه اش جلوگرفتند .

اینان یکدسته ای میبودند که مایه بیداریشان آگاهی از حال توده های اروپایی و پیشرفت آنان شده بود . از آنسوی برخی از پیشنمازان که پس از مجتهدان در پایگاه دوم ملایی شمرده شدندی ، از بیپروایی محمد علیمیرزا و نزدیکان او بدین و شریعت ، و از پول

اندوزی و آزمندی مجتهدان بزرك ، و از چیرگی مسیحیان واروپاییان درکشور ، آزرده گردیده و اندکی بیدار شده بودند. اینان نیز بپیروی ازعلمای تهران ودیگر جاها بتکان آمده وچند تنی با هم آشنا گردیده و دسته ای شده بودند ، و در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲٤) یااندکی پیش از آن بود که اینان هم نشستی بنام « انجمن اسلامیه » برپا کردند ، که بنام روضه خوانی وکوشش برواج کالاهای ایرانی وجلوگیری ازفزونی کالاهای بیگانه با هم نشستندی وبگفتگو پرداختندی . ما ازاینان نامهای حاجی میرزا ابوالحسن چایکناری ، و شیخ اسمعیل هشترودی ، و شیخ سلیم ، ومیرزا جواد ناصح زاده ، و میرزا حسین واعظ را میشناسیم.

جلوگیری از رواج کالا های بیگانه یکی از کوششهای آنزمان میبود . در سایه تعرفهٔ گمرکی که گفتیم نوز با روسیان بست داراندك زمانی کالا های روسی در ایران بسیار فزون گردیده و مایه بیم همگی شده بود . از این‌رو کوشندگان درهمه جا بجلوگیری از آن‌کوشیدندی. در تهران دو سید و همدستان ایشان درنشست های خود چایی ندادندی و مردم را بخریدن و بکار بردن کالا های ایرانی واداشتندی . در این باره کوششهایی از ملایان اسپهان و دیگر جاها نیز میرفت و از علمای نجف نوشته ها میرسید .

در تبریز هم اینان همان را عنوان‌کردند ، ولی خود بخواست بزرگتری میکوشیدند وهمراهی با کوشندگان تهران و هم آوازی با آنان را میخواستند .

بهنگامیکه در تهران داستان مسجد آدینه و دنباله های آن پیش میرفت ، در تبریز بدینسان دو دسته آماده میایستادند و در آرزوی هم آوازی با آنان میبودند . چیزیکه هست در تبریز فشار و جلو گیری بسیار بیشتر از تهران میبود . رفتاریکه محمد علیمیرزا در اینجا میکرد به رفتار مظفرالدینشاه یا عین الدوله در تهران نمیمانست .

راستی را کانون خودکامگی تبریز میبود ودشمن بزرك مشروطه وآزادی در اینجا مینشست. محمد علیمیرزا گذشته ازآنکه خودرا پادشاه آینده‌کشور میدانست وبجنبش توده هیچگونه خرسندی نمیداد ، در سایه

گرایشیکه بهمسایه شمالی میداشت ناخشنودی آنان را هیچگاه نمیخواست. این بود در تبریز نشسته و تنها بآن بس نمینمود که جلو تبریزیان را بگیرد وباندك تکانیمیدان ندهد، بخفه کردن جنبش تهران نیز میکوشید و نیرنگها بکار میزد، و چنانکه سپس گفتگویش بمیان آمد و دانسته شد، گویا درهمین روزها این، حاجی سید احمد خسروشاهی را که یکی از پیشنمازان تبریز میبود بنجف فرستاده بود که با علمای آنجا گفتگو کند و آنان را بدشمنی مشروطه برانگیزد. نیز یك پیشنماز دیگری را بتهران برای گفتگو با علمای آنجا روانه گردانیده بود.

این بکارهای شاه و دیگران ارجی نمیگزاشت و چنین میخواست که خود کوششهایی کند وجنبشی را که پیش آمده بود تا انجام گزارد. گفتیم این بیاری کوشندگان برخاست و علمای تبریز را بتلگراف خانه فرستاد که آن تلگرافها را بشاه و بقم و دیگر شهرها کردند. ولی چنانکه گفتیم، این کار تنها برای برانداختن عین الدوله بود، و دیده میشود که استادانه آن را بانجام رسانید. زیرا بنام همراهی با کوشندگان و پشتیبانی از علمای کوچنده، بآن برخاست وملایان تبریز را بتلگراف خانه فرستاد، و چند روزی در تبریز پیشنمازان بمسجد نرفتند و نماز جماعت نخواندند، ولی همینکه عینالدوله برافتاد و او دل آسوده گردید بدستاویز آنکه شاه میانجیگریش را در بارهٔ علمای کوچنده پذیرفته، دستگاه را بهمزد و ملایان نیز پی کارخود رفتند، و یکی نپرسید: «پس نتیجه چشد؟!.. آیا علمای کوچنده بازگشتند یا نه؟! آیا بدرخواستهای ایشان گوش داده شد یا نه؟!..»

این از یکسو زیرکی محمد علیمیرزا و دلبستگی اورا به نهان داشتن پیش آمدهایتهران نشان میدهد، و از یکسو بیارجی علمایتبریز و افزار دست بودن آنان را میرساند.

با این فشار وسختگیری، جنبش درتبریز بسیار دشوار مینمود. بویژه باناتوانی که کوشندگان را میبود. پیشآمدهای تهران نهانگرفته میشد و روزنامه ها چیزی نمینوشتند. یگانه روزنامه آزاد حبل المتین بود که آنهم خودرا افزار کار عین الدوله گردانیده بود. تنها آگاهی

بکوشندگان یا بدیگران ازنامه‌هایی میرسید که کسانی از تهران مینوشتند، و اینها نیز نهانی خوانده میشد.

جنبش تبریز

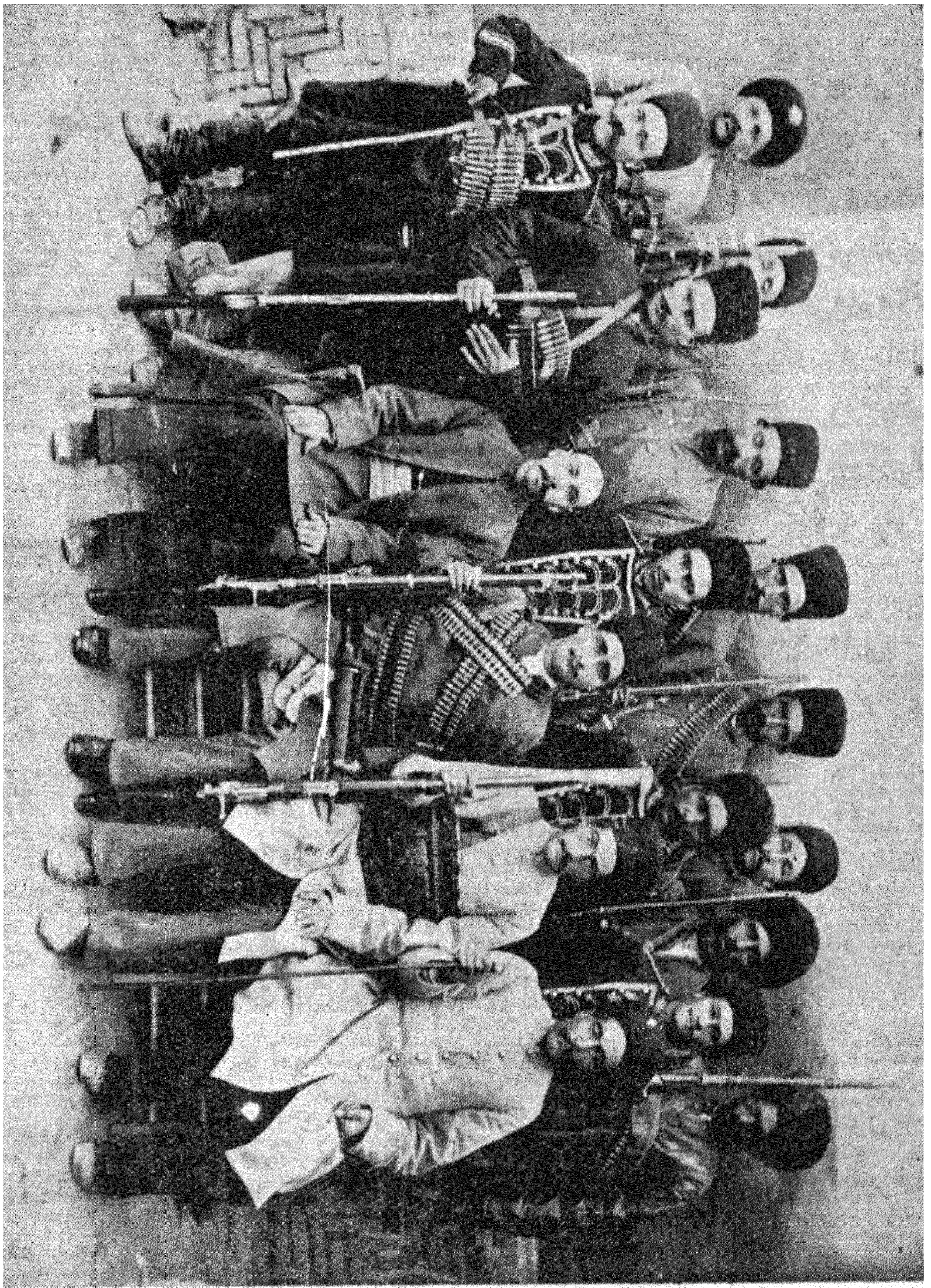
در تهران فرمان مشروطه داده شده و مجلس چند گاهه برپا گردیده و « نظامنامهٔ انتخابات » نوشته میشد. ولی در تبریز و دیگر شهر ها نشانی دیده نمی‌شد. کوشندگان درتکاپو می بودند و نشستها برپا می کردند. دراین میان در کوی دوچی یك‌دستهٔ دیگری برای کوشش پدیدآمده بود. رنجیدگی حاجی‌میر مناف را از محمد علیمیرزا نوشتیم. او از یك خاندان بزرگیکه « سادات ارزل» (۱) نامیده میشدند میبود وهمگی آنان با محمد علیمیرزا دشمن شده بودند. میر هاشم که از آن سید ها و خود یکی از پیشنمازان میبود کسانی را بسر خود گرد آورده و از آنان پیمان گرفته بودکه نترسند و دست بهم داده بکوشند.

بدینسان آمادگیها میرفت تا در آخرهای شهریور نامه هایی‌رسید که دربار همچنان دشمنی و ایستادگی میکند و شاه از دستینه نهادن به « نظامنامهٔ انتخابات » خود داری مینماید، و دوباره بازار ها بسته شده و شور وخروشی برخاسته. از این آگاهیها کوشندگان در اینجا نیز بتکان آمدند و بر آن شدندکه در اینجا نیز جنبشی نمایند، و باین کار میرهاشم وهمدستان او پیشگام گردیدند. دراینجا هم بپیروی از تهران رفتن بکونسول خانهٔ انگلیس را برگزیدند.

میر هاشم برادر خود میرستار راکه از کارکنان بانك انگلیسی میبود بنام آنکه ازبانك پیامی‌میبرد بکونسولخانه فرستاد. کونسول پاسخ روشنی نداده وگفته بود: «در تهران سفارتخانهٔ ما مردم را پذیرفت. در اینجا هم خواهیم دید چه میشود».

آنان از این پاسخ خشنودی فهمیدند وشب چهارشنبه بیست‌وهفتم شهریور (۲۹ رجب)، در خانهٔ میرجلیل (یکی ازسید های دوچی) نشستی برپاکردند. باشندگان میر هاشم، میرزا علی اکبر مجاهد، میرزا جواد ناصح زاده، میر جلیل خداوند خانه، میر خلیل، سید رضی، میر حاجی آقا، میرستار، میر ربیع، میر یعقوب، سید علی، ملا محمدعلی

(۱) ارزل نام دیهی از پیرامونهای تبریز است.



پ ۴۳

ضرغام کشنده جعفر آقا با برادرش سامخان ارشد و سواران خودشان

دو تن که در جلو در میانه نشسته اند از دست راست نخست ضرغام و دوم برادرش میباشد ـ این پیکره گویا دو سه سال دیرتر برداشته شده

ترکانپوری، میرزا نجفقلیخان‌هشترودی، محمد باقر وبرخی دیگرمیبودند.
آقا میر باقر پسر حاجی میر جعفر اسلامبولچی از کیسهٔ خود در رفت کوشش را بگردن میگرفت.

آنشب همه را بسکالش نشستند. میرزا علی‌اکبر مجاهد به‌رفتن کونسولخانه خشنودی نمی نمود. لیکن پس از گفتگوی بسیار همگی آن را پذیرفتند.

فردا پیش‌از درآمدن‌آفتاب دوتن‌دوتن بیرون آمده آهنگ‌کونسول خانه‌کردند. میر جلیل از راه جدا گردیده بمدرسه صادقیه رفت‌که طلبه های آنجا را با خود بیاورد. هنگامیکه رسیدند کونسول خوابیده بود، و چون بیدار شد میرزا علی اکبر و میر هاشم بنزد او رفتند وخواست خود را بمیان نهادند. کونسول پاسخ داد: «ما نتوانیم بکارهای درونی ایران درآییم، و شما را با این اندکی، نتوانیم پذیرفت. ولی اگر بازار بندد و علماء و دیگران نیز بیایند چون بنام توده است توانیم پذیرفت».

این گفتهٔ او مایه دلگیری گردید. زیرا اینان بیش از چهارده یا پانزده تن نمیبودند و ببسته شدن بازار هم‌امید نمیبستند، و از آن سوی اگر بیرون رفتندی همگی دستگیر شدندی. این دلگیری فزون‌تر گردید هنگامیکه میر جلیل تنها و تهیدست بازگردید و چنین دانسته‌شد طلبه ها با او همراهی ننموده اند. با اینهمه نومیدی بخود راه ندادند.

هنگام نیمروز شیخ سلیم و حاجی میرزا ابوالحسن چایکناری با چندتن درآمدند. از دیدن ایشان همگی شادمانی نمودند و تا نیمه‌حیاط بپیشواز شتافتند وازسر و روی ایشان بوسیدند. نیز کسانی ازآزادیخواهان که‌آگاه میشدند یکتن‌ودوتن میآمدند. انبوه مردم‌آگاه نمی‌بودند وآنانکه آگاه میبودنددلیری نمینمودند. محمد علیمیرزا ازچگونگی آگاه‌گردیده و راپورتچیان را فرستاده بودکه در آن پیرامونها ایستند و آیندگان و روندگان را بشناسند.

آقا میر باقر در رفت را میپرداخت وچای وناهار و دیگر چیز ها را آماده میگردانید، و یکی از تالارهای‌کونسولگری را فرش‌گسترانید

وبنشستند . در این میان مفاخرالدوله کارگزار از سوی محمد علیمیرزا آمد وچون بنشست چنین گفت: « والاحضرت اقدس ازآقایان گله منداست. زیرا همیشه رعایت خاطر آقایان را کرده . اکنون هم اگر فرمایشی داشتند خوب بود بخود ایشان اظهار میکردند» ازاینگونه سخنانی گفت. حاجی میرزا ابوالحسن پیر مرد ساده درونی‌میبود و از دیر کردن «حواله مستمری» خود بگله پرداخت. مفاخر الدوله خشنودگردید وچنین گفت: «من الساعه حواله آن‌را صادر میکنم. والاحضرت امر فرمودند نان را هم ارزان‌گردانند . . .» ناصح‌زاده از پایین تالار سخن اورا بریده باآواز بلندی چنین گفت : « آقا چه میفرمایید ؟ ! . . چه مستمری ؟ ! . چه‌نان؟!.. ما برای این چیز ها باینجا نیامده ایم . ما آزادی میخواهیم ، عدالت میخواهیم ، پس ازاین باید درمملکت قانون جاری شود . . . » مفاخرالدوله که تاآن روز چنین سخنانی‌را نشنیده بود یکه خورد وپاسخی نتوانست و چنین گفت : « این را باید بعرض برسانم » ، و برخاست وبرفت.

دراین میان دربازار گفتگویی افتاده وکسانی ازکوشندگان آن‌روز بهرکه‌رسیده‌چنین‌گفته بودند:« امروز بازار بسته‌خواهدشد،مردم بکونسول خانهٔ انگلیس خواهند رفت » . ولی این کوشش نتیجه نداده بودو مردم از ترس محمد علیمیرزا تکانی نمییارستند .

هنگام پسین چند تن از جوانان ، از آنانکه در کونسولگری میبودند بگردن گرفتندکه بروند و بازار را ببندانند ، وچهار تن‌که میر یعقوب و سید علی و میر صمد و محمد باقر بودند (۱) روانه گردیدند و چون ببازار شیشه‌گرخانه رسیدند چند تیر پیاپی شلیك کردند ، و میر یعقوب قمه بدست تانزدیکیهای بازار امیر رفت . از این شلیك و هیاهو مردم بهم برآمدند ، وچون آماده میبودند بیدرنك بازار ها را بستند ، وبسیاری از ایشان رو بسوی کونسولخانه نهادند .

کسانیکه میآمدند چون‌از چگونگی کمتر آگاه میبودند چنین‌نهاده

---

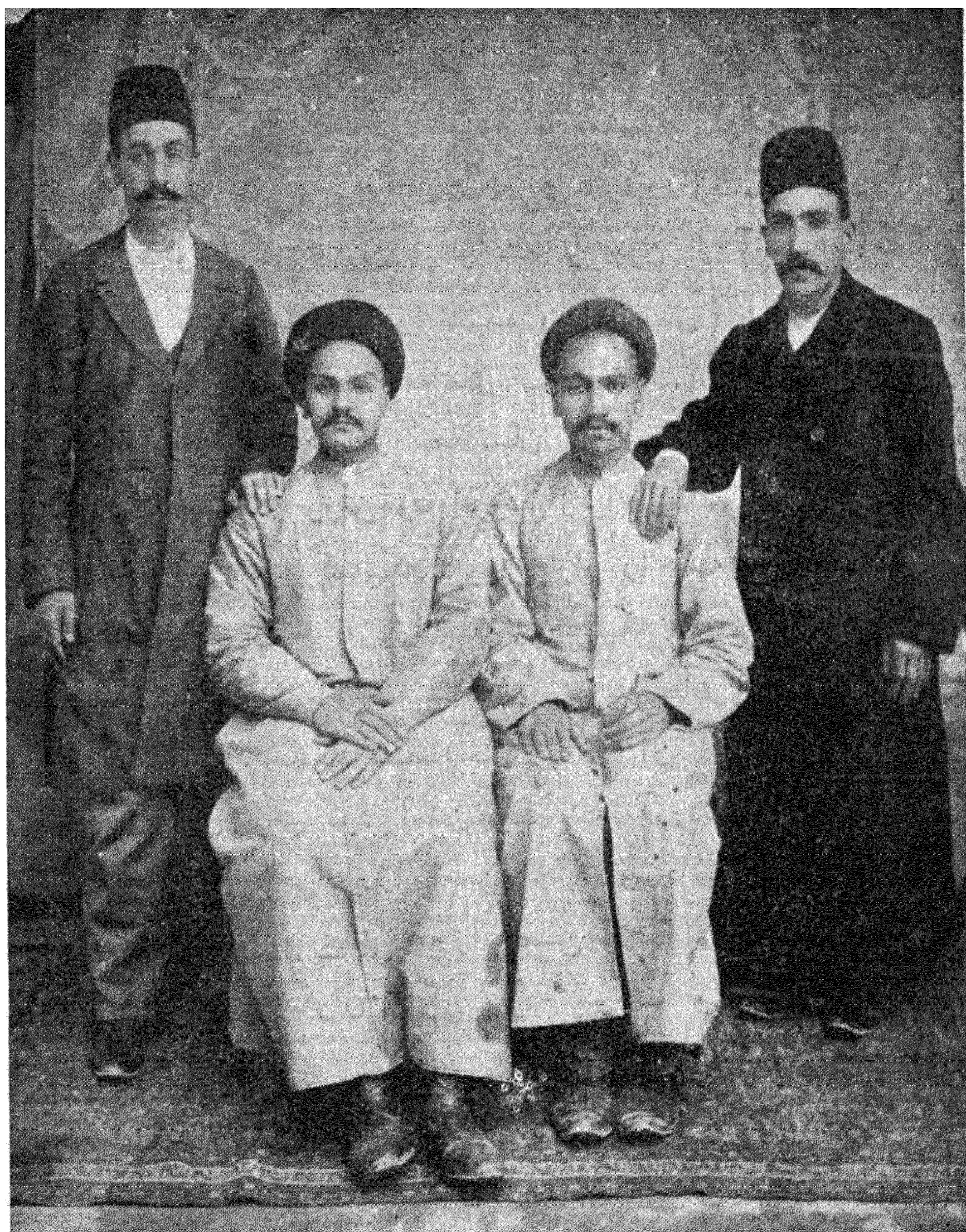
(۱) آقای کروبی یاهمان آقا میرباقر که نامش‌را میبریم یاد داشتی نوشته‌که بسیاری از این آگاهیها از روی آنست و او بجای چهار تن شش تن نوشته‌که دو تن‌هم میرربیع و میرستار برادران میرهاشم را شمرده .

شد که یکی بآنان گفتاری راند وچگونگی را بفهماند . این را ناصح زاده بگردن گرفت و به روی پله ها ایستاد و بمردم گفتار راند.

امروز بدینسان گذشت . امروز نام مشروطه در میان نمیبود و سخن از «عدالت طلبی» و «آزادیخواهی» میرفت . چنانکه گفتیم اینان هم آوازی باکوشندگان تهران میخواستند و چون از آنجا آگاهیهای درستی نرسیده بود نام مشروطه را نشنیده و داده شدن آن را نمیدانستند. لیکن شبانه کونسول که ازپیش آمدهای تهران نیك آگاه میبودچگونگی را بازگفت و نام مشروطه از آنجا بمیان آمد.

فردا پنجشنبه کار برونق خود افزود. زیرا ازیکسو انبوه مردم رو بکونسولخانه آوردند. کسانیکه دیروز بازار را بسته و بخانه های خود شتافته وباینجا نیامده بودند امروز میآمدند. کسانیکه دیروز داستانرا نشنیده بودند امروز شنیده و باینجا میشتافتند . کونسولخانه و آن پیرامونها پر از مردم میبود . مسجد صمصام خان را در آن نزدیکی فرش کردند و جایگاه دیگری برای گرد آمدن مردم پدید آوردند . از یکسو هم علمای بزرك ، از حاجی میرزا حسن مجتهد و حاجی میرزا کریم امام جمعه و میرزا صادق و حاجی میرزا محسن و ثقة الاسلام و حاجی سید محمد قره باغی و دیگران همگی بمردم پیوستند و به مسجد صمصام خان آمدند.

امروز بازرگانان پیشنهاد کردند در رفت را بگردن گیرند و پول پردازند . نخست حاجی مهدی آقا کوزه کنانی پیشگام گردید . بدینسان که رو بملایان کرد وچنین گفت : « در این راه که بخرسندی و سرفرازی ایرانیان خواهد انجامید من جان و داراك دریغ نخواهم داشت و همه در رفت را خود ازکیسه خواهم پرداخت . » ولی دیگران بآن خرسندی ندادند وچنین نهادند که همگی پولهایی پردازند ، وبرای این کارصندوقی بنام « صندوق مصارف انجمن عدالت طلبان ومشروطه خواهان اسلام » پدید آوردند که مهری برای خود داشت ورسیدهای چاپی آماده گردانید . صندوقداری را آقا میر باقر و سرکشی را حاجی محمد صادق قازانچایی وکربلایی علی مسیو بگردن گرفتند.



پ ٤٤

میرزا محمود خان حکاکباشی | سید حسن شریفزاده | سید حسن تقی‌زاده | میرزا محمد علی‌خان تربیت

امروز با دستور محمد علیمیرزا در دکانهای نانوایی چراغ روشن گردانیده و بهای نان را کم کردند، چون سالها در آذربایجان نان گران وکمیاب وخود مایه دل‌آزردگی مردم شده بود محمد علیمیرزا میخواست

باکاستن ازبهای آن از مردم دلجویی کند و ازگرایش ایشان بکوشندگان جلوگیرد. کوشندگان خواست اورا دریافته وکسانی‌را فرستادند وچراغها را خاموش گردانیدند وبمحمد علیمیرزا چنین پاسخ دادند: «درخواست ما ارزانی نان نیست. ما مشروطه میخواهیم». محمد علیمیرزا پاسخ فرستاد: در این باره میباید از تهران دستور خواهم و درخواست شما را «بحضور مبارك شاهنشاهی» تلگراف خواهم کرد.

اینان خود نیز تلگراف بتهران کردند و خواست خود را باز نمودند. همچنین کونسول انگلیس بسفارتخانه خودشان بتلگراف آگاهی فرستاد. ولی پاسخ دیر کرد وده روز بازارها بسته ماند، ومردم همچنان هر روز درمسجد صمصامخان و در کونسولخانه گرد میآمدند.

هنایش این جنبش در مردم تبریز

این ده روز برای تبریز روزهای بسیارسودمندی بود که باید در تاریخ یاد آنها بماند. مردمیکه قرنها در زیر یوغ ستم و خودکامگی بسربرده، و جز کشاکشهای کیشی، و نمایشهای بیهوده محرم و صفر و مانند آن کاری نشناخته، و ازمعنی توده وکشور و اینگونه دانستی ها بیبهره‌مانده، و هیچگاه آزادی برای گفتگو از دردهای خود و برای گله و ناله از ستمهای درباریان نداشته بودند، کنون یکرشته سخنان سودمند نوینی در بارهٔ آبادی کشور وسرفرازی توده میشنیدند، و خود را برای هر گفتگویی آزاد مییافتند، و رویهم‌رفته یك آیندهٔ بسیار خوشی ودرخشانی را در پیشرو میدیدند و بی اندازه خوشنود و خرسند میگردیدند.

یك کلمه‌گوییم: این ده روز تبریز را دیگر گردانید: دشمنی‌سنی وشیعی زیانش را همه دانستند. کینه های شیخی ومتشرع و کریمخانی ازمیان برخاست. دلها از آرزوی همدستی با یکدیگر و جانفشانی در راه توده وکشور پر گردید. در مسجد پیشوایان سه گروه زانو بزانوی همدیگر می نشستند واز دشمنی هاییکه تا آن روز کرده بودند پشیمانی مینمودند. حاجی سید محمد قره باغی پیشوای کریمخانیان بپا برخاسته چنین گفت: مردم آن دسته بندیها همه برای «جلب مرده وآوازنعلین» میبود و اینزمان باید همه را کنار گزارده دراین راه خرسندی ونیکنامی

ایرانیان دوش بدوش هم گام برداریم.

ارمنیان که تا آنهنگام با مسلمانان آمیزش و جوشش نکردندی، وچند ماه پیش آن بیم را ازهمدیگر داشته بودند، اکنون همه مهربانی مینمودند و در نهان با آزادیخواهان همدستی میداشتند.

چند فوج سرباز که دردشت شاطر انلو (درنزدیکی تبریز) لشگر گاه میداشتند، وگویا محمد علیمیرزا آنان را برای چنین روزیآماده گردانیده بود و ازسربازان لخت وگرسنه جانبازی می‌بیوسید، نمایندگانی بمسجد فرستاده خواستار شدند که هم آنان بمسجد آیند، و با دیگران همراهی نمایند. ولی پاسخ داده شد در آنجا که هستید، باشید و از درون دل با ما همراهی نمایید.

توانگران، از بازرگانان و دیگران، درپول‌دادن بصندوق «اعانه» بهمدیگر پیشی میجستند. آقا میر باقر که گفتیم صندوقدار میبود مینویسد: «از صبح تا غروب ساعتی فراغت نداشتم». چنین شور و تکانی در یك توده کمتر دیده شود. در اینجا همچون تهران زنان پا در میان نداشتند. ولی مردان شوروسهش بیاندازه نشان میدادند، ومیتوان انگیزه این شوروسهش را چند چیز شمرد:

نخست: شایندگی مردم و جربزه خدا دادی آنان. داستانهاییکه یك سال و دو سال دیرتر رخ داد و ما آنها را خواهیم نوشت بهترین نمونه شایندگی مردم تبریز میباشد.

دوم: بودن رهبران و پیشوایان پاکدرون و نیکی. گذشته از کوشندگان که شمردیم وکنون بیشترآنان پا درمیان میداشتند وپاکدلانه و مردانه میکوشیدند یکدسته از بازرگانان آبرومند وکاردان از حاجی رحیم آقا باکوچی، وحاجی میرمحمد علی اسپهانی، وحاجی‌میرزا علینقی گنجه‌ای، وحاجی محمدعلی بادامچی ودیگران، جلو مردم افتادهوکوشش مینمودند. جز ازمیرهاشم که از همان روز ها خود خواهی وسودجوییش شناخته گردید دیگران همه پاکدلی مینمودند.

سوم: گرانمایگی و دلکشی خود داستان. مردمیکه سالهای دراز گرفتار خودکامگی بوده و همیشه ستم کشیده بودند کنون خودرا در

برابر مشروطه یا بهتر گویم زندگانی « دموکراتی » میدیدند و راه مردانگی وسرفرازی را دربرابر خود باز میبافتند، و نویدهای بسیار در باره پیشرفت کشور وآسایش توده میشنیدند . پیداست که چگونه دلهاشان روشن میگردید وچگونه می‌سهیدند و بتکان میآمدند .

در این باره بیشتر کار را سخن گویان (ناطقان) میکردند ، و میباید نخستین ایشان میرزاجواد ناصح زاده را بشماریم . این مرد نخستین کسی بود که در پیشروی مردم ایستاد ، و با یك شیوهٔ نوینی که دیگران هم از او یاد گرفتند ، سخن گفت ، و از همان هنگام بنام « ناطق » شناخته گردید .

اندکی از دیدار خود سخن رانم : من در آنهنگام شانزده ساله بودم و درس میخواندم . روزچهارشنبه بستن بازار را شنیدم ولی انگیزهٔ آن را ندانستم . فردا پنجشنبه پیش از نیمروز از خانه میآمدم ، در ویجویه مردم را در تکان تندی دیدم . دسته دسته مردم میرفتند . یکجا دیدم دو تن گفتگو میکنند :

ـ نان را ارزان گردانیده بودند فرستادند وچراغها را خاموش گردانیدند .

ـ ارزانی نان را نمیخواهند پس چه میخواهند ؟ . .

ـ مشروطه میخواهند .

ـ مشروطه ؟ ! . . مشروطه چیست ؟ ! . .

ـ تو هم برو تا بدانی مشروطه چیست .

آنمرد روان گردید . من نیز که نخستین‌بار نام مشروطه را میشنیدم و همچون آنمرد آرزومند دانستن معنی آن بودم پی او را گرفتم . نخست در پیرامون مسجد صمصام خان مردم را انبوه دیدم . مسجد پر گردیده و کسانی در کوچه ها نیز ایستاده بودند . کسی پهلوی منبر سر پا ایستاده سخن می گفت . آوازش را می‌شنیدم ولی گفته هایش‌را نمی فهمیدم .

دیدم کسانی نایستاده در میگذرند . من نیز درگذشتم . در چند گامی از آنجا خانه ای را باز ومردم را در آن انبوه دیدم و بدرون



پ ٤٥

چهار تن که برای بندانیدن بازار رفته اند

این پیکره‌را سپس برداشته وخواسته اند که همان حال‌را هویدا گردانند.

رفتم. دیدم باغچه ایست سبز وزیبا، ومردم سر پا ایستاده اند، وآخوند جوان زرد مویی با دستار سفید کوچکی، دو دست بنرده های پله ها

تکیه داده و میخواهد سخن گوید. همه خاموشند و میخواهند گفته‌های اورا بشنوند. میخواهند معنی مشروطه را بدانند. آخوند با چهرهٔ گیرا و زبان شیوا بسخن آغاز کرد:

بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق
نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
خبرت هست که مرغان چمن می گویند
آخر ای خفته سر از بالش غفلت بردار
تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

این شعر ها را خوانده سپس بزبان ترکی معنی مشروطه را گفت، و در این میان از گرفتاریهای توده و از ستمگری درباریان و ازخواری کشور ومانند اینها سخنانی راند وبسیاری ازمردم بگریه افتادند. هنایشیکه این سخنان در من کرد پس از گذشتن سی واند سال هنوز فراموش نگردیده.

دیگری از سخن گویان میرزا حسین میبود. او نیز با آواز دلکش و رسا شعرها خواندی:

ماییم که از پادشهان باج گرفتیم
زان پس که ازایشان کمر وتاج گرفتیم
دیهیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم
اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم
ماییم که از دریا امواج گرفتیم
و اندیشه نکردیم ز طوفان و زتیار (۱)

دیگری ازایشان شیخ سلیم میبود. اینمرد چه دراینهنگام وچه پس ازآن بازبان سادهٔ روستایی سخنانی گفتی، وپیش ازهمه دلسوزی به بینوایان نموده وداستان کمیابی نان وگرانی گوشت‌را بمیان آوردی، ونویدها دادی

(۱) این شعرها از یك چکامه ادیب الممالك است که واعظان‌تکه تکه بالای منبر خواندندی.

که چون مشروطه‌باشد نان فراوان وارزان ، وگوشت دردسترس همگی خواهد بود ، وبینوایان ازنان وکباب سیر خواهندگردید ، و بالای منبر انگشتان را پهن کرده ووجب خودرا نشان داده و با همان زبان ترکی روستایی چنین گفتی: «کباب بو اینده کاسب » . این گفته های او نیز ارج دیگری میداشت و مایه دلداری بینوایان میبود .

میرزا علی اکبر مجاهد گاهی بمنبر رفتی و بهمان تندی که در نهاد اوست، از ستمگری درباریان بدگفتی . میر هاشم نیز گاهی سخن راندی . برخی کسانیکه قفقاز یا استانبول را دیده بودند، و آگاهیهایی از پیشرفت اروپا میداشتند ، هر یکی که خواستی سر پا ایستاده و سخنانی راندی .

میرربیع برادر میر هاشم یکبار بپا برخاسته و از محمد علیمیرزا بدگویی کرد و دیوانه وار رخت های خودرا پاره ساخت . مردم ازرفتار او رنجیدند و دیگر راه ندادند . از خود میر هاشم نیز رفتار بدی دیده میشد . بنام آنکه من پیش افتاده ام و مردم را باینجا کشانیده ام بهمه بر تری میفروخت وگاهیکه از کونسولخانه بیرون میآمد سید های دوچی و جوانان آنجا را ، با تپانچه ها بکمر ، بپیش وپس خود میانداخت . از همانجا آزردگی پدید آمده بود .

بدینسان روز ها میگذشت . در اینجا نیز ، همچون تهران ، بهمگی شام و نا هار میدادند . چیزیکه هست دراینجا چادری نزده و بیشتر مردم درمسجد و پیرامونهای آن گرد میآمدند، وشبها جز سران و پیشروان نمی ماندند و دیگران بخانه های خود میرفتند .

پذیرفتن شاه درخواست تبریزیان را

اندیشیدنیست که شاه که یکماه و نیم پیش از این ، فرمان مشروطه را داده بود و این زمان در تهران نمایندگان شصت گانه دارالشوری برگزیده میشدند ، بهرچه پاسخ تبریزیان‌را زود نداد ، و پس از آن کارها ایستادگی چه انگیزه میداشت ؟!.. پیداست که جلوگیرهایی در میان میبوده و کارهایی در پرده میرفته که ما هنوز ندانسته ایم. رشته کارهای آذربایجان بیش از همه دردست محمدعلیمیرزا میبود

و میتوان گفت ایستادگی از سوی این پیش میآمده . کار های آن روزی دربار نچندان در هم و آشفته میبوده که با اندیشه توان دریافت .

هرچه بود دولت خواه وناخواه گردن گزاشت و روز پنجشنبه چهارم مهرماه (هشتم شعبان) میبود که از تهران بولیعهد پاسخ رسید ، و او این را با دستخطی ازخود ، بنزد مستر راتسلاو کونسول‌انگلیس فرستاد و نامه ای هم نوشت ، و مستر راتسلاو رونویس آن دستخط و آن نامه را ، با خود تلگراف شاه ، بنام « انجمن عدالت طلبان‌تبریز» به نزد حاجی مهدی آقا و دیگر سران جنبش فرستاد (۱) . نیز همان روز تلگرافی ازسفارت خانه انگلیس(۲) بکونسول رسید که رونویس آنرا نیز فرستاد .

ازاین مژده مردم شادگردیدند وهمان روز از مسجد وکونسولگری بیرون آمدند و بازار ها را بازکردند ، وبچراغان و شادمانی پرداختند . نیز همان‌روز یکدسته ازسران جنبش‌واز بازرگانان، بباغ‌شمال بنزدمحمد علیمیرزا رفتند.محمدعلیمیرزآنان‌را پذیرفت وبسخنانی پرداخت ازاینگونه: «من‌بیش‌ازشما خواستار قانونی بودن‌کشور هستم . اگر درکشور قانونی باشد من آسوده ترگردم . . .» سپس داستان‌کشته شدن کشیش انگلیسی وفشاری را که بایران آمده بود بمیان آورده چنین گفت : « در آن پیش‌آمد بیست و پنجهزار تومان من وبیست و پنجهزار تومان امامقلی میرزا تاوان دادیم. اگرکشور قانونی داشتی پاسخ دادیمی‌که آن‌کشیش پیروی از قانون ننموده و خودرا بکشتن داده» . از اینگونه سخنان‌که دانسته نیست دلش از آن آگاه میبود یا نه گفت ، وباشندگان خشنودی از گفتار او نمودند وسپاس‌گزاردند و برخاستند و بازگردیدند .

تلگرافیکه مظفرالدینشاه بولیعهد فرستاده چون خود آن دردست ماست پیکره‌اش را در اینجا میاوریم (پیکره ٤٦) .

---

(۱) نوشته راتسلاو وتلگراف شاه بولیعهد اکنون در دست منست

(۲) در اینهنگام سراسپرنیگ رایس سفیر انگلیس بلندن رفته‌بود و چنانکه دیدیم بجای او مستر گرانت دف شارژ دافر (کار پرداز) سفارت کار میکرد و این تلگراف نیز ازوست



اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره	عدد کلمات	از طهران	به تبریز	تاریخ اصل	اطلاعات
دستخط مبارک همایونی	.				

بتوسط ولیعهد با اهالی مملکت آذربایجان تشکیل مجلس شورای ملی و نظامنامه آنرا بشما اجازه مرحمت

فرمودیم و وکلای شهر تبریز و سایر ولایات بطهران بیایند و بترتیبات کار مشغول شوند و نسبت بعموم

متحصنین در قنسولگری انگلیس عفو عمومی شامل خواهد شد

تاریخ ۸	شهر شعبان	ساعت	دقیقه	گیرنده مطلب	نمره ۱۳۲

پ ٤٦

تلگراف مظفرالدینشاه بولیعهد

دستخط ونامه و تلگراف سفارت را نیز مینویسیم

نامه ولیعهد بکونسول

مسیو راتسلاو جنرال قونسول چهار فقره را که اهالی استدعا کرده بودند برطبق مقررات علیه همایونی مهر و امضا نموده دادم دستخط تلگرافی را هم‌که الان از طرف قرین الشرف ملوکانه در برقراری مجلس واجرای نظامنامه رسیده فرستادم‌که باهالی داده همگی مطلع وشکرگزار باشند وبطوریکه آنها تعهد کرده اند مطمئناً بروند بازار را باز کرده مشغول کسب و کار خود باشند ۸ شعبان المعظم ۱۳۲۴

دستخط ولیعهد

اولا از طرف قرین الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس ارواحنا فداه و ازطرف خودم باشخاصیکه در قونسولخانه ومسجد متحصن هستند اطمنیان میدهم که در بارهٔ آنها عفو عمومی خواهد شد ومطلقاً درازای اقدامات آنها مزاحمتی ار طرف حکومت و غیره نخواهد شد .

دویم مجلس شورای ملی را بطوریکه بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی بملت اعطا ومرحمت کرده من هم تصدیق دارم و اجرا خواهم نمود و بولایات جزء هم اعلام خواهد شد .

سوم برای اعطاء مجلس شورای ملی‌که اساس آبادانی و ثروت وترقی دولت وملت‌است عموم رعیت چه درشهر تبریزوچه درولایات مملکت آذربایجان چراغان بکنند .

چهارم در تعیین وانتخاب وکلاء بزودی قراری بدهند که وکلای‌تبریز و سایر ولایات معین شده روانه طهران بشوند .

تلگراف سفارتخانه

صدر اعظم باینجانب اطلاع داد نسخه های چاپی دستخط اعلیحضرت همایونی دراعطاء مشروطیت و ترتیبات مجلس بامنای آذربایجان وحکام ولایات فرستاده شد و انتخاب وکلا هم در موقع اجراست شما هم باید بناهندگان و بستی ها را اطلاع بدهید وتوضیح نمایید اجرای وعده‌های اعلیحضرت شهریاری

فقط مربوط بدولت ایران است ضمانت دول در آن باب جایز نیست بگویید مسلم وآشکار است ترتیب مجلس ملی نیست مگر بمرور .

کارهاییکه مردم میکردند

بدینسان تبریز آزادی گرفت . پس ازاین مشروطه در همه جا آشکار شد و بهمه شهر ها آگاهی رسید ، و ازتهران «نظامنامه انتخابات» و دستور برگزیدن نمایندگان را بهمه جا فرستادند . در برخی شهرها حکمرانان گردنکشی کرده بمردم میدان ندادند . ولی درتبریز و رشت مردم آزادی یافته می جنبیدند . بدیگر شهر های آذربایجان هم آگاهی داده شد و در آنها نیز تکان پدید آمد .

می بایست « نظامنامه » ودستور از تهران برسد تا نمایندگان را برگزینند . ولی تبریزیان نچندان شوریده بودند که آرام نشینند و رسیدن آنها را بیوسند . یکدسته که بجلو افتاده و آن تکان را پدید آورده بودند مردم دست از دامن ایشان بر نمیداشتند و از گردشان پراکنده نمیشدند. ناگزیر گردیدند خانه ای گیرند وآنجارا کانونی گردانند . کسانی ازتوانگران ازدادن خانه بآنان بیم میداشتند . میرزا مهدیخان خانه های خودرا که در آغاز ارمنستان و نزدیك بازار میبود وخود جایگاه نیکی میداشت بآنان وا گزاشت ، و خود سرکشی بآنجا (ناظمی) را بگردن گرفت، وازهمانزمان بود که بنام«میرزا مهدی خان‌انجمن» شناخته گردید.

بیست تن از سران جنبش برگزیده شدند که بهمدستی علما در انجمن نشینند وکار ها را راه برند . نیز دارندگان هرپیشه ای ، ازچیت فروشان ، و زین دوزان ، و میوه فروشان ، وتوتونچیان، وقند فروشان، و دیگران ، نماینده ای برای خود بر گزیدند ، و اینان بهمدستی انجمن نشینان بکارهایی می پرداختند .

هنوز دشمنی برای آزادی پیدا نشده ومحمد علیمیرزا و پیرامونیان او دربیرون بکاری برنمی‌خاستند . ولی مردم دور اندیشانه از پا ننشسته و میدان را تهی‌گزاردن نمیخواستند . در دلها گرایش سختی برای نیك شدن و نیکی نمودن پیدا شده و مردم را آرام نمیگزاشت . همه آن میخواستند که بنیکی هایی کوشند وگامهایی بردارند .

چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بوده ، و در سخن گوییها چنین نموده شده بود که برواج «شریعت» کوشیده خواهد شد، و هنوز جدایی میانه خواستها پدید نیامده بود، از اینرو کوشش بسیار بدینداری میرفت . هنگام نیمروز در بازار از هرگوشه آواز اذان بر میخاست . در مسجدها و درپشت سر پیشنمازان انبوهی بیشتر میگردید . هرکسی راستی و درستی بیش از پیش ، از خود مینمود و بدستگیری از بینوایان بیشتر میکوشید .

در تبریز کوچه ای بنام «قره چیلر کوچه سی» هست که نشیمنگاه دسته‌ای از کولیان (یاقره‌چیان) میباشد . اینان کارشان مطربی بودی که مردانشان دف زدندی وآواز خواندندی و پسرانشان رقصیدندی . چون اینکار را گناه شمردندی و از آنسوی خانه های اینان همیشه آشیانهٔ بدکاران بودی که مردم اوباش ازفراشهای دربار ودیگران درآنجا گرد آمدندی و بدمستیها نمودندی، این زمان آنان را از کار باز داشتند. بدینسان که برخی را ازشهر بیرون کردند و برخی را «توبه» داده و پسرهاشان‌را تراشانیدند .

تراشیدن ریش گناه شمرده شدی و جز از درباریان وبرخی‌اوباش بآن برنخاستندی . درهمان روزهای نخست موی ستران (سلمانیان)نشستی بر پا کردند و با هم پیمان نهادند که دیگر ریش نتراشند . در این باره شعری هم گفتند : « تراشیدن ریش موقوف شد » . روز نامه ملا نصرالدین ریشخند های بسیار نوشته ونگاره‌ای (کاریکاتوری) بنام میتنیغ موی ستران تبریز درست گردانیده .

نان که گفتیم در زمان خودکامگی یکی از گرفتاری ها میبود و همیشه زنان و مردان درجلو دکانهای نانوایی انبوه شدندی و بفریاد برخاستندی ، این زمان در سراسر شهر نان فراون گردیده و دربرابر هر دکانی جز از دو سه تن خرنده دیده نمیشدی . پیش از مشروطه نان منی (هزار مثقال) بدو قران فروخته شدی، وگفتیم که بجای یکمن سه‌چارك بلکه کمتر از آن ، دادندی . این زمان بهای آن به هشت عباسی پایین آمد و کم نیز نمیدادند .



پ ۴۷

محمد علیمیرزای ولیعهد

کم فروشی که خود گرفتاری دیگری شمرده شدی، این زمان بیکبار از میان برخاسته، و همه دکانداران خود درستکاری می نمودند و اگر کسی را آرزوی نادرستی میبود از ترس مردم دلیری نمیداشت.

کینه های شیخی ومتشرع و کریمخانی در کنار مانده وسنی شیعی از میان برخاسته، کسی یارای آنکه زبان بچنین سخنانی باز کند نمیبود و تبرائیان (لعنتچیان) بیکبار ناپدید گردیدند.

در تبریز از پیش دبستان‌ها میبود. ولی این زمان گرایش مردم بآنها بیشتر گردیده ودر هر کویی توانگران نشست برپا کرده وگفتگو از بنیاد گزاردن دبستانها میکردند. نیز کسانی بآرزوی پدید آوردن «شرکت» و بنیاد نهادن کارخانه می‌افتادند.

در این میان کسانی از سران کوشندگان، از شادروانان کربلایی علی مسیو وحاجی رسول صدقیانی وحاجی علی دوافروش و سید حسن شریفزاده و میرزا محمد علیخان تربیت و جعفر آقا گنجه ای و آقا میر باقر و میرزا علی‌اصغر خویی وآقا نقی شجاعی و آقا محمد صادق خامنه وسید رضا (۱) یك نشست نهانی بنام «مرکز غیبی» برپا کرده بیك کار ارجدار تر دیگری می کوشیدند وآن اینکه دسته ای بنام «مجاهد» پدید آورند.

اینها کارهاییست که پس ازبیرون آمدن از بست نشینی، بیدرنك باینها پرداختند و ما دنباله اینها را خواهیم نوشت.

باز شدن دار الشوری

در این میان درتهران دار الشوری برپا گردید. گفتیم مجلس چندگاهه «نظامنامه انتخابات» را نوشت وآن را بدستینهٔ شاه رسانید، وازروی آن درتهران ببرگزیدن نمایندگان آغاز گردید.

این «نظامنامه» مردم را بشش گروه (طبقه) می‌بخشید بدینسان: شاهزادگان وقاجاریان، علماء وطلبه ها، اعیانها، بازرگانان، زمینداران وکشاورزان، وپیشه وران که هرگروهی نمایندگان جداگانه برگزینند، و برای تهران شصت نماینده بدیده میگرفت بدینسان:

---

(۱) دوازده تن بوده‌اند ونام یکی را ازایشان ما نمیدانیم.

شاهزادگان وقاجاریان چهارتن، علما وطلبه ها چهارتن ، بازرگانان ده تن ، زمینداران و کشاورزان ده تن، پیشه وران سی ودوتن . از اینرو بیشتر نمایندگان از بازاریان وپیشه وران بایستی بود وخواهیم دید که در مجلس یکم اینان بسیار میبودند .

هنگامیکه در تبریز جنبش رو داده و آن داستانها میرفت در تهران ببرگزیدن نمایندگان کوشیده میشد ، وآن جنبش تبریز پیشرفت این را تندتر گردانید و بسیاری ازآنانکه دودل بوده ودر کنار میایستادند از دو دلی بیرون آمده وبکار پرداختند .

روز یکشنبه چهاردهم مهر (۱۸ شعبان) مجلس گشاده خواستی بود ، و تا آن روز برگزیدن نمایندگان را بپایان رسانیدند . کسان پایین برگزیده شدند :

از شاهزادگان و قاجاریان : اسدالله میرزا ، یحیی میرزا ، حاجی امجد السلطان ، معظم الملك .

از علما و طلبه ها : آقا میرزا محسن (برادر صدر العلماء) ، حاجی شیخ علی نوری ، میرزاطاهر تنکابنی ، حاجی‌سید نصرالله اخوی.

از بازرگانان : حاجی‌حسین آقا امین الضرب ، حاجی سید مرتضی مرتضوی ، حاجی محمد اسماعیل مغازه ، حاجی معین التجار بوشهری ، میرزا محمود اسپهانی ، حاجی محمد علی شالفروش ، حاجی محمد تقی شاهرودی، وثوق الدوله ، محقق الدوله ، مخبرالملك .

از اعیانها : صنیع الدوله ، نصر السلطان، صدیق حضرت ، احتشام السلطنه ، سعد الدوله ، حسنعلیخان (پسر مخبر الدوله) ، مشار الملك ، عون الدوله ، دبیرالسلطان ، حاجی سید باقر اخوی، سید الحکماء (۱) .

ازپیشه وران : میرزا محمودکتابفروش ، حاجی میرزا ابراهیم‌خیاط باشی ، حاجی سید ابراهیم حریر فروش ، شیخ حسین سقط فروش ، حاجی‌محمد ابراهیم وارث ، ملا حسن وارث ، حاجی محمد تقی بنکدار، دکتر سید ولی الله خان ، امین التجار کردستانی ، حاجی سید آقا تیر

---

(۱) این‌را ازحبل‌المتین آوردیم وچنانکه دیده میشود یکی‌بیشتر است . زیرا ده تن بایستی باشند ویازده تنند .

فروش، حاجی میرزااحمد زرگرباشی، حاجی شیخ اسماعیل پلوفروش، مشهدی باقر بقال، شیخ حسن علاقه بند، استاد حسن معمار، سیدحسین بروجردی، شیخ حسین علی، آقا حسین قلی، حاجی عباسعلی، حاجی عبدالوهاب، حاجی علی اکبر پلوپز، استاد غلام رضا یخدانساز، حاجی سید محمد ساعت ساز، حاجی سید محمد باقر، سید محمد تقی هراتی، سید مصطفی سمسار، سید مهدی دلال. (۱)

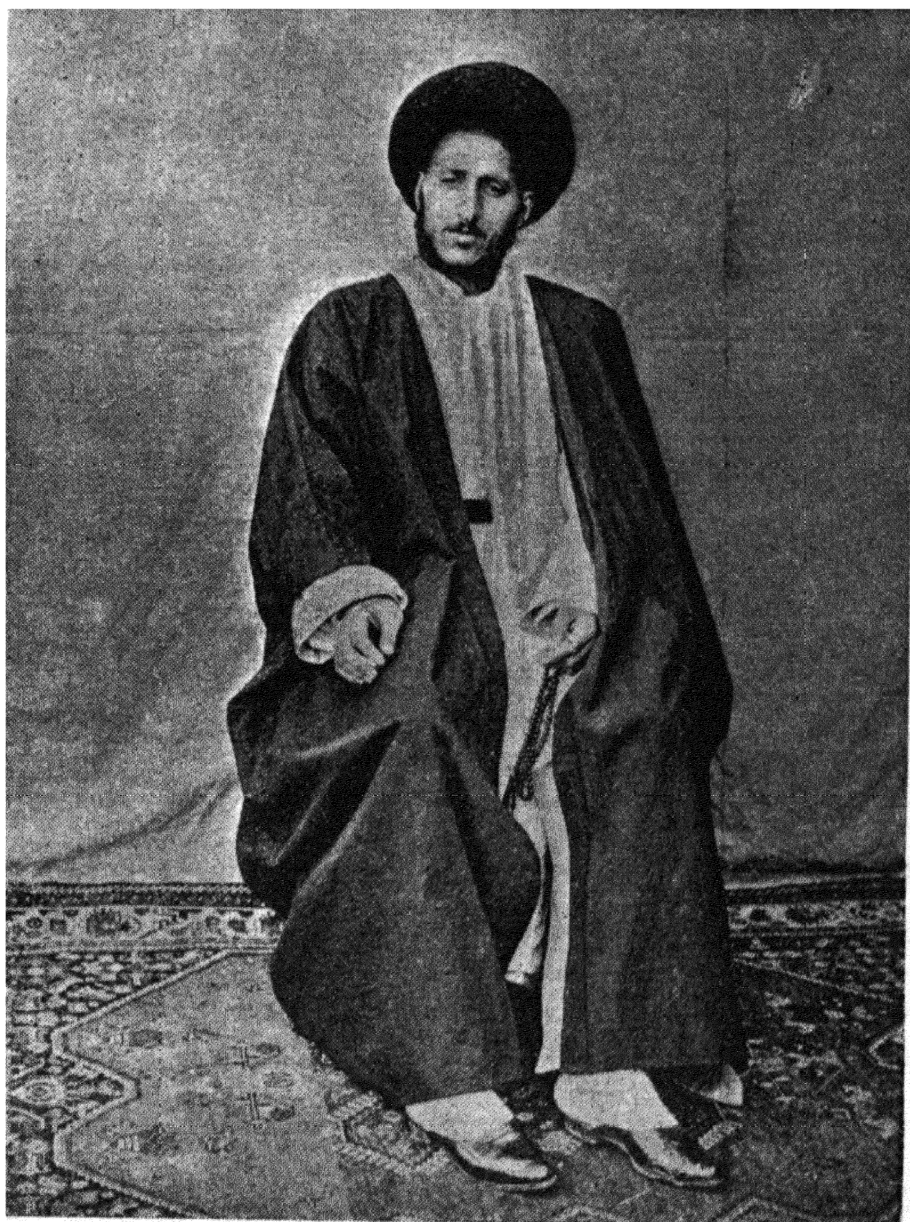
از زردشتیان: ارباب جمشید.

در این فهرست آنچه میباید نیك دید نامهای وثوق الدوله و مخبرالملك و دیگر اینگونه لقب دارانست. اینان مردان بنامی میبودند و برخی از ایشان از جهان آگاه وخودکسان کاردانی شمرده میشدند. ما میپرسیم: آیا اینان را دل بکشور و توده میسوخت و هوا خواه مشروطه میبودند؟.. اگر چنین است پس چرا در آن کوششها که دو سید و همدستان ایشان در راه رسیدن بمشروطه میکردند اینان همراهی ننمودند ودرآن روزهای سخت کمترین یاوری نشان ندادند؟!. اگر هوا دار مشروطه نمیبودند پس چگونه اکنون بدلخواه نمایندگی مجلس را پذیرفتند؟!. پیداست که اینانرا خواستهای دیگری در دل میبوده، و یا جز درپی سودجویی نمیبوده اند.

ازآنسوی نامهای مشهدیباقربقال وحاجی علی اکبرپلوپز دیدنیست. از اینگونه کسان ناآگاه چه کار برخاستی؟! در این هنگام که رشته کارها ازچنك دربار درآورده شده و بدست توده میافتاد مردان کاردان وآزموده میبایست که بجایی رسد. همچون ناصر الملك نمیگوییم مشروطه برای ایران زود بود. ایران اگر در زیر فشار خودکامگی ماندی مشروطه برایآن همیشه زود بودی. میگوییم: جنبش خام میبود. در این هنگام پیشوایانی میبایست که باگفتن ونوشتن معنی درستتر مشروطه وراه کشور داری، وچگونگی گرفتاریهای ایرانرا بگوشها رسانند، وازمیان تودهمردان شاینده وکاردان پدید آورند، و چنین پیشوایانی نبودند. دو سید که

---

(۱) این هارا ازحبل المتین وازکتاب «تاریخ مجلس ملیایران» آوردیم وچنانکه دیده میشود چند تن کم است.



پ ٤٨

میرهاشم دوچیی

جنبش را پیش آورده بودند این کار از ایشان بر نمیآمد ، و دیگران که کم یابیش میتوانستند،آن اندیشه بلندی که بچنین‌کار پاکدلانه برخیزند نمیداشتند ، و هر یکی از راه دیگری سود خود میجستند . یکی از کمی های جنبش ایرانیان این بود وخواهیم دید که رسیدن نمایندگان‌شهرها نیز این کمی را بر نداشت ، و از میان آنان نیز چنان پیشوایانی بر نخاست .

این نمونه خامی ایرانیانست که زمان درازی کوشیده بودند که رشته کارهای کشوررا ازدست سود جویان وهوسبازان دربار بیرون آورند و کنونکه فیروز شده بودند ، همان درباریان با رختهای دیگری پیش می آمدند و اینان بمیان خود راه میدادند و باز رشته را بدست آنان میسپاردند و زیان این را نمیدانستند .

اما گشایش مجلس : روز یکشنبه هنگام پسین همه وزیران و سفیران وکونسولها وبسیاری از اعیانها با رختهای رسمی درکاخ گلستان گرد آمدند . دو سید و دیگرمجتهدان تهران وهمه نمایندگان برگزیده شده نیزبودند. شاه چون درد پا میداشت درصندلی چرخدارش آوردند . گفتاریکه برای گشایش آماده شده بود نظام الملك بنام شاه خواند ،و چون بپایان رسید موزیك نواخته شدودر همان هنگام از میدان‌توپخانه یکصد وده توپ شلیك گردید .آن گفتار شاه را در روزنامه‌ها نوشته‌اند وچون دراز است ما در اینجا نمیآوریم .

پس ازشکستن سلام سفیران وکونسولها ودیگران پراکنده شدند و نمایندگان بمدرسه نظام (همان جایگاه مجلس چند گاهه) بازگشتند و پس از کمی گفتگو چون شب فرا رسیده بود پراکنده گردیدند . آنشب درتهران و دیگرشهرها بنام‌گشایش پارلمان ایران چراغانی‌کردند و در همه جا آگاهی ازاین گشایش پراکنده‌گردید .

فردا دوشنبه دوباره نمایندگان‌گردآمده وصنیع الدوله را رییس، و وثوق‌الدوله را نایب رییس یکم ، وامین الضرب را نایب رییس دوم برگزیدند . چون میبایست « نظامنامهٔ داخلی » نوشته شود کسانی از نمایندگان را برای نوشتن آن نامزد گردانیدند . در این میان «قانون اساسی» نیز نوشته میشد . (گویا مشیر الملك و مؤتمن الملك پسران صدر اعظم آن را مینوشتند ، یا بهترگویم ترجمه میکردند) .

دو سه نشست در همان مدرسه نظام برپا گردید ، و چون نامه نوشته وازشاه درخواست جایگاهی برای مجلس‌کرده بودند ، با دستور او کاخ بهارستان را کـه شادروان حاجی میرزا حسین خان سپهسالار در پهلوی مسجد و مدرسه خود ساخته بود ، جایگاه مجلس گرفتند و

نشست ها را در آنجا برپا کردند .

چون نمایندگان نا آزموده ، و آنگاه اندك میبودند ، و در آن کاخ میز و صندلی نمیبود و همه بروی زمین می نشستند ، و از نبودن سخن دیگر ، بگفتگوی نان و گوشت تهران میپرداختند تا چندی مجلس سرد و بیرونق میبود ولی خواهیم دید که کم کم گرم گردید و به رونق افزود .

بیرون کردن میر هاشم و امامجمعه از تبریز

به تبریز باز میگردیم : گفتیم مردم آرام نمی گرفتند و سران جنبش کوششهایی مینمودند . در این میان میرهاشم رفتار شگفتی می نمود . این مرد که پیشنماز گوشه گیری میبوده اکنون بنام آنکه من پیشگام شده و تکانی پدید آورده ام بآرزوی سروری افتاده بهمگی چیرگی مینمود . چنانکه گفتیم هنوز از روز های بست نشینی این بدرفتاری ازو نمایان گردید . زیرا هر زمانیکه می آمد گروهی از سید ها و جوانان دوچی را با تپانچه ها بکمر ، بپیش و پس خود میانداخت و چنان راه میرفت که تو گفتیی بیگلربیگی است . صندوق اعانه که برای در رفت بست نشینان برپا گردیده بود ، این آنرا گنجینه خود پنداشته براتها مینوشت . در تنهایی کونسول را دیده بدیگران ارج نمیگزاشت . پس از بیرون آمدن ازبست بد رفتاری بیشتر گردانیده و خود بتنهایی بدیدن ولیعهد میرفت و با او بگفتگو مینشست .

این کار او مایه بدگمانی شد و بزبانها افتاد که میر هاشم پول از ولیعهد گرفته و باو زبان داده که ببرچیدن دستگاه جنبش کوشد . چنین گفته میشد : «بولیعهد گفته کسیکه شتررا بالای بام برده هموتواند پایین آورد» . از کوتاه اندیشی جنبش راکه نتیجه کوششهای صدها مردان میبود پدید آوردۀ خود میشمرد و بخوابانیدن آن امید میبست .

آزادیخواهان سخت رنجیدند ولی بپاس مردم دوچی ، و از ترس تپانچه پیرامونیان میر هاشم سخنی نمی یارستند ، تا روز بیست و سوم مهر (۲۷ شعبان) که نشست انجمن برپا گردیده بود میرزا حسین واعظ رو بنمایندگان پیشه وران گردانیده ، بی آنکه نام میر هاشم را برد

بشمردن بدرفتاریهای او پرداخت ونکوهشها نمود . لکن در آنمیان که وی‌سخن میگفت میرهاشم با دسته خود رسید و بانجمن درآمده‌بنشست، وازگفته های میرزا حسین دریافت‌که نکوهش ازکارهای او کرده‌میشود، و با میرزا حسین پرخاش نمود ، و در این میان برادران و کسان او بدرون ریخته میرزا حسین رابسیار زدند. دیگران یا گریخته یا ازترس خاموش ایستادند .

این پیش‌آمد بآزردگی مردم‌افزود. فردا یك دسته ازآزادیخواهان در مسجد گرد آمده و بازار را بندانیدند ، و ملایان و دیگران را بانجا آورده بیرون رفتن میر هاشم را از شهر خواستار گردیدند و پا فشاری نمودند. میر هاشم ایستادگی نیارسته از شهر بیرون گردیدو آهنگ تهران کرد.

این آسیب نخست بود که بجنبش تبریز رسید. زیرا در سایه آن ، مردم دوچی‌که در شماره بسیار و درکوشش و تلاش دلیر و پا فشار میبودند، و گام نخست را در راه جنبش آنان برداشته بودند ، بیشترشان خود را کنارکشیدند ، وکم‌کم بدشمنی برخاستند ، و خواهیم دیدکه از این دو تیرگی چه زیانها برخاست .

در این میان « نظامنامه انتخابات » ودستور آن ازتهران رسیده بود . چنانکه دستور « نظامنامه » بود شش تن را برای « نظارت » برگزیدندکه در حیاط انجمن جاگیرند وکار برگزیدن را روان‌گردانند. محمد علیمیرزا نیز از سوی خود اجلال‌الملك را برگماشت ، و چون رمضان فرا رسیده بود و روز ها کار کردن سخت بودی چنین نهادند شب ها انجمن را باز کنند. در این روزها روز نامه ای بنام «انجمن» بر پا گردید که شماره یکم آن روز شنبه بیست و هفتم مهر (یکم رمضان) بیرون آمد.

در همان هنگام باز داستانی پیش آمد و آن بیرون‌کردن حاجی میرزا کریم امامجمعه از شهر بود. این مرد را گفتیم پیش ازمشروطه دستگاه فرمان روایی میداشت . هرزمان که بیرون آمدی صد تن‌کمابیش سید وطلبه و نوکر از پیش وپس استر او راه رفتندی. گفته اش در



پ ۴۹

حاجی مهدی آقا کوزه‌کنانی

همه جا پیش‌رفتی. خانه‌اش بست بودی که هر که پناهیدی ایمن گردیدی
میتوان گفت پس از محمد علیمیرزا بزرگترین فرمان روایی در تبریز

او را میبود. داستان دیه داری و انبار داری اورا نوشته‌ایم.

چنین کسی چگونه برتافتی که گردن بقانون گزارد و با دیگران یکسان باشد؟!. چگونه برتافتی که مردم بیدار گردند و بکارهای زندگی پرداخته و پروای او و دستگاهش ننمایند؟! روزهای نخست که بمسجد صمصامخان آمد از ناچاری بود. آن روز معنی درست پیش آمد و نتیجه آن را نمیدانست. ولی سپس که دانست کار خودرا سخت میدید، و بجای آنکه به نیکیهایی برخیزد وجا برای خود میان توده بازنماید، باین اندیشه افتاد که با دادن پولی سخنگویان (واعظان) را بفریبد و بسوی خود کشد، وسیصد تومان پول بمیرزا جواد ناطق (ناصح زاده) داد که رسدی خود بردارد و رسدی بدیگران دهد.

ناطق پول‌را بصندوق‌انجمن‌داد وپرده ازروی‌کار امامجمعه برداشته شد، و شب یکشنبه بیست وهشتم مهر (۲ رمضان) آزادیخواهان در حیاط انجمن گرد آمدند، و داستان را عنوان کرده و جوش و خروش نمودند، و بدیهای امامجمعه را یاد کرده بیرون کردن او را از شهر خواستار شدند، و چنین گفتند، اگر بیرون نرود فردا ما خود او را بیرون خواهیم کرد. سران انجمن، با دست اجلال الملك، چگونگی را بولیعهد گفتند، و ولیعهد دستور فرستاد که امامجمعه فردا در شهر نماند و بیرون رود.

فردا امامجمعه بر منبر رفت و خواستش این بود که با گفتن سخنانی مردم را از سهش باز نشاند که به ماندنش در شهر خرسندی دهند. ولی نتیجه از این کار بدست نیامد و او ناگزیر شده از شهر بیرون رفت.

ولی چون در باغ وزیر در نزدیکی شهر می نشست و چنین گفته میشد کسانی بنزد او رفت و آمد می دارند و بزیان آزادی گفتگو می کنند، وازاینسوی درشهر پسرش حاجی بیوك آقا جانشین پدر گردیده وبا پیرامونیان انبوه وشکوه بسیار بمسجد میآمد، روز شنبه چهاردهم آبان بار دیگر آزادیخواهان بشوریدند و بازارهارا بستند و هیاهو برپا کردند، انجمن باز چگونگی را بولیعهد باز نمود، و ولیعهد فراشباشی

خود نیرالسلطان را فرستاد که برود و امامجمعه را ازپیرامون شهر دور گرداند. نیز دستور داد که پسر او بمسجد نیاید.

امام جمعه بقزلجه میدان که در چهار فرسخی تبریز و بسر راه تهرانست رفت، و در آنجا که دیه خود او می بود نشیمن گرفت. از اینسوی کسانی از مردم رفتند و میرزا غفار آقا را که دارنده پیشین مسجد بوده و امام جمعه با زور از دستش درآورده بوده بمسجدآوردند که نماز بگزارد.

نخستین نبرد با محمد علیمیرزا

کار برگزیدن نمایندگان پیش میرفت. هرگروهی (طبقه) بنوبت‌خود نمایندگان خودرا برمیگزیدند. از آنسوی چون رمضان درمیان و مسجدها برپا میبود، و اعظان مشروطه فرصت بدست آورده در منبر ها سخن از مشروطه و کشور میراندند. شب سیزدهم آبان (۱۷ رمضان) بار دیگر شور و خروش برخاست.

از روزیکه تلگراف از شاه رسیده ومشروطه آشکار شده بود محمد علیمیرزا همراهی نشان میداد، و چنانکه نوشتیم هر درخواستی که انجمن میکرد می‌پذیرفت، ولی‌این نشان پاکدلی او نمی بود وهمیشه پی فرصت میگشت که بجلوگیری کوشد. این بود چون کار برگزیدن نمایندگان بپایان رسید پیام فرستاد که دیگر انجمن را برچینند. زیرا انجمن «نظارت» کارش‌را انجام داده، و انجمن دیگر که آزادیخواهان خود پدید آورده بودند بنیادی از قانون نمیداشت.

از این پیام انجمن نشینان که بیشترشان از ملایان و بازرگانان می‌بودند بیم کرده و فرمان برداری نمودند، و انجمن را رها کردند. ولی آزادیخواهان، یا بهتر گوییم: مجاهدان خرسندی ندادند، وچون آنشب انجمن نشینان و دیگران درخانه حاجی میرزا حسن مجتهد، برای افطار میهمان میبودند، اینان آهنگ آنجا کردند، وبهنگامیکه نیرالسلطان فراشباشی ولیعهد نیزمیبود رسیده و با مجتهد ودیگران بگفتگو پرداخته از رها کردن انجمن باز خواست نمودند، و داستان پیام را پرسیدند. مجتهدپاسخ داد: چنین پیامی رسیده و راست هم هست. تا رسیدن‌قانون

اساسی نباید انجمنی باشد .

اینان گفتند : ما نخواهیم گزاشت انجمن بسته شود . ما چیزی را که گرفته ایم از دست نخواهیم داد . از اینگونه سخنانی گفتند . بخواهش مجتهد نیر السلطان با تلفون با محمد علیمیرزا گفتگو کرد . محمد علیمیرزا باز همان سخن راگفت . مجاهدان همینکه این را شنیدند بیکبار شور و خروش نمودند. چون دسته انبوهی در حیاط می بودند یکی در بلندی ایستاده چنین‌گفت : مردم اینان میخواهند انجمن راببندند که پس ازبسته شدن آن ناچارواعظان خاموش گردند و کم‌کم‌خونهای ماسرد شود ، وآنگاه بازچیره‌گردیده وبیارند بسرهای ما آنچه‌میخواهند . ولی « آنسبو بشکست و آن پیمانه ریخت» . تا یکتن از ما زنده است ازآزادی دست نخواهیم برداشت ، و اگر تهرانیان هم رهاکنند ما خود بتنهایی در نگهداری این دستگاه خواهیم کوشید .

باین گفته ها باشندگان با « زنده باد مشروطه خواهان » ، و « زنده باد آزادی طلبان » ، و با شور و فریاد پاسخ دادند . هیاهویی که تا آن روز در تبریز مانندش دیده نشده بود برخاست و سخنانیکه تا آن روز در ایران‌گفته نشده بود به زبانها آمد . آشکاره باز نمودند که اگر بجنگ و خون ریزی هم برسد از ایستادگی نخواهندبرگشت .

دیر گاهی این نمایش درمیان میبود. نیر السلطان دوباره بامحمد علیمیرزا با تلفون گفتگوکرد ، وچگونگی داستان را بدانسان که دیده بود باو باز نمود. پاسخ داده بود : «ما خواستیم تا آمدن قانون اساسی انجمن نباشد . کنون که نمی پذیرند چنانکه میخواهند رفتار کنند» .

از این پاسخ مردم شور وخروش کم‌کردند ، و از آنسوی با پیشنهاد نیر السلطان محمد علیمیرزا دستخطی نوشت که انجمن همچنان برپا باشد و یکتن نیز از سوی او برای بکار بستن دستور های انجمن باشد . نیر السلطان خود دستخط را برداشته آورد . مردم گفتند : میباید همین شبانه آقایان رابانجمن ببریم ، و در زمان فانوسها را روشن‌کرده و مجتهد و دیگران را پیش انداخته ، با شور و خروش شادی بانجمن آمدند و بنام فیروزی خوانهای شیرینی از بازار آورده آن گروه انبوه



پ ۵۰
حاجی رسول آقا صدقیانی

که بیش از هزار تن میبودند همه را شیرین‌کام گردانیدند. دستخط را اینجا می‌آوریم:

انجمن ملی تبریز کمافی‌السابق بر قرار بوده و یك نفر مأمور بتصدیق اجزاء انجمن از جانب حضرت اقدس معین و در انجمن حاضر خواهد شد که اعضاء انجمن در امورات جزئی و کلی ملت هر چه حکم نموده اند بموقع اجراء گذارد و کارگذاران حضرت والا در اجراء تمام احکامات انجمن ملی تقویت خواهند نمود. هفدهم رمضان المبارك ۱۳۲٤

این نخستین نبرد محمد علیمیرزا و آزادیخواهان تبریز بود. چنانکه گفتیم کربلایی علی مسیو و حاجی رسول صدقیانی وحاجی علی

دوافروش بهمدستی نه تن دیگر انجمن نهانی بنام « مرکز غیبی » پدید آورده بودند ، و خود رشته کارها دردست آنان می‌بود . دربیرون حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگر ملایان و برخی بازرگانان در انجمن نشسته وسر رشته دار شمرده میشدند . ولی آنان را آن شایندگی نمی بود و درنهان رشته جنبش‌را آن انجمن نهانی میداشت وداستان بیرون کردن میر هاشم و امامجمعه و جلوگیری ازبسته شدن انجمن همگی از ایشان‌میبود . آنان نیك میدانستند که خود کامگی از میان نرفته و تنها نام مشروطه نتیجه ای را در بر نخواهد داشت و باید نیرو بسیجید و برای نبردآماده گردید . نیك میدانستند که اگر مردم را بخود رها کنند کم‌کم‌سست گردیده و از جوش فرو خواهند نشست و این بود هر زمان بهانه دیگری پیش آورده آنان را بتکان وا می داشتند وبا خود کامگی نبرد را رها نمیکردند .

درتاریخ مشروطه برخی‌داستانهای ارجداری هست وکسانی‌شایندگی و کاردانی نیکی از خود نشان داده اند . یکی از آنها داستان‌همدستی دو سید و پدید آوردن جنبش تهرانست که ما نوشتیم و از هر باره در خور ستایش است . دیگری همدستی این سه تن نامبرده و همراهان ایشانست‌که جنبش تبریز را با هوش وکاردانی بسیار پیش بردند ودسته مجاهدان را پدید آوردند . کارهای اینان نیز همه ارجدار و در خور ستایش میباشد .

این ایستادگی ایشان در برابر محمد علیمیرزا و نگهداری از انجمن نتیجه‌آن‌را دادکه رشته کارهای‌همه آذربایجان بدست آزادیخواهان افتاد و محمد علیمیرزا سپر انداخت ، و ناگزیر شد بکار شکنی های نهانی پردازد .

روزنامه های قفقاز پیش آمد های آذربایجان را می پاییدند و هرچه رخ میداد بگفتگو میگزاردند ، و بسیاری از آنها ، که یکی‌هم روزنامه « ارشاد » میبود جنبش ایران را یك چیز سرسری پنداشته و ارجی بآن نمی نهادند وگاهی سخنان سردی می‌نوشتند . ولی این پیش آمد اندیشه آنهارا دیگرکرد و همان روزنامه ارشاد داستان را عنوان

کرده ستایش ها نوشت.

بانك ملی

در این میان در تهران دارالشوری نیز بیك کار بزرگی برخاست و بارج و جایگاه خود در پیش خویش و بیگانه افزود. چگونگی آنکه دولت، برای بار سوم، آهنگ وام گرفتن میداشته و در این باره با دولت روس و انگلیس بگفتگو پرداخته وچیزهایی نهاده بوده اند، و روز شنبه هجدهم آبان، حاجی مخبرالسلطنه ازسوی مشیرالدوله صدراعظم بمجلس آمد و آن رابمجلس آورد. هنوز بیشتر نمایندگان بتهران نیامده وقانونی برای کشور گزارده نشده دولت ازمجلس همداستانی باچنان کاررا میخواست. توگفتیی آن کوششها شده و دارالشوری برپا گردیده بود برای اینکه کارهای ریشه برانداز درباریان رویه قانونی بخود گیرد. دو وام پیشین را گرفته و خورده و کنون چشم براه وام دیگری می ایستادند که با همداستانی دارالشوری بکنند و باز بخورند.

مخبرالسلطنه نامه ای ازصدراعظم بیرون آورد که باو مینویسد: شما بمجلس شوری بروید و از سوی دولت پیام برید که دولت بیست کرور تومان، در درون کشور وبیرون آن، وامدار است که می باید بپردازد برای پرداختن آنها با دو دولت گفتگو کرده و آنها برای دادن وامی بهمان اندازه آماده گردیده اند و دستور ببانک استقراضی و بانک شاهنشاهی رسیده. ولی باید نمایندگان رأی دهند و شما رأی آنان را گرفته بیاورید.

سپس نسخه پیمانی را که با دو دولت نهاده شده بود بیرون آورد و برای نمایندگان خواند: دو دولت بیست کرور تومان بدولت ایران، با سود صدی هفت، وام میدادند بشرطهایی:

نخست آنکه دولت ایران جا هایی را که این پول بکار خواهد رفت بدو دولت بنماید.

دوم آنکه دولت روس ازاین وام طلب پیشین خودرا کم نکند.

سوم آنکه شرطها همان شرطهای دو وام پیشین باشد.

چهارم آنکه چهار کرور از این پول را تا رسیدن نوروز بپردازند

پنجم آنکه گرو این‌وام نزد روس گمرکهای شمال و نزدانگلیس تلگرافخانه و پستخانه باشد.

ششم آنکه باز مانده وام هنگامی داده شود که دولت ایران از چند ماه پیش خواستن آن را بدو دولت آگاهی دهد.

مخبرالسلطنه میگفت: ازچند ماه باز ماهانه سفیران و کونسولهای ایران در شهر های بیگانه، و ماهانه سپاهیان و سرکردگان و کارکنان اداره ها در خود کشور پرداخته نشده و بدربار نیز پولی برای‌دررفت داده نگردیده. برای پرداختن اینها چهار کرور را دربایست میداریم که اگر بزودی نرسد کار ها همه خواهد خوابید.

ازاین پیشنهاد همهمه بمجلس افتاد ونمایندگان بدو دسته شدند. یکدسته همداستانی نمودند و دسته دیگر که همداستان نمی بودند خاموش ایستادند. عنوان تهیدستی دولت واینکه اگر پول نرسد همه اداره ها خواهد خوابید زبانهـا را می بست. در این میان حاجی معین التجار کاردانی بسیار نیکی از خود نشان داد، و آن اینکه پیشنهاد دولت را نپذیرفت، و نسخه پیمان نامه را بدست گرفته یکایك بند های آن را خواند وزیان های آنها را بازنمود، و سپس دلیرانه چنین گفت: «باور من اینست که این بیست کرور بدهی‌که دولت میگوید راست نیست. زیرا شاهزاده اتابك (عین الدوله) همیشه خودستایی نمودی که درآمد و در رفت دولت را باندازۀ هم گردانیده ام و ششصد هزار تومان‌هم فزونی میداریم که در نزد تومانیانس است. ما او را تـا این اندازه دروغگو و یاوه سرا نشناخته ایم. دولت رویۀ در آمد و در رفت سه سال باز پسین را بمجلس فرستد تا رسیدگی‌کنیم. اگر براستی دولت بدهکار است بگردن توده خواهد بود که آن را راه بیندازد. ولی نه از راه وام گرفتن از روس و انگلیس، و آن هم با این شرط هـای سنگین، که برای چهار کرور پول کشور را بدست آنان سپاریم. و آنگاه باشد که ما در رسیدگی برویۀ درآمد و در رفت، جایی پیدا کنیم که این چهار کرور ازآن بدست آید و دیگر نیازی بوام‌گرفتن از خودی یا ازبیگانه پیدا نکنیم. کنون ماکورکورانه نخواهیم توانست



۵۱

صنیع‌الدوله رییس مجلس

درباره گرفتن یا نگرفتن وام رأی دهیم» .

سپس بیاد وامهای پیشین پرداخته از دولت خواستار گردید که پیمان نامه های آنها را بمجلس فرستد تا توده از چگونگی آنها نیز آگاه گردد ، ویکرشته سخنانی هم دربارهٔ آنها گفت که همگی آگاهی اورا از کارهای دولت میرسانید .

از این گفته های پرمغز و دلیرانه او حال مجلس دیگر شد ، و نمایندگانی که با پیشنهاد همداستان نمی بودند دلیری پیدا کردند و همگی بیك زبان از وام گرفتن ناخرسندی نمودند ، و بار دیگر همهمه

درمجلس پدید آمد. کسانی که از پیش همداستانی نموده بودند شرمسار گردیده خاموش ماندند. مخبر السلطنه چون چگونگی را دید رفت تا بدولت آگاهی دهد.

ولی فردا دوباره بمجلس آمد وچنین آغاز سخن کرد: «رویه در آمد و در رفت سه ساله را که میخواهید دولت را ایستادگی از آن نمی‌باشد. ولی ازاین کار چاره زودی بدربایست های دولت نشود. کنون را ما دو کرورتومان میخواهیم که اگر نرسد اداره ها خواهد خوابید. شما یا باین اندازه وام خرسندی دهید، و یا خودتان از جای دیگر برای ما راه اندازید، و باید تا سه روز این کار انجام گیرد»

نمایندگان از این سخن او سخت برآشفتند، و چون دلیر شده بودند آواز ها بهم انداخته پاسخ دادند: «توده نتواند خانه ولانهٔ خود را نزد بیگانگان گرو گزارد، چرا که امیر بهادر جنك و فلان وزیر و فلان دبیر پول میخواهد...»، از اینگونه تندیها بسیار کردند.

حاجی معین باز بسخن درآمد و این بار چنین گفت: «دولت از توده است وتوده از دولت میباشد. میان این دو جدایی نیست. اکنون که دولت تا بده‌کرور پایین آمده پیداست که بسیار بی پولست، وما می‌باید بآن دستگیری کنیم. ولی با این شتاب که مینمایند هیچ کاری نتواند بود. درسه روز ما اگر ازروس وانگلیس‌هم خواهیم، نخواهیم توانست پول گرفت».

مخبرالسلطنه گفت: «این دو کرور در بانگها آماده است و تنها همداستانی شما را میخواهند که بپردازند.»

حاجی معین گفت: «اگر این اندازه را بی‌گرو میدهند بگیرید. ولی باید دررفت آن با آگاهی از مجلس باشد».

مخبر السلطنه گفت: «بی‌گرو نمیدهند ومیباید همان پیمان نامه را دیگرگردانید و این اندازه را از روی همان گرفت».

حاجی معین گفت: «بدینسان وام گرفتن، اگرچه یك صدهزار تومان باشد، خوب نیست. دولت یا این اندازه را بیگرو بگیرد وخود صدر اعظم بپایندد، و یا دولت پرك دهد ما بازرگانان بنام خود گیریم

و بدولت پردازیم» .

مخبر السلطنه گفت : « چون اینگونه وام دادن بسود سیاست ایشان نیست نخواهند داد و شما ناگزیر خواهید بود همان شرط ها را بپذیرید » .

بدینسان گفتگو بدرازی انجامید . مخبر السلطنه هرچه پا فشرد که پیشنهاد را بپذیراند نمایندگان ، بویژه بازرگانان ، نپذیرفتند ، وسرانجام چنین نهاده شد که اگر دولت پرك دهد ، اینان خود بانگی برپانمایند، واز سرمایه آن، دو کرور تومان بدولت وام دهند .

روز پنجشنبه بیست وسوم آبان (۲۷ رمضان) چون دانسته شد دولت پرك داده نمایندگان بگفتگوی « بانك‌ملی» پرداختند . بازرگانان که پیشروان ایشان حاجی معین التجار وحاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل و ارباب جمشید میبودند بگردن‌گرفتند که آن را بنیاد گزارند . داستان « بانگ ملی »که سالها یکی از آرزوهای ایرانیان شمرده‌شدی از اینجا پیش آمد .

نمونه بـهشهای ایرانیان

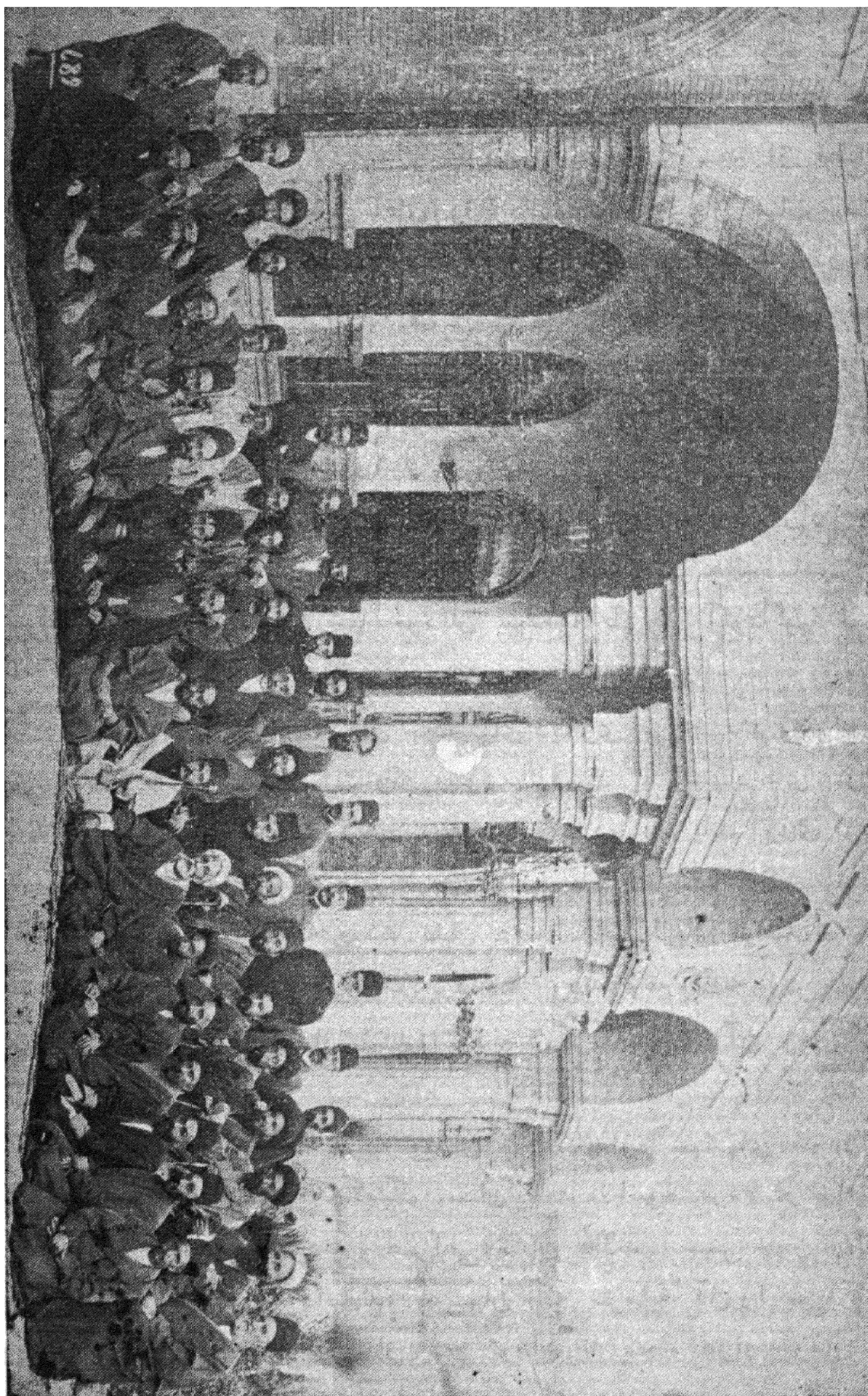
این پیش آمد در آغاز کار مجلس دو نتیجهٔ نیکی در پی داشت : یکی آنکـه مجلس ارج بیشتر پیداکرد . زیرا درباریان و بیگانگان چنین می پنداشتند که ایرانیان چون تازه بتکان آمده اند و آگـاهی بسیاری نمیدارند ، تنها بآن بس خواهند کرد که در درون کشور قانونی باشد وداستان خودکامگی درمیان نباشد ، ومجلس‌را بچشم همان «عدالتخانه» دیده چنین میدانستند که هر چه دولت پیشنهاد کند کور وار خواهند پذیرفت . رویهمرفته گمان اندیشه های سیاسی بایرانیان نمی بردند . این ایستادگی‌نمایندگان و آن‌گفته های پرمغز حاجی معین‌التجار نادرستی پندار و گمان ایشان را نشان داد و بارزش مجلس افزود. آوازهٔ این ایستادگی تا بروزنامه های اروپا رسید . پس از آن گفتگو ها دولت نومید نشده و باز در آرزوی وام از روس و انگلیس میبود ، و چند روز پس از آن ناصر الملك وزیر مالیه بمجلس آمد و بار دیگر آن گفتگو رابمیان آورد و از نیازمندی و تهیدستی دولت سخن راند . ولی

مجلس استوار ایستاد و حاجی معین گفت: ما در پی برپا کردن بانگی هستیم. شما نیز در نوشتن نظامنامه و شرطهای آن بما راه نمایید. ناصرالملك گفت: تا پنجسال دیگر این کار شما سامان نخواهد گرفت «فعلا مریض ما گنه‌گنه لازم دارد تا رفع تب بشود. بعد از قطع تب بتقویت مزاج باید پرداخت». آقای وزیر اروپادیده بسیار شتاب میداشت که کشور را گرو گزارد وچند کرور پولی گیرد و کیسه های درباریان بیدرد و بدخواه را پرگرداند، و با گنه‌گنهٔ پول تبهای آز و هوس آنان را فرو نشاند، و در برابر چنان مردانگی که یك مشت بازرگانان مینمودند، بجای آنکه آفرین خواند و دلگرمی بآنان دهد، با ریشخند بنومید گردانیدن ایشان میکوشید.

حاجی معین گفت: «آیا دولت میتواند بچهار صد هزار تومان تا یك کرور بس کند که ما آنرا پرداخته وباندیشه باز مانده باشیم ؟؟..»
ناصرالملك پاسخ داد: «شما خودتان ببینید، با این آلودگیها میتوان بیك کرور بس کرد؟!..»

راستی آن بود که دولتیان با دستهای دیگری می‌جنبیدند وخواستشان بیش از همه گرفته شدن آن وام میبود. اینست با پیشنهاد های همراهانه نمایندگان همداستانی نمینمودند. حاجی معین دوباره یاد آوری کرد که دولت پیمان نامه های وام های پیشین را بمجلس فرستد. نیز ریز در رفتهای وامی‌راکه خواسته میشد نشان دهد. ناصرالملك نومیدانه بیرون رفت، وچون بازرگانان بکار بانك پرداخته بودند وفیروزانه پیش میرفتند و بهانه ای برای دربار باز نمانده بود، دیگر گفتگوی آن وام گرفتن را بمیان نیاوردند.

نتیجه دیگر اینکه مردم میدان یافته اندازه سهشهای خودرا بهمه نشان‌دادند. زیرا ازروزیکه گفتگو بمیان آمد، انبوه مردم از توانگران وکمچیزان خشنودیها نمودند و همراهی نشان دادند. سپس چون‌بازرگانان زمینه آن را آماده گردانیدند، بدینسان که سرمایه آن را سی کرور تومان گرفتند که هر کسی از پنج تومان تا پنجاه هزار تومان سهم تواند داشت، و نظامنامه آنرا نوشته برای دستینه شاه فرستادند، و



چند حجرهٔ بازرکانی را برای گرفتن پول از مردم شناسانیدند ـ مردم رو بآنجا ها آوردند و پول پرداختن آغاز کردند . توانگران که پولهایی میپرداختند بجای خود ، کمچیزان از همبازی باز نمی‌ایستادند . طلبه ها نشست برپا کرده وپول از میان خود گرد آورده و میفرستادند و گفته میشد کسانی کتابهای خود را فروخته و پول بسیجیده اند . شاگردان دبستانها همین کار را میکردند . زنان گفتگو از فروش گوشواره و گردن‌بند بمیان میآوردند . روزی درپای منبر سید جمال واعظ درمسجد

پیکره ۵۲ نشان میدهد نمایندگان تهران را در مجلس یکم . نامهای آنان بدینسانست . شانزده تن‌که درجلو، روی زمین نشسته اند (از سمت راست بچپ) : ۱) میرزا محمود کتابفروش ۲) حاجی میرزا احمد زرگر باشی ۳) حاجی محمد تقی بنکدار ٤) ارباب جمشید ۵) حاجی شیخ‌اسماعیل بلور فروش ٦) حاجی‌سید محمد ساعتساز ۷) حاجی معین‌التجار ۸) اسدالله میرزا ۹) حاجی محمد باقر صابونی ۱۰) استاد غلامرضا یخدانساز ۱۱) حاجی علی اکبر پلوپز ۱۲) حاجی عبدالوهاب کلاهدوز ۱۳) میرزا حسینقلی سیگاری ١٤) شیخ حسینعلی ۱۵) شیخ حسین ١٦) مشهدی باقر بقال .

بیست تن‌که روی صندلی نشسته اند : ۱) حاجی محمد ابراهیم وارث ۲) حاجی محمد علی شالفروش ۳) حاجی سید محمد صراف ٤) حاجی سید ابراهیم ۵) مرتضوی ٦) حاجی امین‌الضرب ۷) حاجی محمد اسمعیل ۸) میرزا طاهر ۹) وثوق الدوله ۱۰) آقا میرزا محسن ۱۱) صنیع الدوله ۱۲) سید محمدتقی هراتی ۱۳)حاجی سید محمد باقر١٤) حاجی سید آقا تیر فروش ۱۵) یحیی میرزا ١٦) عظیم الملك ۱۷) سیدحسین بروجردی ۱۸) سید مهدی ۱۹) سید مصطفی ۲۰) فتحیه(؟).

یازده تن‌که پشت‌سر ایستاده‌اند: ۱) حاجی میرزا ابراهیم خان خیاط ۲) مخبرالملك ۳) ملا حسن وارث ٤) دکتر سید ولی الله خان ۵) صدیق حضرت ٦) حاجی محمد تقی شاهرودی ۷) سید الحکماء ۸) حسنعلی خان ۹) حاجی عباسعلی نسانوا ۱۰) استاد حسن معمار ۱۱) محقق‌الدوله .

میرزا موسی زنی بپا خاسته چنین گفت : « دولت ایران چرا از خارجه قرض میکند . مگر ما مرده ایم ؟ ! من یك زن رخت شوری هستم به سهم خود یك تومان میدهم. دیگر زنها نیز حاضرند» . ازاینگونه نمایشها بسیار رو میداد .

ملایان که بچنین کارها کمتر در آمدندی آنان هم همراهی مینمودند . حاجی شیخ فضل الله دویست تومان بگردن گرفت . حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه که چنانکه گفتیم بدشمنی با مشروطه شناخته گردیده ومیان مردم بد نام شده بود فرصت یافته بمجلس نامه ای نوشت و همراهی با توده نموده پنجهزار تومان بگردن گرفت .

راستی را مردم تکان خورده و دلها پر از سهش گردیده بود، و انبوه مردم با امید و آرزوی سرشاری بکار بر خاسته میخواستند نیك شوند ، و بپیشرفت و نیرومندی کشور کوشند ، و درسایه این جنبش و تکان همگانی خودخواهیها و هوسها در دلهای کسانی ناتوان گردیده واینان نیز خواه و ناخواه بهمراهی میگراییدند. جز ازدرباریان کهن کار تیره درون که همچنان می ایستادند دیگران همگی تکان خورده بودند .

اینها در تهران بود . برای همبازی شهرهای دیگر ، بازرگانان بنیادگزار بتلگرافخانه رفتند و بازرکانان آنها را بتلگرافخانه خواستند ، و با هر دسته ای جداگانه گفتگو کردند و از همگی نوید همراهی شنیدند .تبریزیان درباره بانك همراهی نشان داده ولی درباره وام دادن بدولت بپاسخ سنجیده دیگری برخاستند که خواهیم آورد . گذشته از شهرهای خود ایران، از قفقاز وهندوستان و استانبول ، ایرانیان همراهی نشان دادند . تا چندی در همه جا این گفتگو ها و کوششها میرفت و ما نتیجه را خواهیم آورد .

در این هنگام در مجلس گفتگوی « نظامنامهٔ اساسی » (قانون اساسی) نیز در میان میبود . نسخه ای را که آماده گردانیده و برای دستینهٔ شاه فرستاده بودند باز گردانیدن آن را خواستار میشدند، و چون در باریان ناخوشی شاه را بهانه کرده و آنرا نگه داشته و باز نمی فرستادند، مجلس ناگزیرمیشد پیاپی یادآوری کند. نمایندگان شهرها

یکی یکی میرسیدند.

پس از داده شدن مشروطه در تهران روزنامه ای (جز ازآنها که ازپیش میبود) برپا نشده بود، تا امتیاز روزنامه‌ای بنام «مجلس» به آقا میرزا محسن (برادر صدرالعلماء) داده شدکه براهبری(مدیری) میرزا محمد صادق طباطبایی (پسر شادروان طباطبایی) و نویسندگی ادیب‌الممالك فراهانی از ماه آذر آغازیده شد و شماره یکم آن روز یکشنبه سوم آذر (هشتم شوال) بیرون آمد. این روزنامه چنانکه از نامش پیدا بود بیش از همه گفتگو های مجلس را مینوشت. تا آنجا که ما میدانیم پس از روزنامه «انجمن» تبریز، دومین روزنامه زمان آزادی است.

پاسخ سنجیده تبریز درباره بانك‌ملی

در تبریز آزادیخواهان فیروزانه میکوشیدند. در بیرون انجمن (یا چنانکه خود می نامیدند مجلس ملی)، و در نهان مرکز غیبی کار ها را پیش میبرد. چون دست محمد علیمیرزا و پیرامونیان او را برتافته بودند انجمن، هم بجای عدلیه نشسته و بداد خواهیهایی، که از خود تبریز یا از شهر های دیگر میرسید گوش میداد، وهم بجای حکمران نشسته بایمنی شهر وسامان آن میکوشید. مرکز غیبی‌که بیشتر درخانه شادروان علی مسیو برپا شدی با دو چشم باز کارهای محمد علیمیرزا و پیرامونیان او را می پایید و براه بردن دسته مجاهدان که تازه پدید می آمدند میپرداخت.

چون ماه رمضان بپایان رسید و مسجد ها برچیده شد اینان دیدند می باید رشته گفتگو ازمشروطه و سود های آن بریده نشود و چنین نهادند که روز های آدینه همه بازار ها بسته شود و سه تن از واعظان که شادروان شیخ سلیم و میرزا جواد ناطق و میرزاحسین می بودند، در سه مسجد بمنبر روند. این کار بسیار سودمند افتاد و در نتیجه این بودکه در تبریز دابستان تفنك گرفتن ومشق کردن‌پیش رفت، چنانکه خواهیم دید.

محمد علیمیرزا از ایستادگی و نبرد آشکار نومید گردیده در



پ ۵۳

وثوق‌الدوله نایب رئیس یکم مجلس

نهان بکار شکنی‌هایی میپرداخت وکسانی از پیرامونیانش‌که سید محمد یزدی ومفاخرالملك ومفاخرالدوله و دیگران میبودند آسوده نمی‌نشستند، و در سایه بدخواهیهای اینان بود که درپیرامونهای شهر ناایمنی پیدا شده وکسی‌بجلوگیری برنمیخاست. حاجی مشیر دفترکه می‌بایست دستور

های انجمن را بکار بندد بی‌پروایی نشان میداد. مرکز غیبی بازفرصت یافته بکار برخاست. بدینسان که روز یك شنبه سوم آذر (۸ شوال) یك دسته از مجاهدان بانجمن رفته از نابسامانی کار ها و از ناایمنی پیرامونهای شهر و بی پروایی حکمرانان گله و ناخشنودی نمودند، و فردا همگی بازار ها را بسته در انجمن و پیرامونهای آن گرد آمدند. کسانی رفته وعلما و دیگران را بانجمن آوردند، وگله های خود را گفته و چاره خواستند، و چنین گفتند: اگر چاره نکنید ما بازارها را نخواهیم گشود و از اینجا بیرون نخواهیم رفت. از هر سو آوازهای شور وخروش شنیده میشد. مجتهد باتلفون ازولیعهد خواهش فرستاده‌ای کرد که بیاید و درخواستهای مردم را بشنود و رفته باو باز گوید. ولیعهد نیرالسلطان را فرستاد. ولی اوچون‌آمد وسخنان مردم را شنید و رفت و دوباره آمد پاسخ درستی نیاورد. ولیعهد بی پروایی نموده و چنین گفته بود: «اهالی خاطر جمع شده متفرق شوند».

مردم از این پاسخ برآشفتند و باز هیاهو برپا کردند و سخنان تندی گفتند. شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین هریکی‌جداکانه بمردم سخن راندند و آنان را خاموش گردانیدند، وپس از گفتگو چنین نهادند که خودعلماء بباغ نزد محمد علیمیرزا روند و بااوچگونگی را بمیان نهند، وچون علما رفتند و گله های مردم‌را باز نمودند محمد علیمیرزا باز سپر انداخته وگردن بدرخواستها گزاشت و بانوید هایی علما را باز گردانید. مردم نیز رام گردیده از فردا بازار ها را باز کردند.

در پی این پیش آمد بود که از تهران حاجی مهدی آقا و دیگر بازرگانان را بتلگرافخانه خواسته و گفتگوی بانك ملی را بمیان آوردند. اینان پاسخ دادند که نشستی برپا کرده و بسکالش پرداخته نتیجه را آگاهی خواهند داد، و این بود روز آدینه هشتم آذر (۱۳ شوال) در خانه حاجی مهدی آقا با بودن مجتهد و ثقة الاسلام و میرزا صادق آقا و حاجی میرزا محسن و حاجی سیدالمحققین و دسته ای از بازرگانان و دیگران، نشستی برپا نمودند وزمینه را بگفتگوگزاردند،

و پس از سخنانی چنین نهادند که با بنیاد گزاردن بانك ملی همراهی نمایند و در اینجا هم پولهایی گرد آورند ، ولی با دادن وام بدولت که بیشتر آن بکیسه بدخواهان توده خواستی رفت همداستان نباشند ، ودر این باره دوتلگراف ، یکی با دستینه علما ، ودیگری بادستینه بازرگانان بتهران فرستادند . ما تلگراف بازرگانان را دراینجا میآوریم :

حضور محترم آقایان اعضاء مجلس مقدس شورای ملی و عموم آقایان تجار محترم دام اجلالهم در خصوص استقراض و تأسیس بانك ملی قرار بود مذاکره عمومی شده جواب داده شود اینست که عرض میشود روز جمعه سیزدهم ماه در محضر علماء اعلام و حجج‌اسلام و جمعی از رجال دولت و تجار این مسئله طرح‌شده مذاکره شد تمامی طبقات محترمه باکمال طیب خاطر درتأسیس این بانك ملی‌که اسباب استخلاص دولت وملت است حاضرند ولی آنچه دراین باب میخواهند تأمینات است میفرمایند از قرار مذکور بودجه مملکت فوق الغایة جاخالی‌دارد اولا باید بودجه مملکت اصلاح شود تادرآتیه حاجتی باستقراض جدید نشود وتا قانون اساسی باستحضار وکلاء اطراف محکم و بودجه اصلاح نشود امکان تأسیس بانك نخواهد بود .

خواهید فرمود که قانون اساسی اول سال نو بموقع اجرا گذاشته‌خواهد شد و دولت فعلا محتاج پنج‌کرور است وتااول سال جدید این وجه را اشد احتیاج هست جواب میفرمایند که امناء دولت بحمدالله متمول ترین اهالی ایران هستند و جمعی از ایشان را مخصوصاً ممکن است‌که در ازاء ثروت فوق‌العاده که ازسایهٔ دولت ازممر های مخصوص تحصیل کرده‌اند پنج کرور سهل است اضعاف آنرا مجاناً تقدیم نمایند تاچه رسد بعنوان قرض اما استقراض ازخارجه را بهیچ وجه تصویب نمی‌نمایند و رضایت ندارند .

رفتن محمد علی میرزا بتهران

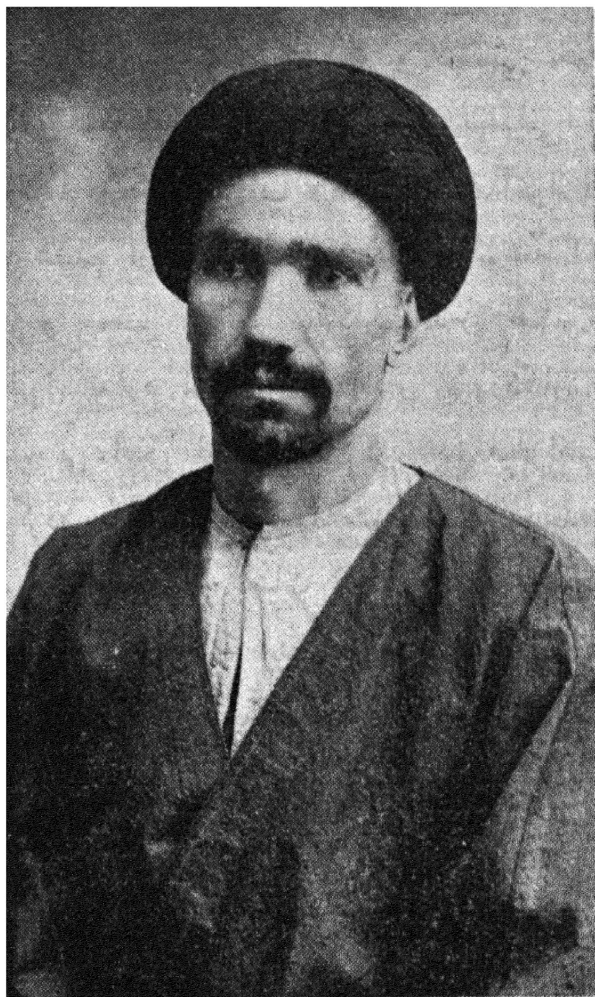
دراینمیان ناخوشی مظفرالدینشاه سخت ترگردیده و برای محمد علیمیرزا یك‌گرفتاری دیگری پیش آمده بود . زیرا شعاع‌السلطنه باردیگر آرزوی ولیعهدی را دنبال میکرد و بکوششهایی میپرداخت . محمد علیمیرزا از این میترسید که سران آزادی بوی گرایند . از اینرو در حال آنکه دشمنی سخت با مشروطه میداشت و در نهان به‌بر انداختن آن میکوشید،

و چنانکه دیدیم با تبریزیان همیشه در نبرد می‌بود، دربیرون میکوشید دلجویی از سران آزادی در تهران کند و دشمنی خود را با مشروطه پوشیده دارد . برای این نامه ای بشاد روان بهبهانی نوشت که او هم فرستاد و در روزنامه مجلس بچاپ رسید . ما آنرا دراینجا میآوریم:

از قراریکه شنیدم از تبریز کاغذی بجنابعالی نوشته اندکه ولیعهد مخالف با عقاید ملت است و مجلس را که بندگان اقدس همایونی ارواحنا فداه داده است ولیعهد قبول ندارد اولا بذات مقدس پروردگار قسم است که این مطلب بکلی خلاف و بی اصل است و من از خدا میخواهم که انشاء الله این دولت وملت ترقی کرده ورفع این مذلتها بشود ثانیاً بسرجدت قسم‌که اگرآدمی بعتبات فرستاده باشم اگر من آدم بعتبات فرستاده باشم در پرده نخواهد ماند و آشکار خواهد شد برای چه چرا باید من مخالف این عقیده و منکر آبادی مملکت باشم؟ ثالثاً ازشخص شما تعجب دارم چرا این خیال وتصور را نسبت بمن نموده اید وچرا اینکاغذ را باورکرده اید مگر خودتان آن اشخاص مغرض را نمیدانید این سهل است هزار از این اقدامات درعلیه من مینمایند شماچرا باید باور کنید خواهش دارم سایرین‌راهم خودتان اطلاع بدهیدکه بدانند این تهمت است ومنتظر جواب کاغذ هستم زیاده زحمت ندارم»

از این نامه پیداست که تا چه اندازه میترسیده است وتاچه‌اندازه فروتنی مینموده . از بهبهانی پاسخ میطلبد که از همراهی او دلگرمی پیدا کند.

در همانروز ها بد خواهی او با مشروطه در تهران ودیگر جاها بزبانها افتاده بود، چنانکه در مجلس هم گفتگو از آن بمیان آمد . میتوان پنداشت که شعاع‌السلطنه وکارکنان او اینسخن‌را رواج میداده‌اند. در جاییکه خود شعاع السلطنه ببد خواهی مشروطه شناخته تر از این میبود و در سایه ستمهایی که در فارس کرده بود مردم او را بیشتر دشمن میداشتند . هرچه هست این نامه سراپا دروغ محمد علیمیرزا بجا افتاد وکسان بسیاری‌که یکی از آنان مدیر حبل‌المتین بود ازچاپلوسی یا از ناآگاهی همین‌را دستاویز گرفته بستایشهای‌گزافه آمیزی پرداختند و او را «یگانه حامی مشروطه» نشان دادند . شگفتر از همه خوش



پ ٥٤

حاجی سید نصرالله تقوی

گمانی دو سید درباره او میبود .

این نمونه هوشمندی محمد علیمیرزاست که با آنهمه دشمنی با مشروطه کسانی همچون بهبهانی و طباطبایی را فریب میداد و هواخواه خود میگردانید .

کشاکش ولیعهدی در نهان میرفت و بیش از همه رنگ سیاسی بخود میداشت ، و اینست ما از آن آگاهی درستی نیافته ایم . هرچه بود این بار هم فیروزی محمد علیمیرزا را شد ، و چون ناخوشی شاه روز بروز فزونتر میگردید و امید ببهبود کم شده بود بنام آنکه به فرنگستان خواهم رفت اورا ازتبریز خواست که رشته کارهارا بدست گیرد.

این تلگراف روزهشتم آذر (۱۳ شوال) رسید، ومحمد علیمیرزا باشتاب بسیج راه‌کرد و شاهزاده امامقلی میرزا را بجای خود گزاشت، و روز سه شنبه دوازدهم آذر (۱۷ شوال) با پیرامونیان خود از تبریز روانه‌گردید. مردم پاسداری نمودند وآن روز بازارهارا بسته و برای راه انداختن او در خیابان و بیرون شهرگرد آمدند. این رفتن او یك سود و یکزیانی داشت. سودش این بود که تبریز آزاد گردید و کوشندگان آزادانه توانستند اندیشه های خود را دربارهٔ پدید آوردن مجاهدان و دیگر چیز ها بکار بندند. زیانش آن بود که تهران که پایتخت کشور است گرفتار کارشکنی های او گردید.

داده شدن قانون اساسی

چنانکه گفتیم نظامنامه یا قانون اساسی نوشته شد و برای دستینهٔ شاه بدربار فرستاده گردیده بود، و درباریان چون همیشه بجلوگیری از کارمشروطه می کوشیدند آن را نگه داشته باز نمیگردانیدند. سپس چون فشار مجلس را دیدند درباره برخی از بند های آن گفتگو پیش آوردند. از جمله دربارهٔ مجلس سنا بگفتگو برخاستند، وخواست درباریان این بود که مجلس سنا را چنان‌گردانند که دارالشوری در زیر دست او باشد و ارج بیشتر را آن مجلس دارد. نمایندگان خواست آنان را دریافته پاسخهایی میدادند.

بدینسان گفتگو میرفت تا روز دو شنبه بیست و پنجم آذر (یکم ذی‌القعده) ولیعهد بتهران رسید، و از سوی آزادیخواهان و دیگران پیشواز با شکوهی بجاآمد، و از سوی مجلس نمایندگانی برای گفتن «خوش آمدید» به پیش او رفتند، وچون از همان روز های نخست شاه او را جانشین گردانیده خود راکنار کشید، و از اینسوی محمد علیمیرزا هنوز خودرا نیازمند پشتیبانی بهبهانی وطباطبایی میدید، گفتگو دربارهٔ قانون اساسی همچنان پیش میرفت. محمد علیمیرزا حاجی‌محتشم السلطنه ومشیرالملك (پسر مشیرالدوله صدر اعظم) را از سوی خود بمجلس فرستادکه بیایند و دربارهٔ برخی از بند هاگفتگو کنند، و اینان نیز بیشتر در زمینه مجلس سناگفتگوکردند، و هرچه بود آنرا بپایان

رسانیدند .

روز یکشنبه هشتم دیماه (١٤ ذی‌القعده) مظفرالدینشاه که بازپسین روز های زندگی را بسر میبرد بآن دستینه نهاد وسپس ولیعهد پیروی نمود ، و بدینسان برای توده ایران « قانون اساسی » داده شد . مردم ازاین ، شادیها نمودند و روز سه شنبه را برای آوردن آن به مجلس برگزیدند .

آن روز همگی علمای بزرك و کسان دیگری در مجاس گرد آمدند وتماشاچیان همه‌آن پیرامونهارا پرگردانیدند، مشیرالدوله صدراعظم و ناصرالملك وزیر مالیه و محتشم‌السلطنه و مشیرالملك قانون را بر داشته آهنك مجلس کردند. مجلسیان تادم در پیشواز نمودند وبپاسداری و شادمانی بسیار آنان را بدرون آوردند . سید محمد تقی هراتی که یکی از نمایندگان بود « خطابه » ای خواند . مردم شادمانیها نمودند و آواز به « زنده باد » و « استوار باد » بلند گردانیدند . نمایندگان یکدیگر را بغل میگرفتند واز سر وروی یکدیگر می‌بوسیدند و برخی از شادی گریه مینمودند .

آنشب در مدرسه مروی جشنی گرفته شد و شادروان بهبهانی پیش‌آمد را به‌انجمن تبریز ودیگر جاها آگاهی داد . فرداشب باز در مدرسه سپهسالار بجشن و چراغانی پرداختند .

آنروز باین چیز ها ارج بیش ازاندازه خود داده میشد . مردم از سادگی باینها دلبستگی بیشتر مینمودند . این بسیار ارج میداشت که کشوریکه قرنها باخودکامگی و در دست هوسبازان وستمگران زندگی کرده بودکنون دارای‌یك قانونی باشدودیگر دست ستمگران وهوسبازان باز نباشد . هر بندی را که از قانون اساسی بسنجیم برای مردم ایران مایه آسایش و پیشرفت میبود . ما باین خرده نمیگیریم‌که بچنین قانونی ارج میگزاردند و شادمانی مینمودند . ایراد ما از آنست‌که ساده‌دلانه تنها داشتن این قانون را چاره همه درد ها میشمردند . مثلا اگرکسی گله از ناایمنی‌کشور میکرد یاناله ازبدخواهی درباریان مینمود شنونده در زمان پاسخ میگفت : « بگزار قانون اساسی برسد همه اینها درست

خواهد شد، و این بدخواهان درجای خود خواهند نشست ». ازسادگی گرفتاریها وپابند های بزرگی را که میداشتند، از پراکندگی اندیشه ها و از آلودگی خویها و از دست اندازیهای بیگانگان، نمیدانستند، ودلهای خود را بااین چیز ها خوش میکردند. چنانکه گفتیم: نخست درباره دبستان ها این خوش گمانی را میداشتند و چنین می‌پنداشتند که همینکه جوانان از آن دبستانها بیرون آیند ایران گلستان خواهد بود. سپس که داستان مشروطه پیش آمد هرزمان بچیزدیگری دل می‌بستند. این زمان بقانون اساسی دل بسته بودند واینست ازداشتن آن شادمانی بی‌اندازه می نمودند.

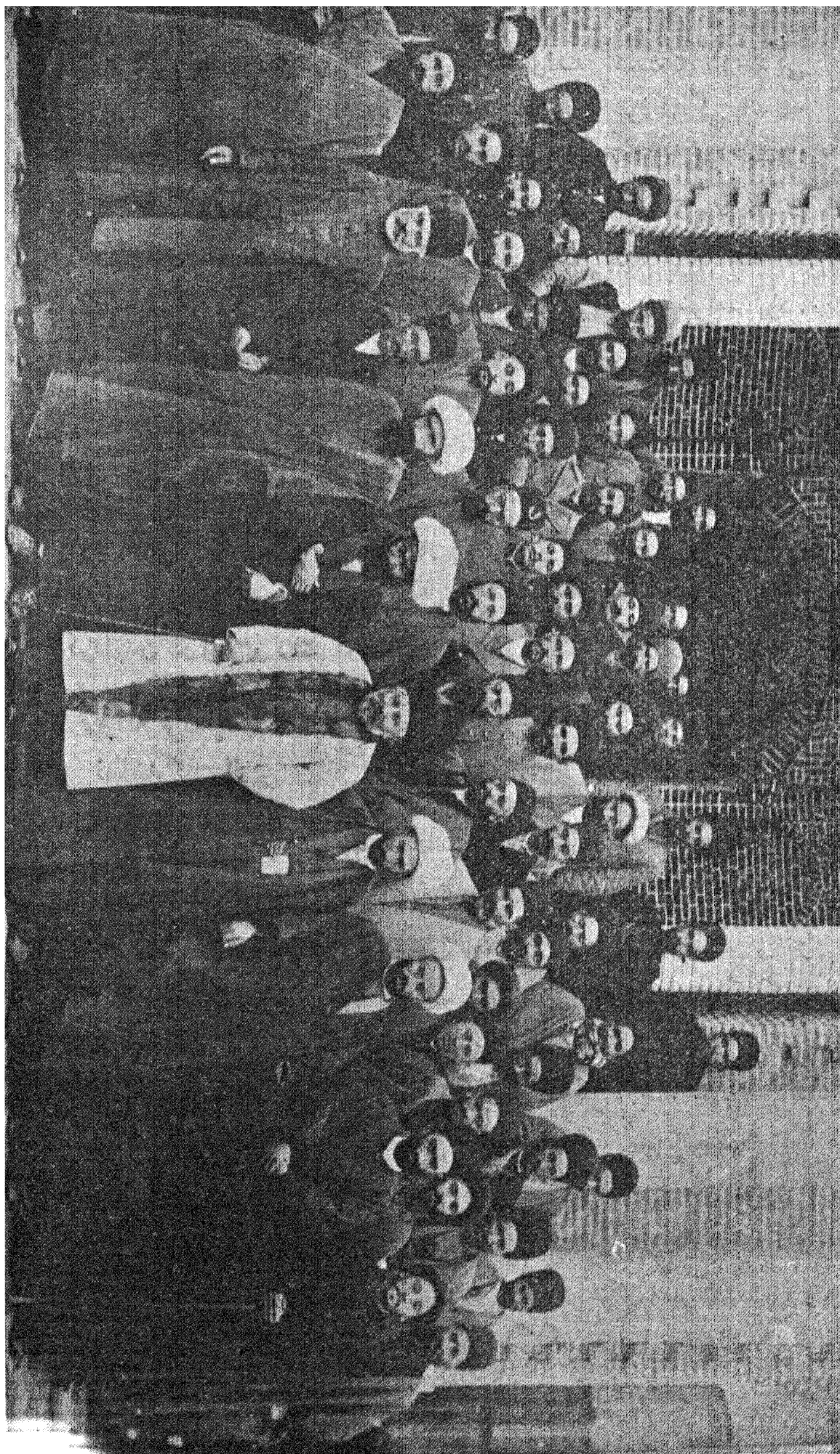
دارالشوری روز بروز بارج ونیرو می‌افزود. رسیدن « نظامنامه داخلی » و « قانون اساسی » راه‌کار را روشنتر گردانیده ، و این بود، چنانکه تبریزیان یاد آوری کرده بودند بر آن شدند که بیك اندازه گردانیدن درآمد و رفت دولت پردازند و بگفتگو از آن برخاستند.

روانه گردانیدن نمایندگان از آذربایجان

چنانکه گفتیم در تبریز برگزیدن نمایندگان انجام گرفت. ولی چون بسیاری از آنانکه برگزیده شده بودند از مجتهد وثقة الاسلام بی‌پروایی می نمودند و دانسته نبود که پذیرفته اند یا نه، واز آنسوی دانسته نبود در رفت سفر را از کجا پردازند، کار همچنان بی نتیجه می‌ماند. در اینمیان از تهران چند بار یاد آوری کردند و نیز مجاهدان فشارآوردند، واین بود انجمن بآن پرداخت وپس ازگفتگوی بسیارکسان پایین بنمایندگی شناسانیده شدند:

حاجی میرزا ابراهیم آقا، آقا میرزا فضلعلی، سید حسن‌تقیزاده، مستشارالدوله، حاجی امامجمعه خویی، احسن‌الدوله، هدایت الله میرزا، میرزا عبدالرحیم طالبوف، میرهاشم دوچیی، حاجی محمد آقا حریری، حاجی میرزا آقا فرشفروش، شرف‌الدوله.

تقیزاده چند روز پیش از جنبش تبریز آهنگ مصر کرده بود و چون از برگزیده شدن خود آگاه گردید یکسره روانه تهران شد و این زمان در مجلس میبود. میرهاشم نیز در تهران میبود و «اعتبار



نامه» او را بتلگراف فرستادند. آنچه می‌باید گفت اینست که آن را انجمن برگزیده و خواستش دلجویی میبود. طالبوف در ولادیقفقاز میزیست وتنها بنام ارجشناسی از کوششهای پیشین او و از نوشته‌هایش او را برگزیدند. ولی او این زمان وامیزد ودلخوشی از این جنبش وکوشش ایرانیان نمیداشت. این در بسیار کسانست که در راهی که میکوشند چون بیك جایی رسیدند دیگر آزرده شوند ورو برگردانند. طالبوف از این کسان می بود و این زمان آزردگیها مینمود. نامه‌ای ازو در شماره دوم روزنامه انجمن است که چاپلوسانه محمد علیمیرزا را «حضرت اقدس والا ولیعهد روحنا فداه» مینویسد. نامه دیگری در شماره سی وسوم آن روزنامه است که میگوید: «ایرانی که تا کنون اسیر یك گاو دو شاخه استبداد بود اما بعد از این اگر اداره خودرا قادر نشود بگاو هزار شاخه رجاله دچار گردد. آنوقت مستبدین به نا بالغی ما میخندند و دشمنان اطراف شادی کنان لاحول گویند. فاش میگویم که (من این مسئله بیچون وچرا میبینم). وگرنه بفرمایید کدام تبریزی‌قراجه‌داغیست که برای منع دخول وسوختن نسخه‌های ملانصرالدین باغوای معاندین شورش نماید و از مجمع مطالبه اذن دخول بکند. هر کس هجو ولی‌نعمت تاجدار خودرا بگیرد وبخواند یابانویسنده اومکاتبه نماید چنین بی غیرت چه حق دارد خود را ایرانی حساب بکند؟!..»

ازمشروطه گرفتن ایرانیان آزردگی مینماید باین دستاویز که اگر

پیکره ۵۵ (صفحه روبرو) نشان میدهد کسانی‌را از پیشروان جنبش تبریز و ازنمایندگان انجمن و ازنمایندگانی که‌برای دارالشوری‌برگزیده شده بودند. آنانکه در جلو ایستاده‌اند (از راست بچپ): میریعقوب یکی از(کارکنان انجمن)، حاجی‌غنی صراف، میرزا جواد ناطق (ناصح زاده)، حاجی نظام الدوله (سرانجمن)،شادروان شیخ سلیم، میرزا فضلعلی آقا، شرف‌الدوله، هدایت‌الله میرزا، حاجی محمد آقاحریری. ازآنانکه در پشت سر ایستاده اند. آنکه در پشت سرحاجی نظام الدوله ایستاده حاجی مهدی‌آقا کوزه کنانیست، انسوتر حاجی ملك التجار است،انسوتر مرتضویست، انسوتر حاجی معین الرعایاست.

نتوانند خود را راه برند دچار آشوب خواهند بود . یکی نپرسیده که چه میخواهی ؟ !.. اگر میگویی نمی‌بایست مشروطه گرفته شود پس آن نوشته های تو بهرچه بود ؟ !.. اگر میبایست گرفته شود پس اینسخنان دلسردی آور بهرچیست ؟ !.

داستان ملانصرالدین اینست که این روزنامه در آنسال در قفقاز آغازشده بود وچنانکه خواهیم آورد یکی‌از روزنامه های سودمندمیبود. گویا بادستور محمدعلیمیرزا بودکه درپستخانه آنرا نگه‌داشته نمیگزاردند بمردم برسد . مجاهدان درآن باره بانجمن شکایت کردند و انجمن با تلگراف از دارالشوری درخواست آزادگزاردن آن راکرد . این به آقای طالبوف برخورده وآن‌را دلیل میگیردکه ایرانیان شایای مشروطه گرفتن نبوده اند و محمد علیمیرزا را « ولی نعمت » ایرانیان شمرده دشنام میدهد بکسیکه نکوهش او را در روزنامه ملانصرالدین خوانده یا بنویسندهٔ آن روزنامه نامه نوشته است .

مردم آن ارجشناسی را از کوششهای او نموده اند و او این خرده‌گیریهای بیمغز را بآنان مینماید . بد ترآنکه بهمین بهانه ها آقای طالبوف بتهران نیامد و در چنان زمانی که یك دانشمند کار آگاه سودمند ترین نیکی را بتوده توانستی‌کرد خود راکنارگرفت . تلگرافی که از تبریز برایش فرستادند در پاسخ آن نمایندگی‌را پذیرفت. ولی شرط کردکه در ماه صفر (سه چهارماه دیگر) روانه تهران شود . سپس در ماه صفر نیز سر باز زد و نرفت . از این رده‌که « وازنندگان » باید نامید بسیار بودندکه ما هریکی را در جای خود یادخواهیم‌کرد .

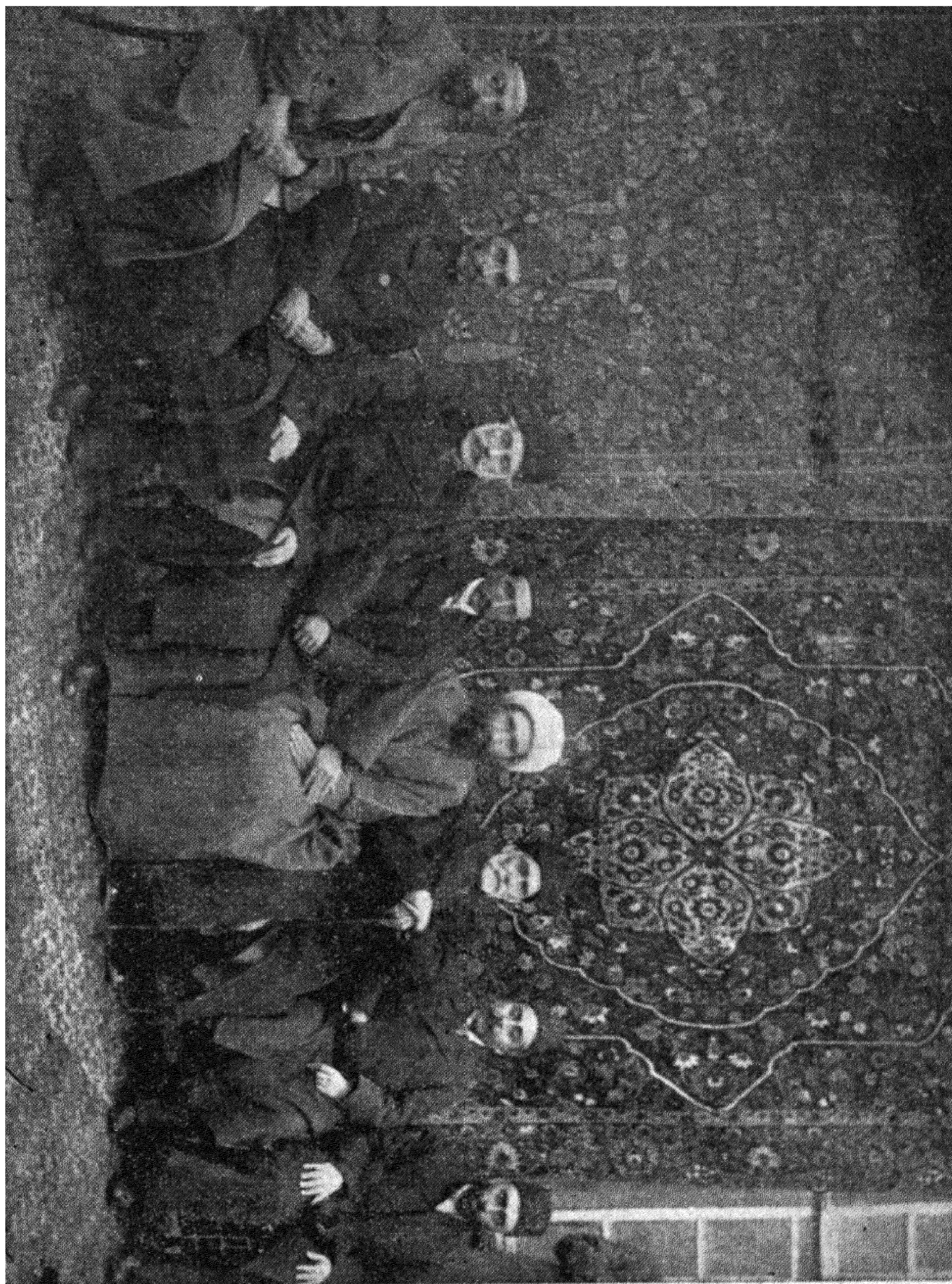
از دوازده تن‌که شمردیم تنها نه تن در آذربایجان می‌بودندکه میبایست روانه گردند . از آنان هم دو تن که حاجی امامجمعه و حاجی محمد آقا باشند آماده نشده بودند . آن از خوی نیامده ، و این‌کار هایش انجام نگرفته بود . تنها هفت تن آماده رفتن بودند ، و برای‌راه انداختن‌آنان روزسه‌شنبه هفدهم دیماه برگزیده شد که میبایدآنرا یکی از روز های بیمانند تبریز شمرد ، وبرای آنکه دلبستگی تبریزیان بجنبش ، و اینکه چگونه کار را بزرك میشماردند و از درون دل به

پیشرفت آن میکوشیدند دانسته شود می‌باید داستان راگشاده‌تر نویسیم:

آن روز مردم بازار ها را باز نکردند و همگی در سر راه نمایندگان انبوه شدند واز در انجمن تاکنار پل آجی که بیگمان بیشتر از یك چهار یك فرسخ است کوچه ها راگرفتند . علما وسران آزادی در انجمن گرد آمده بودند وهمه اطاقها وحیاطها پرشده بود . نمایندگان نخست باینجا در آمدند . مردم بیکبار از دیدن ایشان آواز شادمانی بلندگردانیدند . در اینجا میبایست «اعتبار نامه»ها داده شود . نخست میرزا حسین سخنانی گفت . میرزا فضلعلی‌آقا وشرف‌الدوله چیزی نوشته بودند ، در باره دلبستگی خود بکار توده و اینکه آرزو مند جانفشانی میباشند و میروند تا در راه توده بکوشند ، دادند آنرا هم میرزاحسین خواند . مردم همه بیك آواز بانك بر آوردند : « بروید در پناه خدا ، باجان و داراك به پشتیبانی شما خواهیم کوشید ».

اعتبارنامه ها داده شد . و پس ازبرخی نمایشها وپیکره برداشتن هنگام راه افتادن رسید . نمایندگان وعلماء و سردستگان ومردم همگی پیاده روانه گردیدند ، و تا جلو مسجد امیرخیز که درشگه هارا درآنجا نگه می‌داشتند پیاده رفتند. برسرراه مردم همه شور وخروش مینمودند و شادمانی نشان میدادند .

در جلو مسجد امیرخیز منبری نهاده بودند . نمایندگان بروی پله های آن نشستند . شیخ سلیم قرانی بدست بالای منبر ایستاده و چنین خواست میانه نمایندگان و مردم پیمانی پدید آورد . نخست از سوی مردم ، از نمایندگان پیمان گرفت که در آن سفر یکه میکنند همیشه به پیشرفت کار های توده کوشند ، و فیروزی و نیرومندی ایران را در اندیشه دارند ، و نگه داری مشروطه‌را بایای خودشناسند. سپس رو بمردم گردانیده چنین گفت: « این مردان ارجمند راکه از سوی خود نماینده گردانیده میفرستید و آنان جان بکف گرفته و خودرا بخدا سپرده روانه میگردند بگویید که در راه نگهداری از آنان تاچه اندازه آماده‌خواهید بودکه این‌قران میانه شما وآنان داورباشد؟ . . .» بازهمگی مردم بایك آواز چنین گفتند : « باداراك و جان تاآخرین قطره خون



پ ٥٦

نمایندگان هشتگانه آذربایجان درباکو

از راست بچپ: حاجی میرزا ابراهیم آقا، مستشارالدوله، طالبوف، آقا میرزا فضلعلی، شرف‌الدوله، هدایت‌الله میرزا، احسن‌الدوله، حاجی میرزا آقا فرشی.

خود در یاری ونگه‌داری آنان آماده‌ایم وقران را باین گفتهٔ خودگواه میگیریم » وچنان بانك برآوردند که توگفتیی درسراسر شهر آوازآنان را شنیدند .

پس از پیمان بندی نمایندگان بدرودگفته و بدرشگه ها نشستند و روانه‌گردیدند . آهنك جلفا داشتند که ازآنجا از راه قفقاز وگیلان بتهران رسند . در شهر های قفقاز در همه‌جا از اینان باشور و شادی پیشواز کردند. درباکوگذشته ازایرانیان‌که بسیار فراوان میبودند وپیشواز و پذیرایی باشکوهی کردند ، حاجی زین‌العابدین تقیوف میهمانی کرد و پذیرایی شایانی نمود . طالبوف برای دیدن اینان بباکو آمد و هشت تن در یکجا پیکره برداشتند . ولی دوباره بولادیقفقاز بازگشت ونوید دادکه از پی آنان آهنگ تهران‌کند ـ نویدیکه بکار نبست .

دلبستگی ایرانیان قفقاز بمشروطه

چون نام قفقاز برده شد می باید هنایشی راکه جنبش مشروطه خواهی در ایرانیان آنجا کرد باز نماییم : چنانکه گفتیم ایرانیان در قفقاز بسیار می بودند .گذشته از بازرگانان و پیشه‌وران‌گروه انبوهی‌کارگر درکانهای نفت باکوکار می‌کردند و با رنج و خواری بسیار روز می گزاردند . درسایه‌کمی کار وفزونی ستم درکشورخود ماندن نتوانسته و بشهرهای بیگانه پناه برده وبآن‌کارهای سخت تن درداده بودند، وچنانکه گفتیم در جنگ ارمنی و مسلمان چند هزار تن از آنان بیگناه گشته شدند و خونهاشان از میان رفت .

زیان ناتوانی دولت ایران را آنان بیشتر در می یافتند و این بود چون آگاهی از جنبش مشروطه وبرپا گردیدن دارالشوری بایشان رسید بیش از دیگران شاد گردیدند ، و بیاد خانه و خویشان خود افتاده ببازگشتن امیدمند شدند، وچنانکه گفتیم درهرشهری ازنمایندگان پیشواز و پذیرایی باشکوهی نمودند .

کارگران کانهای نفت در صابونچی و بالا خانی بده‌هزارتن می رسیدند، و از نمایندگان خواستارشدندکه بدیدن ایشان روند ونمایندگان درخواست آنانرا پذیرفته و آهنك آنجاکردند و پس از دیدن وانده

خوردن دو باره باز گردیدند .

کسانی ازآگاهان ایشان پیامهایی بدارالشوری فرستاده و خواستار شدند، اگر بشود آنان نیزنمایندگانی ازمیان خود برگزیده بدارالشوری فرستند .

پیش از جنبش مشروطه ، چون روسیان و ارمنیان و گرجیان و دیگران هرکدام دسته‌ای می داشتندکسانی از اینان نیز دسته‌ای پدید آورده بودند که از همشهریان خود نگهداری کنند، و اینان درنهان، با کوشندگان تبریز پیوستگی می داشتند و از حال همدیگر آگاه می شدند . از بنیاد گزاران آن نریمانوف ، سوچی میرزا ، میرزا جعفر زنجانی، مشهدی محمد عمواغلی ، محمد تقی شیرین زاده سلماسی، حاجی خان، نورالله خان یکانی، مشهدی محمدعلیخان ، میرزا ابوالحسن‌تهرانی، اکبراسکویی، حسین سرابی، مشهدی باقرخان ارومیه‌ای، مشهدی‌اسماعیل میابی بودند . پس ازمشروطه اینان ، چون مردان آزموده و آگاهی می بودند ونیك میدانستندکه مشروطه ایران‌که بآرامش و آسانی‌گرفته شده بآرامش وآسانی پیش نخواهد رفت و ناگزیر بکوششهایی نیاز خواهد افتاد ، باین شدندکه باهمشهریان خود همدستی نمایند وفرستادگانی بشهرها فرستادند .

به تبریز نخست مشهدی اسماعیل و سپس مشهدی محمد علیخان وحاجی خان و دیگران آمدند و اینانند که بنام «مجاهدان قفقازی» شناخته شدند چون از قفقاز آمده و خود رخت قفقازی بتن می‌کردند بآن نام خوانده گردیدند وگرنه از خود ایرانیان می بودند .

آمدن اینان بدلیری آزادیخواهان افزود ، وچون مردان آزموده و دیده بازی می بودند در هرکاری پیشگام می شدند و راه بدیگران می نمودند وکسانی از اینان بسخنگویی نیز می پرداختند وبآگاهانیدن مردم می‌کوشیدند . یکدسته از بیباکی اینان رمیدند و ملایان آنان را بیدین‌خوانده وبیزاری نمودند . لیکن انبوه‌آزادیخواهان بآنان ارج‌گزاردند و از آمدنشان خشنودی نمودند .

به پیروی از اینان بودکه علی مسیو و همدستان او دسته مجاهدان

را در تبریز پدید آوردند وهمان « دستور نامه » ایشان بود که بفارسی ترجمه کرده و بدست مجاهدان دادند .

از هرباره ایرانیان قفقاز یاوری به پیشرفت مشروطه می کردند، و مابارها بیاد کارهای آنان خواهیم پرداخت . گذشته از ایرانیان، خود قفقازیان از دلسوزی و یاوری باز نمی ایستادند ، وچنانکه گفتیم روزنامه های آنان - از « ارشاد » که احمد بیگ آقا یوف می‌نوشت ، و از « تازه حیات » که هاشم بیگ می نوشت و از « ملانصرالدین » که میرزا جلیل وچند تن دیگری از قفقازیان وایرانیان می‌نوشتند، به جنبش ایرانیان ارج می نهادند ، و آنچه درایران رخ میداد در روزنامه های خود نوشته و در پیرامون آن سخن می راندند . این بود روزنامه‌های آنان درایران ، بویژه در آذربایجان ، خوانندگان بسیار میداشت. بویژه « ملانصرالدین » که چون بازبان شوخی و با ترکی بسیار ساده نوشته میشد و نگاره ها (کایکاتورها) می داشت آنرا بیشتر می خواندند . در ماه های نخست جنبش، محمد علی میرزا از پراکنده شدن آن در میان مردم جلوگرفت و درپستخانه نگه میداشتند . ولی آزادیخواهان آزردگی نمودند و از انجمن درخواستند که جلوگیری را بردارد و انجمن با تلگراف از دارالشوری آزادگردانیدن آنرا خواست. این همان داستانست که طالبوف در نامه خود می آورد و آزردگی می نماید .

« ملانصر الدین » از روز نامه هاییست که باید یاد آن در تاریخ بماند . این روزنامه یك شاعر خوب ، ویك نگارنده (نقاش) خوب، و چندتن نویسنده خوب می داشت ، و با همان زبان شوخی از بدیها سرزنش و نکوهش می نمود و نوشته هایش کارگرمی افتاد . یکرشته کارهای بدی هست که بازبان سرزنش و ریشخند زودتر از میان رود.

شاعر ملانصرالدین میرزا علی اکبر صابر شیروانی می‌بود که شعر هایش درکتاب جداگانه ای بنام « هوپ هوپ نامه » بچاپ رسیده و در همه جا هست .

یکی از شوخیهای ملانصرالدین در بارهٔ مجلس ایران آنست که در یکی از شماره های خود می نویسد : « بیشتر نمایندگان مجلس



پ ۵۷

کربلایی علی مسیو

ایران از ملایان هستند . زیرا در قانون ایشان برای نماینده دانش را شرط ندانسته اند » .

درتبریز ملایان آن را از « اوراق مضله » شمردند ونوشته‌ای

در بارهٔ آن نوشتند که فرستادند علمای نجف نیز مهر کردند و آن را بچاپ رسانیده پراکنده گرداندند. ولی سودی نداشت و جلوگیری از رواج « ملانصرالدین » نکرد .

جنگ حیدری و نعمتی در اردبیل

چنانکه گفتیم درسایه جنبش تبریزداده شدن مشروطه را بهمه شهرها آگاهی دادند و در همه جا ، کم یا بیش ، تکان در مردم پدید آمد . در شهرهای آذربایجان از خوی و ارومی و مراغه و اردبیل و دیگر جاها نیزتکانها پدید آمد ، وچون انجمن تبریز (انجمن ایالتی) بهمه آنها دستور می فرستاد که درآنجا هم انجمن (انجمن ولایتی) برپا کنند و بکارهای شهر خود پردازند واز هرشهری یك نماینده‌ای برای تبریز میخواست در همه آنها انجمن برپاگردید . ولی در بیشتر شهرها معنی مشروطه را نمیدانستند و از کارهاییکه انجمن بایستی کرد آگاه نمی بودند و این بود در می‌ماندند . در همه جا ملایان پیش افتاده با اندیشه و دلخواه خود بکارهایی می پرداختند و آن را میدانی برای پیشرفت آرزوهای خود می پنداشتند . درهر شهری ، اگرهم یك یا چندتن می بودند که معنی مشروطه را میدانستند بسخن آنان گوش نمیدادند .

در مراغه حاجی میرزا حسن شکوهی از سالها در این راه می کوشیده وبا روزنامه‌ها پیوستگی می داشته واو دربارهٔ انجمن مراغه می نویسد : « نمیدانستند ونمی فهمیدند که مشروطه چیست . کتابچه قانون اساسی چون بمراغه‌آمد ابداً معنی فصول او را نفهمیدند وتعجب میکردند که اینهمه شورش درسر این فصول بیهوده بچه می ارزید » می‌نویسد: « مردم توگویی چنین میدانستند که اعضاء انجمن با ایشان نمازجماعت خواهند گزارد و یامسائل شرعی یاد خواهند داد که در تقدس وتدین ایشان دقت زیاد می‌کردند » .

در این میان در اردبیل یك داستان شگفتی پیش آمد ، و آن اینکه برسر برپا کردن انجمن جنگ حیدری و نعمتی برخاست .

ازچیزهای افسوس آور در تاریخ ایران داستان دوتیرگی‌حیدری ونعمتی است . ما نمیدانیم این ازکی پدید آمده و چگونه پدیدآمده ، و حیدرکه بوده و نعمت که بوده . این میدانیم که زمان درازی شهر

های ایران دچار چنین دو تیرگی بوده اند . بدینسان که در هرشهری مردم بدودسته بوده‌اند : یکی حیدری ودیگری‌نعمتی ، وهردسته‌ای با آن دیگری همیشه و در هرکاری همچشمی و دشمنی می نموده اند و باندك بهانه بکشاکش برمیخاسته‌اند و زدوخورد می کرده اند . از زمان صفویان این در میان می بوده تا کم‌کم از سختی افتاده و در بیشتر شهرها از ازمیان رفته ، و تا زمان مشروطه تنها درشهر های اندکی باز مانده بود که هرچند سال یکبار آواز از آنها برخاستی، بویژه بهنگام محرم که چون دسته ها بستندی و آن نمایشها را نمودندی اوباش میدان یافته به کینه جوییها و خود نماییها پرداختندی .

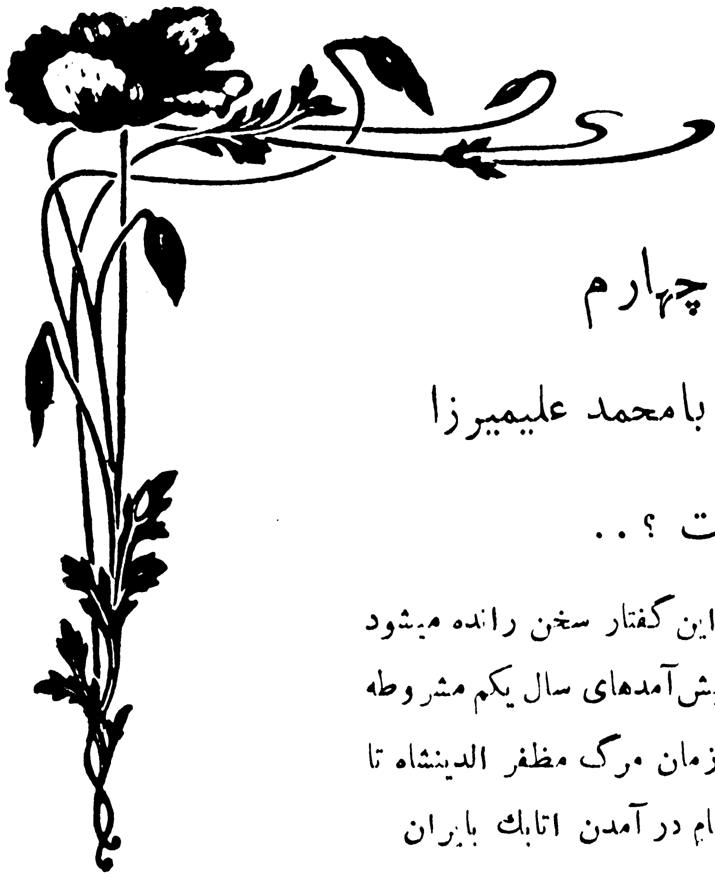
یکی از آن شهرها قزوین میبود که درهمان سال نخست مشروطه در دهم محرم ، در بیرون دروازه دو دسته باهم بزدوخورد پرداختند و در میانه دو تن کشته شده و گروهی بیشتر از سی و چهل تن زخمی شدند .

دیگری ازآنها شوشتر می‌بودکه تاهمین نزدیکیها بازمیماندو من درسال ۱۳۰۲ که بخوزستان رفتم برای نخستین بار آن را درآنجا دیدم . شهر بدو بخش شده ، یك‌بخش را نعمتی خانه و دیگری‌را حیدری خانه میخواندند ، و باشندگان هربخش خود را از دیگران جدا می‌گرفتند .

دیگری اردبیل می‌بودکه تا آغاز مشروطه باز میماند و در نتیجه آن بود که برسر برپا کردن انجمن کاربکشاکش و زدوخورد انجامید. چگونگی آنکه در آغاز مشروطه حکمران اردبیل ساعد الملك بود که یکی از نزدیکان محمد علیمیرزا وخود مرد ستمگری می بود . مردم از دست او بناله برخاستند و بدارالشوری و بانجمن ایالتی تبریز تلگرافها کردند . انجمن پافشاری نمود تا او را برداشتند ، و پس از آن بود که تلگرافی بمیرزا علی اکبرآقا مجتهد بزرگ آنجا کرده درخواست نمود که انجمن ولایتی برپا گرداند . میرزا علی اکبرآقا مردم را در مسجد گرد آورد و تلگراف را بآنان خواند و بهمدستی آنان انجمنی برپاکرد . ولی چون میرزا علی‌اکبرآقا ازسوی نعمتیان می‌بود حیدریان بهمچشمی برخاستند و آنان نیز به پیشوایی حاجی میرزا ابراهیم آقا

انجمن دیگری پدید آوردند ، ونادانانی از دوسو دشمنیها نمودند و هر روز در مسجد ها گرد آمده و ناهار نیز در آنجا می خوردند و بنام همچشمی بنمایشهایی برمیخاستند . سر انجام بانجا کشید که حیدریان سواران فولادلو ونعمتیان سواران قرجه بگلو را که هر دو گروه از شاهسونان تاراجگر می‌بودند بشهر خواندند و در برابر یکدیگر سنگربسته بگلوله بازی پرداختند که چندکس درمیانه کشته گردیده و یا زخمی شدند.

این آگاهی ها که به تبریز می رسید در انجمن گفتگو کردند که هردو را ازمیرزا علی اکبرآقا و حاجی میرزا ابراهیم به تبریزخوانند و سپس چنین نهادند که دو تن از تبریز باردبیل روانه گردانند .



گفتار چهارم

چه کشاکشهایی با محمد علیمیرزا برخاست ؟..

در این گفتار سخن رانده میشود
از پیش‌آمدهای سال یکم مشروطه
از زمان مرگ مظفر الدینشاه تا
هنگام در آمدن اتابك بایران

مرگ مظفرالدینشاه

در آنروز که در تبریز نمایندگان را راه می انداختند و بدانسان شور و شادمانی می‌نمودند مظفرالدینشاه در تهران بازپسین روز زندگانی خود را بسر می برد . توگفتیی تبریزیان این‌را دریافته و خود میدانستند که بزودی محمد علی میرزا بتخت خواهد نشست و بکندن بنیاد آزادی خواهد کوشید ، و تا نمایندگان بتهران رسند زمینه دیگر شده و بکوششها و جانفشانیهایی برای نگه داری مشروطه نیاز خواهد افتاد ، و این بود که بدانسان پیمان جانفشانی از یکدیگر می گرفتند .

شب چهارشنبه هجدهم دیماه (٢٤ ذی القعده) شش ساعت ازشب رفته مظفرالدینشاه بدرود زندگی گفت . همانشب او را شسته و کفن کردند و فردا از میانش برداشتند و از روز پنجشنبه تا سه روز در

تکیه دولت و پس از آن تاچند روز در مسجد آدینه ومسجد سپهسالار ختم برایش گزاردند. نمایندگان نیز پاسداری نمودند و تاسه بار نشست برپا نکردند، و بسر در مجلس تور سیاه کشیدند.

این پادشاه تنها نیکیش آن همراهی بود که بامشروطه می نمود و تا میتوانست و می یارست جلو درباریان و دیگران را میگرفت. در این هنگام، مرگ او، مشروطه خواهان را از آن همراهی بی بهره و کار را بایشان سخت گردانید.

محمدعلیمیرزا بجای او بتخت نشست ولی تاجگزاری روز بیست و هشتم دیماه (٤ ذی‌الحجه) خواستنی بود. کارآگاهان دشمنی او را با مشروطه دانسته وبیمناك می‌بودند. ولی بسیاری فریب دورویيهای او را خورده دلگرم می ایستادند.

در همان روزها درمجلس سخنانی بمیان آمد که میرساند که دو سید بیشتر از دیگران فریب رویه کاریهای او را خورده اند و خوش گمانی فزونتر می دارند. چگونگی آنکه شادروان طباطبائی سخن از انجمن تبریز بمیان آورد و چنین گفت :

« خیلی شکایت از مجلس تبریز دارند. اگر این طور باشد مملکت هرج و مرج خواهد شد مجلس شوری یکی بیشتر نیست آنها نمیدانم چه میگویند این وضع تبریز اسباب اغتشاش شده »

سعدالدوله گفت : « باید صبر کرد تاوکلای آنها بیایند وخودشان بنویسند که آنچه را که پیش گرفته اند صحیح نیست »

پاسخ داد : « تا منتظر باشید آنها بیایند هرج ومرج خواهدشد».

تقی زاده و حاجی محمد اسماعیل بسخن در آمده و هریکی‌جداگانه پاسخ داده وگفتند : آنجا مجلس نیست. انجمن ایالتی است برای رسیدگی بدادخواهی مردم است.

طباطبایی پاسخ داد : «کارش از این بالاتراست حاجی میرزاحسن آقا را مجبور کردند اموال خودش را بایشان واگذارکرد ».

بازکسانی از نمایندگان پاسخهایی دادند. بهبهانی گفت : « شاه خیلی شکایت کرده از وضع مجلس تبریزکه اسباب زحمت شده » پس



پ ۵۸

مظفرالدینشاه

این پیکره پس از دادن مشروطه و برای فرستاده شدن بخود شاه برداشته شده و باشدکه آخرین پیکره اوست.

از گفتگوهایی باز طباطبایی بسخن در آمده چنین گفت : « من بخوبی اطلاع دارم بنظام الملك پیغام داده بودند ماهی سیصد تومان میدهیم میخواهی بیا و کار بکاری نداشته باش» بهبهانی هم گفت : « بلی آنها

قدری تند حرکت می‌کنند باید در این مطلب مذاکره شود . امروز بحمدالله شاه رؤف و مشفق است » ،

این گفتگو می‌رساند که محمد علیمیرزا دو سید را دیده وبا آنان گله از انجمن تبریز کرده ، و بیگمان خواستش این بوده که بادست اینان آن انجمن را از میان بردارد و از سوی آن دل آسوده گردد . چون همان روزها نقشه برانداختن مشروطه را می‌کشید نخست میخواست انجمن تبریز را براندازد ، و جای خرسندیست که تقیزاده و دیگران پاسخهایی دادند و طباطبایی را نرم گردانیدند .

دوسید از نقشه او آگاه نمی بودند . از آنسوی اینان چون با آرامش و بی خونریزی مشروطه از مظفرالدینشاه گرفته و از شیوه ویژه خودکه « سخنی را گفتن و بروی آن ایستادگی نمودن » باشد نتیجه بدست آورده بودند ، چنین میخواستند که همیشه آن راه را پیمایند ، و باین بود نیازی به بسیجیدن پشتیبان و نیرو نمیدیدند و بتلاشهای دور اندیشانه تبریز ارج نمیگزاردند ، و ما خواهیم دید که تا پایان کار اینان آن شیوه زیانمند را رها نکردند ، و بارها رخ داد که در نتیجه همین شیوه بتنگنا افتادند ، و در هربار تبریز بفریادشان رسید و از آن گرفتاری رهاشان گردانید . یکی از آنها گرفتاری بود که سه هفته پس از این گفتگو رخ نمود و خواهیم دید که جز در سایه پافشاری تبریز از سر باز نشد .

گرفتن داراك حاجی میرزا حسن و فرستادن پیام بنظام الملك هر دو دروغ می بود . داستان مجتهد این بود که در آخرهای آذرماه ، روزی او نمایندگان انجمن را بخانه خود خواند ، و چون رفتند رو بایشان گردانیده چنین گفت : میان مردم پراکنده اند که مجتهد بدخواه مشروطه است . اگر در آغاز کارخواهان آن بود اکنون نمی باشد . نیز مرا بانبار داری بدنام ساخته‌اند . اکنون که غله گران و مردم از رهگذر نان در رنج وفشارند این دروغ را بآسانی باور میکنند . من برای آنکه نان ارزان و مردم آسوده گردند ، بدلخواه خود رشته همه دیه هایم را بدست شما میسپارم که گندمهای مرا آورده بهر بهایی که

میخواهید بفروشید و این کار را میکنم تا مردم بدانند من خواهان مشروطه هستم. نمایندگان درخواست او را نمی‌پذیرفتند و او پافشاری نمود و نوشته پایین را با مهر خود سپرد:

داعی بجهت صلاح ملت و تنزل قیمت اختیار غله تمام دهات و علاقجات خود را باجزای محترمین انجمن مقدس داده و ایشان را وکیل مطلق بلاعزل نمودم که تمام غله دهات مرا ضبط وتصرف نموده هروقت بهرقیمت که دانند بفروش رسانند. درخصوص اجرت عمله و کرایه وسایر مخارج هرقراری گذارند قبول دارم. بالکلیه اختیار با ایشانست حتی در وصولی هرچه گویند بکمال اعتماد و اطمینان تصدیق خواهم داشت بتاریخ چهارم ذیقعده الحرام ۱۳۲۴

از این رفتار توانستیمی گفت که مجتهد از درون دل بمیان توده آمده بوده و این‌زمان دلسوزانه با مردم راه میرفته. ولی کارها و رفتار های دیگر این مرد که سپس خواهیم دید جلو چنین گمانی را میگیرد. میباید گفت انگیزه این بیش از همه ترس بوده. زیرا چون در سایهٔ بی پروایی نظام‌الملك و کار شکنی دیه داران و دیگران غله بشهر کمتر میآمد واین روزها نان کمیاب شده باز بمردم سخت‌میگذشت و مردم بدیه داران خشمناك شده بد گویی بسیار میکردند و در میان آزادی خواهان گفتگوی آن میرفت که انبار های دیه داران را بدست گیرند و آنان را بفروش گندمهای خود وا دارند، مجتهد برای نگه داری آبروی خود بآن رفتار برخاست.

هرچه هست کار نیکی بود، و حاجی میرزا محمود تاجر باشی که یکی از نمایندگان انجمن میبود برگمارده شد که گندمهای او را بشهر آورد و بفروشد و او تا هشتاد خروار آورانید و فروخت، و سپس کناره جویی نمود.

اما نظام الملك پس از رفتن محمد علیمیرزا از تهران بوالیگری آذربایجان آمد. آزادی خواهان پیشواز کردند و پاسداری نمودند. ولی او بهیچ کاری نمیکوشید و جز بدخواهی با آزادی ازخود نمینمود، و داستان پیام فرستادن باو از ریشه دروغ بود. این دروغها را او ساخته و بمحمد علیمیرزا نوشته و او نیز اینها را دستاویز آزردگی از

انجمن گردانیده و بدو سید گفته بوده .

چون شماره ۲۸ روزنامه مجلس به تبریز رسید و آن گفتگوی طباطبایی و دیگران را در بر میداشت، نمایندگان تبریز چگونگی را دریافتند ولی بجای رنجش و آزردگی بچاره برخاستند، بدینسان که در روزنامه انجمن دو گفتار درازی در این باره نوشتند و چگونگی را روشن‌گردانیدند. خود مجتهد هم تلگراف بدارالشوری فرستاده داستان‌را بدانسان که رو داده بود باز نمود. از آنسوی تا این هنگام در تهران بدخواهی محمد علیمیرزا با مشروطه و نقشه کار او بیرون افتاده و دو سید نیز خوش‌گمانی کم کرده بودند .

تاجگزاری محمد علیمیرزا و بی پروایی او با مجلس

روز شنبه بیست و هشتم دیماه (٤ ذی‌الحجه) محمد علیمیرزا تاجگزاری کرد . وزیران‌واعیان ها و علما وسفیران و کنسولها همه‌را خوانده بودند ، و بآیین باستان مشیرالدوله صدراعظم تاج را بسر او نهاد و در همان هنگام موزیك و شلیك توپ آغاز گردید و سه روز در تهران و همه شهرها چراغان کردند . در تبریز پنج روز چراغان بود .

در کتاب آبی جمله هایی نوشته که میباید در اینجا بیاوریم . مینویسد : « تاج چون بزرگ و سنگین میبود سروی تاب نگهداری آن را نداشت . این بود ناگزیر شد که بهر دودست آن را نگه دارد و پس از چند دقیقه تاج را برداشت و بجای آن کلاه رسمی‌ایرانی که جقه نادری را می‌داشت بسر گزاشت ».

در این نشست نمایندگان مجلس نبودند. صنیع‌الدوله وسعدالدوله را بنام اعیانی خوانده وبنام نمایندگی مجلس هیچ‌کس را نخوانده بودند. از همین جا سهش محمد علی میرزا در باره مشروطه و مجلس نمودار میشد .

کسیکه در نامه خود بشادروان بهبهانی ، آن سوگند هارا خورده و خود را خواهای مشروطه باز نموده بود ، کنون بیکبار بازگشته و این بی پروایی را مینمود . همان روز در مجلس گفتگو بمیان آمد ،



پ ۵۹

محمد علیمیرزا با تاج شاهی

(تاجیکه بسراو بزرگ بود و سنگینی می نمود)

و کسانی از نمایندگان گله کردند و برخی جمله های مغز داری نیز بمیان آمد .

میرزا طاهر گفت : « سلطان سلطان ملت است . باید از طرف ملت تاج گزارند و مجلس نمایندهٔ ملت است » .

میرزا محمود کتابفروش گفت : « حالا که اول مجلس است اگر میتواند مطالبه حق خودشرا بکند والا بعدها نمی تواند کاری از پیش ببرد » .

ولی از این گله‌ها و گفتگوها سودی نتوانستی بود . محمدعلی میرزا کار خود را پیش برده و از ترسی که از رهگذر رسیدن بتاج و تخت میداشت بیرون آمده و این زمان در اندیشه برانداختن مجلس و مشروطه میبود .

اینمرد باخود کامگی بزرگ گردیده و پادشاهی را جز از گردن کشیدن و فرمان راندن نمی‌شناخت ، و کنون که درهنگام جوانی بتاج و تخت رسیده بود این بروی سنگین میافتاد که کسانی از توده در برابر او بالا افرازند ، و باوی گفتگو از کارهای توده و کشور کنند . معنی مشروطه و سود همدستی با توده چیز هایی بود که بمغز او راه نمی یافت .

از آنسوی گرایش او بهمسایه شمالی ، وبودن آموزگاری همچون شاپشال ، و همگویانی همچون مفاخرالملك و مفاخرالدوله و امیر بهادر و ساعدالملك و سید محمد یزدی و حاجی میرزا اسدالله (۱) و مانند اینها در نزد او ، کار را سخت تر گردانیده و جای سازشی با مشروطه و مجلس باز نمیگزاشت

چنین گفته میشد پدرزنش کامران میرزا هم از بدخواهان مشروطه است و او را به برانداختن مجلس دلیر تر میگرداند . رفتار باز پسین مجلس و نپذیرفتن آن، پیمان نامه وام را بهمگی درباریان گران افتاده

---

(۱) یکی از ملایان فریبکار تبریز بود که باچاپ کردن کتاب دعا و مانند این خود را بمحمد علیمیرزا و اندرون او نزدیك ساخته بود ، و چون با مشروطه بدخواهی مینمود از تبریز بیرونش کردند و این زمان درتهران میبود . همچنین سید محمد یزدی را از تبریز بیرون کردند و بتهران آمده بود .

و بخشم و بدخواهی آنان بسیار افزوده بود .

محمد علیمیرزا به برانداختن مجلس یکدل شده وچنین میخواست که باآن همه بی پروایی نماید ، وهرچه خواست ندهد ، و هرچه قانون گزاشت ویا دستورداد نرواناند ، و آن را یك دستگاه بیکاره‌ای گرداند ، و از آنسوی در شهرها ، درهریکی که پیش رود ، حکمرانان دشمنی با مشروطه نمایند و میدان بتکان وجنبش مردم ندهند ، و ازبرگزیدن نماینده برای مجلس جلوگیرند (چنانکه در همین هنگام در خراسان آصف الدوله این رفتار را میکرد ودر تنکابن امیراسعد پسر سپهدار (۱) شیخ محمد نامی را از علمای آنجا بگناه آنکه میخواسته انجمنی برای برگزیدن نمایندگان بر پا کند گرفته و بپاهایش چوب زده ، و دیگری را ازملایان ریش‌بریده بود) . از آنسوی بنام‌اینکه مامسلمانیم و مشروطه با مسلمانی نمی‌سازد عنوان « مشروعه » را بمیان آورد و برخی از ملایان را بکار انگیزد و کشاکش بمیان اندازد ، و پس از همه کار را بآنجا رساند که مجلس تنها برای قانون گزاری باشد و آن را کاری باینکه دولت چرا وام میگیرد نباشد . یك قانون اساسی نارسایی‌که داده بودند آن را پس‌گرفتن میخواستند وعنوان «مشروعه» دستاویزی برای بهمزدن آن میبود .

در باره آصف الدوله و جلوگیری او از برپا کردن انجمن ، وزیر داخله چنین پاسخ میداد : « مردم بسیار حرف میزنند سند لازم است . بعلم‌الیقین باید اطلاع پیدا کرد شاید برای این بوده که چون میخواستند انجمن ملی تشکیل دهند و هرزگی و شرارت کنند حاکم جلوگیری کرده است »

این پاسخ بدتر از رفتار آصف الدوله بود و اندازه بی پروایی دولت را بمجلس نیك نشان میداد . درباره پسرسپهدار طباطبایی بصدر اعظم نوشت و او پاسخ داد : « شیخ محمد هرزه بود امیر اسعد تنبیه‌اش کرده » .

روز بیست و نهم دیماه که یکروز پس از تاجگزاری بود در

---

(۱) همان نصرالسلطنه

مجلس گفتگو از این زمینه‌ها بمیان آمد و نمایندگان بازگله بسیاری کردند . دو روز پس از آن درنشست دیگر ، باز گله بمیان آمد و این بار برخی جمله های تندی نیز گفته شد .

حاجی سید نصرالله گفت : « اطراف شاه کسانی هستند که راضی به پیشرفت مجلس نیستند و نمیخواهند که قانونی باشد . »

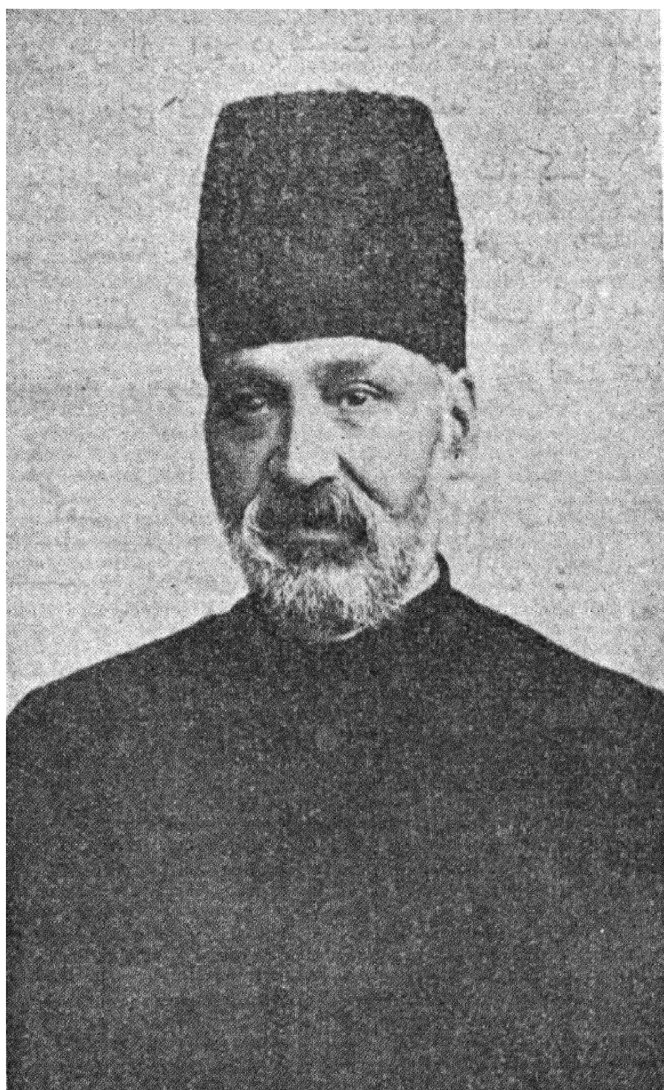
استاد حسن معمار گفت : « اینها سالهاست که به الدرم و اشتلم این مردم را چاپیدند وخوردند . ابداً راضی نخواهند شد که جلوگیری از ایشان شود »

طباطبایی گفت : « اگر آنها این مجلس را نخواهند برماست که بگوییم سلطنت با مجلس توام است و این پادشاه پادشاه مجلس است » .

از اینگونه سخنها میرفت . چیزیکه بود از پرده دری خودداری نموده و همیشه گناه را بگردن وزیران و درباریان میانداختند ، وچنین وا مینمودند که خود شاه با توده و مجلس همراه است و اینانند که بدخواهی مینمایند ، و نتیجه ای که از این گفتگوهای خود می گرفتند آن بود که بنویسند و شاه را از بدخواهی وزیران آگاه گردانند و هم ازو چاره خواهند . چنانکه شاه با ایشان دو رویه راه میرفت ، ایشان هم از روی ترس یا از راه دور اندیشی باوی پرده نگه داشته و دو رنگی می نمودند .

کوشش مجلس به بر انداختن نوز و پریم

لیکن در این میان مجلس بیك کاری برخاسته بود که در نتیجه آن می بایست این پرده از میان برخیزد و کار یکرویه گردد . چنانکه گفتیم چون داستان بنیادگزاردن بانك ملی ووام دادن بدولت بمیان آمد تبریزیان پاسخ دادند که میباید نخست ببودجه دولت پرداخته درآمد و دررفت را بیك اندازه گردانید . این یاد آوری بسیار بجا بود . زیرا چنانکه سپس رسیدگی کردند و دانسته شد در آنهنگام ، درآمد دولت درسال پانزده کرور تومان و نیم ،ودر رفتش بیست و یك کرورتومان و نیم می بوده که سالانه شش کرورکمی بودجه میداشتند و می بایست



پ ٦٠

میرزا جعفر خان مشیرالدوله (صدراعظم)

جای آن را باوام پرگردانند . کنون اگر بانك ملی بنیاد یافتی و دو کرور تومان وام بدولت دادی نتیجه آن شدی که پس از چند ماه باز تهیدستی نمایند و باز وام خواهند . همانا درباریان نیز در اینهنگام آن اندیشه را در دل می داشتند. چون از نپذیرفتن پیمان نامه وام رنجیده می بودند برای کینه جویی چنین میخواستند که بازرگانان و دیگران را در بنیاد گزاردن بانك ملی پافشار ترگردانند و از این راه همه‌سرمایه آنان را از میان برده رنجهاشان بیهوده گردانند . تبریزیان این را پیش بینی کرده و به آن یاد آوری بر خاستند ، و مجلسیان آن را

پذیرفته و داستان بودجه را بالاتر از هرکاری شمرده و بآن پرداختند.
ولی در اینجا دو دشواری در میان بود : یکی آنکه میبایست دربارهٔ درآمد و درفت دولت پرسشهایی از وزیران بکنند ، درحالیکه وزیران بمجلس نمیآمدند و خود را پاسخده مجلس نمی شناختند . در قانون اساسی در این باره چیزی ننوشته بودند . از دیرگاه سعدالدوله وزیر مالیه و وزیر خارجه را بمجلس میخواست که پرسشهایی از ایشان کند و هرزمان به صنیع الدوله رئیس مجلس یاد آوری میکرد ، و او بدربار می نوشت ، ولی نتیجه دیده نمیشد . دیگری اینکه رشته درآمدها در دست مسیو نوز و دیگر بلژیکیان میبود و آنان بمجلس ارجی نمی گزاردند و پروایی نمی نمودند .
چنانکه گفتیم مسیو نوژ چند کار بزرگی را در دست خود میداشت و اداره های گمرك و پستخانه و تلگرافخانه و صندوق مالیه همه در چنگ وی میبود . راستی را این بلژیکیان برای دیگران کار میکردند، و این بود با پشتیبانی آنان پیشرفت بسیاری کرده و بدینسان همه رشته های درآمد را در دست خود گرفته بودند ، و آشکاره به بهمزدن کار های ایران و خوشانیدن سرچشمه های درآمد دولت می کوشیدند که نیاز کشور را بوامگرفتن از بیگانگان بیشتر گردانند .
از همینجا اندازه زبونی و ناتوانی دربار قاجاری روشن میگردد. چندتن بیگانه را آورده و رشته کارهای بزرگ را بدست آنان سپرده و با آنکه دشمنی وبدخواهی آنان را با چشم میدیدند ، پروایی نمیکردند و باصد بیدردی روز میگزاردند .
چنانکه گفته‌ایم آزردگی از دژرفتاری بلژیکیان و بدخواهی آنان یکی از انگیزه های جنبش تهران بود ، و همه کوشندگان دل پر از کینه آنان میداشتند . همچنین سعدالدوله از زمان « وزیر تجارتی » خود کینه های بسیار از آنان در دل میداشت .
از هرباره مجلس آماده میبود که از نوز و همدستان او ببد گویی پردازد و بکوتاه کردن دستهای آنان کوشد ، و این پیش آمد گفتگو از بودجه زمینه برای چنان کاری آماده میگردانید . چیزیکه

هست بلژیکیان نیز نا آگاه نمی بودند و بیکار نمی ایستادند . محمدعلی میرزا با آن گرایشی که بههمسایه شمالی میداشت از نگهداری آنان دست برنمیداشت و میدانی بآنکه گفتگو از آنان بمیان آید نمیداد .

وزیر مالیه ناصرالملك ،که پس از چند بار درخواست سعدالدوله روز بیست وششم دیماه (دو روز پیش از تاجگزاری) بمجلس آمد، میرزا ابوالحسن خان نمایندهٔ فارس ازو پرسید : « عایدات اداره گمرك چقدر است ؟ . . » ناصر الملك پاسخ داد : « گمرك وزیر علیحده دارد باید این‌مطالب ازاو سؤال‌شود. چیزیکه هست ما میتوانیم آنچه که بما صورت دادند بگوییم » . میرزا ابوالحسن خان گفت : « چرا باید گمرك وزیر مخصوصی داشته باشد و درتحت اداره وزیر مالیه نباشد؟! ابداً ملت اطمینان باین مطلب ندارند . . .» ناصرالملك باین پاسخ نداده گفت : « مطلبی که راجع بمن باشد در جوابش حاضرم » . هرچه سعدالدوله و دیگران در این باره پرسیدند از گردن خود انداخت و پاسخ نداد . چه راستی آن بود که نوز در کار خود جداسر میبود و بوزیر مالیه پروا نمیکرد وحساب هم نمیداد و ناصرالملك تنها نام وزیری مالیه را میداشت ،

این گفتگوها در مجلس اندازهٔ چیرگی بلژیکیان را آشکار تر میگردانید ، و از آنسوی زشتکاریهای پیشین آنانرا در زمان عین الدوله به پیش چشمها میآورد . این بود بارها می پرسیدند : چرا باید یکتن بیگانه را وزیر گردانند . ناصر الملك میگفت : « این را بنویسید از صدر اعظم بپرسید » . این خود داستانی شد که بکوشند و آن بیگانگان بدخواه را براندازند .

پس از گفتگوها ، نامه ای از سوی مجلس بصدر اعظم نوشتند که وزیران را بمجلس بشناساند و زمینهٔ کار و اندازه پاسخدهی هریکی را روشن گرداند . از این دو نتیجه را میخواستند : یکی آنکه نوزکه او را بمجلس نتوانستندی شناسانید از وزیری برافتد . دیگری اینکه وزیران خود را در برابر مجلس پاسخده شناسند و هرزمان که مجلس خواستشان بیایند .

درنتیجه این نامه روز پنجشنبه دهم بهمن (۱۶ ذی الحجه) هشت وزیر که (سپس نامهای ایشان را خواهیم آورد) بمجلس آمدند، و صدر اعظم نوید داده بود که در نشست دیگر خود نیز بیاید.

با وزیران گفتگو بمیان آمد. ولی نتیجه ای که خواسته میشد بدست نیامد. وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس بگردن نگرفته و نبودن قانون را بهانه آوردند. هنگامیکه پرسیده شد: آیا جز از این هشت تن وزیر دیگری هست؟.. وزیر داخله پاسخ داد: «این مطلب را باید از صدر اعظم پرسید». ازناصر الملك در بارهٔ گمرك پرسیده شد که آیا پاسخدهی آن اداره را بگردن خود میگیرد یاهمچون آنروز از گردن میاندازد، پاسخ گفت: «ترتیب دیروز و امروز همانست فرقی نکرده». بدینسان مجلس بی نتیجه بپایان رسید.

شناسایدن وزیران بمجلس

روز سیزدهم بهمن ماه (۱۹ ذی الحجه) چون مجلس برپا گردید حاجی محتشم السلطنه از سوی صدر اعظم بآنجا آمد و «نظامنامه مجلس سنا» و «امتیاز نامه بانك ملی» را باخود آورد، و نامه‌ای از صدر اعظم رسانید که در آن وزیران را شناسانیده و کار هریکی را نشان داده بود، بدینسان:

مشیرالسلطنه وزیر عدلیه، ناصر الملك وزیر مالیه، علاءالسلطنه وزیر امور خارجه، وزیر افخم وزیر داخله، علاء الملك وزیر علوم، فخر الملك وزیر تجارت، دبیر الدوله وزیر لشکر، مهندس الممالك وزیر معادن و طرق و شوارع.

چنین نوشته بود: «آنها مسئول ذات اقدس همایونی هستند و هروقت وجود آنها لازم باشد درمجلس خودشان یا معاون ایشان حاضر خواهند شد».

نمایندگان در پیرامون این نامه بگفتگو پرداختند و در چند زمینه سخن بمیان آمد: نخست در باره «وزیر لشگر» ایراد گرفتند. چگونگی این بودکه از دیرباز وزیرجنگ کامران میرزا بود، وکنون میخواستند همو وزیرجنگ باشد، ولی او را بمجلس نمی شناسانیدند،



پ ٦١

مشيرالسلطنه (وزير عدليه)

و بجای او دیگری را بنام « وزیرلشگر » می شناسانیدند .

دوم بپاسخدهی وزیران در برابر شاه ایراد گرفتند . زیرا معنی

آن پاسخده نبودن آنان در برابر مجلس میبود . محتشم السلطنه پاسخ داد : شما قانونی برای وزیران ننوشته اید تا در پیرامون آن پاسخده مجلس باشند ، و بدینسان بهانه میآورد .

سوم پرسیدند آیا جز از اینها وزیری هست یا نه ؟ .. پاسخداد : « وزرایی که طرف سؤال و جواب هستند اینها هستند » . میر هاشم دوچی پرسید : « پس آن وزرای دیگر چیست ؟! .. » پاسخ داد : « وزراء بردو قسمند : وزرای لقبی ، وزرای شغلی » .

گفتگو بسیار شد . نمایندگان هرچه پرسیدند حاجی محتشم السلطنه یك پاسخ سرسری داد . راستی این بود که محمد علیمیرزا مجلس را خوار میگرفت و چنین میخواست که پدرزن خود کامران میرزا را در وزیر جنگی نگه دارد بی آنکه کسی بتواند ازو باز پرسی کند . همچنین مسیو نوز و دیگر همشهریان او را در آن کار هایی که میداشتند بگزارد بی‌آنکه مجلس یا وزیر مالیه بتواند از آنان حساب خواهد یا بازخواست نماید . پس از همه ، مجلس را از نیرو انداخته وزیران را بزیر دست آن ندهد ، وخود در زیر دست نگه دارد .

معنی اینها از میان بردن مجلس و برانداختن مشروطه میبود . یك مجلسی در میان خواستی بود ولی تنها برای قانون گزاردن و بی هیچ نیرویی . بدینسان محمد علیمیرزا آنچه را که پدرش داده بود پس میگرفت . مجلس خواسته بود وزیران را زیر دست خودگرداند ونوز را از کار براندازد محمد علیمیرزا نیرنگی پیش میآوردکه خودآن را بیکاره گرداند .

شگفت تر آنکه مجلسیان معنی پیش‌آمد و اندازه زیان آن را نمیدانستند ، و این بود تنها بگفتگوهای خونسردانه بس میکردند .

در میان این گفتگوها یك تندی که دیده شد از سعدالدوله بود . بدینسان چون محتشم السلطنه نامه صدر اعظم را خواند و تنها یك پرسشی دربارهٔ « وزیر لشگر » رفت واو پاسخ داد ، آغاز کرد بخواندن نامه دیگری از صدراعظم در باره « امتیاز بانك ملی » ، ومیخواست چنین وانماید که آن نوشته صدراعظم یك چیزساده ایست وجای گفتگویی

در باره آن نیست و اینست می باید در باره بانك ملی گفتگو شود. سعدالدوله در قبال این تندی نموده چنین گفت: « شما این امتیاز نامه و این سند را دادید سر ما را بپیچانید، و فردا بیایید و بگویید که دو کرور قرض داریم باید بدهید ».

کسانی از نمایندگان که صنیع‌الدوله وخویشاوندانش مخبرالملك و حسنعلیخان بودند هواداری از دولت نموده می کوشیدند آن نوشته چنانکه بود پذیرفته شود. حسنعلیخان میگفت: نوزرا چون بشما نشناسانیدند همین بس است. شما چکار میدارید که باز وزیری هست یا نه! مخبر الملك نیز آن را میگفت. تقیزاده و سعد الدوله و دیگران ایستادگی می نمودند. ولی نتیجه نمیداد و محتشم السلطنه بهمگی پاسخ میگفت. دربارهٔ نوز تنها باین بس کردند که نام « وزیر » ندارد، و تقیزاده پیشنهاد کرد که در نوشته صدراعظم در آنجا که میگوید: « وزرا اینها هستند » یك کلمه « لاغیر » افزوده شود. محتشم‌السلطنه آن را هم نپذیرفت و چنین بهانه آورد: « این مطلبی که شما می گویید در اینجا توضیح واضحات خواهد بود ».

نشست با این گفتگوها بپایان رسید. درنشست دیگر ادیب التجار نماینده اسپهان درخواست که باز در آن باره گفتگو شود. صنیع‌الدوله خرسندی نداد وچنین خواست که « نظامنامه مجلس سنا » را بگفتگو گزارد. ولی نمایندگان خاموش نشدند و خواه و ناخواه گفتگوبمیان آمد و کار بآزردگی کشید. صنیع الدوله از مجلس برخاسته به اطاق دیگر رفت و نمایندگان نیز رفتند. پس از چندی که باز گشتند صنیع الدوله گفت: « اگر میخواهید مجلس فایده بحال ملت داشته باشد باید کار کرد. از منازعه و مشاجره لفظی هیچ فایده حاصل نخواهد شد. اینست نظامنامه مجلس سنا، اول شروع بمذاکره و تصحیح آن بشود. بعدهم بهمین ترتیب باید مشغول کار شد » این را گفت و « نظامنامه سنا » را بگفتگوگزاشت. و آن گفتگو را بیکبار از میان برد. نمایندگان نیزگردن نهادند.

بدینسان محمد علیمیرزا استادانه نقشه خود را بکار می بست ، و در باریان خود را فیروز میشماردند . چیزیکه هست جنبش ناگهانی تبریز حال را بهم زد و نقشه را دیگرگون گردانید .

مانیك نمیدانیم تبریزیان چگونه از این پیش آمدها آگاه میشدند و اندیشه های درونی محمد علیمرزا را در می یافتند . آنرا که در تهران از نزدیك نمیدانستند آنان در تبریز از دور می‌دانستند . این زمان از نمایندگان آذربایجان جز دو تن که تقیزاده و میرهاشم باشند در تهران نمی بودند. بمیرهاشم جزگمان بد نتوان برد و میتوان گفت تقیزاده این آگاهیها را به تبریز می داد . چیزیکه هست چرا او خود در مجلس نمیگفت ؟ ! . چرا معنی این رفتار محمد علیمیرزا را که از میان بردن مشروطه می بود آشکار نمیگردانید تا مردم بدانند و بشورند ؟ ! . . اینها را نیك نمیدانیم .

شورش بهمنماه

در تبریز پس از راه انداختن نمایندگان آرامش بود . چون آگاهی از مرگ مظفرالدینشاه رسید اندوه خواری نمودند وتلگراف بدارالشوری فرستادند. سپس چون‌آگاهی ازتاجگزاری پسرش رسید پنج شب چراغان‌کردند . از آن پیش‌آمدها آگاهی نمی بود . ولی چون «قانون اساسی» رسیده بود آن را نارسا می یافتند و خرده ها بآن میگرفتند . نیز نا ایمنی هایی در آذربایجان بویژه در پیرامونهای ارومی رخ داده بود و نظام الملك پروای آنها نمیداشت از اینرو آزردگی می نمودند . نیز آگاهیها از تهران میرسید که سید محمد یزدی و دیگر بدخواهان جنبش آزادی که از تبریز بیرون رانده شده بودند ، در تهران پیرامون شاه راگرفته‌اند. همچنین ساعدالملك که در نتیجه گله مندی اردبیلیان انجمن پافشاری نمود و او را از حکمرانی برانداخت ، در تهران « وزیر مخزن » گردیده. اینها مایه دل آزردگی میشد ، ولی خاموش می ایستادند .

روز سه شنبه پانزدهم بهمن (۲۱ ذی الحجه) نامه هایی ازتهران رسیدکه پیش آمدهای دل آزار باز پسین را از دژرفتاری پسرسپهدار با شیخ محمد و دیگران ، و بی پروایی شاه بامجلسیان و نخواندن آنان

بتاجگزاری ، و پافشاری او برای نگهداری بلژیکیان ، و نپذیرفتن وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس و مانند اینها آگاهی میداد .

اینها سران جنبش‌را بشورانید. اینان خواست محمد علیمیرزارا از آن رفتار نیك دانستند و آنچه در پس پرده میبود در یافتند، و این بود خاموشی را کنارگزارده بکار برخاستند . بدینسان که روزچهارشنبه شانزدهم بهمن (۲۲ ذی حجه) یکدسته از مجاهدان بانجمن در آمده با نمایندگانی که در آنجا می بودند بگفتگو برخاستند و تندیها نمودند که ازچنان پیش آمدهایی ناآگاه میباشند وبی پروایی می نمایند. کم کم آگاهی بنمایندگان پیشه وران رسیده همگی در انجمن گرد آمدند . همچنین مردم چگونگی را شنیده وبازارها را بسته رو بآنجا آوردند . میرزا جواد ناطق نامه ها را باز خواند و خود سخنانی گفت . مردم بشور و فریاد برخاستند . کسانی ناله و گریه می نمودند وکسانی زبان بنفرین و بدگویی می‌گشادند . از هرسو همهمه و غوغا شنیده میشد . مردم توگویی یك چیز بسیار گرانمایه ای از دست داده اند و بیتابیها می نمودند . دراین میان علما وملایان‌را نیز یکایك می‌آوردند، وچون همگی گرد آمدند ، واعظان بخاموش گردانیدن مردم کوشیدند وپس از گفت وشنید چنین نهادند که فردا در تلگرافخانه گردآیند و کسانی را از تهران بپای تلگراف خواسته گفتگو کنند. تلگرافی از انجمن بکسانی ازنمایندگان مجلس فرستاده شد . همچنین علما تلگراف بدو سید کردند . تلگراف اینان را درپایین می آوریم :

خدمت حضرات آقایان حجج‌الاسلام دامت برکاتهم امروز پاره مکاتیب از طهران بجمعی از اهالی‌تبریز رسیده ومآل همه آنها اینست که اعضای محترم دارالشورای ملی طهران دل تنگی از عدم پیشرفت امورات مشروطه دارند و اعلیحضرت همایونی را موافق نمیدانند وباین واسطه اهالی تبریز تماماً مشوش وبازار بسته وهنگامه است اهالی دولت‌را مشروطه دانسته وتمکین تمام داشتند این اخبارات موحشه اسباب هیجان عمومی شده اعضای انجمن تبریز باعضای دارالشورای اطلاع داده‌اند که فردا پنجشنبه چهارساعت ازدسته گذشته درتلگرافخانه حاضر شوند تامخابره حضوری بشود این‌است که متمنی‌هستیم که حضرات حجج

الاسلام نیز درساعت مزبوره شرف حضور داشته باشندکه دعاگویان نیز حاضر شده مخابره ومشاوره حضوری نماییم(عموم حجج‌الاسلام تبریز)

فردا پنجشنبه علما ونمایندگان انجمن وسران جنبش درتلگرافخانه گرد آمدند . مردم نیز بازار ها را باز نکرده در حیاط تلگرافخانه و آن پیرامونها انبوه شدندکه چگونگی را بدانند و در اینمیان از شور و خروش باز نمی ایستادند . کسانی از کوشندگان دسته‌ای از بچگان پدید آورده و جمله های شور انگیزی بآنان یاد دادند که بترکی می سرودند : « برقاشوق قانمزوار وکلای ملته نثار کتور مشوق » اینها همه برای تند گردانیدن سهشها و فزودن به پا فشاری مردم بود . سخنگویان ، از شادروان شیخ سلیم ومیرزا حسین ومیرزا جواد پیاپی سخنها می‌گفتند و مردم را بآرامش و پافشاری وامی داشتند . پس از پیش آمد بست نشینی چنین جوش و جنبشی در تبریز برنخاسته بود

با تهران گفتگو آغاز گردیده و این شگفت که از آنجا همه خونسردی و دل آسودگی نشان میدادند و این بیم و جوش تبریز را بی انگیزه و بیجا میشماردند . رویه‌های برخی ازتلگرافها چون دردست می باشد در اینجا می آوریم :

طهران

خدمت‌آقایان دام‌اجلالهم تلگراف انجمن مقدس زیارت‌شد فوری بتلگرافخانه آمده فرستادم جناب مستطاب اجل سعدالدوله وآقای مرتضوی وجناب حاج امین الضرب تشریف بیاورند جناب آقای سیدحسن تشریف دارند هنوز آقایان‌نرسیده اند قصد چیست واسباب اغتشاش کی بنظر بنده ایگونه اقدامات مانع پیشرفت مقصد اصلی وتعویق امور صلاح عامه که درنظر است خواهد بود(محمداسمعیل) (تقی زاده)

تبریز

اولا نهایت تشکر وامتنان اززحمات جنابان عالی داریم عجالتاًخواهشمندیم نهایت فوریت جمعی ازآقایان دارالشورای‌کبری حاضر فرمایید جنابان‌حجج‌الاسلام



پ ۶۲

حاجی مخبرالسلطنه

(این پیکره چند سال دیرتر از آن زمان برداشته شده)

طهران فرموده‌اند که تشریف‌فرمای تلگراف‌خانه شوند مرحمت فرموده آقایان حجج‌الاسلام‌را هم‌اطلاع دهید مرحمت فرمایند که آقایان علمامنتظر تشریف‌دارند عمده اغتشاش بواسطه سست بودن مجلس شورای کبری و عدم پیشرفت مقاصد وکلاء وبعضی مطالب که باحضور عموم عرض میشود (انجمن ملی)

طهران

حضرت مستطاب حجة‌الاسلام والمسلمین آقای آقاسید محمد مجتهد دامت برکاته تشریف دارند و جناب حاج سید مرتضی آقا حاضرند وکلای محترم آذربایجان فردا جمعه ٤ بغروب مانده وارد خواهند شد بعضی از اعضای محترم مجلس‌شورای هم اطلاع دادم الان تشریف بیاورند مطالب لازمه را بفرمایید (محمد اسمعیل)

تبریز

مستدعی از آقایان حاضرین تلگراف خانه میباشیم که اسامی آقایانیکه تشریف دارند مخابره فرمایید‌که مطلع بشویم علماء تجار عموم اهالی انجمن ملی

طهران

آقایانیکه تشریف حضور مبذول فرموده اند حضرت مستطابان حجج‌الاسلام آقای آقا سید عبدالله و بندگان آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاتهم جناب مستطاب اجل سعدالدوله جناب حاجی سیدمرتضی جناب حاجی امین‌الضرب جناب حاجی معین‌التجار جناب تقی زاده جناب مشار الملك نواب والا اسدالله میرزا (اقل محمد اسمعیل)

تبریز

آنچه عرض میشود تماماً گفته جمیع ملت استکه دیروز بازار را بسته بانجمن مقدس اجتماع نموده صراحتاً میگویند وواضح جواب میخواهند اولا در عدم پیشرفت امورات وکارهای شورای کبری مانع کجاست وسبب چیست ثانیاً درحالتیکه شورای کبری حق‌دارند از کلیه کارها با خبر ومداخله داشته باشند

سبب چیست که از اغلب کارها بی‌اطلاعند مثل تاج گذاری وتعیین ولایت‌عهد وعزل ونصب حکام ودادن بعضی کارهای عمده باشخاص غیر صحیح ومسئول ندانستن وزراء خودشان را وعدم اجراء بعضی ازاصول نظامنامه اساسی وفتور درکارها وغیره کهاینها اسباب یأس وهیجان ملت شده‌است (مجتهد وجناب‌حاجی میرزا محسن آقا ثقةالاسلام وشیخ‌الاسلام وعلما وتجار وعموم ملت)

طهران

خدمت علمای اعلام وسایر آقایان وتجاریکه درتلگرافخانه مبارکه هستند عرض میشود برحسب احضاریکه نموده بودید اقل‌العلماء باتفاق جنابان حاج سید مرتضی‌آقا وحاجی‌محمد اسمعیل‌آقا وتقی‌زاده زیدعزهم در تلگرافخانه حاضریم و برای استحضار شما زحمت داده‌میشود که آنچه ازطهران برای شما نوشته اند خلاف محض و کذب صرف است اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه ودولته نسبت بمجلس مشاوره ملی‌کمال مساعدت وهمراهی را دارند آنچه‌شاهنشاه مبرور البسه‌الله حلل‌النور درباب مجلس وموجبات آسایش عامه نوشته ودستخط فرموده اند اعلیحضرت همایونی امضا فرموده اند وبا کمال عدل ونصفت برای تمهید انتظام امورملك ومملکت غایت مجاهدت ومرحمت دارند خیالات شماتماماً بی‌مأخذ است . بهترایکه همگی برسر کار وکسب خود رفته باغتشاش ولایت راضی نشوید وآسوده باشید که عنقریب آثار مرحمت و توجهات همایونی ظاهر وعامه مردم آسوده خواهند شد مجلس مشاوره طهران نیزدر کمال انتظام همه روزه منعقد وعموم منتخبین مشغول جرح وتعدیل امور عمومی هستند(محمدابن صادق‌الحسینی‌الطباطبائی)

طهران

خدمت علمای اعلام و آقایان تجار محترم متوقفین تلگرافخانه مبارکه عرض میشود بطوریکه تلگراف کرده‌بودید اقل‌العلماء باتفاق جنابان حاجی امین الضرب وحاجی معین‌التجار وسایرین در تلگرافخانه حاضر هستیم وهمان قسمی‌که حضرت مستطاب حجةالاسلام آقا سیدمحمد مجتهد الطباطبائی سلمه‌الله‌تعالی مرقوم فرموده‌اند آنچه شنیده‌اید خلاف‌محض ودروغ‌صرف‌است بندگان اعلیحضرت‌همایونی

باکمال مراقبت ونصفت درانتظام امورکافه مردم مملکت نهایت مساعدت ومرحمت را دارند ومخصوصاً بافرط مساعدت درپیشرفت امورمجلس‌ملی توجهات کامله‌مبذول میفرمایند چنانچه امتیازنامه بانک‌ملی‌را دو روز قبل بشرف امضی مبارك موشح فرمودندکه برحسب خواهش عامه تجار واهالی این منظور عمده هم‌صورت وقوع حاصل گشت دراین صورت ابداً جای‌این تصورات نیست وبلکه باید عامه مردم متشکر بوده وامروز درمساعدت باوظایف بانک‌ملی کمك نمایند پس بهترا ینست که فوراً باکمال آسایش خیال برکسب و کار خود رفته منتظر ظهور توجهات کامله ملوکانه ونظم امورعامه باشید(داعی عبدالله‌الموسوی بهبهانی)

درخواستهای هفتگانه تبریزیان

از این تلگرافها نیز پیداست ، که چنانکه گفتیم ، درتهران خواست محمدعلیمیرزا را در نمی یافتند ، و معنی آن رفتار او را با مجلس نمی دانستند ، وشگفت‌تر آنکه دوسید باز خوش‌گمانی می‌نمودند. تبریزیان هفت چیز را پیشنهاد می‌کردند که بدستیاری مجلس از شاه خواسته شود . ماهمان نوشته آنان را میاوریم :

۱) شخص همایونی باید دستخطی برای اسکات عامه صادر نمایند که دولت ایران مشروطه تامه است .

۲) عدد وزرای مسئول فعلا ازهشت عدد متجاوز نیست وهرگاه بعدها تشکیل یك وزارتخانه لازم گردد بامضای مجلس تشکیل داده خواهد شد .

۳) از این و بعد از خارجه وزیر نباید معین و مقرر شود .

٤) در هر ولایات و ایالات باطلاع مجلس شورای ملی انجمن محلی برقرار باشد .

٥) وزرای افتخاری ابداً نباید باشند . یعنی اسم وزارت بجز بر هشت وزیر مسئول در دایره دولت نباید برده شود .

٦) عزل مسیو نوز و پریم و توقیف لاورس رییس‌گمرکخانه تبریز فوری لازم است .

۷) عزل ساعد الملك

از یك تا پنج چیزهاییست که میخواستند دولت بپذیرد و در



پ ٦٣
فرمانفرما

قانون اساسی آورده شود . برای استواری مشروطه و درستی آن اینها را دربایست میشمردند . از آنسوی هریکی از اینها پیشرفت یك خواستی را دربرمیداشت . یکم برای جلوگیری از اندیشه ای بود که محمدعلی میرزا در باره مجلس میداشت و چنین میخواست که آن تنها برای قانونگزاری باشد و مشروطه بمعنی درست خود که در کشورهای اروپا میبود بایرانیان داده نشود. دوم نیز برای استواری کار مشروطه ومجلس بود . سوم را برای کوتاه گردانیدن دست بیگانگان میخواستند . چهارم

برای جلوگیری از خودسری حکمرانان بود ، وچنین میخواستند
همه شهرها رشته در دست خود مردم باشد تا حکمرانان نتوا
دستور محمدعلی‌میرزا کارشکنی هایی کنند . این را خود تبریزیان
بسته وچنان انجمنی برپا گردانیده بودند و میخواستند درهمه جا آن
اما درخواستهای ششم و هفتم : برداشتن نوز ودستیار او
یکی از آرمانهای آزادیخواهان گردیده بود وخود ماندن آنان بر
پس ازآنهمه بدخواهیها ، مایه ننگی شمرده میشد . باز داشتن لا
برای این بودکه او دزدیهایی کرده و آهنگ گریختن از ایران مید
ساعدالملك را نیز دیدیم که دور راندهٔ انجمن‌میبود ، واین به تبر
گران می افتاد که بسرکار باشد .
روز پنجشنبه بااین تلگرافها بپایان رسید . امروزتلگراف نمای
هفتگانه از قزوین آمد که از آنجا بآهنگ تهران روانه می‌گر
در راه گیلان دچار برف گردیده و دیر کرده و کنون پس ا
ماه بقزوین رسیده بودند . از آسوی از تهران آخرین پاسخ ا
که چون فردا نمایندگان آذربایجان میرسند درخواستهای شما را
آنان گفتگو کرده پاسخ دهیم . بدینسان مردم پراکنده شده بخ
خود رفتند .
فردا آدینه باز سرجنبانان در تلگرافخانه گرد آمدند و مر
حیاطهای تلگرافخانه و توپخانه و جبه خانه را پرگردانیدند . ی
می آمدند ویکدسته می رفتند . واعظان مردم را بیکار نگزارده
می گفتند ، وچون در چنین هنگامها کسانی تندرویها نمایند و
پدید آورند ، اینان باپند جلوگیری می نمودند و مردم را بآرام
وچشم بسوی پیشروان داشتن وادارمی‌کردند. امروز دبستانها ازشا
دسته ها پدید آورده بودند که سرود خوانان بآنجا می آمدند

آمالمز افکار مز اقبال وطندر
سرحد یمزه قلعه بزیم خاك وطندر
دعوا گونی یکسر گورونن قانلو کفندر
ایرانلو لاروخ جان ویرروخ نام‌آلاروخ بز

دعواده شهادتله هامی کام آلاروخ بز (۱)

تاهنگام پسین بدینسان گذشت . و چون مردم بیتابیها می‌نمودند و پیدا بود که اگرپاسخی بدلخواه نرسد ازپا نخواهند نشست شادروان ثقة‌الاسلام تلگرافی بخود شاه فرستاد و چگونگی را باز گفت . سپس مجتهد تلگراف دیگری هم بدانسان فرستاد .

اما در تهران ، امروز شور دیگری میبود . چنانکه گفتیم امروز نمایندگان هفتگانه بتهران می رسیدند . مردم دسته دسته به پیشواز می شتافتند و شور وشادی بسیاری می‌نمودند . تهران یکی از روزهای کم مانندی بخود می‌دید. گذشته ازعنوان نمایندگی نام آذربایجان این زمان ارجمند شمرده میشد . از آنسوی بی پروایی شاه بمجلس و چیرگیهایی که درباریان می نمودند بهمه برخورده بود و مردم رسیدن نمایندگان هفتگانه را دراین هنگام مایه فیروزی برای مجلس میشماردند. پیشه‌وران باسران خود تابیرون دروازه به رده ایستاده بودند ، وچون نمایندگان فرا رسیدند ، گاوی بنام مردم تهران ، زیر پای آنان سربریدند .حاجی صادق نامی از شادمانی یك دیوانگی از خود می نمود ، و آن اینکه دو پسر نورس خودرا همراه آورده بودکه زیرپای نمایندگان آذربایجان قربانی خواهم کرد . آقا میرزا فضلعلی چنین گفت : « مامیباید قربانی این نورسان باشیم . از ما گذشته و همه کوششهای ما از بهر اینان است » .

مردم خواستار شدند که همه نمایندگان دریکجا نشیمن گیرند که کار دید آسان باشد . حاجی محمد اسماعیل همه را بخانه خود خواند . ولی فرصت دید بسیار کم بود . زیرا همان روز نمایندگان‌را از تبریز بتلگرافخانه خواسته بودند . پس از آمدن صنیع الدوله و سعدالدوله و برخی دیگر از سران مجلسیان که گفتگوهایی با آنان کردند باهنگ تلگرافخانه روانه گردیدند و تا فرو رفتن آفتاب در آنجا می بودند.

(۱) این شعرها از نامق کمال شاعر عثمانیست که بنام عثمانیان سروده . درتبریز آنها را بنام ایرانیان‌گردانیده و بسیاری خواندندی . امروز هم شاگردان دبستانها می خواندند .

بی‌پرده شدن اندیشه های محمد علیمیرزا

از آنسوی شب درخانه مشیرالدوله صدراعظم نشستی خواستی بود ، که بابودن صنیع‌الدوله و سعدالدوله و حاجی معین و مرتضوی و امین الضرب وحاجی محمد اسماعیل ، دربارۀ درخواستهای هفتگانه تبریز گفتگو کرده شود . مشیرالدوله فرستاد و نمایندگان تازه رسیده را نیز خواند و اینان از تلگرافخانه بآنجا رفتند .

گفتگو آغاز شد . سعدالدوله از سوی تبریزیان سخن میگفت و درخواستهای ایشان را باز مینمود. مشیرالدوله گفت: « دولت میخواهد هزار وزیر داشته باشد شما با وزرایی که دولت بشما معرفی میکند طرف هستید ، شما چکار دارید که دولت فلان قدر وزیر دارد ؟ ! » .

سعدالدوله گفت : « در دولت مشروطه باید وزراء مسئول باشند و غیر از وزرای معین هیچ وزیری خواه افتخاری یا رسمی باید نباشد. مگر ما دولت مشروطه نیستیم ؟ ! مگر دولت بما مشروطه نداده ؟ ! » .

مشیرالدوله گفت : « خیر ما دولت مشروطه نیستیم و دولت بشما مشروطه نداده . مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است » .

سعدالدوله رو بدیگران برگردانیده گفت : « آقایان شنیدید که چه میفرمایند . در این صورت ما غیر ازتعیین تکلیف ملت تکلیفی نداریم. بعد ازین بودن ما در این مجلس زیاد است برویم ! »

حاجی امین‌الضرب بپا برخاست و چنین گفت : « دولت نمیتواند بگوید من بشما مشروطه نداده ام . اگر ما مشروطه نیستیم چرا از ولایات مبعوث می‌فرستند ؟ ! ما خودمانرا رسماً مشروطه میدانیم وحقوقی که داریم هیچکس نمی تواند از ما پس گیرد مگر با خون ملت ... »

سپس مستشار الدوله بپا خاست و بسخنانی پرداخت و در پایان چنین گفت : «حال که دولت نکول میکند و میخواهد ملت را فریب دهد تکلیف ما غیر از اطلاع دادن بملت خودمان که در تلگرافخانه جمع و منتظر هستند نیست . مرخص فرمایید برویم و آنان را از انتظار برهانیم » .

این را گفت و همگی برخاستند که بیرون آیند . مشیر الدوله



پ ٦٤

شاپشال

گفت : خشم ننمایید و بنشینند و آنچه میخواهید بنویسید که فردا بشاه
نشان دهم . سعد الدوله گفت : ما آنچه را که میداریم نتوانیم دوباره
از دولت بخواهیم . خواست ما درست گردانیدن قانون است که کمیهای
آن برداشته شود . مشیرالدوله گفت : کمیهای آن چیست ؟ ! . گفت :
ناسخده بودن وزیران ، و باندازه بودن شماره آنان ، و برداشته شدن
بلژونیان ، که یکی از آنان نوز و پریم است . این راگفت و بدیهای
نوز را شمردن گرفت .

مشیرالدوله گفت : اینها همه راست است، ولی دولت ناگزیراست
نوز را بدانسان که بود نگه دارد . سعدالدوله پاسخ داد : ولی توده
ناگزیر نیست که بد خواهان را بپذیرد .

بدینسان گفت وشنید میرفت . سعدالدوله تندیها می‌نمود ودیگران
پشتیبانی ازو نشان میدادند ، و مشیرالدوله نرمی مینمود . و سرانجام
چنین نهاده شد که فردا بنمایندگان دیگر نیز آگاهی دهند ومجلس را
بیرون از نوبت برپا کنند وبا سکالش نوشته ای پدید آورده بنزد صدر
اعظم فرستند که بشاه نشان دهد و پاسخ گیرد . بدینسان نشست به
پایان رسید .

می باید برخی جمله های مشیر الدوله را نیك اندیشید . اینها
اندیشه های محمد علیمیرزا می‌بود که از دهان صدراعظم بیرون میآمد .
« دولت بشما مشروطه نداده. مجلسی که دارید جهت وضع قوانین‌است»
آنچه در نامه خود بمجلس در بارهٔ پاسخدهی وزیران و دیگر چیز ها
نوشته بود ، از آن نیز اینمعنی را میخواست . ولـی مجلسیان آن را
نمیفهمیدند ، و چنانکه دیدیم باخونسردی درپیرامون آن گفتگو میکردند
وکسانی نیز هواداری ازدولت مینمودند . دربارهٔ نوز آشکاره میگوید :
« دولت ناگزیر است او را بسر کار نگه دارد » چرا دولت ناگزیر
میبود ؟ ! . زیرا نوز و همکاران او بسود روسیان کار میکردند وآنان
بنام آنکه گمرك درگرو ایشانست و میباید دردست کسانی باشد که آنان
بشناسند و دلگرم باشند نگهداری از اینان مینمودند ، و محمدعلیمیرزا
نمی‌یارست که‌کاری نه بدلخواه آنان‌کند. این اندازه درماندگی وناتوانی

دولت خودکامه میبود . با اینهمه با مردم ، آن گردنکشی و دژرفتاری را می‌نمودند . مردم که ازدرون دل بکار برخاسته وآرزو می‌کردند بایشان یاوری نمایند و پشتیبان باشند ودربرابر بیگانگان نیرومندشان گردانند ، در برابر اینها آن بدیها را از خود نشان میدادند .

روز شنبه نوزدهم بهمن (۲۶ ذی‌الحجه)، مجلس بیش ازنیمروز در یك اطاق نهانی بر پا گردید . نمایندگان تبریز هم آمدند . تقیزاده و حاجی امین‌الضرب هرکدام نوشته دیگری درباره کمیهای قانون اساسی آماده کرده بودند . آنها را خواندند وپس ازگفتگو و سگالش چون دیدند درآن باره به سخن بسیاری نیازمندند وچنان فرصتی نیست بهتر دیدند که بهمان فهرست درخواستهای تبریز بس کنند و آنها را نوشته بادست حاجی مخبرالسلطنه بنزد صدراعظم فرستادند که تا چهار ساعت دیگر پاسخ از شاه گرفته و بفرستد . سپس چون پاسخی نرسید هفت تن را از نمایندگان برگزیده نزد صدر اعظم فرستادند . از آن نیز نتیجه نشد محمد علیمیرزا ایستادگی می‌نمود و بیباکانه پاسخها می‌داد . مجلس تاشام برپا می‌بود ورسیدن پاسخ را می‌بیوسید .

امروز تهرانیان هم درشورش همدستی نمودند . گذشته از جنبش تبریز گفتگو های دیشبی باصدراعظم همه را بیدار میگردانید . دسته های انبوهی از آنان درخیاط مجلس وآن پیرامونها گرد آمده همراهی بادرخواستهای تبریزیان مینمودند وچنین میخواستند که دراینجا هم بازار را ببندند . ولی مجلس خرسندی نداد و جلوگرفت .

از آنسوی در تبریز امروز همچنان شور و خروش برپامیبود . گذشته از تلگرافخانه و آن پیرامونها ، مردم در برخی مسجد ها گرد آمده و همراهی باکوشندگان مینمودند . گذشته از شهر، از باسمنج وشبستر باتلفون همدردی نشان میدادند . چون ساعت بساعت باتلگراف از پیش آمد های تهران آگاه میشدند ، از ایستادگی محمد علیمیرزا سخت برآشفتند ، و یکدسته باین شدند که برای فشار آوردن باو بیك گام دیگری برخیزند ، وآن اینکه اداره های پست وتلگراف وتذکره و صندوق مالیه و قورخانه را بدست گیرند ، و نگزارند دولتیان بکار

پردازند . ولی دوراندیشان این را نپسندیدند ، و تنها باین بس کردند که تلگرافخانه را بدست دارند و نگزارند تلگرافهای دیگری فرستاده شود .

شاگردان دبستان باز رده بسته وسرود خوانان میآمدند ومیرفتند و شنیدنیست که درمیان آن شور وخروش کسانی نیکوکاری را فراموش نمیکردند و برای دبستانها «اعانه» گرد آورده و میدادند .

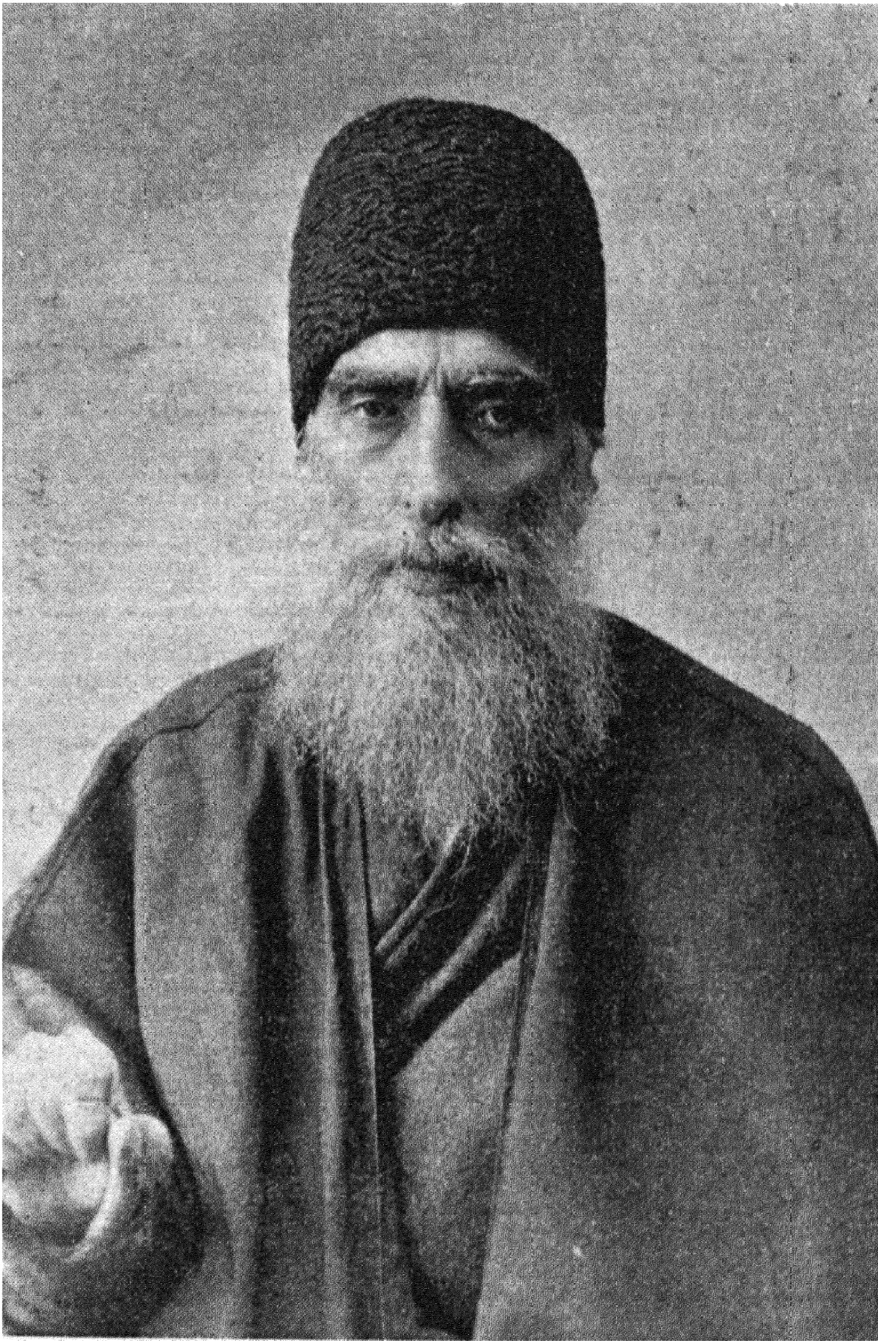
داستان فرستاده فرستادن محمد علیمیرزا بعتبات که از دیرباز بر زبانها افتاده بود ، این پیش‌آمدها راست بودن آن را میرسانید ، و این بود علماء تلگرافی نوشتند که برای علمای نجف فرستاده شود، و چون بتلگرافخانه ایران بدگمان میبودند کسی را فرستادند که از آن سوی ارس ، از سیم قفقاز آن را بفرستند . آن تلگراف را با پاسخی که علمای نجف دادند و چندی پس از آن رسید در روزنامه ها نوشته‌اند و ما در اینجا نمی‌آوریم .

گردن گزاردن محمد علیمیرزا بدرخواستها

روز یکشنبه باز بامداد مجلس برپا گردید . باز نشست نهانی می‌بود . ولی‌چون تهرانیان درحیاط و آن پیرامونها انبوه شده بودند و سخت بیتابی می‌نمودند ، پروای نهانی بودن نشست را نکرده بدرون رفتند ، وبا نمایندکان در شور و سهش همبازی نمودند . چه مجلسیان وچه دیگران پاسخ دربار را می‌بیوسیدند وپیاپی فرستاده بنزد مشیرالدوله فرستاده می‌پرسیدند . هنگام نیمروز چون دوسید و دیگران میخواستند بخانه خود روند مجلسیان نگزاردند وخواهش کردند که در مجلس بمانند ، و از اینجا پیداست که بیم نیز میداشتند .

پس از نیمروز حاجی مخبرالسلطنه آمد و نوشته از مشیرالدوله آورد که او را برای گفتگو بامجلسیان نماینده گردانیده بود . بسخن آغاز کردند . نماینده دولت مشروطه را نمیپذیرفت و میگفت : « این کلمه غلط است » ، و درمیان سخن میفهمانید که این را نخواهید و هر چیز دیگری میخواهید بخواهید . مجلسیان پاسخهای سختی دادند .

رفت که دوباره پاسخ بیاورد وهنگام شام می‌بود که آمد و چنین



پ ٦٥

عضدالملك

پیام آورد: « شاه میفرماید باهمه محذورات عزل مسیو نوز وپریم آنها را معزول کردیم . لفظ مشروطه را هم « مشروعه » میکنیم. ما دولت اسلام هستیم وسلطنت مشروعه باشد». مجلسیان باز برآشفتند وبهیاهوی سختی برخاستند وآشکاره پاسخ دادند که جز از «مشروطه» نام دیگری

نخواهیم پذیرفت .

در تبریز امروز همچنان بازار ها بسته ومردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها می‌بودند، و باز شور و خروش می رفت . امروز دفتر های مالیه را مهر و موم کردند و تذکره خانه را از کار بازداشتند و انبار ذخیره را بدست گرفتند . امروز نظام‌الملك والی بتلگرافخانه آمد و پیداست که از روی ترس میبود . شاگردان دبستان امروز نیزآمدند و رفتند .

هنگام پسین چون ازتهران جز تلگرافهای نومیدی آمیز نمیرسید یکدسته بیتابی بیشتر نمودند . شادروان شیخ سلیم روی پنجره ایستاد وبا سخنانی بآرام‌گردانیدن آنان کوشید و چنین گفت : «انشاء الله تافردا جواب میرسد . اگر خدا نکرده مقصودمان حاصل نشود خواهیم گفت کلمه را که میدانیم».

پنج‌ساعت ازشب دوشنبه میگذشت که ازتهران تلگراف نمایندگان درباره برداشته شدن نوز و پریم رسید و مردم اندك آرام گردیده و پراکنده شدند .

روز دوشنبه بیست و یکم بهمن (۲۷ ذی‌الحجه) باز از بامداد مجلس برپاگردید . باز حاجی مخبرالسلطنه آمد و این بارچنین عنوان کرد: «دیروز مأمور بگفتن بودم امروز مأمور به شنیدن هستم. ولی من باب خیرخواهی عرض میکنم که مشروطه بودن دولت ایران صلاح نیست . جهت اینکه در دولت مشروطه آزادی همه چیز هست در این صورت آزادی‌ادیان هم لابد باید بشود . آنهاییکه در میان ما عددشان کم نیست ما آنها را نمیشناسیم آنوقت دستاویز میکنندکه مارا آزادی باید و درهیچ مواقع مانع نباید شد و ضرر این براسلام است» .

این سخنان را باو سپرده بودند که بیاید و بگوید و باشدکه از این راه دوتیرگی به میان مجلسیان افتد . ولی چه دوسید و علماو چه دیگران همگی ناخشنودی نمودند و در درخواستهای خود پافشاری نشان دادند . حاجی مخبرالسلطنه باز رفت‌که پاسخ بیاورد .

امروز هم تهرانیان در بهارستان انبوه میبودند وشور و خروش

نشان میدادند . از آنسوی در تبریز امروز خشم مردم بیشتر گردیده و گفتگو از آن میرفت که قورخانه را بدست گیرند و تفنگها را بیرون آورده بمجاهدان بخشند . واعظان باز بآرام گردانیدن مردم کوشیدند شاگردان دبستانها آمده و چون در حیاط جا باز نبود بروی پشت بام رده کشیده وسرود میخواندند :

آه ای آزادگان از دست استبداد داد
خانمان شش هزار ساله را بر باد داد

یکنفر کز مادرش هنگام زاد آزاد زاد
بهرچه خود را بدست جور استبداد داد

هردم از هر گوشه‌ای میآید این فریاد یاد
آه ای آزادگان از دست استبداد داد
خانمان شش هزار ساله را برباد داد

هنگام پسین از نمایندگان تلگراف آمد که بدلداری کوشیده و چنین نوشته بودند : همه مردم ایران باشما هم‌آوازند . ازبامداد درمجلس بودیم « انشاء الله تا دو ساعت ازشب رفته نتیجه عمل معلوم میشود . بهر قسم است شورش اهالی‌را ساکت کنید » .

بدینسان روزمیگذشت . آنان دردارالشوری واینان درتلگرافخانه چشم براه پاسخ دربار میدوختند . در اینمیان کسانی از نیکخواهان بـه میانجیگری میکوشیدند . یکی از آنان عضدالملك سرایل قاجار میبود که همراه حاجی مخبرالسلطنه بدربار میرفت وبجلوگیری ازمحمدعلیمیرزا میکوشید .

محمد علیمیرزا خود را در تنگنا میدید ، و از آنسوی بآسانی نمیتوانست گردن بمشروطه گزارد . این بود درپاسخ دو دل می‌ایستاد . ولی چون فشار تبریز ساعت بساعت فزونتر میگردید ناگزیرشد پاسخ دهد و گردن بخواست توده گزارد ، و خواه و نا خواه دستخطی بیرون داد .

یکساعت و نیم از شب سه شنبه گذشته حاجی مخبرالسلطنه آن را بمجلس آورد . مردم که چند هزار تن در صحن بهارستان و در

اطاقهای آن گرد میبودند شادی بسیار نمودند، وچون حاجی مخبرالسلطنه دربرابر دو سید و دیگر علماء ایستاد و آن را خواند ، از هر سو ، از درون وبیرون ، آواز ها به « زنده باد مشروطه » بلندگردید . مردم شادی و خشنودی بی اندازه نشان دادند . همانشب دارالشوری بتلگراف به تبریز و دیگر شهر ها آگاهی فرستاد .

درتبریزفردا باز مردم در تلگرافخانه گرد می‌بودند و باز برخی درخواستها کرده بگشادن بازار ها خرسندی نمیدادند . ولی سردستگان پاسخ دادند و همه را ببازار فرستادند .

تلگراف دارالشوری راکه دستخط شاه نیز در آنست در اینجا می آوریم :

خدمت حضرات مستطابان آقایان حجج‌الاسلام آذربایجان ادام‌الله‌توفیقاتهم وانجمن‌محترم ملی بحمدالله‌والمنه‌که توفیقات الهی‌وهمت ابنای وطن خصوصاً اهالی باغیرت آذربایجان درتکمیل نواقص قانون اساسی استحکام مشروطیت لفظاً ومعناً دستخط جهان‌مطاع ملوکانه شرف سنوح بخشید جادارد مجلس بعموم ابنای‌وطن بگویند الیوم‌اکملت لکم دینکم عین دستخط همایونی ذیلا مخابره میشود.

جناب اشرف صدراعظم سابق‌هم دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در توجه باجراء اصول قوانین اساسی کهامضاء آنرا خودمان از شاهنشاه مرحوم انارالله برهانه گرفتیم بیش ازآن استکه ملت بتواند تصور کنند واین بدیهی‌است ازهمان روزکه فرمان شاهنشاه مبرور انارالله برهانه شرف صدور یافت امر بتأسیس مجلس شورای‌ملی شد دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون بشمار میآید منتهی ملاحظه که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانها ودوایر حکومتی ومجالس بلدی‌مطابق شرع محمدی صلی‌الله علیه‌وآله نوشته آنوقت بموقع اجراء گذارده شود عین‌این دستخط مارا برای‌جنابان مستطابان حجج‌الاسلام سلمهم‌الله تعالی ومجلس شورای ملی ابلاغ نمایند (۲۷) ذیحجة‌الحرام ۱۳۲۴ (شورای ملی)

نخستین دسته ای که از توده جدا گردیدند

بدینسان شورش پس از شش روز بپایان رسید . امانتیجه های آن : نخست مشروطه استوار گردید وراه رخنه بآن بسته شد. دوم کمیهای قانون اساسی دانسته شد و بنوشتن



پ ٦٦

شعاع السلطنه

یك « دنباله ای » برای آن آغاز کردند . سوم مسیو نوز که خود خاری شده و بچشم ایرانیان فرو میرفت از کار بر داشته شد . چهارم محمدعلیمیرزا دانست که هماورد او نه تهران ، بلکه تبریز میباشد ، و اگر برانداختن مشروطه را میخواهد باید نخست بچارهٔ آنجا کوشد و خواهیم دید که بچه اندیشه هایی دربارهٔ آنشهر پرداخت .

برای نوشتن دنباله قانون اساسی ازمجلس ، سعدالدوله و تقیزاده و مشارالملك و حاجی امین‌الضرب و حاجی سید نصرالله ومستشارالدوله را برگزیدند و خواهیم دید که چه نتیجه پدید آمد .

اما نوز وپریم، بآسانی نمیخواستند ازمیان بروند واین‌را باورنمی کردندکه ایران دیگر شده ویك نیرویی بنام آزادیخواهان پدیدآمده که بدخواهان را برنمی‌تابد . آنان‌را چون برداشتند یکتن دیگراز بلژیکیان بنام «کینه» بجای نوز نشست که مدیر گمرك و خود درزیر دست نوز می‌بود وهمان رفتار او را مینمود . نوز نیز از دادن حساب خودداری نشان میداد و چنین گفته میشد پاره نوشته های اداره را که بزیان خود دیده درآورده و آتش زده . از آنسوی لاورس که تبریزیان بند کردن او را خواسته و شاه نیز پذیرفته بود بند نگردیده و از ایران روانه شده بود .

اینها مایه شد که بار دیگر در مجلس گفتگو هایی از نوز و بلژیکیان بمیان‌آمده واز وزیرمالیه بازخواستهایی شد. نیزانجمن تبریز بار دیگر تلگراف فرستاد وسختیگریهایی بدالشوری نمود .

اینها ازیکسو نیروی مجلس را دربرابر دربار فزونتر میگردانید و از یکسو میان مردم ارج آنرا بیشتر میساخت . مردم یك دستگاهی راکه هیچگاه نپنداشتندی با دیده می دیدند . با اینهمه چون در آنمیان محرم (سال ۱۳۲۵) فرا رسید وبشیوهٔ همه ساله روضه خوانیها بر پا شد برخی روضه خوانها درتهران ببدگویی ازمشروطه ومجلس‌پرداختند . یکی از آنان سید اکبر شاه بود که از دیرگاهی خود را بد خواه دو سیدگردانیده بود ، و این‌زمان گستاخ گردیده ازمجلس ومشروطه هم بد میگفت .

چنانکه نوشته‌ایم درآغاز کوششهای دوسید این یکی ازپیرامونیان آنان میبود ودرکوچیدن بعبدالعظیم همراهی نمود ، و یکماه که درآنجا درنگ داشتند این با حاجی شیخ محمد هر روز بمنبر رفتندی و مردم را سرگرم داشتندی . لیکن پس از بازگشت از عبدالعظیم بنام آنکه پول باو کم داده شده از پول هاییکه برای دو سید فرستاده می شد تنها بیست و پنج تومان باو رسیده ، آزردگی می‌نمود ، وکم‌کم از دو سید جداگردید و زبان بگله و بدگویی بازکرد ، و این بارخود را بحاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه بست ، ودر محرم (محرم ۱۳۲۴)

که در خانه اوبمنبر میرفت اززباندرازیها درباره دو سید بازنمی‌ایستاد . چون دو سید وهمراهان ایشان در روضه خوانیهای خود از دادن چایی بمردم ، بنام آنکه قند وچای کالای بیگانه است ومیباید کمتر بکار برد ، خودداری می نمودند ، این در منبر بنکوهش از آنان بر خاسته چنین میگفت : « عجب دارم از جمعی که بجهت دختر ها و عروسهای خود لباسهای زربفت درست می کنند و بجهت عزای سبط از رسول ازدادن چایی‌مضایقه می‌نمایند » . سپس چون مشروطه داده شد وجایگاه دوسید بسیار بالا تر گردید و امامجمعه ودیگران از راه فروتنی پیش آمدند . این نیز بخاموشی گرایید و زبان دربست . لیکن چون محمد علیمیرزا پادشاه گردید و با مشروطه دشمنی نشان داد این باز مایه دلیری اکبر شاه ومانندکان او گردید .

اگرچه محمد علیمیرزا سپرانداخته واین زمان جزهمراهی بامجلس نشان نمیداد . لیکن راز درون اورا همگی میدانستند وچون ازاینسوی محرم فرارسیده وبازاراینان گرم شده بود خودداری نتوانسته ببدگوییهایی میپرداختند . بویژه درجاییکه دارنده خانه از بدخواهان مشروطه میبود که گستاخی بیشتر میکردند .

روز سه شنبه بیست و نهم بهمن (٦ محرم) درخانه سید محمد پسر سیدعلی اکبر تفریشی سیداکبرشاه بازببدگویی از مجلس پرداخت . از پایین سیدی پاسخ داده بجلوگیری کوشید وکسانی هم بااین یاوری نمودند . از آنسوی شیخ زین الدین زنجانی به پشتیبانی از اکبر شاه بر خاست و طلبه های همراه او سید مشروطه خواه را زدند ، و از اینسوی یکدسته ازطلبه های مدرسه حاجی ابوالحسن بیاری این آمدند و درمیانه زد وخورد رخ داد .

طلبه‌های مشروطه خواه دسته بندی کرده بخانه بهبهانی وطباطبایی رفتند و داد خواستند ، و دو سید چگونگی را بشاه نوشته وپافشاری نمودند ، و در نتیجه آن شاه دستور داد شیخ زین‌الدین را از تهران بیرون کنند و سید اکبر شاه و بدگویان نیز بمنبر نروند .

شیخ زین‌الدین و همدستان اوکه سید محمد تفرشی وسید اکبر

شاه وصدرالمحققین و گروهی از طلبه ها بودند ، چون چنین دیدند به عبدالعظیم پناهیدند ، وچنانکه گفته میشد شماره شان تاهفتاد وهشتاد تن میرسید . اینان نخستین دسته ای بودندکه از توده جداگردیدند و چون آگاهی ازکار اینان بشهرها رسید مایه دلگیری آزادیخواهان گردید.

ولی در اینهنگام هنوز بدیهای خودکامگی فراموش نگردیده و تکانی که جنبش بدلها داده بود از نیرو نیفتاده بود ، از آنسوی خود اینان کسان ارجداری شمرده نمی‌شدند و دستاویزی برای جدا شدن از توده در دست نمیداشتند ، این بود مردم پروا ننمودند . محمدعلیمیرزا که در پی بر انگیختن دشمنانی برای مجلس میبود او هم باینان ارج نگزاشت . نتیجه آن شدکه پس از سه هفته کمابیش پشیمانی نمودند و نامه ای بادستینه اکبرشاه وصدرالمحققین بمجلس نوشته و درآن « بتمام قسمهای مشروعه » سوگند خوردندکه « از اول تاکنون بامجلس‌شورای اسلامی » دشمنی نداشته اند ونمیدارند و بیزاری از کار خود نمودند . در مجلس گفتگو بمیان آمد ودوسید ودیگران سخنانی راندند وبیزاری جویی آنان را پذیرفتند . آنان چشم میداشتندکه کسانی بروند وایشان را بتهران بازگردانند. ولی‌چشمداشت بیجایی بود وبخودشان واگزاردند که پراکنده شوند وبازگردند .

کارهای ارجدار دارالشوری

دراینمیان دارالشوری چند رشته کار های ارجداری را از پیش میبرد. زیرا از یکسو تکان بهمه‌جا رسیده و در همه شهر های ایران میانه‌کهنه ونو، و خودکامگی و مشروطه، و ستم و داد نبرد آغازیده و دربسیارجاها دوتیرگیهای‌کهن کار خود را میکرد و آشوب در میانه پدید میآورد. مجلس بهمه اینها از دور دیده بانی می نمود و بهوا داران آزادی یاوری میرسانید ، و در برخی جا ها انجمن تبریز این کار را بگردن می گرفت .

در خراسان که آصف الدوله بجلوگیری از برپا کردن انجمن برخاسته بود درسایه فشار اورا ازوالیگری برداشتند ، واوخوار وزبون بتهران آمد . مجلس باین اندازه بس نکرده داستان فروش دختر های

پ ٦٦
سید اکبر شاه

قوچان را دنبال کرده بارها از این باره گفتگو شد . ایرانیان عشق آبا
تلگرافی بمجلس فرستاده بودند بدینسان : « ما بچشم خودٌ دیدیم ک
اطفال قوچانیها را درعشق آباد مثل گوسفند و سایر حیوانات بترکمانان
میفروختند و کسی نبود دادرسی نماید ». این تلگراف چون درمجلس
خوانده شد بسیاری از نمایندگان نتوانسته خودداری بگریستند ، و د
نشست ششم اسفند (۱۳ محرم) میرزا محمود کتابفروش آگاهیهای
گشاده تری در آن باره داده چنین گفت که داستان دوتاست : یکی آنک
چون در سال گذشته در خراسان ملخ خواری شده و کشتها بار نداد
بود مردم بشاه نامه نوشتند و داد خواهی کردند و شاه گفت کسی برا

بازرسی فرستاده شود . ولی عین‌الدوله گوش نداد و آصف الدوله و کارکنان او فشار آورده مالیات خواستند و مردم ناگزیر شده دختران خودرا فروختند که ترکمانها خریدند. دیگری آنکه سالار مفخم‌بجنوردی ازسوی دولت برای جلوگیری از تاخت وتاراج ترکمانها میبود وسالانه پولی از آن باره میگرفتی . ولی آصف الدوله آن پول را برید و او نیز ترکمان را برانگیخت که بخاك قوچان ریختند وپس ازکشتار و تاراج شصت تن‌کما بیش از زنان و دختران را دستگیر کرده با خود بردند ودر عشق آباد فروختند. درپایان این‌گفتگو ها مجلس پافشاری نمودکه آصف الدوله بیازپرس وداوری‌کشیده شود .

پسر سپهدارکه در تنکابن آن دژرفتاری راکرده بود او را از آنجا برداشتند . در قزوین دو تن نماینده برای مجلس‌برگزیده شده ، ولی چون دوتیرگی در میان بود دسته دیگر در شاهزاده حسین گرد آمده و بآشوب برخاسته و از روانه گردانیدن آنان جلو میگرفتند . مجلس تلگراف فرستاد و آشوب را فرو نشاند و دو تن نماینده، که شیخ حسین شهیدی و میرزا حسین طبیب می بودند بتهران آمده بکار خود پرداختند .

در رشت انجمن برپاگردیده، ولی یکدسته از بدخواهان بدشمنی برخاسته و آشوب مینمودند و آنان هم انجمن دیگری برپاکرده بودند که سپهدار حکمران‌آنجا پشتیبانی نشان میداد. انجمن تبریز ودارالشوری با تلگراف یاوری از انجمن آزادیخواهان نمودند و پس ازکشاکشهای بسیاری آنجا نیز آزادیخواهان فیروزگردیدند .

ظل‌السلطان‌که از زمان ناصرالدینشاه فرمانروای اسپهان و آن پیرامونها بوده و در آنجا ها سرا ها ساخته و دیه ها خریده وریشه سختی دوانیده بود، بانگیزش آقانجفی ودیگران، اسپهانیان بروشوریده وبرداشتن وی‌را میخواستند ، وچون از تهران درخواست آنان پذیرفته نمیشد بازار ها را بسته و پافشاری بسیار مینمودند . مجلس هم، چون برافتادن اینگونه فرمانروایان ریشه داررا بسود مشروطه میدید همراهی با ایشان مینمود و درنتیجه ظل‌السلطان از آنجا برداشته شد .

درکرمانشاهان برسر برپاکردن انجمن کینه های کهن بجوش آمده و آشوب بزرگی برخاسته بود . چنانکه چند بار زد و خورد رخ داد وکسانی درمیانه کشته شدند . مجلس بفرو نشاندن آشوب آنجا کوشید. ولی کاری نتوانست وتادیری کشاکش و ناایمنی درمیان میبود .

این آشوبها از تکان مشروطه پدید آمده و چنانکه گفتیم خود کشاکشی میان کهنه‌ونو میبود. چیزیکه هست نادانیها وکینه‌های کهن نیز بمیان می‌آمد. این کشاکشها ناگزیر ساخت که صنیع‌الدوله بگله پرداخته وچنین گوید : « غیر ازاهالی آذربایجان که بترتیب صحیح انتخاب وکلای خود را نموده وبا احترام روانه کردند سایر ولایات نفهمیدند و اغراض سابقه خودشان را در اینمورد بروز دادند ، مثل قزوین وکرمانشاه وغیره ».

اینها درماه اسفند میبود . روز های باز پسین آنماه مجلس یك کار ارجدار دیگری هم بانجام رسانید . چنانکه گفتیم بودجه سالانه‌دولت شش کرور کم میداشت که بایستی جای آنرا پرگردانند. مجلس کمسیونی برای این‌کار برگزیده بودکه یکی ازباشندگان آن وثوق‌الدوله میبود. اینان برای چاره دوکاررا باندیشه گرفتند : یکی آنکه بدرآمد افزایند ، و دیگری اینکه از دریافت بکاهند . در بارهٔ افزونی بدرآمد نیز چند چیز را باندیشه گرفتند :

۱) افزودن « تفاوت عمل » بدرآمد . چگونگی آنکه دولت مالیاتهایی بدیه‌ها ودیگرچیزهاگزارده بود وکتابچه‌ای برای آن دردست میداشت. ولی حکمرانان زمان بزمان بآن مالیاتها افزوده و خودکتابچه دیگری پدید آورده بودند ، و چون مالیات را حکمرانان گرد آورده و بدولت پرداختندی ، اینان از مردم از روی کتابچه خودشان گرفتندی و بدولت از روی کتابچه خود آن پرداختندی ، و آن فزونی را که « تفاوت عمل » نامیده شدی بدوبخش کردندی : بخشی‌را بصدراعظم و دیگران بعنوان پیشکش دادندی و بخشی را خودشان برداشتندی و در برخی‌جاها این فزونی بسیار فزون بودی . مثلا درکرمان مالیات گزارده دولت ۴۴۰۰۰ تومان ، و مالیات گرفته حکمرانان ۱۷۰٫۰۰۰ تومان میبود. کمسیون چنین نهادکه همه این فزونیها بحساب دولت درآید .

۲) بر انداختن « تیول ». بسیاری‌از آبادیها به « تیول » داده شده بود . بدینسان که کسانیکه از درباریان و از سردکان فوج ، مانند اینها از دولت سالانه یا ماهانه گرفتندی دولت بجای آنکه خود یکسره پردازد مالیات یك دیهی را باو واگزاردی که خود از دیه نشینان بگیرد ، و این‌کسان چون سالیان دراز این‌کار راکرده بودند آن دیه ها را از آن خود می‌شمردندی . در اینجا نیز فزونی در میان میبود. زیرا بیشتر دیه ها زمان بزمان آباد ترگردیده و مالیاتش فزونتر شده بود ولی فزونی را نیز تیول داران گرفتندی . کمسیون چنین نهاد که تیول بیکبار برانداخته شود وهمه آن مالیاتها بحساب دولت درآید ، و بآن‌کسان از صندوق ماهانه یاسالانه داده شود .

۳) برانداختن تسعیر . چگونگی آنکه یك بخش مالیات دیه ها غله بودی‌که می‌بایست سالانه بانبار دولت بفرستند . ولی از سالیان‌دراز چنین میبودکه بهای آن را بدولت میپرداختند . ازاینجا نیز فزونی‌پیدا میشد . زیرا آنان که در زمان بسیار پیشتری این را بادولت نهاده و بهای کمی برای غله گفتگوکرده بودند همیشه بهای کم آن زمان را می‌پرداختند در حالیکه بهای غله اکنون پنج یا شش برابر آن‌گردیده بود .

این سه زمینه در مجلس در چند نشست بگفتگو آمد، ونخست کسانی خرده هایی می‌گرفتند وناخشنودیهایی مینمودند. ولی چون‌گفتگو شد و زمینه روشن‌گردید همه را پذیرفتند . ولی این پیش آمد یك نتیجه دیگری نیز درپی‌خواستی داشت، وآن اینکه یکدسته ازمفتخواران را از توده جداگرداند. زیرا همه دیه داران وتیول داران وحکمرانان از آن خواستندی رنجید ، و خواهیم دید که از این راه چه دشمنیها پدید آمد و چه‌کینه ها رخ داد .

نخستین کابینه قانونی

یك پیش‌آمد دیگری در همانروز ها کناره جویی مشیرالدوله صدراعظم بود . دانسته نشد بهر چه کناره جست . آیا خود خواست یامحمد علیمیرزا نخواست . پس ازکناره جویی اویك کابینه ای بدانسان‌که خواست‌مجلس

بود و انجمن تبریز همچنان در درخواست آن پافشاری نشان داده باز یادآوریها مینمود پدید آمد. بدینسان که همه‌کار ها واداره های دولتی را بهشت بخش گردانیده و هشت وزارتخانه پدید آوردند. اداره های تلگراف و تذکره و صندوق مالیه که از دست نوز گرفته شده بود هر یکی بوزارتخانه دیگری داده شد. هشت وزیر برگزیده گردیده، و چون می‌بایست بمجلس شناسانیده‌شده وهریکی پاسخ دهی‌را بگردن گیرد، روز پنجشنبه بیست و نهم اسفند (٦ صفر ١٣٢٥) بمجلس آمدند، و چون صدر اعظم یا سروزیر در میان نمی بود وزیر داخله آنان را بشناسانید، بدینسان:

نایب السلطنه وزیرجنك، فرمانفرما وزیر عدلیه، علاء السلطنه وزیر امور خارجه، وزیر افخم وزیر داخله، ناصرالملك وزیر مالیه، مخبرالسلطنه وزیر علوم و معارف، مهندس‌الممالك وزیر فواید عامه، وزیر همایون وزیر تجارت.

چنین گفته شد چون وزیر جنك خود ناخوش بوده و بمجلس نتوانسته بیاید دبیرالدوله بعنوان دستیاری اوآمده. راستی این بود که نایب‌السلطنه میخواست دست از وزیر جنگی بر ندارد، از یکسو هم آمدن بمجلس را کمی خود میشمرد و باین بهانه دست میبازید.

وزیر داخله چنین گفت: «غرض این بودکه هیئت وزراء وکابینه تغییری کرده بود معرفی از ایشان در مجلس بشود و همه ملت امروزه بدانندکه دولت و ملت یکیست و بایددست بیکدیگر داده و کار بکنند تا مملکت معمور وآبادگردد».

شادروان بهبهانی از سوی مجلس سپاس گزارد. گفته شد چنانکه نمایندگان سوگند خورده اند میباید وزیران هم سوگند خورند. وزیر داخله که خود جانشین سروزیر هم میبود چنین پاسخ داد:

«فردا که جمعه و اول سالست انشاءالله پس فردا جمع شده در حضور اعلیحضرت همایونی باحضور حجج اسلام قسم یاد مینماییم».

وزیر عدلیه گفت: «هیچ روز مبارکتر از امروز نیستکه تماماً باجان ومال برای ترقی مملکت حاضر شده اند، و البته حاضریم قسم

یاد نماییم وهیچ ابایی از قسم نداریم » .

نمایندگان و تماشاچیان شادی بسیار نمودند . ولی این گفته ها از وزیران و آن نوید سوگند که میدادند جز یکرشته دروغهایی نبود . محمد علیمیرزا همچنان بامشروطه دشمنی میداشت . چیزیکه هست چون در نهان بکار هایی میکوشید در بیرون رویه‌کاریهایی مینمود . در همین روز ها با میرزا علی اصغر خان اتابك که دراروپا میبود گفتگو میداشت که او را بایران باز خواهد ورشته کار ها را بدست او سپارد و این کابینه جز چندگاهه نخواستی بود .

اداره های زیردست و زمینه کار های هروزیری را پرسیدند و وزیر داخله فهرستی درآورد بدینسان :

وزارت عدلیه

اداره محاکمات داخلی .

وزارت خارجه

اداره تشریفات ، اداره تذکره ، اداره محاکمات خارجه ، اداره پولیتیکی، اداره قونسولگری.

وزارت داخله

اداره ایالات ، اداره تلگراف ، اداره پست ، اداره نظمیه، محبس، اداره قراسوران ، اداره بلدیه ، اداره پولیس و ژاندارم ، اداره حفظ‌الصحه .

وزارت مالیه

اداره مالیات ، اداره گمرکات، اداره خالصجات ، اداره ضرابخانه ، اداره وظایف ، اداره تفتیش محاسبات .

وزارت جنگ

اداره مخزن ، اداره ذخیره ، اداره قورخانه و کارخانجات‌نظامی، اتا ماژور ، اداره محاسبات نظامی ، اداره‌توپخانه ، اداره سواره‌نظام ، اداره پیاده نظام ، اداره محاکمات عسکری ، اداره بحریه .

وزارت علوم

اداره مدارس ، اداره اوقاف ، اداره مطبوعات ، اداره حفریات



٦٧

موزه ، اداره مطبعه دولتی ، اداره ابنیه عتیقه .

وزارت فواید عامه

اداره طرق و شوارع ، اداره معادن ، اداره شوسه و راه آهن و جنگلها .

وزارت تجارت

اداره تجارت ، اداره محاکمات تجارتی داخله ، اداره فلاحت ، اداره صنایع .

این نخستین کابینه قانونی بود که بمجلس شناسانیده گردید . یکی از کارها که در این زمان در تهران رخ داد ، آن بود که حاجی شیخ فضل‌الله بدستاویز برخی از نوشته های کتاب «مسالك‌المحسنین» طالبوف را بیدین خواند (تکفیر کرد) . این سخن بروزنامه هانیز افتاد و در حبل‌المتین در آن باره گفتار نوشته شد ، و گویا یکی از بهانه ها که طالبوف برای نرفتن بتهران داشت همین می بود .

برخی پیش آمد های تبریز

دراینمیان در پایان سال در تبریز نیز، برخی کارها رخ میداد . کمیابی نان که گفتیم همچنان مایهٔ گرفتاری می‌بود . چون‌انجمن

پیکره ٦٧ در سال ١٢٨٦ (١٣٢٥) برداشته شده و نشان میدهدیکدسته‌از کوشندگان و آزادیخواهان تبریزرا ونامهای آنان ازراست بچپ چنین است .

رده یکم : ١) میرقاسم‌لیلاوایی ٢) آقا کریم اسکندانی ٣) حسن پسر علی مسیو ٤) علی مسیو ٥) ضرغام ـ دانسته نیست برای چه میان آزادیخواهان بوده ٦) قدیر پسر علی مسیو ٧) نمی شناسیم

رده دوم : ١) و ٢) نمی شناسیم ٣) محمود آقا پسر حاجی‌محمد عمو ٤) میرعلی اکبر سراج ٥) حاجی محمد عمو ٦) نمی‌شناسیم .

رده سوم: ١) نمی‌شناسیم ٢)مشهدی محمد علیخان ٣) نمی شناسیم ٤) کربلایی حسین باغبان ٥) نمی شناسیم .

از رده چهارم کسی را نمی شناسیم . از رده پنجم آنکه‌تفنگ بدست ایستاده اسد آقا فشنگچی وانکه پهلوی او ایستاده حاجی خان پسر علی مسیو است .

نان را بهشت عباسی پایین آورده بود ، این بنانوایان گران افتاده بکار شکنی می‌کوشیدند . از آن‌سوی دیه داران که بیشترشان مشروطه را از درون دل دوست نمی داشتند از فروش غله خودداری نشان میدادند . انجمن از نظام‌الملك خواست که بآنان فشار آورد و بفروش غله وادارد و نظام‌الملك همراهی نشان داد ، ولی در نهان جز بکار شکنی نکوشید. گروهی از آزادیخواهان در انجمن انبوه شده وخواستار گردیدند که پرگ‌داده شود خود آنان بکاربر خیزند. ولی انجمن آن‌را مایهٔ آشوب دانسته بجلوگیری پرداخت .

روز سی‌ام بهمن (هفتم‌محرم) میرهاشم دوچیی ازتهران بازگردید. چنانکه گفتیم این را از تبریز بیرون‌کردند، و سپس انجمن ایالتی بنام دلجویی از مردم دوچی و بپاس پیشگامی آنان ، اورا یکی ازنمایندگان دوازده‌گانه آذربایجان برگزید ، و باتلگراف « اعتبار نامه » برای وی فرستاد ، و میرهاشم چند روزی بمجلس میرفت و در گفتگوها همراهی می نمود ، ولی‌سپس دانسته نیست بهرچه کناره گرفت و چنانکه گفتیم به تبریز بازگردید. مارا در این باره آگاهی درستی نیست. گویااوخود آرزومند بازگشتن به تبریز می بود، و انجمن باز برای دلجویی از مردم دوچی این را پذیرفته و ببازگشتن او خشنودی نموده وخود امید می بست که میر هاشم گذشته را فراموش ساخته دلسوزانه همدستی خواهد کرد، و بهمین امید بود که چند روزی پس از آن ،کسانی از باشندگان انجمن بخانه وی رفتند و اورا برداشته باشکوه و پاسداری بانجمن آورده و یکی از نمایندگان گردانیدند.

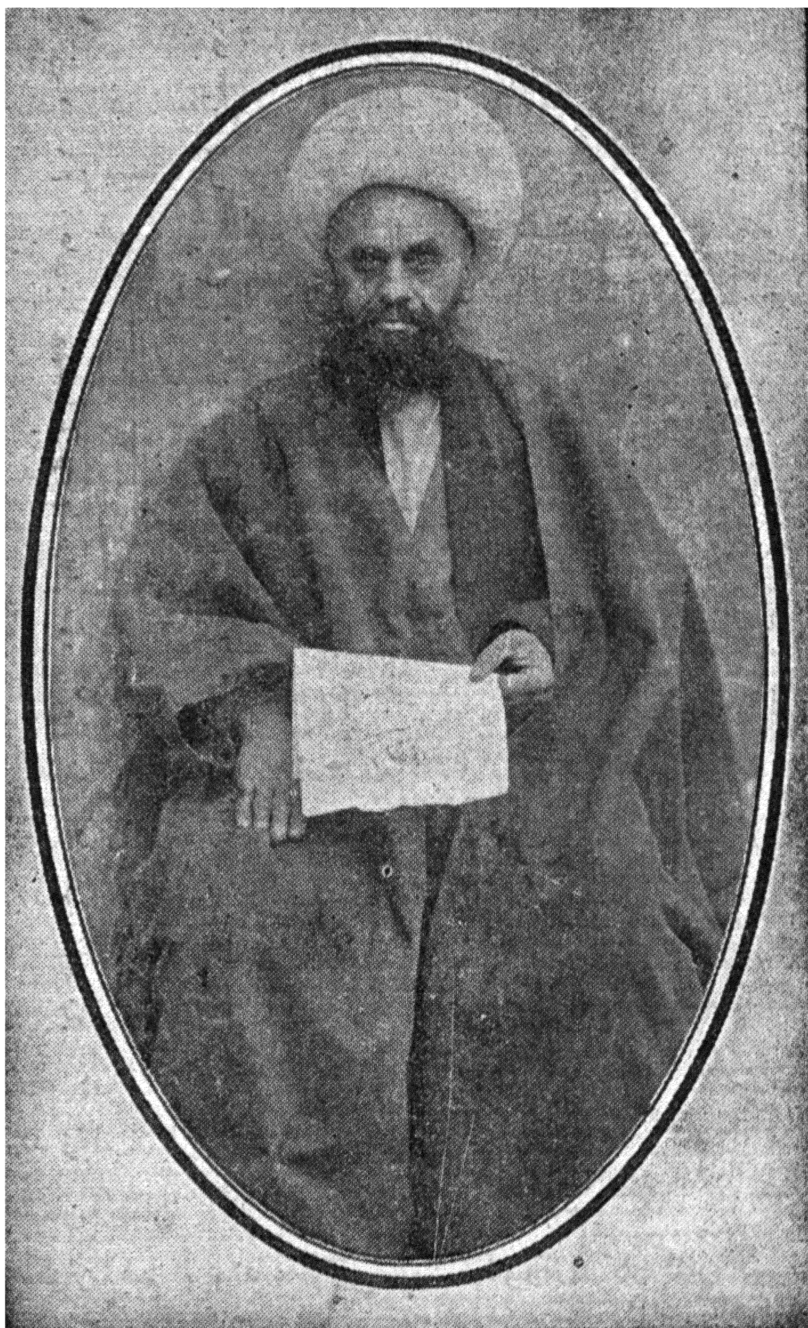
دوتن ازنمایندگان مجلس که هنوز نرفته بودند (حاجی امامجمعه خویی و حاجی محمد آقا حریری) روز چهارشنبه هفتم‌اسفند (۲محرم) بازار ها را بسته و آنان را نیز باشکوه بسیار روانه گردانیدند. این دو تن نیز ازراه قفقاز آهنگ کردند.

شب دوشنبه دوازدهم اسفند (۱۹ محرم) داستان شگفتی رخ داد، و آن اینکه حاجی میرزا حسن میلانی‌راکه‌یکی از نمایندگان انجمن‌می بود، هنگامیکه از انجمن درآمده و همراه یك نوکر بخانه می رفت

در کوچه با گلوله زدند. گلوله ازدوش او خورده و ازدهانش بیرون افتاد . زننده بگریخت و شناخته نگردید . حاجی میرزا حسن‌را بخانه‌اش بردند و تاچندی در بستر می خوابید تا بهبود یافت . زننده را هرچه جستند پیدا نکردند ، وچون حاجی میرزا حسن مردی بازرگان و بی آزار می‌بود و خود او دشمنانی نمیداشت گمان بیشتر به بد خواهان مشروطه می‌رفت که بکینه جویی یابرای ترسانیدن چشمها بچنین کاری برخاسته‌اند .

گفتیم مسیو نوز گردنکشی نموده حساب نمیداد ، و از آنسوی اداره های گمرك و پستخانه همچنان در دست بلژیکیان می‌بود و آنان رفتار خودرا با زیردستان مسلمان دیگرکرده و باز دژ خویی مینمودند و از دشنام وپرده دری نیز باز نمی ایستادند . این بود انجمن باردیگر یك تلگراف درازی بدارالشوری فرستاده از سست کاری نمایندگان در بارهٔ وزیران و بلژیکیان آزردگی نمود ، (وگفتیم که این سختیگری کارگر افتاد و کابینه بدانسان که خواست مجلس میبود پدید آمد و بنوز نیز درباره حساب فشار آوردند) . از آنسوی در تبریز کارکنان گمرك و پستخانه بسران اروپایی خود شوریدند ، وهمگی دست ازکار کشیدند وچنین گفتندکه تا اداره ها از دست اروپاییان گرفته نشود ما بکار نخواهیم پرداخت . انجمن پشتیبانی ازآنان نموده تلگرافی‌بدارالشوی فرستاد . بد زبانی بلژیکیان بهمگی برخورده بود و بارها در انجمن‌گله از رفتار آنان بمیان آمد . انجمن خواستار بود که چنانکه نوز رفته دیگر بلژیکیان هم بروند ، واین بود بشورش کارکنان گمرك وپستخانه ارج بیشتر میگزاشت . گذشته از تلگرافهایی‌که بدارالشوری ونمایندگان آذربایجان در آنجا میشد ، حاجی میرزا حسن مجتهد و ثقة الاسلام و حاجی میرزا محسن هرکدام تلگرافی بشاه فرستادند و بر داشته شدن بلژیکیان را خواستار گردیدند .

ولی این کوششها نتیجه نداد ، و با حال آنروزی نشدنی بود که بیکباردست بلژیکیان را از کار دور گردانند . ازکوششهای انجمن تنها این نتیجه بدست آمدکه در تبریز سران گمرك و پست از کار



پ ٦٨

حاجی شیخ علی اصغر لیلاوایی

کنانیکه شوریده بودند دلجویی نموده ونوید نیك رفتاری داده ودوبار، بسرکارشان بردند.

یکی دیگر از کار های انجمن در این روز ها بر پا گردانیدن «استیناف» بود. چنانکه گفتیم در آغاز کار بداد خواهیها نیز خود انجمن می رسید. ولی‌سپس داد گاهی بنیاد نهاد، و اکنون «استیناف» یا دادگاه دوم نیز پدیدآورد. هنوز مجلس قانونی برای عدلیه‌نگزارده و از تهران دستوری در این باره نرسیده بود. ولی چون مردم نیاز میداشتند انجمن دراین کار نیز پیشگام گردید.

نخستین بهار آزادی

در این میان فروردین ۱۲۸۶ فرا رسید و بهار آغازید. این برای ایرانیان نخستین بهار آزادی، و خود از خوشترین زمانها میبود. انبوه مردم با دلهای پر از امید وآرزو، در راه پیشرفت کشور بکوشش برخاسته، پیر و جوان، و توانگر وکمچیز، و ملا وعامی، همگی کار میکردند. هوسها وکینه ها زبون گردیده و آرزوی پیشرفت‌کشور و توده بهمگی آنها چیرگی میداشت.

درتبریز، دراین بهار یك کارگرانمایه بزرگی پیش میرفت،وآن مشق سپاهیگری وتیراندازی کردن میبود. این کار از زمستان آغازیده بود، ولی پیشرفت آن دربهار رخ داد.

چنانکه گفتیم از چند ماه باز، با دستور انجمن، روز های آدینه بازارها بسته میشد ومردم در سه مسجد گرد می‌آمدند، و سه تن از سخنگویان که شیخ سلیم ومیرزا جواد ومیرزا حسین میبودند هرکدام در یکی از آن مسجدها بمنبر میرفتند و بمردم سخن میگفتند. اینکار پیشرفت بسیاری کرد. بویژه از آن میرزا حسین که خود دستگاهی گردید. اینمرد با آواز رسا وگیرا شعرهای شور انگیز، از فارسی‌و ترکی خواندی وسخنان هناینده گفتی و دلها را بتکان آوردی. مردم باو روآوردند و مسجد میرزا مهدی با آن بزرگی سراسر پرشدی و کسانی هم در دالان دم در سرپا ایستادندی.

تا دیری تنها این سه تن میبودند. ولی سپس شاد روانان میرزا علی ویجویه ای و حاجی شیخ علی اصغر لیلاوایی نیز باین کاربرخاستند و آنان نیز از شمار «واعظان مشروطه» گردیدند. نیز من ملا محزم

نامی‌را بیاد میدارم که اونیز بمنبر میرفت وسخنانی را از مشروطه و آزادی میگفت. ولی همپایه اینان نمی‌بود وچندین شناخته نگردید.

اینان سخن از قانون، و از برابری، واز همدستی و مانند اینها راندندی، ونوید ها بمردم درباره آینده دادندی، وبیشتر برای گفته های خود گواه از قرآن و حدیث آوردندی. معنی مشروطه و نتیجه های آن را، بدانسان که اروپاییان می‌شناختند کمتر میدانستند، واز سیاست و از رفتاریکه با همسایگان بایستی داشت کمتر آگاه می‌بودند.

ولی بارها از ناتوانی کشور سخن بمیان آورده وشکست فتحعلیشاه و از دست دادن قفقاز و داستانهای مانند آن را یاد کرده دلها را سهانیدندی، و مردم را بگرفتن تفنگ وآموختن تیراندازی وسپاهیگری برانگیختندی. این خواست همگی پیشروان میبود و مردم چون سهیده و خود آرزومند کوشش وجانفشانی در راه کشور می ایستادند، همینکه سخنگویان بسخنانی در آن زمینه پرداختند بتکان آمدند وکسان بسیاری از بازاریان و دیگران تفنگ وفشنگ خریدند، و روزهای آدینه در بیرونهای شهر گرد می‌آمدند و تیر اندازی می‌نمودند و یا باسب دوانی می پرداختند.

باین کار از زمستان آغاز کرده بودند. ولی چون بهار آمد بیشتر بآن کوشیدند، و از گردش ها وخوشیها بسیار کاسته و باین کار افزودند.

هکماوار که خاندان‌ما درآنجا می‌نشست یکی از گردشگاههای تبریز است. نوبهاران که سبزه از زمین روید و درختان انبوه بادام از شکوفه رخت سفید پوشد، فرسخ درفرسخ زمین همه سبز و شاداب و هوا همه پر از گل وشکوفه گردد. در سالهای پیشین، دربهار، روزهای آدینه مردم شهر دسته بدسته باینجا رو آوردندی و در باغها پراکنده گردیده وبخوشی وشادی‌پرداختندی، واز هر سوی هیاهو وآواز بلند بودی، و در این میان فراشان درباری در اینجا و آنجا مست گردیده وبدمستیها کردندی وفریاد و آشوب برانگیختندی. ولی دراین بهار، من نیک بیاد میدارم که جز دسته های اندکی در این باغها دیده

نمیشدند و اینان نیز ، اگر بنزدیکشان رفتیمی و گوش دادیمی دیدیمی بیش از همه سخن از کشور وپیشرفت آن میرانند . دیگر نه فراشی پیداست و نه کسی یارای بدمستی میباشد.

ولی از آنسوی دربیرون پل آجی که دشت و بیابانست روزهای آدینه دسته دسته مردم ، سواره وپیاده گرد می‌آمدند . سوارگان باسب دوانی وپیادگان بتیر اندازی می پرداختند . گذشته از بزرگان ، برای بچگان تفنگهای چوبین ساخته بودند که آنان نیز در یك گوشه ای گرد آمده و تیراندازی میکردند.

این گام نخست بود ، وسپس آن را براه بهتری انداختند ، وآن اینکه در هرکویی یکدسته ، بآموزگاری یکی از سرکردگان سرباز (سرکردگان فوجها)، بمشق سپاهیگری پرداختند . پیروجوان، وتوانگر وکمچیز ، به رده ایستاده وبآواز «یکدو» پا بزمین میکوفتند . ملایان وسیدان ، با دستار و رختهای بلند ، تفنك بدوش انداخته همپای‌دیگران مشق میکردند.

بدینسان در هرکویی سربازخانه ای پدید آورده بسیج موزیك ودیگر افزارها کردند . نیزدسته هایی رخت یکسان دوزانیده پوشیدند. از بس سهیده بودند تنها بروزهای آدینه بس نکرده چنین نهادند که همه روزها باین کار پردازند . هر روز هنگام پسین بازارها را بسته و چیت فروش وقند فروش ومسگر وسمسار وبازرگان وهرچه که میبودند بخانه های خود میشتافتند و رخت دیگرکرده وتفنگ برداشته آهنگ سربازخانه کوی خود میکردند و درآنجا همراه دیگران بمشق میپرداختند. هر روز هنگام پسین از هرکویی آوازکوس وشیپور و غوغای«یکدو» برمیخاست و روز بروز بشکوه وبزرگی کار میافزود .

شهر بیکبار دیگر گردیده وگفتگوی همه از تفنك خریدن ، و مشق سربازی کردن ، وآماده جنگ و جانفشانی گردیدن شده بود ، و چون از کوچه ها گذشتی پیاپی این شعر را از زبان بچگان شنیدی:

یا شاسون دولت مشروطه مز هر آن یاشاسون
یا شاسون مشق ایلین ملت ایران یا شاسون(۱)

---

(۱) شعری بودکه در مشق‌کردن میخواندند وبربان بچه ها نیز افتاده‌بود .



پ ٦٩

شادروان میرزا علی واعظ

این شور ، همراه گفتگو از کشور و نگهداری آن ، بهمه جا رسیده و دربیشتر شهرها این آرزو در میان میبود. لیکن جز ازتبریز (اندکی هم دررشت) در هیچیکی پیش برده نشد و نتیجه بدست نیامد. در تهران ابوالسادات کربلایی ومتعضدالعلماء نامانی بآن برخاستند که رخت سپاهی بتن‌کرده وتفنگ بدوش انداخته مشق میکردند ،ویکدسته هم‌بآنان پیوستند . چیزیکه هست چون پیشروان هواخواهی نشان ندادند پس از زمانی دلسردگردیده بکنار رفتند . شنیدنیست که مجلس بچنین کاری خرسندی نمیداد ، و دوسید آن را «مایه اغتشاش» میشماردند .

لیکن در تبریز گذشته از آنکه انبوه مردم از درون دل‌آن‌را

میخواستند و با آرزو و امید بسیار بآن رو آورده بودند ، پیشروان پشتیبانی بسیار نشان میدادند . پس‌ازهمه اینها ، «مرکز غیبی» بنگهبانی برخاسته آن را هوشیارانه راه میبرد . افزار جنك بدست مردم پراکنده دادن مایه هرگونه بیم تواند بود . برای جلوگیری سر دستگان کاردان و هوشیار میبایند که ازآشوب وخونریزی جلوگیرند وکار را بانجامی رسانند . آن کانون نهانی این شایندگی را از خود نشان میداد .

این کانون بپدید آوردن یکدسته جنگجویانی بنام « مجاهد » میکوشید و راستی را یك سپاهی از میان توده می آراست و برای پیشرفت آن خواست خود بود که این داستان تفنك خریدن و مشق تیر اندازی کردن را ، بدستیاری سخنگویان و دیگران پیش آورده بود و از پشتیبانی و هواخواهی نیز باز نمی ایستاد .

پیشرفت مشروطه در شهر های آذربایجان

بدینسان یك بهار بسیار خوش و تاریخی پیش آمده بود . اگرچه از محمد علیمیرزا پاره بد- خواهیها نمودار میشد ، و در بسیار جاها نا ایمنی پدید آمده و دولت از جلوگیری باز می ایستاد ، و از آنسوی در همین روزها گفتگو از بازگشتن میرزا علی اصغرخان اتابك که محمد علیمیرزا خواسته بود میرفت ، و از همه اینها سرگرانی محمد علیمیرزا با مشروطه فهمیده میشد و ناگزیر مایه بیم و اندوه میگردید ، با اینهمه یك روزگار خوش ودرخشانی میگذشت . درسراسر کشور تکانی پیدا شده و انبوه مردم با امید و دلگرمی به نیکیهایی میکوشیدند و هنوز کشاکش یا دو تیرگی در میان دیده نمی شد . گذشته از شهرهای بزرك در شهر های کوچك جنبش وکوشش پیش می رفت .

در آذربایجان در همه شهرها ، از خوی و ارومی و اردبیل و ساوجبلاغ و سلماس و مراغه و ماکو وبناب و دیگر جاها تکان پدید آمده ، وچون دربرخی از آنها ، در نتیجه ناآگاهی ازمعنی مشروطه ، و یا بانگیزه کینه های کهن کشاکش پیدا شده بود انجمن ایالتی بهتر دانست فرستادگانی بآنجاها فرستد و با دست آنان سامانی بکارهادهد .

در اردبیل که گفتیم حیدریان و نعمتیان هر یکی انجمن دیگری برپا کردند ودرمیانه زد وخورد و تاراج رخ داد انجمن حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی را با دوتن دیگر روانه گردانید، و اینان چون باردبیل رسیدند، بدستیاری نقیخان رشید الملك که بفرمانروایی آنجا آمده بود هر دو انجمن را بهم زده ویك انجمن درست دیگری برپا گردانیدند. شش تن که بنمایندگی برگزیده شدند حاجی میرزا فخرالدین شیخ الاسلام، حاجی میرزا ابراهیم، وحاجی میرزا یعقوب، وحاجی محمد حسین، ومیرزا ابراهیم ارباب، وآقا عبدالخالق بودند. رشید الملك بکسانی ازسر دستگان که مایه کشاکش شده بودند چوب زد و از شهر بیرونشان گردانید. بدینسان در اردبیل جنبش براه خود افتاد.

در مراغه که انجمنی برپا کرده بودند و درآنجا هم رنجیدگی درمیان میبود، انجمن ایالتی شیخ اسماعیل هشترودی را بآنجا فرستاد. این نیزانجمن پیشین را بهم زده و دوباره انجمن درستی برپا گردانید. از کسانیکه بر گزیده شدند یکی میرزا محمد حسن مقدس و دیگری میرآقا صدر السادات بود. شادروان مقدس که ملای پاکدامن وغیرتمندی میبود دلسوزانه بپیشرفت مشروطه میکوشید. چنانکه گفته ایم یکی از آزادیخواهان روشن فهم اینجا حاجی میرزا حسن شکوهی میبود.

در بناب میانه انجمن و سیف العلماء رنجیدگی پیدا شده بود و هشترودی ببرداشتن آن هم کوشید. ازمشروطه خواهان در اینجا حاجی سیف الله (یکی از بازرگانان) میبود.

بزرگتر از همه کشاکش ماکو بود. در اینجا هم مردم بتکان آمده و آرزوی کوشش میداشتند. ولی اقبال السلطنه که خودش و پدرانش سالیان دراز فرمان رانده ودر آنجاریشه دوانیده بودند خرسندی نداده ازبازکردن انجمن جلو میگرفت. خواهر زاده او عزت الله خان هواداری از مشروطه طلبان نموده دشمنی با دایی خود نشان میداد. با اینهمه برپا کردن انجمن نمی یارستند و ناگزیرگردیده ازانجمن ایالتی چاره خواستند.

انجمن میرزا جواد ناطق را بآنجا فرستاد، و این نخست بخوی

در آمده چند روزی در آنجا در خانه حاجی میرزا علی اصغر آقا که یکی از بازرگانان مشروطه خواه میبود ماند و در انجمن و دیگرجاها گفتارها راند. سپس آهنگ ماکو کرد، وچون اقبال السلطنه در چند فرسخی‌شهر دریکی از دیه ها می‌نشست بدیدن او رفت. اقبال السلطنه بهانه آورده چنین میگفت: «اینجا مرز سه دولت است و من پاسخده آرامش و ایمنی اینجا میباشم. اگر انجمنی برپاشود مردم بگردن‌کشی برخیزند و رشته از هم‌گسلد». ناطق پاسخهایی داد و اورا ازاندیشه جنك و دشمنی با مردم بیرون آورد، و از آنجا روانه ماکو شده و بهمدستی آزادیخواهان انجمن برپا گردانید. ولی خواهیم دید که چه داستانهای دلگدازی درپی بود.

دشمنی مجتهد با مشروطه

بدینسان انجمن ایالتی بمشروطه در همه جا پیشرفت می داد. ولی در آخر های فروردین در خود تبریز یك آشوب ریشه داری پیش آمد وآن دشمنی حاجی میرزا حسن‌مجتهد وبرخی‌ازنمایندگان انجمن ایالتی‌بامشروطه بود که به‌بیرون کردن مجتهدازشهرانجامید. این آشوب باآنکه بفیروزی‌آزادیخواهان پایان یافت دنباله های‌زیان‌آور بسیاری‌داشت وخود رخنه نخست رادربنیاد همدستی توده پدید آورد.

میباید گفت: جنبش مشروطه در ایران ناگهان برخاست، وهمگی توده از علما وعامیان، از توانگران و کمچیزان، درآن پاداشتند. ولی این دسته‌ها سود وزیانشان یکی‌نمیبود و میبایست دریکجااز هم جداگردند. اینان اگر هم دردلبستگی بسود و نگهداری آن یکدل توانستدی بود در چگونگی وراه کار یکدل نتوانستندی بود.

ملایان که بمشروطه درآمده بودند بسیاری از ایشان «نه‌همه‌شان» معنی مشروطه را نمیدانستند و چنین می پنداشتند که چون رشته کار ها از دست دربار گرفته شود یکسره بدست اینان سپرده خواهد شد. ولی کم‌کم آخشیج آن را دیدند. در تبریز پیدایش مجاهدان و اینکه خود یك نیروی جداگانه‌ای شده وبسرخود بکارهایی برمیخاستند باینان

گران میافتاد . از آنسوی توانگران و دیه داران گذشته از آنکه جنبش مردم زیر دست، وبرابر ایستادن آنان‌را بر نمی تافتند، کار های باز پسین مجلس - ازبر انداختن « تیول » و « تسعیر » ومانند اینها - آنان را سخت میرنجانید . این بود هردو دسته دلسرد گردیده وناگزیر میشدند که از همراهی باتوده کناره گیرند .

مجتهد که هم درمیان ملایان جامیداشت وهم ازشمار دیه داران میبود ، بیش از دیگران دلسرد گردیده وپیش از آنان بجدا شدن برخاسته بود . چنانکه داستان می رساند میانه‌او بانظام الملك سازشی برای بهم زدن انجمن میبوده . مجتهد ازبیباکی چنین‌کاری را آسان میشمارده .

پیش آمد این بود : قرا چمن (یا چنانکه بتازگی نام داده اند سیاه چمن) دیه بزرگی بر سر راه تهران میباشد که از تبریز تا آنجا هفده فرسنگ کما بیش است . مردم آنجا با حاجی محمد علی نامی که‌دارندهٔ دیه ویااجاره دار آن می بود گفتگویی پیدا میکنند . مجتهد هوا داری از این نموده بنظام الملك سپارشی میکند . نظام الملك که خود خواهان چنین فرصتی میبوده نصر السلطان حاکم میانج را باصد سواره وصد پیاده برسر قرا چمن میفرستد ، واینان دیه را چاپیده ودرستمگری اندازه نمیشناسند . چنین‌گفته میشدکه سه تن بچه از ترس مرده اند وچند زن در حال مردن میباشند . سپس به برخی خانه ها آتش زده وچون گروهی از قراچمنیان به دیه ازومدل گریخته بودند از دنبال آنان رفته وکسانی راهم در آنجا میکشند .

این آگاهی چون به تبریز رسید همگی سخت آزردند وروز آدینه بیست ودوم فروردین (۲۸ صفر) هنگام پسین یکدسته از طلبه ها واز قراچمنیان و دیگران درحیاط انجمن گرد آمده و بناله و داد خواهی پرداختند و هیاهوی بزرگی بر پا کردند . ولی چون انجمن تهی و جز چند تنی از سران پیشه وران کسی درآنجا نمیبود آنروز را پراکنده شده و رفتند .

فردا شنبه همچنان در حیاط انجمن گرد آمدند. و چون نامه‌ای بنام‌دادخواهی ازقرا چمن رسیده بود آن را خواندند که کسانی بگریه افتادند. بیشتری از نمایندگان انجمن نیامده بودند و راستی آن بود که به پیش آمد ارج ننهاده میخواستند با بی پروایی آن را از میان برند. کسانی از سران پیشه‌وران می‌گفتند سه تن فرستاده بدیه فرستیم که پیش آمد را رسیدگی کنند و آگاهی درستی آورند. شادروان شیخ سلیم ایستادگی نموده گفت: داستانی باین آشکاری چه نیاز به رسیدگیست؟!.. کاری که می باید کرد آنست که حاجی محمدعلی را که مایه این گزند است بگیرند و بند کنند و از نظام‌الملك پرسیده شود که بهرچه دستور چنین تاراج و کشتاری را داده؟!

در نتیجه این سخن سه‌تن را برگزیده بنزد نظام‌الملك فرستادند، و اینان هنگام پسین که دوباره مردم در انجمن گرد آمده بودند بازگشته وچنین آگهی آوردند: نظام‌الملك نخست می‌گفت اینها که میگویند دروغست. سواران تاراجی نکرده و آدمی هم نکشته اند. سپس چون پافشاری نمودیم پاسخ داد: «حاکم شرع خودتان حاجی میرزا حسن آقا که نافذالحکم است حکم فرموده و من هم مأمور فرستاده‌ام». نیز آگاهی آوردند که نظام‌الملك دستور داده بود حاجی محمد علی را بگیرند و بند کنند، و او چون دانسته گریخته و در خانه حاجی میرزا حسن بستی نشسته. از این آگاهی داستان رنگ دیگری پیدا کرد، و مردم پی‌براستی برده و دانستند که مجتهد با مشروطه بدخواهی آغاز کرده، و این بود چنین نهادند که فردا بازار هارا بسته ودر انجمن گردآیند و به پیش آمد چاره کنند. فردا یکشنبه بازار هارا بسته ودر انجمن گرد آمدند و بفریاد و ناله برخاسته و چنین گفتند: مجتهد بایدبیاید و با بودن پیشنمازان پاسخ دهد که برای چه این کاررا کرده؟!..

چنانکه گفتیم بسیاری ازنمایندگان دل بسوی مجتهد میداشتند واین بود بخاموش گردانیدن مردم می کوشیدند. ولی مردم خاموش نمی شدند. در اینمیان از شیخ سلیم درخواستند که وی بخاموش گردانیدن مردم بکوشد. شیخ سلیم چون با درخواست مردم همداستان می‌بودآن



پ ۷۰

حاجی میرزا حسن شکوهی

را نپذیرفت . نمایندگان باو نیز بد گفتند و ناپاسداری نمودند . شیخ سلیم آزرده گردیده از انجمن بیرون رفت .

برای نخستین بار از انجمن تبریز بدخواهی دیده میشد . نمایندگان با زور و فشار مردم را از انجمن بیرون کرده و بباز کردن بازار فرستادند . ولی مردم بویژه ستمدیدگان ایستادگی نشان داده و چون از انجمن بدرفتاری می دیدند ، این بار در مسجد آدینه گرد آمدند و بناله و فریاد برخاستند . یکی از گله های ایشان رفتار بدی بود که در انجمن با شیخ سلیم شده بود .

از آنسوی نمایندگان بدخواه انجمن چون از چگونگی آگاه شدند کسانی را فرستاده و مردم را از مسجد نیز بپراکندند و برای دلجویی ازایشان چنین‌نهادند که چهار تن پیشنماز را برگزینند و برای باز پرس و رسیدگی بقراچمن فرستند . از آنسوی برای پرده پوشی به پیش آمد روزنامه انجمن داستان را جز بکوتاهی ننوشت و پرده‌از روی کار مجتهد و همدستان او برنداشت .

دوتیرگی میانه انجمن ومجاهدان

پنداشته میشد داستان بپایان رسید. ولی بدخواهان خود رها نکردند وهمان روز در انجمن بگفتگو از بیرون کردن شیخ سلیم از شهر پرداختند . هواداری او بتوده و ایستادگی که در باره‌داستان قراچمن نشان داده بود باینان گران می افتاد و این بود چنین گفتند: «آقاشیخ هرروز مایه اغتشاش‌شهر میشود بایداورا از اینجا تبعید کرد». کسانی تنها باو بس نکرده بیرون کردن آقا میرزا علی ویجویه و دیگران را هم خواستند . پیداست که دست مجتهد و نظام الملك در میان می بود .

شیخ سلیم خود پیام فرستادکه چون اورا بنمایندگی دارالشوری برگزیده بودند و مردم نگزاردند برود، کنون «اعتبار نامه»ای باودهند و روانه تهرانش‌گردانند . نمایندگان بدخواه ازاین پیام خشنودگردیده و آن را راه بهتری برای دورراندن شیخ دیدند وچنین نهادند که«اعتبار نامه ای» باو داده روانه گردانند و با این نهش نشست را بپایان رسانیدند .

لیکن مجاهدان و توده آزادیخواهان از این سخت بیازردند و این کار انجمن را جز نتیجه بد خواهی برخی نمایندگان نشناختند . آن در آغاز کار بود که بهر کس از پیشروان و زور مندان خوش گمانی نموده وبجلو می‌انداختند. اکنون درآن شش‌ماه این اندازه پیش آمده بودند که ارجی باین و آن ننهاده و فریب نام انجمن‌را نخورده وسود وزیان خودرا بشناسند .

این بود گردن به نهش انجمن نگزاردند و فردا که چهار شنبه

بیست و هفتم فروردین (۳ ربیع الاولی) بود دسته بخانه های شیخ سلیم و میر هاشم و دیگران رفته و آنان‌را باشکوه بمسجد آدینه آوردند وبنام آنکه بنیاد مشروطه‌را اینان نهاده اند بستگی بایشان‌آشکار گردانیدند و همگی با هم پیمان کوشش و جانفشانی تازه کردند . بدینسان بیزاری خود را از کردار و رفتار انجمن بی‌پرده‌گردانیدند ، و بدینسان دو تیرگی میانه‌ایشان با انجمن (یابهتر گویم: بانمایندگان بدخواه) پدید آمد . این کار ، از دیده پیشرفت توده ارج بسیار میداشت. زیرا نشان میداد که توده انبوه چنانکه از زیردستی درباریان بیرون آمده اند از زیر دستی ملایان نیز بیرون آمدن میخواهند.

پنجشنبه وآدینه بازار ها باز و در بیرون آرامش می بود.لیکن در نهان بسیج آشوبی دیده میشد . مجتهد و همدستان او بکار هایی می کوشیدند . مجتهد با آن کینه توزی این بر نمی تافت که دو سه واعظ را از شهر بیرون کردن نتواند . از آنسوی در همان روز ها روزنامه مجلس وبرخی نامه‌ها از تهران رسیده و از بازگشتن«تیول» و «تسعیر» آگاهی آورده ، و بدینسان چند تن از نمایندگان دیه دار انجمن را، که حاجی نظام‌الدوله و بصیرالسلطنه و ملك‌التجار می‌بودند ازمشروطه دلتنگ‌گردانیده و همچنین دیگر دیه‌داران را رنجانیده بود.

روز شنبه دانسته شد حاجی میرزا حسن در خانه خود تفنگچی گرد آورده و کسان بسیاری بآنجا می روند . از آنسوی نمایندگان انجمن و همچنین سران پیشه وران بخانه حاجی ملك التجار خوانده شده بودند که چند تن از داستان آگاه و دیگران همگی ناآگاه می‌بودند، واینان چون درآنجاگرد آمدند حاجی ملك بسخن آمده چنین‌گفت:«می باید بخانه مجتهد برویم ، در آنجا نشستی هست » .

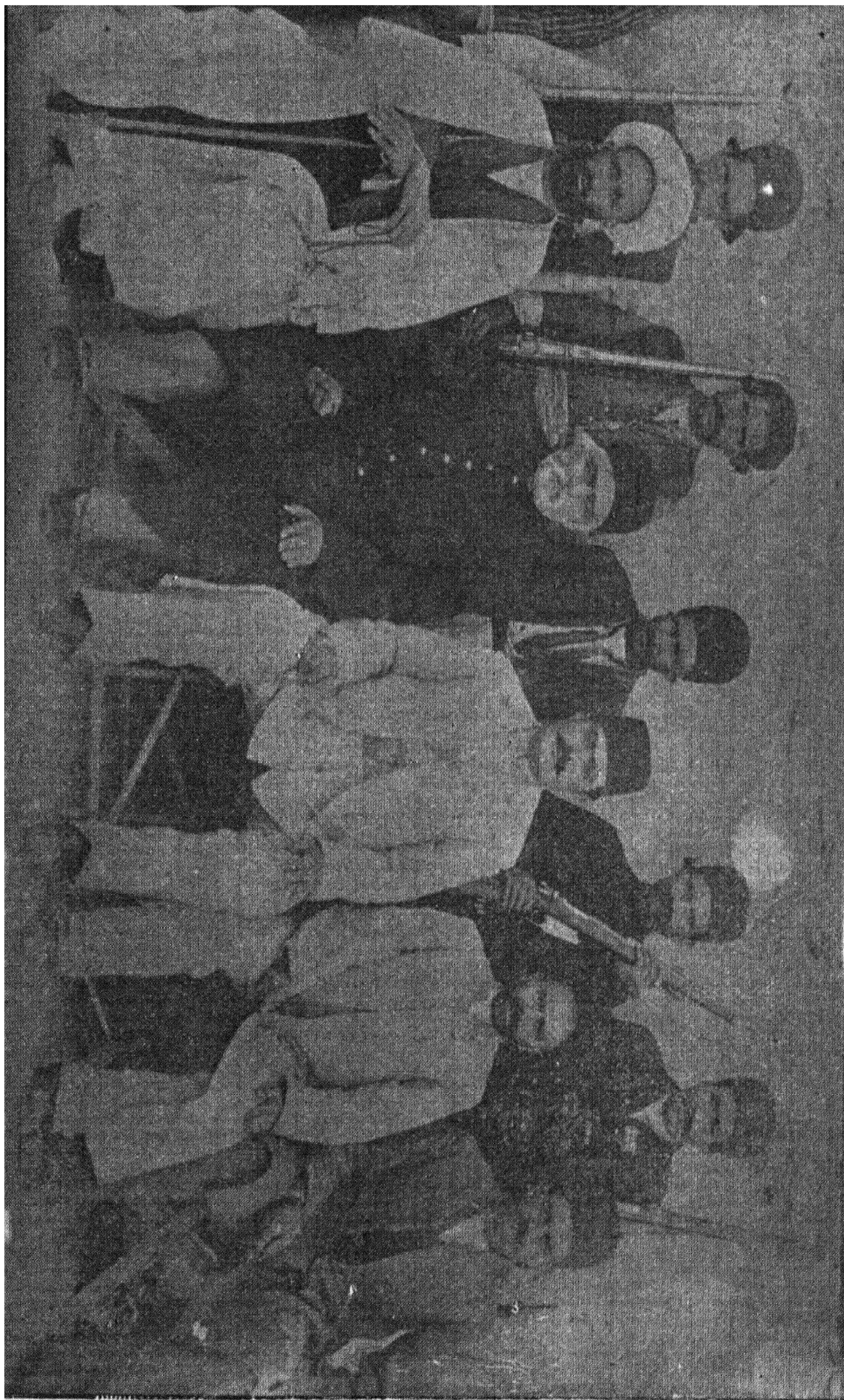
کسانی از سران پیشه وران بد گمان گردیده واز میان راه جدا گردیدند ولی دیگران با حاجی نظام الدوله و حاجی ملك روانه گردیده بخانه مجتهد در آمدند . در اینجا تالار پراز مردم و یکدسته تفنگچی که مجتهد از میان کسان خود و از روستاییان زیردست پدید آورده بود در حیاط در جلو پنجره می ایستادند .

مجتهد بسخن آمده و رو بحاجی نظام‌الدوله و حاجی مهدی‌آقا گردانیده چنین گفت : « شما رئیس وریش سفید انجمن هستید بعضی مطالب دارم میخواهم عرض نمایم » . پاسخ دادند : « بفرمایید » . مجتهد بسخن پرداخته و در پایان بیرون کردن شیخ سلیم و میرزا علی واعظ و چند تن دیگر را (که نامهای اینان را نمیبرد) خواستار گردید .

پیاپی سخن او اسمیاعل خان نامی که از کسان مجتهد و از تفنگچیان او می بود در دم‌پنجره تالار ایستاده باآواز بلند چنین گفت: « جناب آقا ؛ حضرت سلمان تنها او شمشیر از روی رخت بست و آماده یاوری بشریعت گردید. ولی ما امروز صد نفر هستیم که‌همگی مان شمشیر های خود را از روی رخت بسته‌ایم » (۱) این را گفت و تفنگ خود را بالا گرفت ، و با دست تفنگچیان دیگر را هم نشان داد . سپس با آواز بلندتری چنین گفت : « ما حاضریم سرهر کس‌را میخواهید آلان بریده بیاوریم . آقایان حکمش را بدهند تا هر کجا که هستند پیدا کنیم و بکشیم .. » از اینگونه سخنان پیاپی می گفت و خواستش شورانیدن تفنگچیان و دیگران می‌بود .

در این نشست گذشته از سران پیشه وران کسانی از مجاهدان نیزمی بودند که بودن نشست را شنیده و برای جستجوی آگاهی آمده بودند ، و همگی می دانستند که گوشه سخن اسماعیلخان بایشان است. ولی چون تهیدست و اندك میبودند پاسخی نمی یارستند . ولی آقا کریم که از سران مجاهدان بشمار میرفت خاموشی نتوانسته بپا خاست ورو باسماعیلخان گردانیده چنین گفت : « چه داد و فریاد می کنی . ملت از توپ و تفنگ دولت نترسید و حقوق خود را گرفت . تو اکنون میخواهی با چند تن تفنگچی مردم را ترسانیده مفسده برپا کنی؟. داد و فریاد لازم نیست . صبر کن هر چه آقایان حکم کردند آنطور

(۱) یك افسانه ایست که امام علی‌بن ابیطالب چون میخواست بگرفتن خلافت برخیزد از یاران او تنها سلمان شمشیر را ازروی رخت بسته بود و دیگران ترس نموده و از زیر رخت بسته بودند



رفتار خواهد شد »

این دلیری او ارج داشت و از تندی بد خواهان کاست. سران پیشه وران و مجاهدان چون از راز کار آگاه شدند و جایی برای پاسخ دادن و ایستادگی نمودن نمیدیدند یك بیك از نشست بیرون رفتند. مجتهد در خواست خود پافشاری می نمود، وسرانجام فرمانی بنام انجمن در بارهٔ بیرون گردانیدن آن چهارتن نوشته و با مهر انجمن مهر کرده و رفیع‌الدوله بیگربیگی را بآنجا خواسته و نوشته را بوی دادند که تا فرورفتن آفتاب آن کسان را از شهر بیرون کند.

بدینسان نشست‌را بپایان رسانیدند، و چون کاری بود که بدرخواست مجتهد ودر خانه او، وبنام انجمن کرده واز آنسوی نظام‌الملك راپشتیبان خود میداشتند جز پیشرفت و فیروزی گمان دیگری نمیبردند.

ولی در بیرون همینکه آگاهی پراکنده گردید آزادیخواهان بهم برآمدند وبشوروغوغا برخاستند، وباندك زمانی بازارهارا بسته روبسوی انجمن آوردند، و چون آنجا را تهی یافتند در زمان کسانی را برای آوردن پیشنمازان (که هنوز از مشروطه بر نگشته بودند) فرستادند. همچنین جستجوی نمایندگانی که هوادار خود میشناختند کردند. سران پیشه ورانرا یکایك گردآوردند. چون گفته میشد بیگلربیگی فراشها بخانه آقا میرزا علی فرستاده که او را بیدرنك بیرون کنند یکدسته آهنك آنجا کرده فراشان‌را ازخانه بیرون گردانیدند. از اینسوی چون نمایندگان گرد آمدند ازایشان ببازخواست پرداختند که چرا دربیرون ازانجمن وبخواهش این‌وآن، بفرمان بیرون کردن کسانی دستینه نهاده اند، و چنین گفتند: انجمن پناهگاه توده است اگر خواسته می‌شود کسی را از شهر بیرون کنند باید در اینجا بگناهش رسند و پس از آن بیرونش کنند، این چند کس که دستور بیرون کردن آنان را داده اید آیا چه گناهی کرده اند؟!..

پیکره ۷۱ نشان میدهد یکدسته ازآزادیخواهان ارومی (رضائیه) را ـ ازرده یکم ازدست راست: نخست مشهدی اسماعیل و سوم مشهدی باقرخان وپنجم میرزا محمود سلماسی است. دیگران شناخته نمی‌باشند

نمایندگان از پاسخ درمانده گفتند : مارا ناگزیر گردانیدند. گفتند: پس کنون بفرستید و آن نوشته را که با زور نویسانیده شده پس بگیرید.

این را گفتند و پافشاری نشان دادند . چند تن از نمایندگان و پیشنمازان پیش بیگلر بیگی رفته نوشته‌را پس خواستند . ولی او سر باز زد ونوشته را برد وبحاجی میرزا حسن پس داد . مردم ایستادگی نمودند که آن نوشته را بدست آورند و چند بار بنزد حاجی میرزاحسن فرستادند و او پافشاری نموده آن را نداد . در اینمیان در انجمن ودر بیرون شور و خروش بسیار میرفت و ازمجتهد و همدستان او که حاجی نظام‌الدوله و بصیر السلطنه و حاجی ملك‌التجار می‌بودند بد میگفتنند ، وچون تا فرورفتن آفتاب‌نوشته بدست نیامد ومجتهد همچنان پافشرد چنین گفتند : اینان بد خواه توده اند و میباید از شهر بیرون روند . اگر مجتهد امشب از شهر بیرون نرفت ماخود فردا بیرونش‌گردانیم . چنین نهادند که فردا با تفنك و افزار جنك بیایند. بدینسان روز را بپایان رسانیده پراکنده شدند .

بیرون کردن مجتهد از شهر

شبانه آگاهی آوردند که مجتهد آن نوشته را را پاره کرده و دور ریخته. ولی مردم بآن بس نکرده و چنانکه نهاده بودند بامدادان از هرکوی دسته دسته روبانجمن آوردند. بسیاری از ایشان تفنك وتپانچه همراه میداشتند ، و این نخستین شورش با افزار جنك شمرده میشد . همچنین پیشنمازان یکایك گرد آمدند . باز شور و خروش و بدگویی پیش میرفت و بازکسانی‌را نزد مجتهد فرستادند وپیام دادند که بی‌آنکه خونریزی شود خودش و پسر بزرگش حاجی میرزا مسعود از شهر بیرون روند .

همانا مجتهد باور نمیکرد مردم بیکبار ازو روگردانند و برفتن شتاب نمینمود . ولی از اینسو مردم پا فشاری سختی نشان میدادند . امروز سه تن از ملایان خیابان تفنك بدوش آمده بودند که اگر نرفت خود با وی بجنگند . از ایرانیان که سالیان دراز در زیردست ملایان زیسته و همیشه آنان را جانشینان امام و نمایندگان خدا باور کرده

بودند دلیری بچنین کاری گمان نرفتی . در اینجا دو چیز کار را آسان میگردانید : یکی دلبستگی بسیار مردم بمشروطه و پیشرفتی که آنان را در شناختن سود و زیان رو داده بود . دیگری بدنامی که حاجی میرزا حسن از راه انبارداری پیدا کرده بود و انبوه مردم او را یك مرد شکوه دوست وخودخواهی میشناختند . با اینهمه بسیاری از دلها بویژه از عامیان ساده درون، بیمناك می‌بودند وخواهیم دیدکه از همین زمان رمیدگی از مشروطه پیداکردند .

اگر مجتهد بجنك ایستادی و نرفتی باشد که گروه بزرگی بسوی اوگراییدندی . ولی تا آنروز در تبریز جنگی رو نداده و هر کسی از نام جنك و خونریزی ترسیدی ، واو نیز ترسید وآهنك رفتن کرد ، وبا پسران و پیرامونیان خودکه بیشتر ملایان و سیدان میبودند ازخانه بیرون‌آمد. ولی چون بششکلان رسید درآنجا بمنبر رفت وهمانا میخواست بدمشروطه راگوید و یا باسخنانی مردم را بسوی خود کشاند. مجاهدان در انجمن چون این را شنیدند بر آن شدند که بروند و با زور او را روانه گردانند ، و بیکبار دو سه هزار تن از ایشان با شور و خروش روانه گردیدند . حاجی شیخ علی‌اصغر لیلاوایی وشیخ اسماعیل هشترودی و دیگران جلو ایشان را گرفته باصد زبان باز گردانیدند ، و برای جلوگیری از زد و خورد دو باره چند تن از پیشنمازان را فرستادندکه رفتند و اورا از ششکلان نیز تکان دادند .

بدینسان او را از شهر بیرون کردند و تلگراف پایین را برای آگاهی نمایندگان دارالشوری بتهران فرستادند .

طهران خدمت آقایان وکلای محترم آذربایجان ادام‌الله بقائهم خودتان اطلاعات کامله داریدکه بعضیها بملاحظه اغراض شخصانی اسباب چینی مینمودند که مقصود از دست رفته قوانین عدلیه مشروطیت متروك شود وهمواره مانع از پیشرفت مقصود بودند . از آنجمله جناب حاجی میرزا حسن آقای مجتهد که دراینمدت آنچه توانست اقدامات درتخریب این‌مقصود مقدس نمود تااینکه عموم علماء و ملت جمع شده از جهت اسکات فتنه و صلاح عموم ملت ایشان از ازشهر تشریف بردند . محض اطلاع جنابانعالی عرض گردید .

عموم ملت تبریز علماء اعضای انجمن ملی



پ ۷۲

آقا کریم اسکندانی

درتهران این را نپسندیدند . بویژه دو سیدکه بیازردند وهنگام پسین تلگرافی از آنان به تبریز رسید که از هر راه است مجتهد را خشنود گردانیده بشهر بازگردانند ، و پیداست که با آن شور و خشم مجاهدان چنین‌کاری نشدنی بود .

فردا دو شنبه یکم اردی‌بهشت (۸ ربیع الاول) سران آزادی وکسانی از پیشنمازان در انجمن گرد آمدند ودربارهٔ نمایندگان بدخواه گفتگوکردند وچنین نهادندکه آنان را بیرون از انجمن شناسند و بجای حاجی میرزا حسن و آن چند تن ، نمایندگان دیگری برگزیده شوند.

امروز دانسته شد حاجی میرزا محسن و آقامیرزا صادق وحاجی سید احمد خسرو شاهی هم ازشهر بیرون رفته اند . همچنین ثقةالاسلام بیرون رفته. نیز همانروز حاجی نظام‌الدوله و بصیرالسلطنه وحاجی ملک التجار و آقا موسی مرتضوی درشهر نمانده بیرون رفتند .

در انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که علما را بازگردانند و کسانی‌را برای بازگردانیدن ایشان فرستادند . ولی پروای‌آن دیگران نکردند .

چنانکه گفتیم این‌آشوب ناگزیری ، وخود نتیجه پیشرفت مشروطه می‌بود . در نتیجه پیشرفت مشروطه سود و زیان توده انبوه با ملایان و دیه داران جدا میگردید . بویژه در تبریز که شور آزادیخواهی بیش از همه جا کارگر میبود .

کنون ملایان می بایست یا آزادگی نمایند و با مردم همدستی کنند ، و یا از مشروطه خواهی کناره‌گیرند و دربند سود خود باشند . مجتهد و دیگران این دوم را بر می گزیدند . چنانکه دیدیم در این پیش آمد میرزا صادق و دیگران هم ، از مردم روگردانیده از شهر بیرون رفتند . اینان دلسوزی بحاجی میرزا حسن نمی‌نمودند . آقامیرزا صادق سالیان دراز با حاجی میرزا حسن همچشمی و دشمنی نموده و یکدیگر را « کافر » خوانده بودند ، و هنوز آن دشمنی در میانشان پایدار میماند . این رو گردانیدن و بیرون رفتن از شهر ، جز برای کناره‌گیری از مشروطه و باز گشتن بشیوه کهن ملایی نبود . اینست با آنکه انجمن کسانی پی آنان فرستاد که باشکوه وپاسداری بشهرشان آوردند ، باز دل با مشروطه پاك نکردند و از همان زمان رفتار دیگر گردانیده در نهان و آشکار بدشمنی کوشیدند .

آری این زمان هنوز بسیاری از پیشنمازان (یا ملایان کویها) با آزادیخواهان میبودند و چنانکه دیدیم ، در این پیش آمد بیش از همه ایشان پا در میان داشتند . نیز حاجی میرزا ابوالحسن انکجی که یکی از مجتهدان شمرده شدی (بالا مجتهد) با آزادیخواهان ماند، و پس‌از رفتن مجتهد وکناره‌گیری دیگران ، میدان برای او بازگردید .

چیزیکه هست همهٔ اینها جزچندگاهه نمیبود . همان پیشنمازان نیزکم کم و یکایك کناره گرفتند ، و نماند در میان مشروطه خواهان مگر آنانکه بیکبار از پیشه ملایی و از درآمد و شکوه آن چشم پوشیدند ، و یکسره بآزادیخواهان پیوستند . همان حاجی میرزا ابوالحسن نیزبا آنکه تا چندی گشاد و بست بسیاری کرد و در سایه پشتیبانی آزادیخواهان شناختگی یافت باز از پیشه خود دست برداری نتوانست ، و پس از زمانی او نیزکناره گرفت و خواهیم دیدکه چند سال دیرتر چه دشمنی بزرگی بامشروطه ، بلکه بکشور نشان داد .

از ملایان بزرگ تبریز تنها کسیکه بامشروطه همراه ماند ثقة الاسلام بود . اینمرد اگرچه جوش وگرمی بسیار نشان نمیداد ولی در دلبستگی به پیشرفت کشور و توده پایدار ماند . اما بیرون رفتن او از شهر در اینپیش‌آمد انگیزه دیگری میداشت. چون همیشه میانه خاندان او باخانواده مجتهد همچشمی ودشمنی رفته بود دراینهنگام برای بستن زبان بدگویان باوی همدردی مینمود .

این از سوی ملایان بودکه بدینسان از مشروطه کناره میگرفتند. این کار از تبریز آغازید وسپس درتهران ودیگر جاها نیز رو نمود . اما از سوی آزادیخواهان ، آنان هم خودرا از یوغ ملایان آزاد می گردانیدند ، و ناگزیر جنبش نیز از این پس رنك دیگری خواست گرفت . زیرا چنانکه گفتیم ، چون پیشگامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از « شریعت » و رواج آن میرفت و انبوهی از مردم میپنداشتند که آنچه خواسته میشود همینست . سپس کم کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی و اینگونه چیز ها بمیان آمد وگوشها بآن آشناگردید ، وبدینسان یك خواست دیگری پیدا شدکه آزادی - خواهان میانه آن و این دو دل‌گردیدند ، و خود ناسازگاری این دو خواست بودکه آزادیخواهان و ملایان را از هم جدا میگردانید ، و کنون‌که این کار رخ میداد یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادیخواهان دیگر یاد « شریعت » و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرگ‌خواستن از ملایان ندارند .

این نیز ناگزیری بود و زیان هم نخواستی داشت . چیزیکه هست آزادیخواهان در آن خواست خودکه کوشیدن به پیشرفت کشور و توده باشد راه روشنی در پیش نمیداشتند ، و هر گامی را بپیروی از اروپا بر میداشتند . « فلان چیز در اروپا هست ما نیز باید داشته باشیم » ـ این بود عنوان کار های ایشان .

این هم ، اگر ازروی بینش بودی باز زیان کم داشتی. افسوس که چنین نمیبود و یك چیزهایی را روزنامه‌ها ازکتابها و روزنامه‌های اروپایی برداشته و فهمیده و نافهمیده می‌نوشتند ، و چیز هایی را هم اروپا رفتگان از رویهٔ زندگانی اروپاییان یادگرفته دربازگشت بارمغان می‌آوردند ، و اینها یك آشفتگی بزرگی درکار پدید آورد وسرانجام باروپاییگری رسیدکه خود داستان جداییست .

آغاز داستان ماکو

در اینمیان در ماکو نیز آشوب پدید آمده و داستانی رو میداد : بدینسان که چون در آنجا انجمن با دست ناطق برپاگردید و عزت الله خان سالار مکرم هواداری از مشروطه مینمود ، روز بروز بشور و جنبش افزود و در همه دیه ها تکان پدید آمد . دیه نشینان نام مشروطه شنیده و معنی آن را آشوب و خود سری میپنداشتند و این بود لگام‌گسیختگی مینمودند ،و در بسیاری از دیه ها بیرقی بالای مسجد ها زده و درآنجاگرد آمده و بنام اینکه « ما مشروطه شده ایم » بشور و آشوب میپرداختند . سرانجام بآنجا رسیدکه دسته بندی نموده بماندن اقبال‌السلطنه در ماکو خرسندی‌ندادند و بازور او را با سه تن دیگر ازماکو بیرون‌گردانیدند. اقبال السلطنه ایستادگی ننمود و زنان وکسانش را در دزگزارده خود از مرزگذشته بخاك قفقاز رفت . از اینسوی سالار مکرم و چند تن از سران جنبش رشتهٔ کار ها ـ یا بهترگوییم رشتهٔ آشفتگیها ـ را بدست گرفته بخود نماییها پرداختند .

کردان‌که بیشترشان تاراجگران وآدمکشان میبودند در دیه های خود نشستها برپا می نمودند ، وبی‌آنکه معنی مشروطه را بدانند ، وبی آنکه رفتار وکردار دیگرگردانند ، لاف مشروطه خواهی و همدستی‌و



پ ۷۳

ثقة الاسلام

یگانگی میزدند ، و به تبریز و دیگر جا ها تلگراف ها میفرستادند. این در بسیار جاها میبود که همینکه نشستی بر پا میکردند و پنجاه تن و صد تن باهم می‌نشستند و چند سخنی از اینجا و آنجا میراندند ، همان را همدستی و یگانگی می‌نامیدند و با تلگراف بهمه جا آگاهی میدادند . اگر در یکجا گفتگویی از تفنگ گرفتن و مشق کردن میرفت همان‌را دستاویزی ساخته بروزنامه‌ها چنین مینوشتند: «درفلانجا پنجاه هزار قشون ملی حاضر است ». درآذربایجان هم ماکو این رفتاررا میکرد. برای آنکه نمونه ای از لاف وگزافگویی آنان دردست باشد نامه ای

را که بروزنامه انجمن نوشته‌اند و بچاپ رسیده دراینجا میآوریم:

الحمدالله حالیه خوی و سلماس و محال ماکو خیلی منظم و عموم اهالی ماکو مشروطه طلب ودرخت قوی استبداد راکه عبارت از اقبال‌السلطنه و سایر متنفذین ماکو و آقایان اواجیق باشد از بیخ و بن کنده اند و الان بقرار چند هزار نفر تفنگچی از ماکو و اواجیق و اطراف شاکی السلاح هستند که هرکسی در ضد مشروطه حرفی بزند ریشه او را از روی زمین قطع نمایند و جناب عزت‌الله خان سالار بیدق مشروطه را بر افراشته عموم اهالی ماکو که عبارت از هزار و پانصد قریه و دهات است و اکراد و عشایر جلالی و غیره عموماً اتحاد و اتفاق نموده و آقای عزت‌الله خان سالار از اعلی و ادنی و رئیس ومرؤس هرکس را سه بار بکلام مجید الهی قسم داده است اول اینکه قسم یاد کرده اند بخود سالار خیانت ننمایند دوم اینکه باجان و مال در راه مشروطه و پیشرفت آن و انتشار عدل ساعی و جاهد بوده آنی غفلت نکنند سوم آنکه قسم خورده اند که ملت هم بیکدیگر خیانت ننمایند ودر حفظ و حراست مال وجان یکدیگر کوتاهی ننمایند. تاحال ملت ماکو خواه عجم خواه اکراد و عشایر این امنیت و آسودگی و راحت را ندیده بودند. بجناب آقای شیخ سلیم سلام برسانید بگویید هرگاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را برهم زده ومیان ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده بعد از آن بمقصود نایل شوند والا اهل ماکو تا نفس آخرین در پیشرفت این امر مقدس حاضر و نخواهند گذاشت که ظالمین اعمال منحوسهٔ خودرا دوباره بگردن ملت بار کنند اینها همه از انفاس قدسیه جناب آقا میرزا جواد و همت بلند جناب سالار مکرم بود که مثل ماکو جایی باین زودی الحمدالله ترقی کرده و پی بحقوق خود بردند.

در تبریز نماینده ماکو هر زمان ستایشها از غیرت و مردانگی عزت‌الله خان سروده و او را دعا مینمود. چون پس از رفتن اقبال-السلطنه آنجا بی حکمران مانده بود سالار مکرم حکمرانی را برای خود میخواست، واین بودکه این نماینده در تبریز و نمایندگان انجمن ماکو در تلگرافخانه خوی پافشاری مینمودندکه حکمرانی به‌عزت‌الله‌خان

داده شود . خود او نیز تلگرافها برای انجمن ایالتی فرستاده دلبستگی بمشروطه نموده دستور ها میخواست .

انجمن ایالتی چندبار ازنظام‌الملك خواستار گردید که برای ماکو حکمرانی فرستد . نظام الملك چنانکه بدیگر درخواستها گوش نمیداد باین هم گوش نداد و بر سر همین، یك داستانی رخ داد ، بدینسان که روزی باز برای همین درخواست کسانی نزد نظام الملك فرستاده شده بودند، وآنان چون بازگشتند پاسخ آوردند که نظام‌الملك میگوید:«میباید دستور از تهران خواست» . دسته ای از مردم که بشیوهٔ همه روزه در حیاط انجمن گرد میبودند ، این را چون شنیدند برآشفته و چنین گفتند : « پس والی برای چیست ؟ ! . یك والی که سر هرکاری دستور ازتهران خواهد خواست بچه‌کار آید ؟ ! . » از اینگونه سخنانی میگفتند و نمایندگان انجمن بجلوگیری کوشیده و آرامشان گردانیدند . ولی نظام‌الملك چون این را شنید بیازرد، وبنام اینکه از آذربایجان بیرون میروم آهنك باسمنج کرد ، و دو روز در آنجا میبود تا فرستادگانی از سوی انجمن رفتند و اورا بازگردانیدند .

این در نیمه های اردیبهشت بود . کار ماکو بدینسان با هیاهو میگذشت تاشنیده شد که مشروطه‌طلبان - یابهتر گویم آشوب جویان - آنجا عزت‌الله خان را نیز بیرون کرده بنزد داییش فرستاده‌اند و خواهیم دید که دنباله آن داستان چه گردید .

بازگشتن اتابك بایران

در آنهنگام که این داستانها در آذربایجان میرفت در تهران دارالشوری بگزاردن قانونها و نوشتن دنباله قانون اساسی وجلوگیری از کارشکنی های محمدعلیمیرزا میپرداخت . کار بانك ملی انجام گرفته و چون از روی « نظامنامه » میبایست یك پنجیك سرمایه خود را به دولت وام دهد باآگاهی از دارالشوری شصت و پنجهزار تومان برای داده شدن بسپاهیان و دیگران پرداختند .

در اینمیان گفتگو از آمدن میرزا علی اصغر خان اتابك میرفت. او را محمد علیمیرزا خواسته و هنوز کسی نمیدانست پس از آمدن

چکار خواهد کرد . ولی چون اتابك در هنگام صدر اعظمی خود ، چه در پادشاهی ناصرالدینشاه و چه در زمان مظفرالدینشاه، دلسوزی به کشور ننموده وبارها بدخواهی از خود نشان داده بود وهمگی ایرانیان او را افزار همسایهٔ شمالی میپنداشتند ، از آنسوی محمدعلیمیرزا که او را خواسته بود بدخواهیش با مشروطه و آزادی بیگمان گردیده بود ، از اینرو مردم آمدن او را جز برای بهمزدن دارالشوری نمیپنداشتند . راستی را محمدعلیمیرزا از کوششهای خود نتیجه ندیده وچنین میخواست که از هوش و آزمودگی اتابك یاوری جوید و با دست او دستگاه مشروطه را از میان بردارد .

در مجلس دوبار گفتگو بمیان آمد : یکی در نشست شانزدهم فروردین (۲۲ صفر) ، که یکی از نمایندگان (گویا تقیزاده) ناخشنودی از آمدن او نموده پیشنهاد کرد مجلس قانونی بگزارد کـه کسانیکه نادرستی با کشور کرده اند نباید بسرکار آیند ، و در این باره تندی نشان داد . دیگری در نشست بیست وسوم فروردین (۲۹ صفر) ، که چون سخن از بدخواهی وزیران میرفت نام اتابك نیز بمیان آمد ، و یکی از نمایندگان آذربایجان (باز گویا همان تقیزاده) ، اورا فروشنده ایران خواند ، و تندیهایی در باره آمدن او بایران نمود ، و یکدسته از نمایندگان بـا وی هم آواز شدند . شادروان طباطبایی نیز بسخن آمده گفت : «بعد ازاینکه میرزا علی اصغرخان وارد این مملکت شد باید گفت فعلی الایران السلام ».

برخی روزنامه های اروپایی نیز بدبینی مینمودند . از روز نامه های فارسی نخست حبل المتین کلکته ، گفتاری را از روزنامه «هرالد» انگلیسی ترجمه کرد و خود هم بدبینی ها نمود .

لیکن محمد علیمیرزا و اتابك پروای این ناخشنودیها که نموده میشدنکردند . اتابك همانا بجنبش توده ارج بسیاری نمینهاد وآزادیخواهان را دربرابر هوش وجربزه و آزمایشهای سی ساله خود کوچك میشمرد . وآنگاه چنانکه سپس دانسته شد در ایران و درخود مجلس ، هواداران بسیار میداشت وپشتش باینان گرم میبود .



پ ۷۴

حاجی محمد بالا

یکی از بازرگانان آزادیخواه تبریز

با اینحال بزمینه چینهایی نیز برخاست. بدینسان که میرزا ملکم خان را که در میان مشروطه خواهان جایگاهی میداشت، و خود این زمان بسیار پیر شده. و دور از ایران در اروپا میزیست، دید و اورا فریفته نامه ای در بارهٔ خود برای سعدالدوله گرفت. همچنین طالبوف

راکه نیزمیان آزادیخواهان ارجمند میبود ولی اوخود با اینان دلسردی مینمود دید و ازو هم سفارشنامه‌ای برای سعدالدوله بدست آورد (۱)

چنین وا مینمود که از کارهاییکه در زمانهای صدر اعظمی خود کرده پشیمانست ، ودرآنروز جز آن‌کار ها نمیتوانسته بکند ، ولی کنون چون توده بتکان آمده و حال و زمان دیگر شده میخواهد بجای آن بدیها نیکی کند و بپیشرفت کارها کوشد . میرزا ملکم خان در نامهٔ خود مینوشت : « امین السلطان آن امین السلطان نیست . با تجاربی که حاصل کرده بوجود او خوشبختی ایران را باید تبریك گفت » سعدالدوله چون این زمان جایگاه بلندی میان مشروطه خواهان میداشت و درمجلس سخنش بیشتر پیش‌میرفت با این نامه ها اورا بهوا خواهی خود میکشید.

با این بسیجها بود که در ماه فروردین از اروپا آهنك ایران کرد . درخاك روس پذیرایی گرمی دید . ولی در همان هنگام داستانی درباکو رخ داد که میبایست اورا از آمدن پشیمان گرداند . چگونگی آنکه مجاهدان قفقاز که چشم براه او دوخته و آمدنش را می‌بیوسیدند میرزا عباسخان نامی را که با دو تن همراه خود از اروپا بازمیگشت اتابك پنداشته و چند گلوله باو زدند که با همانها درگذشت .

اما اتابك ، با کشتی زره پوش روسی ، از دریای خزر گذشته روز سی‌ام فروردین (ششم ربیع‌الاولی) ، آسوده ببندر انزلی رسید. در اینجا جهاز شاهی آمدن اورا می‌بیوسید . همچنان قزاق وسواره بر سر پل پاس میداشت . از اینسوی مجاهدان انزلی گرد آمده و اندیشه جلوگیری ازو میداشتند .

چون کشتی پدیدار شد جهاز شاهی بپیشواز شتافت ، و اتابك را از کشتی روسی گرفته بکنار آورد . مجاهدان سر راه را گرفته هیاهو بلند کردند . قزاق و سواره شمشیر کشیده خواستند ایشان را بپراکنند ، ولی نتوانستند ومجاهدان چیرگی نموده راه ندادند . اتابك دوباره بجهاز بازگشت و در آنجا ماند .

---

(۱) این آگاهیها از روی گفتاریست که یکی در «مجله‌استبداد» درباره سعدالدوله نوشته .

سستکاری مجلس

میبایست از تهران دستور برسد . از یك سو سپهدار حکمران گیلان چگونگی را به دربار تلگراف کرد، وازیکسو انجمن رشت بمجلس آگاهی داده مستشارالدوله و تقیزاده ومیرزا فضلعلی و وکیل‌التجار (یکی از نمایندگان گیلان)را بپای تلگراف خواست .

امروز در دربار ، در نزد محمد علیمیرزا نشستی برپا و دوسید و حاجی شیخ فضل‌الله نیز درآنجا میبودند . گفته میشد وزیران‌سوگند خواهند خورد . ولی در میان گفتگو تلگراف گیلان رسید وکارناانجام ماند . شاه خود تلگرافی فرستاد و بدرخواست او علما نیز تلگرافی فرستادند . ولی هیچیك نتیجه نداد ومجاهدان پروا ننمودند .

اما در مجلس ، در نشست همانروز ، بار دیگر گفتگو بمیان‌آمد. آن‌چهار نماینده بتلگرافخانه نرفتند و سخن را در نشست بمیان‌آوردند. ولی امروزحال مجلس دیگر ، و خود پیدا میبودکه هواخواهان اتابك درآن چند روزه بسیارکوشیده اند . همان نماینده آذربایجان (تقیزاده) باز بدبینی وناخشنودی نمود ولی نه‌باتندی ، و دیگران باوی همداستانی ننمودند وکسانی آشکاره بهوا داری برخاستند .

یکی‌گفت : «اگر بخواهیم تمام این اشخاص را بخیانت سابق‌از مملکت خارج نماییم ده نفر دیگری برای ما باقی نخواهد ماند» . نیز گفت : « ملت از آمدن این یکنفر نخواهد ترسید » . دیگری داستان درازی عنوان کرد که در هشت ماه پیش که هنوز مجلس برپا نشده بود امین السلطان را دراروپا دیده وبا اوگفتگو کرده ، وامین‌السلطان از کارهای گذشته خود ناخشنودی مینموده وچنین میگفته : «تاریخ بعد از این نشان خواهد داد که آیا من میتوانستم غیر از رفتاریکه کردم رفتاری کرد» . نیز میگفته : « حالا باید دولت ایران مشروطه ومقننه باشد » . دیگری‌گفت : « تادو روز قبل من از آن اشخاص بودم که میگفتم نباید امین السلطان باین مملکت بیاید . ولی دیشب فکرکردم و دیدم اگر بناشد این‌طور باشد باید همه از این مملکت بروند و این نمیشود». دیگری سخنانی راند و درپایان چنین‌گفت : «اهالی مانع از

ورود او نشوند. قصاص قبل از جنایت که صحیح نیست».

پیدا بود آن شور و تکانیکه از آغاز باز شدن مجلس در نمایندگان پیداشده و جلو سودجوییهای آنان را میگرفت کنون از نیرو افتاده. مجلسی که در گفتگوی وامگرفتن از دو دولت، و در پیش آمد پاسخدهی وزیران، چنان استواری از خود نشان داده بود کنون چنین سستی نشان میداد وگروهی از نمایندگان، تنها بنام دوستی با امین‌السلطان و یا در نتیجه یك خواهشی‌که از هر یکی از ایشان شده بود، باآمدن چنان بدخواهی بایران همداستانی می نمودند، و در برابر چنان کار بیم آوری بچنین بهانه های، سستی برمیخاستند. درهمان روزها درمجلس گفتگو ازخواستن عین‌الدوله بتهران و کیفر دادن کرده‌بودند وکنون درباره اتابك وکارهای او چنین چشم پوشی مینمودند.

پس ازگفت وشنید چنین نهادند که از زبان آن چهار نماینده بتلگراف رشت این پاسخ داده شود:

از طرف مجلس محترم شورای ملی در ورود امین السلطان ردع و منعی نیست. البته اهالی آنجا خاصه انجمن در جلوگیری از اغتشاش مساعی جمیله مبذول دارند.

پس ازرسیدن این تلگراف، مجاهدان گیلان دست ازجلوگیری برداشتند و اتابك همراه قزاق وسواره برشت آمد و از آنجا آهنگ تهران کرد.

دراینمیان کارکنان او ازتلاش باز نمیایستادند وچنین میپراکنند که اتابك با محمد علیمیرزا شرط کرده که دست از دشمنی با مجلس و مشروطه بردارد وهمدستی وهمراهی نماید، و با این شرط است که بایران باز گشته.

در همانروز ها که بتهران رسید و نزد محمد علیمیرزا رفت گفتگوی میانه آن دو را چنین پراکنند که اتابك بمحمد علیمیرزا گفته: خردمندان اروپا سالها رنج برده و مشروطه را اندیشیده اند که مرزدولت باتوده شناخته میباشد. مشروطه اگر هم بسود دیگران نباشد هرآیینه بسود خودشاه میباشد. این قانون و مشروطه‌که شاه درگذشته

بمردم ایران داده در همه پایتخت های اروپا آن را دانسته و ایران‌را باینگونه شناخته اند ، وکنون میباید کمیهای آنرا از میان برداشت و بپیشرفت آن کوشید ، « و اگر عرض نمایند که مشروطیت را میتوان بهم زد خیانت بدولت و شخص مبارك همایونی کرده اند» .

اینها همه فریبکاری وخود برای فرو نشاندن خشم آزادیخواهان میبود . از آنسوی میبایست وزیر افخم بکنار رود و اتابك بجای او سر رشته دار کشور باشد و این شگفت که هم این را مجلس کرد و بکاریکه محمد علیمیرزا بایستی کند رویه قانونی داد .

چنانکه گفتیم کابینه وزیر افخم که نخستین کابینه قانونی بشمار میرفت با همه نوید هاییکه بمجلس داده بود بدرفتاری بسیار مینمود . وزیران با مجلس بیپروایی نموده و دستورهای آنرا بکار نمیبستند و بنامه‌های آن پاسخ نمیدادند . این بود در مجلس همیشه گله و بدگویی میرفت . بویژه از وزیر خارجه که چون بیك نامه مجلس در باره یك پیش آمدی درآذربایجان پانزده روز پاسخ نفرستاده و پس از آن هم يك پاسخ نابجابی داده بود ناخشنودی بسیار نشان میدادند .

در نشست نهم اردیبهشت(١٦ربیع الاولی) چون باز گله ازوزیران میرفت صنیع الدوله رییس مجلس چنین گفت : «موافق قانون اساسی که امروز در دست است ما فقط میتوانیم بافراد وزراء ایراد وارد آوریم حال‌تقصیر هر کدام مدلل شده رأی گرفته شود که عزل اوخواسته شود» .

در نتیجهٔ این پیشنهاد گفتگو پیش آمد و نمایندگان خواستند در بارهٔ علاء السلطنه وزیر خارجه رأی دهند . صنیع‌الدوله جلوگرفته چنین گفت :«چون بدواً صحبت وزارت داخله شده بود اول در خصوص خواستن عزل او رأی گرفته شود» ، و این بود که بآن پرداختند و نمایندگان رأی ببرداشته شدن وزیر افخم وزیر داخله که سروزیر نیز میبود دادند ، وبدینسان نشست بپایان رسید و دیگر گفتگویی از وزیر خارجه کرده نشد . پیداست که مجلس سنگینی خود را ازدست داده ، و بیش از همه بدلخواه اتابك کار میکرد .

سر رشته داری اتابك

بهمین عنوان محمد علیمیرزا کابینه وزیر افخم را را بهم زد وکابینه نوی که اتابك وزیر داخله و سر وزیر آن بود پدید آورد ، اینان روز شنبه سیزدهم اردیبهشت (۲۰ ربیع الاولی) بمجلس خواستندی آمد .

ولی برای آنکه دلهای نمایندگان را بیشتر بدست آورند وآن روز گفتگو و کشاکش بمیان نیاید روز پنجشنبه یك نشست ویژه ای (بی بودن تماشاچیان) برپا گردید وحاجی مخبر السلطنه از سوی دولت بآنجا درآمد و بدینسان بسخن پرداخت :

« باید در خاطر داشته باشید روزیکه من دستخط مشروطیت را آوردم چه شادیها کردید ».

گفتند : « بلی چنین بود» .

گفت : « آنروز لفظ مشروطیت را حامل بودم ولی امروز معنی آن رابشارت میدهم . این را میدانید که وزرای هشتگانه مسئول‌لفظی بودند. علت چه بود نمیدانم . شاید خودتان میدانید که ایشان مسئول بودند ولی از عهده مسئولیت خودشان بر نمی‌آمدند.. . لیکن در این چند روز ترتیبی پیش‌آمده من که وزیر علوم هستم میتوانم عرض‌نمایم که از روز شنبه بیستم ماه هشت وزراء اینجا حاضر شده مسئولیت لفظی و معنوی را بعهده خواهیم گرفت و درتمامی کارها رفتارمان مثل رفتار وزرای دولت مشروطه خواهد شد . فعلا اتحاد نامه ای را که در حضور اعلیحضرت شهریاری نوشته و یازده نفر که هشت نفر آن وزیر و مسئولند مهر کرده ایم در این جا قرائت می کنم مسبوق باشید . . . » .

سپس نوشته ای را بیرون آورد که وزیران در آن ، «بشرف و ناموس خود» سوگند خورده و خدا را گواه گرفته بودند که از آن پس همیشه با مجلس همراه بوده و « ریشه اختلال » را از کشور بکنند ومال و داراك در این راه دریغ ندارند . شاه نیز درکنار آن نوشته بود :

« چنانکه درمتن نوشته و مهر کرده‌اید بروید ومتحداً و متفقاً



پ ۷۵

حاجی رحیم آقا باکوچی

اسباب سعادت دولت و ملت را فراهم آورید » .

این سخنان با آن نوشته نچیزی بود که در شنوندگان نهناید و آنان را دلگرم نگرداند . با اینهمه برخی نمایندگان بد گمانی نموده میگفتند : «دربار تا کنون چند بار مارا فریب داده و میترسیم این بار مانند آنها باشد». حاجی مخبرالسلطنه باز گفتار درازی راند ودلگرمیها داد و چنین گفت : «آنروز اعلیحضرت شهریاری راضی نبود و همه روز درصدد اخلال این امرمقدس کارمیفرمود . ولی این مردرا خداوندفرستاده . اعلیحضرت شهریاری خواست بخیال اینکه بیاید وکاری بکند . ولی او آمد و خاطر خطیر همیونی را خالی کرد واز شبهه و خیال ناهمراهی

بیرون آورد. از امروز شاه خودش را حاضر کرده باتفاق مجلس کار کند و انشاء الله اثارش را هم خواهید دید...»

این سخنان همه را خاموش گردانید. همانا زیرکی و چرب زبانی اتابك حاجی مخبرالسلطنه را هم فریفته بوده.

روز شنبه اتابك با هفت وزیر بمجلس درآمدند. نخست اتابك با آن زبان نرم و فریبای خود بگفتاری پرداخت در این زمینه: شاه بوارونهٔ آنچه که پنداشته شده، با کنستیتسیون یا مشروطه همراه است. ما وزیران نیزهمگی با هم پیمان نهاده ایم که با مجلس وتوده همراهی نماییم و کارها را از پیش بریم. بهنگامیکه من بتهران رسیدم شاه از من درباره مشروطه کشورهای اروپا پرسید. گفتم باید دولت و توده همدست باشند تا کارها از پیش رود.

سپس گفت: «تمام دول امروزه منتظرند که ما چه خواهیم کرد. تمام روزنامهای فرنگستان تا کنون در هر ماهی یك خبر از ایران نمینوشتند، ولی حالا هرروزه یکستون ازاحوالات امروزه ما مینویسند. حال که اعلیحضرت همایونی بمیل مبارك ساعی در پیشرفت این اساس میباشند دیگرجای مسامحه و درنگ نیست و سزاوار نخواهد بود که بجد وجهد اقدام در امورات نشود».

مجلسیان سست نهادانه سپاس گزاردند. سپس اتابك وزیران را بشناسانید که همان هفت وزیر پیش می بودند و تنها وزیر افخم در میان نمیبود.

بدینسان مجلس بپایان رسید و اتابك سر رشته دارکارهای ایران گردید. با تلگراف سر رشته داری او و هواخواهیکه بمشروطه ومجلس مینمود، و نیکی که خواستی کرد، بهمه جا آگاهی داده شد. ولی در تبریز و دیگر شهر ها این رویه کاری اورا کمتر باور میکردند. من خود داستانی بیاد میدارم، و آن اینکه همان هنگام روزی در تبریز بحیاط انجمن رفتم. چنانکه همیشه بودی گروهی را در آنجا ایستاده دیدم و یکی از مجاهدان قفقازی (که سپس شناخته ام مشهدی اسماعیل میابی بوده) دم پنجره تالار ایستاده بآنان سخن میراند. چون گوش

دادم اتابك وآمدن اورا یاد میکرد وچنین میگفت : « این وزیر کهنه کاریست آمده میباید ازو بیم داریم » . سپس داستانی گفت که صرافی میمونی میداشت که او را بنگهبانی دکانش گزاشتی وخود پی کار رفتی . روزی باز صراف پی کاری رفته بود . جیب بری بجلو دکان رسید . چون میمون و پولها را دید خواست نیرنگی زند و پولها را برباید ، و چون میدانست میمون ادا باز است وهرکاریکه یکی در برابرش کند او نیز کند با وی ببازی پرداخت . گاهی دهانش راکج کرد وگاهی دستش را بلندگردانید و پیاپی بازیهایی نمود . هرچه این میکرد میمون نیز میکرد . سرانجام جیب بر دو دست بروی چشمهای خود گزاشت و چون میمون نیزچنین کرد فرصت نداد ویکمشت پولی برداشته بگریخت. میمون چون چشم باز کرد اورا وپولها را رفته‌دید ، ودر این‌میان صراف بازگشت وچون چگونگی رادانست چند چوبی‌بمیمون زد . میمون ازآن هنگام آزموده گردید و ازآن پس ، هر زمان‌که جیب بر را دیدی با دو دست چشمهای خود را هرچه گشاده تر گردانیدی . از این داستان نتیجه گرفته میگفت : « کنون ما نیز میباید چشمهای خود را هرچه گشاده تر گردانیم » .

اما کارهای اتابك ، آن را درگفتار جداگانه خواهیم نوشت . زمان او یك روزکار جدایی در تاریخ مشروطه است . زیرا گذشته از اتابك و نیرنگهای استادانه او که گرفتاریهای نوینی برای مجلس و آزادیخواهان پدید آورد ونزدیك بود دست همه را برتابد ودستگاه را ازمیان بردارد ، از اینهنگام خود جنبش آزادی بحال دیگرمیافتاد .

یك توده‌که درجنبش میباشد دیگرگونیهای پیاپی اورا رودهد . دراین هنگام که نه ماه بیشتر از آغاز مشروطه میگذشت دیگرگونی های پیاپی در توده رو داده وکنون هم درکار رو دادن میبود . زیرا چنانکه دیدیم از یکسو شور وسهش آغاز جنبش از نیرو افتاده و از این زمان رخنه ها در تیپ آزادیخواهان پیدا میشد ، و از یکسو با ملایان و توانگران جای سازش نمانده وجدایی آغاز میگردید .

اینها رویهمرفته یکدور نوی را درتاریخ مشروطه پدید میآورد که ما درگفتار دیگری از آن سخن خواهیم راند .



گفتار پنجم

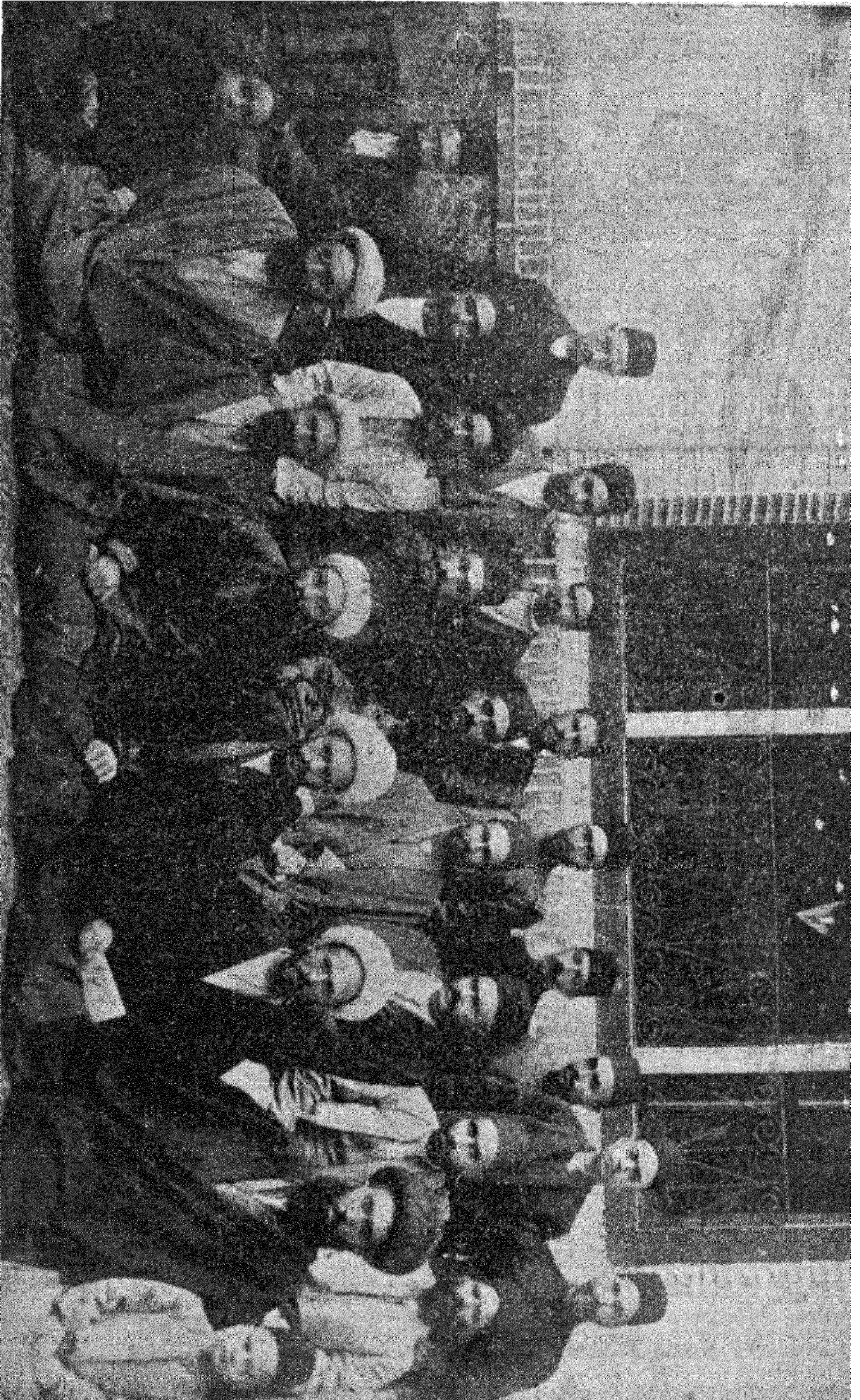
جستجویی از حال مردم

در این گفتار سخن رانده میشود
از اندازه هنایش جنبش مشروطه
درشهرهای ایران و از دبستانها
و روز نامه هایی که در ماه های
نخست جنبش بنیاد یافت .

یکی از کمیهای جنبش مشروطه

تا اینجا پیش آمدهای نه‌ماهه جنبش مشروطه را پیاپی نوشتیم . لیکن در اینجا (درپایان بخش) باید رشته تاریخ را بریده و از پیشرفت باز ایستاده برخی چیزهایی را که نگفته ایم بگوییم و جستجویی هم‌ازحال مردم کنیم .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه خواهی را در ایران ، دسته اندکی پدید آوردند و توده انبوه معنی مشروطه را نمیدانستند و پیداست که خواهان آن نیز نمیبودند . ازآنسوی پیشروان هم بچند تیره می‌بودند : یك تیره نو اندیشان که اروپارا دیده و یا شنیده و خود یك مشروطه اروپایی میخواستند و پیداست که اندازه آگاهی اینان از اروپا و از معنی مشروطه وقانون ، یکسان نمیبود و بسیاری جز آگاهیهایی‌سرسری



نمیداشتند . یك تیره بزرگتر دیگری ملایان میبودند که پیشگامی را هم اینان بگردن گرفتند . اینان هم بدودسته میبودند : یکدسته که شادروانان بهبهانی وطباطبایی وهمراهان ایشان و اخوند خراسانی وحاجی تهرانی و حاجی شیخ مازندرانی و همراهان اینان بودند ، چون بکشور دلبستگی میداشتند و آن را دردست دربار خودکامه قاجاری رو بنابودی میدیدند، برای جلوگیری ازآن، مشروطه ومجلس شوری را دربایست میشماردند، ودرهمان حال معنیمشروطه را چنانکه سپس دیدند و دانستند نمیدانستند، و آن را بدانسان که در اروپا بود نمیطلبیدند ، و خود از کشور داری وچگونگی پیشرفت توده و اینگونه اندیشه‌ها بسیار دور میبودند. یکدسته دیگری معنی مشروطه را هیچ ندانسته و بکشور و توده هم دلبستگی نمیداشتند و درآمدنشان بمشروطه خواهی بآرزوی رواج « شریعت » و پیشرفت دستگاه خودشان میبود ، وخواهیم دید که اینان سپس عنوان «مشروعه» را بمیان آوردند ، و دیر یا زود ازمیان مشروطه خواهان بکنار رفتند .

این حال پیشروان بود . انبوه مردم بیکبار از مشروطه و معنی آن نا آگاه میبودند و تنها بنام پیروی از پیشروان بجوش و تکان بر خاستند .

این بود درآغاز جنبش کسانی میبایست که بمردم راهنماوآموزگار باشند ومعنی زندگانی توده‌ای وکشور ، وچگونگیپیشرفت را بدانسان که در میان اروپاییان میبود بهمگی یاد دهند و آنان را بکار های سود مندی وادارند .

پیکره ٧٦ در سال ١٢٨٨ (١٣٢٧) (گویا دریك مهمانی) برداشته شده و چون چندتنی از آزادیخواهان را نشان میدهد در اینجا آورده شده

ازرده یکم(ازدست راست): دوم میرزا اسماعیل نوبری، سوم شیخمحمد خیابانی ، چهارم میرزا محمدعلی سلطان الادباء ، ششمحاجی شیخ علی اکبر آقا اهرابی است .

ازرده دوم چهارم حاجی محمدعلی بادامچی است .

از پیشروان مشروطه نبایستی چشم داشت که مردم را از همه گرفتاریها (ازپراکندگی کیشها و اندیشه ها و ازآلودگی خوی ها) بپیرایند. این‌کار ازدست آنان برنیامدی، واگر بچنین کاری برنخاسته‌اند جای افسوس نیست. جای‌افسوس آنست که با آن تکانیکه بنام آزادی خواهی بمردم داده بودند باری در این زمینه بآنان آموزگاری ننمودند. معنی درست مشروطه ومجلس وقانون را بآنان نفهمانیدند، و یکراهی برای‌کوشش بروی ایشان بازنکردند، ویك آرمانی بایشان نشان‌ندادند.

در این نه ماه آغاز جنبش زمینه آماده ای برای اینکار در میان میبود. در این چند ماه اگر راهنمایانی بدینسان در تهران که پایتخت‌کشور وبودنگاه دارالشوری میبود، پیدا شدندی وباگفتن و نوشتن آموزاکهای دربایست رابمردم آموختندی، آینده جنبش جز آن‌گردیدی که گردید و ما نیز خواهیم نوشت.

آن شور وسهش که در مردم پدید آمده بود اگربا آگاهیهای سودمندی دربارهٔ زندگانی توده ای وکشور داری و این زمینه‌ها توأم گردیدی بزودی خاموشی نیافتی و با یك فریبکار یهابی از ملایـان و دیگران، کینه با مشروطه وآزادی جای آنها را نگرفتی.

نبودن‌چنین راهنمایانی نه تنها کشور را ازپیشرفت بیبهره‌گردانید خود زیانهایی نیز پدید آورد و در بسیار جا ها بجنبش جامهٔ هیاهو و آشوب پوشانید.

کاریکه دو سید وهمدستان ایشان کردند بسیار ارجدار میبود و بـاید همیشه در تاریخ نامهای آنان ببزرگی برده شود. ولـی ایشان میبایست درپی آن‌کار در اندیشه راه بردن مردم باشند، و این شگفت است که نبودند، وهمان داده شدن فرمان مشروطه وباز شدن‌دارالشوری و نوشته شدن‌قانون اساسی را بس دانسته وبکار دیگری نیاز ندیدند.

این خود لغزشی از ایشان بود. ایشان مردم را شورانیدند وبپا برانگیختند ولی راهی برای پیش رفتن وکوشیدن ننمودند، و این‌کار نتیجه آن را داد که تا دیر گاهی در همه جا رشته در دست ملایان و روضه خوانان میبود، و اینان بدلخواه خود مشروطه را همان رواج

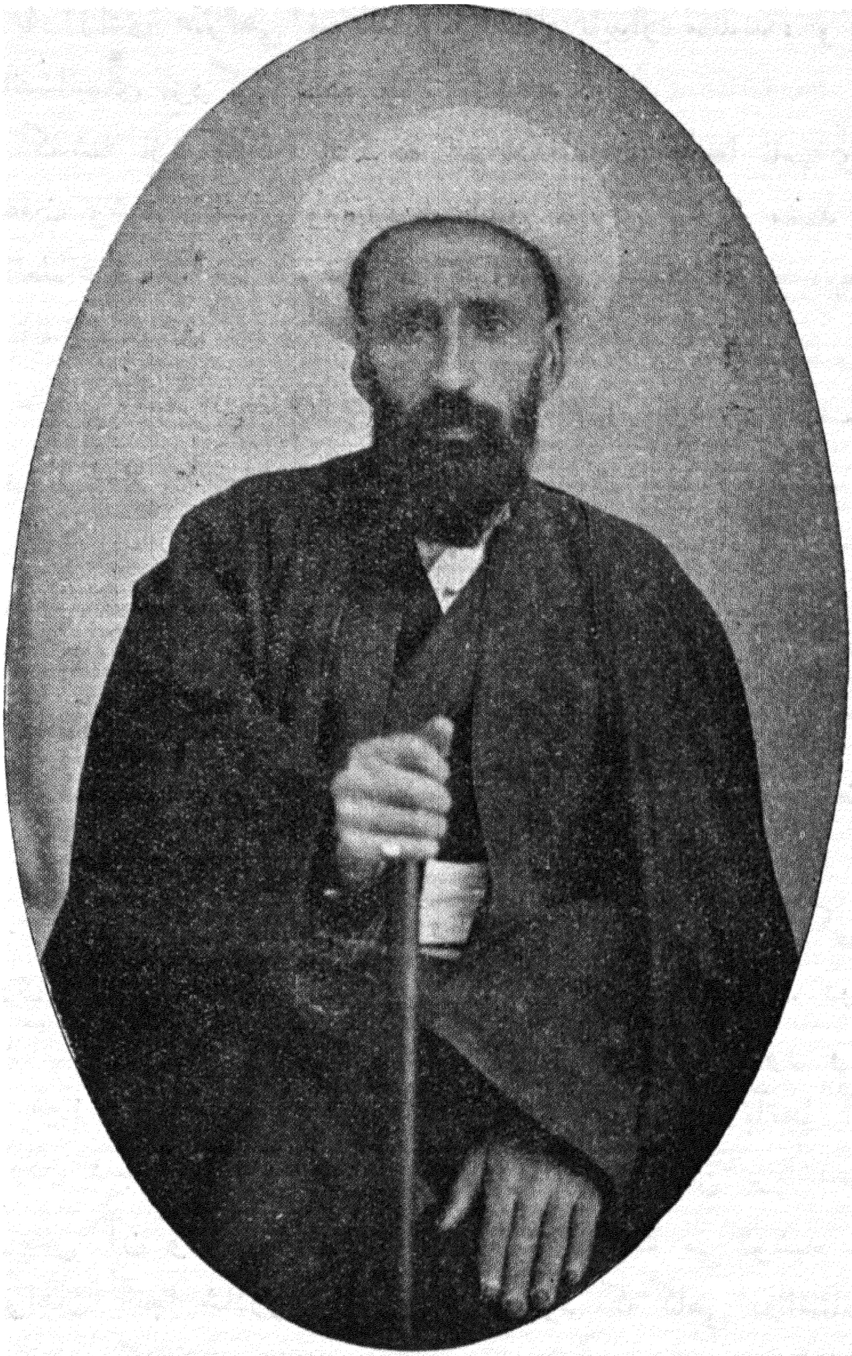
«شریعت» میزندیدند، و از قرآن و «احادیث» دلیلها یاد میکردند، و در نشستهای خود همیشه روضه میخوانانیدند، و انبوه مردم جنبش‌را جز برای همین نمیدانستند. داستان حاجی شیخ فضل الله نوری وپیشنهاد های اورا بمجلس، خواهیم آورد.

تا دیری مردم گیج این کار ها میبودند. شوریده و برای کوشش آماده گردیده ولی با اینها روز میگزاردند. سپس کم کم اندیشه های دیگری پراکنده گردید. آندسته از پیشروان که مشروطه رابمعنی اروپاییش میخواستند گاهی گفتار از «میهن دوستی» و جانفشانی‌راندند، و زمانی نام کارخانه و ماشین بمیان آوردند، وهنگامی سخن، ازآبادی کشور وکشیدن راه آهن ومانند اینها گفتند.

در نتیجه اینها مردم دو دل گردیدند و کم کم جدایی میانه دو رشته اندیشه پدید آمد، و چون ملایان سود خود را در همراهی با مشروطه نمیدیدند وخود میبایست جدا گردند یکدسته بزرگی باایشان رفتند، و ایندسته که پایدار ماندند باز راهی برای کوشش وپیشرفت در جلو خود نیافتند و باز سرگردان ماندند. این دسته نواندیشان نیز مردم را راه بردن نتوانستند.

اینان‌بمردم میگفتند: «باید میهن خودرا دوست داریم، بایددر راه آن جانفشانی کنیم، باید بایکدیگر همدست شویم، باید دانش‌آموزیم ...» اینها را میگفتند و مردم‌را بتکان میآوردند، بی آنکه معنی درست‌میهن دوستی و جانفشانی و همدستی را یاد دهند، و بی آنکه راه اینها را باز نمایند. بخود مردم وامیگزاردند که معنی اینها را بدانند و راهش را بشناسند، و آنان هرکسی بدلخواه وفهم خود معنایی بآنهامیداد و از روی هوس بکارهایی برمیخاست.

انبوهی از آزادیخواهان بایایی برای خود، جز بدگویی از محمدعلیمیرزا وگله وناله از خودکامگی نمیشناختند، و هرکس هرچه بدگویی بیشتر میکرد و از پرده دری هم باز نمی‌ایستاد این را نشان بیشی آزادیخواهی خود میپنداشت. بسیاری ازایشان «همدستی» را جز فراهم نشستن و انجمن برپاگردانیدن نمیدانستند. آنهمه نام «میهن» برده



پ ۷۷

ملا حمزه خیابانی

نتوانستند. ماکو که آن هیاهو و گزافگوییها می‌نمود هیچ کاری نتوانست و خواهیم دید که پایان آن خود نماییها چه شد .

از شهر های دیگر، رشت و انزلی و قزوین به تبریز نزدیک بود . در رشت در آغاز پیش آمد آشفتگیهایی پیدا شد. ولی زود از

میان رفت ودر انجا نیزجنبش وکوشش براه خود افتاد و ما خواهیم دید که درپیش آمد های آینده، گیلان همیشه همدست آذربایجان میباشد. از قزوین شور وخروش بسیاری دیده نمیشد. ولی از پیش آمد های آینده خواهیم دید که جنبش در آنجا هم براه خود بوده.

اما از اینسوی در تهران و دیگر شهرها جنبش گونه دیگری پیدا کرده، ودر سایه سستی خویها و کمی آگاهیها و نبودن پیشروان دلسوز، بجای کوشش، همه خودنمایی و یا آشوبکاری از مردم دیده میشد. تهران با آنکه پیش افتاد و جنبش را پدید آورد، خود آن را پروردن نتوانست. تهرانیها از سست خویی همه بنمایش میپرداختند وجنبش در اینجا بیش از همه، خود نمایی و رویه کاری می‌بود.

درآغازجنبش که تازه‌فرمان مشروطه‌داده شده بود دراینجا شبنامه نویسی رواج بی اندازه میداشت که صدها کسان بآن می پرداختند و آنچه از خشك و تر میدانستند بروی کاغذ آورده پراکنده میساختند. بسیاری ازایشان به‌پیشگامان جنبش از دو سید و دیگران رشک برده نکوهشها می‌نوشتند و یا بایشان راهنمایی می‌کردند. مشروطه که یك‌چیز تازه ای بود از اروپا رسیده، وهرکسی می بایست درپی یاد گرفتن ودانستن معنی‌آن باشد، اینان بجای آن، همه یاد می دادند وهرکسی از پیش خودمعنی دیگری بمشروطه و قانون میداد و در پیرامون آن سخن میراند، واین یکی از کارهای شگفت می‌بود.

سپس کم‌کم شبنامه نویسی از میان رفت و این بار نوبت به انجمن سازی رسید. نخست انجمنهایی، این کس و این کس، بنام « امر بمعروف » بنیاد می کردند. یك انجمن حاجی سید محمد علی همت آبادی بنیاد نهاد. دیگری میرزا عبدالرحیم الهی پدید آورد. همچنین دیگران انجمنهایی ساختند. انجمن همت آبادی برای آن بود که اگر باده خواری یا ریش تراشیده‌ای دیدند باو « امر بمعروف » کنند. کار بجایی رسید که در دارالشوری گفتگو ازاین انجمنها بمیان آمد و از مجلس دستور داده شد که انجمن همت آبادی بسته شود.

سپس انجمنهایی بگونه دیگری پدید آمدن گرفت. انجمن

شیرازیان، انجمن قاجاریه ، انجمن عراق عجم، انجمن فاطمیه ودیگر از اینگونه که هر گروهی برای خود انجمنی برپا میساخت. مشروطه که برای ستردن اینگونه جداییها و دسته بندیها میبود اینان همانرا دستاویز گرفته دسته بندی می‌کردند . شگفت تر آنکه اینگونه انجمنها که پدید می آوردند آن را یك کار بزرگی میشماردند و یك « لایحه » درازی نوشته برای مجلس میفرستادند که « ما چنین اتحاد و اتفاق کرده‌ایم و چنان خواهیم کوشید ... » وگاهی هم چنین «لایحه» ای‌در مجلس خوانده میشد . « نشستی برپا کردن و ده تن و بیست‌تن گرد هم نشستن وبگفتگو های پراکنده‌ای پرداختن» را یگانگی و همدستی می شناختند .

تفنگ خریدن و مشق سربازی کردن چون کار سختی میبود در اینجا پیش نرفت . نه مردم بآن ارج گزاردند و نه پیشروان بآن واداشتند . ولی بجای آن گاهی در یکی از انجمنها ده یا بیست تن تفنگهای کهنه ای از اینجا و از آنجا پیدا کرده وبدوش انداخته و بهرده می ایستادند وپیکره ازخود بر میداشتند و خود را از این خود نمایی نیز بی بهره نمیگزاردند .

این بود حال تهران . اما در شهر های دیگر بیش از همه کشاکش و غوغا میرفت ، ویك چیزی که تازه رواج یافته و توگفتیی مردم آن‌را ازبایاهای مشروطه‌خواهی میشماردند گرد آمدن درتلگراف خانه و بتهران و دارالشوری و دیگر جاها پیاپی تلگراف‌کردن بود. کار بجایی رسید که دارالشوری از این رفتار مردم آزردگی نشان داد و بارها در مجلس این سخن بمیان آمد .

دریکی از روزنامه های‌تهران (۱) در آن روزها، تکه ای در باره اسپهان نوشته که چون نمونه نیکی از نمایشهای بیهوده برخی‌شهر ها و نشان هوسبازی ملایان میباشد آن را در اینجا می آوریم . چنین می نویسد :

« چند روز قبل جناب آقای ثقة الاسلام وجناب آقای حاجی‌آقا

---

(۱) روزنامه « بلدیه »

نورالله تشریف برده بودند درسده بجهت تمشیت مجلس آنجا. شخصی ازآقایان محترم آنجا خواب دیده بود حضرت حجت عجل‌الله تعالی‌فرجه را که خلاصه خواب اینست که حضرت بآن آقا فرموده بودند فرزند بگو بمردم مجلس مشروطه را یاری کنید. بهرحال آقا خواب خودرا بمردم سده فرموده بودند. از قرار مذکور هفت صد نفر از جوانهای رشید سده اسم خودرا به‌ثبت داده‌اندکه لباس مخصوصی بپوشند بانشان مجلس، سرباز های فدایی مجلس بوده باشند و فعلا در تهیه نشان ساختن هستند و نیز از قرار مذکور روی نشانهای آنها نوشته است: «سرباز فدوی مجلس مقدس» وهر پنجاه نفر یك رییس برای‌خود معین نموده‌اند و روی‌نشان رئیس آنها این شعر نوشته شده:

فدای مجلس ملی وحکم‌نورالله   اقول اشهد ان لا اله الاالله،

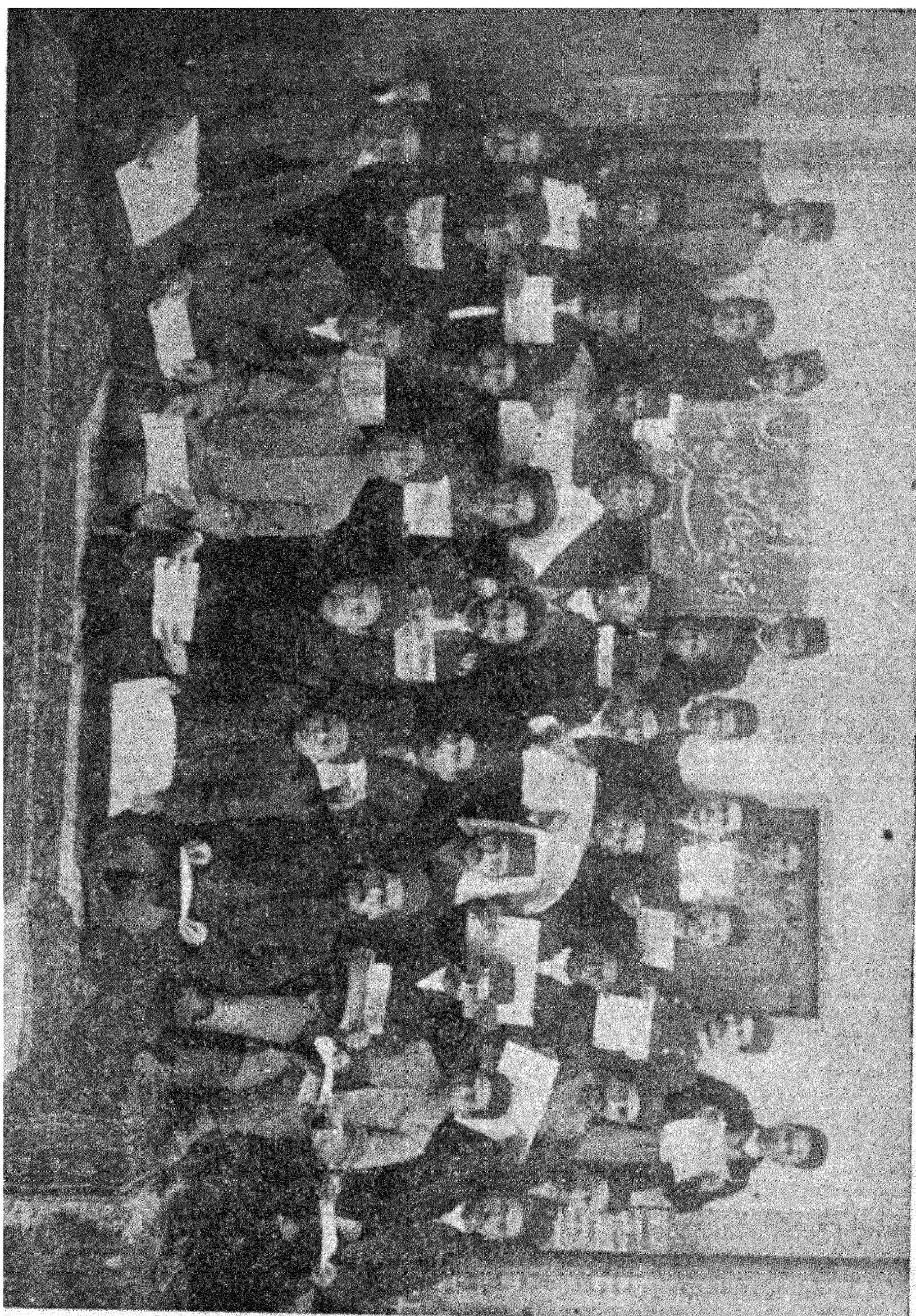
فزونی دبستانها

می باید در اینجا چند سخنی هم از دبستانها و روزنامه‌ها نویسیم. گفته ایم ازکارهای اروپایی، این دو پیش از مشروطه، بایران رسیده و رواج یافته بود، وپیداست که پس از مشروطه رواج آنها بیشترگردید.

بدبستانها مردم بیشتر رو آوردند، و از اینهنگام بود که‌گفتگو از درس خواندن دختران و باز شدن دبستانها برای آنها نیز بزبانها افتاد، و چون هنوز دوتیرگی بمیان نیفتاده و شورمشروطه خواهی‌زور آور میبودکمتر کسی دشمنی میبارست.

گذشته از شهر های بزرگ، در شهر های‌کوچك از مراغه و مرند و مانند آنها، دبستانها بر پا گردید. در قاین که یك آبادی کوچك ودور افتاده ایست شوکت‌الملك حکمران آنجا دبستان‌آبرومندی بنیاد نهاد و آموزگاران از تهران خواست.

در تبریز در این باره هم شور بسیاری برخاسته و سران‌آزادی یکی ازکوششهاکه بخود بایا میشماردند بنیاد گزاردن دبستانها میبود. ازپیش ازمشروطه دراینجا جز دو یاسه دبستان بازنمانده وآنها نیزرونقی نمیداشت، وبا آنکه بدبستان یك‌تبریزی رواج داده بود تبریزرابهره‌کمی از آن میبود. پس از مشروطه بفزونی آنهاکوشیدند. دربیشترکویها



پ ۷۸

این پیکره که در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده نشان میدَهد سید حسن شریفزاده و مشیر صنایع و حاجی علی دوا فروش را بایکدسته از شاگردان بزرگ دبستانها که هریکی روزنامه ای بدست گرفته اند

ده یا دوازده تن ازشناختگان وتوانگران دست بهم میدادند وسرمایه‌ای از خودشان و از دیگران گرد آورده و دبستانی برای آن بنیاد می نهادند که ماهانهٔ آموزگاران و دیگر دررفت ها را میپرداختند و از هرباره نگهداری و راهبری مینمودند . از اینگونه دبستانها بسیار بنیاد یافت و در هریکی شاگردان فراوان گرد آمدند .

چنانکه گفته ایم مردم از سادگی ارج بیش از اندازه بآنها داده و امید های بیجا بدرس خواندن جوانان میبستند . دراینجا هم در پایان سال ، در هر دبستانی جشن با شکوهی میگرفتند که انبوهی از پیشروان آزادی و سران اداره ها و دیگران را میخواندند ، وپس از نمایشهایی از سرود و موزیك و سخنگویی و مانند اینها ، پولهایی بنام «اعانه» از باشندگان میگرفتند .

مردم بدلخواه و شادی پول میدادند ، و چه بسا در یك جشن دررفت یکساله دبستان گرد می‌آمد. روزی درنشستی‌من نیزبودم، ودریك ساعت هزار و دویست تومان پول پرداخته شد .

باید یك نمونه‌ای از دلبستگی مردم به‌نیکی توده وپیشرفت کشور این پول‌دادن راگرفت . درتبریز بسیاری ازتوانگران ، بویژه بازرگانان توگفتیی خودرا وامدار میشماردند که بادبستان واینگونه بنیادها همدستی نمایند ، و خود پیشدستی کرده پول می‌پرداختند .

یکی ازکسانیکه در اینگونه دهشها همیشه پیشگام بودی ومیباید در اینجا یادش کنیم شادروان حاجی شیخ علی اکبر اهرابی است . این نیکمرد که خود از فهم و خرد و آگاهی بهرهٔ شایانی می داشت کمتر جای پول دادن بودی که در آن همراهی ننمودی .

ما در این تاریخ بارها یاد بازرگانان آذربایجان کرده ایم. اینان در پیشرفت مشروطه بیش از دیگران کار میکردند . زیرا هم با پول و هم باکوشش و جانفشانی درآن پامیداشتند .

در آن روز های آزمایش کسانی از اینان توانایی بسیاری از خود نشان میدادند. بدینسان که درنشست‌ها وسکالش ها بوده وبااندیشه همراهی می‌نمودند ، و چون نیاز میافتاد پول پرداختن دریغ نمیداشتند ،

و اگر سختی پیش می‌آمد در بستن بازار و شتافتن بانجمن بدیگران پیشی میجستند، و با این همراهیهای خود بمجاهدان و دیگران دل داده بپا فشاری آنان می‌افزودند. گذشته از کسانیکه یاد کرده ایم میباید در اینجا نام شادروان حاجی محمد بالا را بریم. اینمرد برادر آقا شیخ سلیمان و خود بازرگان بنامی میبود که با فرزندان و خویشانش همگی از آزادیخواهان شمرده میشدند، و خواهیم دید که چه زیانهایی از این راه بردند.

روزنامه های تبریز

اما روزنامه نویسی، آن نیز پس از مشروطه بالا رفت و برخی روزنامه های آبرومندی پیدا شدند، ما در اینجا تنها بروزنامه هایی که در نه ماه نخست پیدا شدند می‌پردازیم، و از تبریز و تهران از هریکی جداگانه سخن میرانیم:

چنانکه گفتیم پس ازداده‌شدن مشروطه، نخستین روزنامه در تبریز پدید آمد. کوشندگان تبریز که انجمن را برپا کردند، برای نوشتن کار های آن نیز روزنامه ای پدید آوردند که تا دیری «روزنامه ملی» نامیده میشد و سپس نام «روزنامه انجمن» پیدا کرد.

این نامه را میرزا علی اکبر خان (از خانواده وکیلی) مینوشت. و با آنکه جز بکار های انجمن وپیش‌آمد های آذربایجان نمیپرداخت، و خود با زبان ساده نوشته شده و بروی سنگ چاپ میبافت، یکی از سودمند ترین روزنامه های آن زمانست، و ما در این تاریخ بسیاری‌از آگاهیهای خود را از آن برداشته ایم.

بسادگی این‌روزنامه وپاکدرونی نویسندهٔ آن، گواه این بس که چون مجتهد و برخی از نمایندگان انجمن ایالتی، از مشروطه رو گردانیدند و در آنمیان داستان قراچمن پیش آمد، وچنانکه نوشتیم این نمایندگان بمجتهدهواداری مینمودند وچنین میخواستند که پیش‌آمد راکوچك گیرند وبعنوان آنکه چهار تن فرستاده بفرستیم تا داستان را در خود قراچمن باز جویند پرده بروی آن می‌کشیدند، وبمیرزا علی اکبر خان نیزدستور دادند که به پرده‌کشی کوشد- او ناگزیر شده بدستور آنان رفتار کرده ولی ازآنسوی آزردگی خود را پوشیده نداشته و دریکی ازشماره ها

گفتاری عنوان کرده بدینسان: « ای قلم تا کی در قید سلاسل و اغلال مقید، و تاکی زبان مبارکت با مهر ستمکاری مختوم خواهد بود؟!» سپس که آزادیخواهان در برابر مجتهد و آن دسته نمایندگان ایستادگی نمودند و فیروزگردیدند، از این نیز ببازخواست پرداختند، واین خود آن را با سادگی چنین مینویسد:

« بعد این بنده مدیر جریده انجمن را بمقام محاکمه و سؤال آورده گفتند ما شما را ازطرف عموم معین کرده در این اداره وانجمن گزاشته ایم که ماوقع... را بدون مداهنه و ملاحظه و پرده پوشی در جریده درج نمایید تاما همه روزه ازاتفاتات مستحضر شده مفسد ومغرض را شناخته از حرکات ظالم و خاین خبردار شویم نه اینکه پشت وروی کاغذ را با حضرت مستطاب وجناب مستطاب والقاب بیمصرف موهومی پر کرده وبحرکات ظالمانه ظلام ومستبدین ومحتکرین پرده پوشی نمایید. این بنده هم ناچار شده بعض اسناد و نسخ باطل شده را ارائه نموده گفتم بجهت همین ملاحظه و تقید بود که هرروز از این خدمت استعفا مینمودم و میدیدم در صورتیکه مستبدین جناب آقا شیخ سلیم ودیگران را با آنهمه زحمات وخدمات که در این امر مقدس متحمل شده‌اند بیك اشاره چشم اخراج و تبعید مینمایند و رسیدگی و احقاق حق نمی شود و اعلانات مکرر در تقید جراید و شکایت از قلم در جریده درج شده کسی نمیپرسد از محاکمه امروز وحشت داشتم و در سلاسل تهدید و استبداد مقید بودم... فرمودند شما محق بوده اید (عفی‌الله عماسلف). ولی بعد از این اگر در مأموریت خودتان سرمویی تخلف وملاحظه و مداهنه داشته و پرده پوشی از حرکات فردی از افراد نمایید دیگر معفو نبوده مؤاخذه خواهید شد».

یك روزنامه آبرومند دیگری درتبریز در همان روز ها روزنامه «آذربایجان» بودکه همچون «ملانصرالدین» قفقاز با زبان شوخی آمیز نوشته میشد ونگاره های شوخی آمیز(کاریکاتور) میداشت. میتوان گفت که پس از ملانصرالدین بهترین روزنامه از آنگونه بوده.

این نامه را حاجی میرزا آقای بلوری که یکی از بازرگانان



پ ۷۹
ضیاءالعلماء بادایی خود حاجی محمد قلیخان

آزادیخواه تبریز میبود بنیاد نهاده ونوشتن آن را میرزا علیقلی‌صفروف
که نامش برده ایم بگردن میداشت . محمد علیمیرزا در زمان ولیعهدی
خود چاپخانه ای در تبریز میداشت که چون میخواست بتهران رود آن

را فروخت و حاجی میرزا آقا آن را خرید، و این روزنامه که یکسال بیرون آمد در آن چاپخانه بچاپ میرسید ، وچنانکه از نگاره هایش پیداست یك نگارگر استادی هم داشته .

جز از اینها روزنامه های دیگری ، بنامهای «امید» و «آزاد» و «اتحادملی» ومانند اینها ، نیز بیرون‌آمد . ولی هریکی پس از چند شماره ناپدید شد . میرزاسید حسینخان دارندهٔ «عدالت» که روزنامه‌اش تا پس از چند ماه از آغاز مشروطه بیرون آمد روزنامه کوچکی به زبان ترکی بنام « آنادیلی » بیرون دادکه آنهم زود از میان رفت .

اینها روزنامه های تبریز است . یك روزنامه آبرومند دیگری بنام «فریاد» در همان زمان در ارومی نوشته میشد که دارندهٔ آن ، میرزا حبیب‌الله آقازاده و نویسنده اش میرزا محمود غنی‌زاده بودند .

ملانصرالدین و آذربایجان

چنانکه گفتیم روزنامه « آذربایجان » همان شیوه « ملانصرالدین» را میداشت ، و این بود با آن به همچشمیهای شوخی آمیزی برمیخاست وگاهی بشعر های آن پاسخ مینوشت. چنانکه چون میرزا علی‌اصغر خان اتابك بایران آمد ومجلس درباره اوسستکاری از خود نشان داد ملا نصرالدین این را دستاویزگرفته شعرهایی (ازگفته صابر)، در سرزنش ایرانیان ، و اینکه جنبش ایران جزیك چیزسرسری نیست، بچاپ رسانیدکه برخی از آن شعر ها اینهاست :

هەدی‌گوروم نه اولدی بس آی بالام ادعا لرگ ؟ !
دوتمش ایدی یری‌گوگی ناله لرگ نوا لرگ
یوقسا قانوبدا عیبگی بوشلا میسان ادا لرگ ؟
شمدی حریف سوزهمان من‌دین‌اولدی‌اولمادی؟

انجمن اهلنگ ، قوچاق سن دیمد گمی بر تکی
ویرمیه جاق رضا گله اولکه مزی اتابکی ؟ ! . .
نولدی‌که تیز بوشالدی بس ایش‌گورن انجمنده‌کی ؟ !.
کهنه قاپی همان دابان من‌دین‌اولدی‌اولمادی؟!

سپس‌چون اتابك‌کشته‌گردید آذربایجان این را عنوان‌گرفته‌پاسخی

بترکی بآن شعر ها نوشت که برخی از آن اینهاست :

هه گوره سن یرنده‌در بربر ادعا مزی
گور نجه مستجاب ایدوب تاری بزیم دعا مزی
ویردی کمال لطفله مطلب و مدعا مزی
ایمدی نجه اولدی ملاعمو من‌دین اولدی اولمادی؟!

انجمن اهلنون دیدون غیرت و همتی گرگ
سن سایانی کناره قوی گور نه لری سایار فلك
من دیمدیم اتابکون واردی باشندا بر کلك
ایمدی نجه اولدی ملاعمو من‌دین اولدی اولمادی؟!

سالمشیدی تزلزله جانمی وا وطن سسی
گلدی قولاغه ناگهان قاصد خوش سخن سسی
نالا دیلر اتابکی باتدی بونشئه دن سسی
ایمدی نجه اولدی ملاعمو من‌دین اولدی اولمادی؟

«ملانصرالدین» دوباره باینها پاسخ نوشت که برخی شعرهای آن نیز آورده میشود :

لوغالا شوب آگورمه‌مش ! چوخدا بیله فریلداما
تربیه سز اوشاق کیمی بوش بوشنه هریلداما
باش قولاغوگ دوزلمیوب چوخدا باسوب گوریلداما
دینمه دانشما یات بالام، سن‌دین اولمیوب هله .

منتظم او لماش عمل رونق کار اولورمی یا ؟!.
صبح طلوع ایتمه مش وقت نهار اولورمی یا ؟!.
بر گل آچیلماق ایله ده فصل بهار اولورمی یا ؟!.
دینمه دانشما یات بالام! سن‌دین اولمیوب هله.

قتل ایله دگز اتا بکی منکه بو امری دانمرم
وار گنه مین اتا بگز یوخسه عمللی قانمرم ؟ !
کهنه قاپی بوتیز لیکه تازه لشه اینا نمرم
دینمه دانشمایات بالام ! سن‌دین اولمیوب هله .

گیرم اتابك اولدی ده توپ و تفنگز هانی ؟ !

بحر عمیق حربده کشتی جنگز هانی ؟ !.
اسگی حمام‌در اسگی تاس پس‌یگی‌رنگکز هانی ؟ !..
دینمه دانشما یات بالام! سن‌دین اولمیوب‌هله .

سویله مگا وزارت مالیه گز دوز لدی می؟!
یا ازون ال ازون پاپاغ قسالا شوب گودلدی‌می ؟!
الکه گزه شمند و فر یول تاپابیلدی گلدی‌می ؟!..
دینمه دانشما یات بالام! سن‌دین اولمیوب‌هله .

باز « آذربایجان » پاسخی داد که چند شعر آن اینهاست :

گر اولالیم آخوش دماغ عازم کوی ملك ری
ممکن او لور می بویولی بردن ایدك تمام طی ؟ !
ترکی دیر یواش یواش لفظ عرب شوی شوی
سنده که یوخدی‌حوصله دینمه دانشما صبرایله

چوخلاری اولکه دن قراخ باخدی بزه هر لدادی
اسگی قاپی دا بانی تك بر نفسه جرلدادی
دور زمانی کور مه دن فر فرا تك فریلدادی
سنده که یوخدی‌حوصله دینمه دانشما صبرایله

این شعرهای « آذربایجان » درتبریز شناخته‌گردید وبزبانها افتاد که بچه‌ها درکوچه ها میخواندند وشعر های دیگری از اینگونه ، باز ساخته‌گردید . آنروز در آن روزگار شوز و تکان این چیز ها ارج می داشت .

روزنامه‌های تهران

اما درتهران ، نخستین روزنامه پس از مشروطه روزنامه «مجلس» گردید . چنانکه گفته ایم «امتیاز» آن بنام آقا میرزا محسن ، وراهبردنش با دست میرزا محمد صادق طباطبایی بود ، وخود باکاغذ وحروف خوب چاپ میبافت ویکی از روزنامه های آبرومند شمرده میشد . دراین روزنامه نیز گفتار ، بدانسان که روزنامه‌ها نویسند ،کمتر دیده میشدی، ولی خود ازسودمند ترین روزنامه‌ها میبود ، وما ازآن نیز آگاهی‌های بسیاری برداشته‌ایم .

یکی از داستانهای این روز نامه آنست که چون گفته های



پ ۸۰

میرزاجهانگیر خان شیرازی

نمایندگان را درمجلس ، می‌نوشتی نخست تادیرگاهی نام هر نماینده را هم میبرد . سپس گویا به خواهش خود نمایندگان نام بردن را کنار گزاشت وهرگفته‌ای رابنام «یکی ازوکلا» می آورد . ولی مردم این را ایراد گرفتند وازتبریز ودیگر جاها نامه‌ها فرستادندکه ناگزیر شد باز بشیوه نخست خود بازگردد . این نمونه‌ای ازدلبستگی مردم بگفتگو های دارالشوری ، واز پروای ایشان به‌نیك وبد نمایندگان میباشد

پس‌از «مجلس» روزنامه های دیگر فراوان پیدا شدند : وطن

ندای وطن ، کلید سیاسی ، کشکول ، تمدن ، ندای اسلام ، بلدیه ، صبح صادق ، حی علی‌الفلاح ، صراط‌المستقیم، کوکب دری ، نوروز ، الجمال ، الجناب ، محاکمات ، ترقی، فوایدعامه، حیات ، جام‌جم ، خرم، عراق عجم، زبان ملت ، آدمیت ، حلم آموز ، تدین ، اتحاد ، روح القدس ، مجله استبداد ، وبسیار ازاینگونه .

اینها آنهاست که‌درنه ماهه نخست ویا اندکی پس از آن بیرون آمد ، وپیداست‌که روزنامه‌های دیگری نیز درپی میبود . شبنامه‌نویسی کهنه شده وازمیان رفته ، واینبار هوسها بروزنامه نویسی برگشته بود. میتوان گفت بهار و تابستان سال ۱۲۸٦ ، زمان فزونی این هوس میبود ودسته بزرگی دیوانه‌وار رو بروزنامه نویسی آورده بودند .

همین‌کار یك‌نمونه دیگری ازحال مردم تهران، واز اندازهٔ هنایش جنبش مشروطه در آنان میباشد ، وما میتوانیم یکرسیدگی دیگری هم از این راه کنیم .

این روز نامه ها ، نویسندگان برخی از آنها را میشناسیم . نویسنده ندای وطن مجدالاسلام کرمانی بوده‌که نامش را درپیش برده ایم . این مرد بدنام میبود وسپس بدنامتر گردید واز روزنامه اش هم، باهمه آراستگی بیرون آن ، پیداست که جز برای نان خوردن نوشته نمیشده . نویسنده تمدن مدبرالممالك بوده ، وچنانکه از روزنامه هایش پیداست آگاهیهایی ازحال اروپا و سیاست دولتهای بزرگ میداشته که در آنروز ارجدار میبوده . بااینهمه روزنامه‌اش سودمند نبوده ،وسپس هم یکی ازهواداران ظل‌السلطان واز کار کنان او بوده . عراق عجم را ادیب الممالك مینوشته که هنرش تنها سخن سازی بوده . تدین را فخرالاسلام مینوشت که‌یکی ازآسوریان ارومی (زاییده شده درامریکا) بوده وسپس مسلمان گردیده و بتهران آمده و از پیرامونیان شادروان طباطبایی بشمار میرفته وبادستور اوباکشیشان ودیگران بچخشهای دین‌و کیش‌میپرداخته ودر روزنامه‌اش نیز بیش‌ازهمه‌گفتگوهای کیشی را دنبال میکرده. نویسنده روح القدس سلطان العلمای خراسانی را سپس نیك خواهیم شناخت .

روزنامه‌های دیگر، نویسندگان آنهارا نمیشناسیم ویادرخور گفتگویی نیستند. بیشتراینها بیکبار بی‌سرمایه‌وخود کسانی میبودندکه اگرکسی یکی ازآنانرادیدی وچنین‌پرسیدی: «اینکه‌میخواهی روزنامه برپاکنی آیاچه‌درآن خواهی نوشت ؟..» دیدی هیچ نیندیشیده‌وخود نمیداند که چه‌خواهد نوشت ! بلکه نمیداند روزنامه را بهرچه نویسند ، وهمین اندازه که‌دیده دیگران بچنین کاری برخاسته‌اند اونیز بهوس افتاده .

برخی ازاینها ازنامش پیداست که چه بوده : «حی علی‌الفلاح» «صراط‌المستقیم» ، «حلم آموز» ، «الجناب» ، «کلید سیاسی» . در پشت سراین نامها چه بایستی بود ؟! .

خود روزنامه‌ها نیزدیدنیست، روزنامه که‌برای‌بیدار کردن مردم ویاد دادن چیزهای نادانسته بایستی بود، هرکس درآن‌دانسته های کهن خودرا برشته نوشتن میکشد . این یکی ازفلسفه سخن میراند ومیخواهد بادلیل های فلسفی مشروطه را روشن گرداند . آن‌یکی از گفته های صوفیان دلیل میآورد و شعرهای مثنوی را مینویسد . آن دیگر ازراه قرآن و حدیث درمیآید ومشروطه‌را یك دستگاه اسلامی میگرداند .

نکته اینست که هیچ یك از آنان کمی درخود سراغ نمیداشتند ونیازی بیاد گرفتن نمیدیدند وبلکه هر یکی درپی یاد دادن میبودند . مشروطه‌که یك چیز تازه‌ای بود ازاروپا رسیده، ومیبایست تادیری‌همگی درپی شناختن ویاد گرفتن آن باشند ، اینان نیازی بآن ندیده، ونامش را شنیده وهریکی ازاندیشه خود معنایی بآن‌داده ، وباشتاب درپی‌بیرون ریختن دانشهای خود میبودند .

جنبش مشروطه‌که پیش‌آمده بود وخود یك زندگانی نوینی میآغازید میبایست یکرشته داناکهای نوینی در زمینه زندگانی آزاد، وچگونگی نگهداری کشور ، وبایاهای مردم ، ومرزی که میانه آنها بادولت باید بود - پراکنده گردد وبمردم یاد داده شود . نیز داناکهای کهن بیهوده ازفلسفه وعرفان ومانند اینها ، ازمیان رود . لیکن اینها فرصت نداده وبآن می‌کوشیدندکه مشروطه را از معنی درست خود بیرون آورند و هرکس بدلخواه معنای دیگری بآن دهند و بدینسان آن را یك چیز

بیکاره‌ای گردانند .

روشنتر گویم: بجای‌آنکه پیروی ازآیین مشروط کنند میکوشیدند آن را پیرو رفتار و شیوه زندگانی خود گردانند .

یك‌چیز بسیار شگفت « جمله‌های بادرهوایی » است که‌در همه روزنامه هاارواج می‌داشت . مثلا یکی امروزمیخواست نگارشی درستایش دانش بنویسد چنین می‌نوشت : « علم است که صفحه اروپا را بهشت روی زمین گردانیده ، علم است که ملل متمدنه را بسیادت و سعادت رسانیده، علم است که ژاپون‌را در ردیف دول درجه اول گردانیده ... » ازاینگونه بیست یا سی جمله‌را پی‌هم‌می آورد. فردا میخواست بستایش از «اخلاق» پردازد واین بار همان جمله‌ها را درباره «اخلاق» میآورد. پس فردا نوبت ستایش به «تمدن » میرسید باز همان ها را می‌شمرد . تا سالها شیوه چیز نویسی همین میبود وروزنامه‌های پرمایه ازحبل‌المتین و مجلس ومانند آنهانیز همین شیوه را دنبال میکردند . اگرسخن بدرازی نیانجامیدی توانستیمی نمونه هایی را از نوشته های خود آنها در اینجا بیاوریم .

این‌هم گفتیم که بسیاری از اینان ، در آزادیخواهی بایایی برای خود ، جزگله وناله از دربار و بدگویی از شاه و پیرامونیان او نمی شناختند ، وچنین میدانستند که هرچه بیشتربنالند وبیشتر بدگویندآزادی خواهی بیشترنموده‌اند ، واین‌بود دربرخی ازروزنامه‌ها هرچند میتوانستند تندی مینمودند (یکی از اینها روح‌القدس بود که داستانش راخواهیم آورد) .

این روزنامه‌ها جزاز ندای وطن وتمدن وصبح‌صادق دیری‌نپاییدند وهر یکی پس ازده یابیست شماره از میان رفت . صبح صادق‌نیزبسیار نپایید . ولی تمدن وندای وطن تاتوپ بستن مجلس برپا میبودند .

دوروزنامه دیگر

در پایان نه ماه نخست ، درمیان دیگرروزنامه ها ، دو نامه آبرو مندی هم در تهران پدید آمد که یکی از آنها « حبل المتین » تهران ، و دیگری « صور اسرافیل » بود .



پ ۸۱
میرزا علی اکبر خان دهخدا

حبل‌المتین را سید حسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام بنیاد نهاد ، و خودشاخه‌ای ازحبل‌المتین کلکته شمرده‌میشد . چون نخستین روزنامه‌روزانه درایران می‌بود، وباکاغذ وحروف خوب بچاپ میرسید ، وآنگاه گفتارهای

چنانکه گفتیم جنبش مشروطه در آغاز برخاستن خود، بیش از همه، رویه و رنك « شریعت طلبی » میداشت تا کم‌کم رنك و رویه « میهن پرستی »گرفت . این دورنگی درروزنامه‌ها نیز پدیدار بود ، و روزنامه صور اسرافیل از گام نخست این رویه نوین را میداشت و نویسندگان آن آگاهی نیکی از تاریخ اروپا و کشور های آنجا، از خود نشان میدادند و برسرهمین نو اندیشی، دشمنیها با وی پدید آمد، تا آنجاکه شادروان طباطبایی از آن آزردگی نمود ، و یکبار نیز با دستور وزیر علوم جلوگیری از بیرون آمدن آن‌شد، ولی دو باره راه آن‌را باز نمودند وصور اسرافیل میبود تاداستان توب بستن بدارالشوری پیش آمد وماسرگذشت میرزا جهانگیرخان و دیگر نویسندگان آن‌را خواهیم آورد.

در نه‌ماهه نخست درجز از تبریز و تهران، دوروزنامه بیشترپدید نیامد: یکی «فرودین» ارومی بود که نوشتیم، و دیگری«جهاد اکبر» اسپهان بود که میباید آن‌راهم نام بریم. تاآنجاکه مامیدانیم درشهرهای دیگر از شیراز و همدان و مشهد و رشت و مانند اینها، دراین نه‌ماه روزنامه‌ای نوشته نشده.

دهنده دیگری رخ میدهد ـ کنون یکروزنامه میباید یاشیوه آموزگاری پیش گیرد وبا زندیدن معنی مشروطه وقانون و دادن آگاهیهای سودمند از چگونگی توده‌ها و سیاست دولتها و مانند این، اندیشه ها را پیش برد ، و یا یاری در جوش و سهش مردم همبازی نموده و در شادیها شادی و در دلتنگی‌ها دلتنگی نشان دهد. آن روزنامه ها هیچ یکی از اینهارا نمیتوانستند ، و چون خواستشان بیش از همه خود نمایی بود جز بنوشته های خشکی ـ از فلسفه و عرفان و حدیث ـ نمیپرداختند. شعر که کالای ایرانست اینان باری با شعر های ساده و آسانی در جوش وسهش بامردم همراهی نمیکردند. گاهی اگرشعرهایی سروده میشد جزهمان قصیده های ترکستانی و غزلهای هندوستانی نمیبود، و بیش‌از همه ، به درستی قافیه و یا بفزونی « جناس » و « ترصیع » کوشیده میشد. آن شعرهای ترکی عامیانه ملانصرالدین و آذربایجان که ما نمونه هایی از آنها را آوردیم، در تهران آن‌نیز دیده نمیشد .

روزنامه صور اسرافیل ، در این زمینه از آنها جدا میبود و به سهش ها و آرزوهای مردم تا اندازه‌ای نزدیك میآمد . و درپیش آمدها با بمیان نهاده گفتارها مینوشت . همان بخش «چرند و پرند» آن‌بیشتر درزمینه پیش آمدها میبود. مثلا در همان روز ها در تهران ، همچون تبریز ، نان کمیاب شده و مردم سختی میکشیدند و نانفروشان فرصت بدست آورده به آرد خاك میآمیختند . صور اسرافیل این‌را عنوان کرده یك « چرند و پرندی » نوشت .

چنانکه گفتیم از چندی باز ، در مجلس گفتگوی فروش دختران قوچان بمیان آمده بود و دارالشوری میکوشید که آن دخترها را باز گرداند، و آصف‌الدوله فرمانفرمای خراسان که این گناه بگردن او انداخته میشد بتهران خوانده شده و دارالشوری او را بباز خواست و داوری کشیده و داستان را سخت دنبال میکرد . رویهمرفته باز گردانیدن دختران قوچانی یکی ازآرزو های آزادیخواهان شده بود. صوراسرافیل درباره آن ،گفتاری برویه «پیس» نوشت و شعر های سادهٔ هنایند‌ه‌ای اززبان دخترها ساخت :

چنانکه گفتیم جنبش مشروطه در آغاز برخاستن خود، بیش از همه، رویه و رنك « شریعت طلبی » میداشت تا کم‌کم رنك و رویه « میهن پرستی » گرفت . این دورنگی درروزنامه‌ها نیز پدیدار بود ، و روزنامه صور اسرافیل از گام نخست این رویه نوین را میداشت و نویسندگان آن آگاهی نیکی از تاریخ اروپا و کشور های آنجا، از خود نشان میدادند و برسرهمین نو اندیشی، دشمنیها با وی پدید آمد، تا آنجاکه شادروان طباطبایی از آن آزردگی نمود ، و یکبار نیز با دستور وزیر علوم جلوگیری از بیرون آمدن آن‌شد، ولی دو باره راه آن‌را باز نمودند وصور اسرافیل میبود تاداستان توب بستن بدارالشوری پیش آمد وماسرگذشت میرزا جهانگیرخان و دیگر نویسندگان آن‌را خواهیم آورد.

در نه‌ماهه نخست درجز از تبریز و تهران، دوروزنامه بیشترپدید نیامد: یکی «فرودین» ارومی بود که نوشتیم، و دیگری«جهاد اکبر» اسپهان بود که میباید آن‌راهم نام بریم. تاآنجاکه مامیدانیم درشهرهای دیگر از شیراز و همدان و مشهد و رشت و مانند اینها، دراین نه‌ماه روزنامه‌ای نوشته نشده.

فهرست نامها

الف

باء

تاء

جیم

حاء

خاء

دال

راء

زاء

سین

شین

صاد

ضاد

طاء

ظاء

عین

غین

نون

کلمه هاییکه باید معنی های آنرا روشن گردانیم

آگ	عیب
آخشیج	ضد
انگیزه	علت
بایا	واجب
باینده	وظیفه
بیوسیدن	انتظار داشتن
نابیوسان	نامنتظر
بی‌یکسویی	بیطرفی
پرگ	اذن
پرگیدن	اذن دادن
پروا	توجه ، اعتنا
پیکره	عکس
خستویدن	اقرار کردن
خودکامگی	استبداد
خورده خودکامگی	استبداد صغیر
خوشانیدن	خشکانیدن
دستینه	امضا
دررفت	خرج
یارستن	جسارت کردن

رده	صف
داراك	مال
روانیدن	اجرا کردن
سهیدن	متأثر شدن
سهانیدن	متأثر گردانیدن
سهش	تأثر ، حس
سکالیدن	شور کردن
سکالش	شور
شاینده ، شایا	لایق
کاچال	اثاث خانه
گلکار	بنا
مویستر	سلمانی
نهش	قرار
نگاره	نقش ،رسم
همباز	شریک
هماورد	حریف
هناییدن	تأثیر کردن
هنایش	تأثیر

غلطهاییکه در چاپ روی داده

باهمه پروایی‌که درباره بی‌غلطی کتاب بکار رفته بازبرخی غلطها رو داده که اینك دراینجا یادآوری و از خوانندگان خواهش میکنیم هریکی نسخه خودرا درست کنند .

صفحه	سطر	غلط	درست
٥٠	١٩	شما ه	شماده
٢٤	٢٥	فع	دفع
٤٠	٢١	گره	گروه
٤٩	١٠	١٢٢١	١٣٢١
٧٣	٢٤	زن	زدن
٨٣	١٨	بازرگان	بازرگانان
١١٧	٣	همبار	همباز
١٨٥	٢٢	تروش	ترش
٢٢٥	١٣	دراری	درازی
٢٧١	٤	قرجه	قوجه
٣٠٦	٧و١٢	هزار	هزاران
٣١٠	٦	ازرسول	رسول
٣٧٣	١٥	الکه‌مزی	الکه‌مزه
٣٧٤	٢	بربر	بربه‌بر

در صفحه ١٦٣ (وهمچنین درصفحه ٢٨٢ درزیر پیکره) نام‌مشیرالدوله بجای میرزا نصرالله خان، میرزا جعفر خان نوشته شده . این‌غلط نه ازچاپخانه ونه از نویسنده کتاب ، بلکه از «مصحح» است که نام مشیرالدوله را بغلط «میرزا جعفر خان» میدانسته .